جلد اول

ظفرنامه

از تالیفات

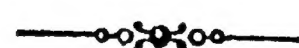
مولانا شرف الدین علي یزدي



بتصحیح و تحشیهٔ سالک مسالک صدق و سداد خیرخواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربي مدرسهٔ کلکته



حسب الحکم اهالي حل و عقد اشیاتک سوسایتي بنگاله

در

بپتست مشن پریس واقع کلکته

چاپ شد

۱۸۸۷ ع

ظفر نامه



بسـم الله الرحمن الرحيم

حمد اكثيرا مباركا لمن يوتي الملك من يشاء و ينزع الملك ممن يشاء وصلوة طيبة دائمة على خاتم الانبياء و سيد الاولياء محمد و آله الاصفياء و اصحابه النجباء و عترته البررة الاتقياء



مقاله اول در ذكر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحب قراني انار الله برهانه

* نظم *

بنام خدائي كه ازنام او است * كه مارا توانائي گفت و گو است
خداوند كل آشكار و نهـان * نهان آشكارا بنـزدش عيـان
طرازنـدهٔ پيكـر آفتـاب * نگارندهٔ نقش مارا بر آب
خدائي كه هستي مراورا سزا است * بجز هستي او فنادرفنا است
جهان مي نمايدكه هست ارچه نيست * بجز ظل هستي حق دان يكيست

زهي صنع کامل که از یک وجود * پدیدار شد هرچه هست انچه بود
زیک خم بر آورده صد گونه رنگ * فلک با شتاب و زمین با درنگ
زیک شاخ رست انچه بیني ببار * ز نرمي گل تا درشتـــي خار
اگر طالبـــي آفریننده را * میالا بغیرش دو بیننـــده را
که هستي غیرش برای صواب * خیالیست همچون فریب سراب
یقین است کاول خدا بود وبس * درین خود نیفتد بشک هیچکس
مکن سهو کاخر همان اول است * ولی دیدهٔ عقل ما احول است
سوی ذاتش اندیشه را راه نیست * کزان عقل فرزانه آگاه نیست
سخن چون بذاتش رسد لب بدوز * بذکر صفاتش روان بر فروز

مالک الملکي که عون عنایت بي نهایتش مطعون من یفسد فیها و یسفک الدماء را بر سریر مصیراني جاعل في الارض خلیفة سروري آفرینش بفضیلت دانش و بینش کرامت نمود و اولاد امجادش را بتاج موفور الابتهاج و لقد کرمنا بني آدم سرفراز گردانید و دربحر و برعالم مکنت تملک و تصرف واستعمرکم فیها ارزاني فرمود ولله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین توانائي که رایت اقتدار سلاطین کامکار باوج فرمان دهي و کشور ستاني بر افراخت و صفحه[1] شمشیر مصقول پادشاهان جهان کشای را آینه چهره نمای عروس فتح و نصرت

---

(۱) در سه نسخه مرجوده همچنین است و در دو نسخه موجوده بجای صفحه صحیفه است *

ساخت نضارت ریاض شریعت را بآبیاری تیغ آتشبار مجاهدان منوط گردنید و سرسبزی نهال اسلام را بسرخ روئی حسام خون آشام غازیان مربوط فرمود قادری که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین نقاب را بچتر داری سلطان پیغامبران فرمان داد و حامی (۲) حمایتش عنکبوت مبهوت را در معماری حصار سرور انبیاء و رسل مکنت و توانائی بخشید * * نظم *

شهی چتر او ابر مشکین پرند * سر سدره از پای تختش بلند
جهان داوری یثربش بارگاه * بشرق و بغرب امتش پادشاه
بعهدش زرفعت شده فرش عرش * پیٔ کرد نعلین او عرش فرش
شجاعی که چون دست آرد بجنگ * کفش ریزهٔ سنگ سازد خدنگ
خدنگش بکوری دشمن روان * رباید ز اعدای ملت روان
بنزد انتقامش زکفار حیف * قوی داشت دست نبوت بسیف
هزاران هزار آفرین و درود * زجان آفرین خالق هست و بود
برو باد و برآل و اولاد او * بر اصحاب و احفاد امجاد او

اللهم صل علی سیدنا محمد و آله وصحبه بارک وسلم کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون قال الله جل وعلا وربک یخلق ما یشاء و یختار و ماکان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون پادشاه بی انباز و ملک عالم و عالمیان بی تاویل و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

---

(۲) در همان دو نسخه بعد لفظ حامی (که) است *

است و مطاع بر نهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده هرکرا خواهد بر گزیند سابقهٔ عنایت ازلي چون رقم اختصاص بر صفحهٔ حال بر گزیدهٔ کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضهٔ اقتدار او سپارد و رابطهٔ ارادت لم یزلي چون برفعت منزلت سروري تعلق گیرد عروج بر مدارج معالي بپای مکنتش آسان گردد و پرتو آفتاب تاییدات رباني چون بر ساحت سعادت مقبلي تابد انوار آثارش بسایه ابري که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بندد پوشیده نگردد و نسیم رضا و رحمت صمداني اگر بر چمن اقبال دولت مندي وزد طراوت بهار گیتي نگارش بآسیب خزاني که از دم سرد حسودان خیزد نقصان و ذبول نپذیرد و نهال دولتي که پروردهٔ جویبار توفیق الهي بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتي که بر افراخته لطف نامتناهي باشد بمنجنیق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد *

* بیت *

بزرگ کرده او را فلك نبیند خرد * عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قراني است که در بیان کیفیت آن شروع میرود و من الله العون و التوفیق و الهدایة الی سواء الطریق *

تشبیب سخن و ذکر شمهٔ از مفاخر صاحب قراني

* نظم *

همایون شبي چون سواد بصر * همه ظلمتش روشني سر بسر

شبي قدرش از روز روشن فزون * مهش بدر و بدرش زکاهش مصون
کواکب همه سعد و مسعود حال * مبارک بتاثیر و فرخ بفال
مرا بخت فرخنده یار آمده * مراد دل اندر کنار آمده
بپرداختم مجلس از خاص و عام * بیارستم بزم عشــرت بکام
بر افروخته شمع از نور فکر * خرد ساقي و می معاني بکر
فرازندهٔ ساز بزم سروش * سرایندهٔ نغمهٔ ذوق و هوش
همه شب بدینگونه عشرت کنان * دل کامیابم به پرورد جان
چو صبح سعادت دمیدن گرفت * نسیم عنایت و زیدن گرفت
خروس ظفر تاج نصرت بسر * بیفشـاند بال و بگسـترد پر
بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ اندیشه پرواز داد
و زان پس چو طوطي دهن باز کرد * ز صاحب قران قصه آغاز کرد
که آن شاه دیندار گیتي ستان * باندک زمان چون گرفت این جهان
چو زین بر سمند سعادت نهاد * بمردي کمر بست و عالم کشاد
ز سر حد چین تا بپایان روم * چه از مصر و شام و چه از هند بوم
چه ایران چه توران چه بحر و چه بر * بجای که بود از عمارت اثر
بنفس شریف خود آنجا رسید * بگیتي ستـاني چو لشکر کشید
بهرجا سپاهش توجه نمود * نخست آن زمین نعل اسپش بسود
جهان گشت یکسر کران تا کران * چو فتح و ظفر لشکر از پی روان
بهرجا رسید و بهر سو گذشت * بتایید دادار فیروز گشت
خدائی جهان آفرین یاورش * همه خسروان جهان چاکرش

شده سرفرازان و را زیر دست * سپهرش پرستنده او حق پرست
فلک بندهٔ و آفتابش غلام * زمانه مطیع و جهانش بکام
مرادي که در خاطر آراستي * چنان رو نمودي که او خواستي
یقینش قوي بود و دینش درست * بجز دادگر یاري از کس نجست
بنیروی مردی وفرهنگ خویش * بگردون بر افراشت اورنگ خویش
نه رایش بتدبیر محتاج غیر * نه امضای رایش بجز محض خیر
بتدبیر کاریکه رو مي نمود * مشیرش جز الهام دولت نبود
هر آنجا که از لطف کردي نگاه * بلا را نبودي دران بوم راه
وگر آتش قهر افروختي * بیک شعله زان کشوري سوختي
بکوه ار زکین سایه انداختي * چو یخ پیش خورشید بگداختي
بخشم ار سوی چرخ کردی نگاه * شده تیره رخسار خورشید و ماه
دم از کین او کس بعالم نزد * وگر زد دگر در جهان دم نزد
خلافش در اندیشهٔ کس نگشت * که جانرا وصال تنش بس نگشت
کس ازخط فرمان اوسر نتافت * که همچون قلم تیغ برسر نیافت
چوبختش براورنگ شاهي نشاند * بعالم جز او تاجور کس نماند
همه پادشاهان آفاق پاک * بدرگاه او بنده یا زیر خاک
چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقهٔ موج احسان او
سر گنج بگشاد و دست کرم * در فتنه بربست و پای ستم
بهرکس که روزي عطایش رسید * دگر نسل او روی حاجت ندید
بعهد همایون آن دادگر * بعالم نماند از تباهي اثر

بر انداخت رسم فساد و فجور * زگیتي بیکباره نزدیک و دور
نه درشهر و مخزن نه درکوه و دشت * خیانت در اندیشهٔ کس نگشت
زر و مال عالم دران روزگار * تو گفتي ز مرد بدو دزد مار
امان در زمانش بحدی رسید * که منسوخ شد رسم بند و کلید
ز نقش کژی لوح گیتي زدود * همین راستي رستیش مهر بود
تو گفتي زمین سر بسر شد حرم * بر افتاد آئین ظلم و ستم
ببومي که باران عدلش بشست * دگر باره خارِ جفای نرست
ز مرآت دین زنگ بدعت زدود * ز باغ جهان خار عصیان درود
مرادش ز شاهي و فرماندهي * ز تخت بزرگي و تاج مهي
مراعات دین بود و تعظیم شرع * همین اصل دید وجز این جمله فرع
همه کوشش بهر اسلام بود * دگر چیز ها دانه و دام بود
ندیدي کس از خویش واز اجنبي * گرامي تر از اهل بیت نبي
بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را
کجا کاملي بودي از اهل علم * تواضع نمودي مر او را بحلم
نکو داشتي اهل دستار را * بتخصیص مفتي دین دار را
چو اندیشهٔ کاري آراستي * ز خلوت نشینان مدد خواستي
بسوی مزار بزرگان دین * باخلاص رفتي ز راه یقین
چو کار بزرگش فراز آمدي * بخلوت سرای نیاز آمدي
توجه نمودي بدادار پاک * نهادي جبین تضرع بخاک
مناجات کردي و خواهش گرے * ز حق خواستي نصرت و برتري

بسوز دل و آب چشم از خدا * طلب داشتي حاجت خويش را
چو از هاتف دولتش بيخروش * صدائي اجابت رسيدي بگوش
روان سجدهٔ شكر كردي نخست * بصدقي تمام و يقيني درست
پس آنگه سر از سجده بر داشتي * لوائي كرامت بر افراشتي
ز گنجور كردي ذخائر طلب * ز بسياريش مانده گردون عجب
ببخشيدے از چند و از چون برون * كسي را كه محتاج بودي فزون
نمانده دران بوم كس را جدا * دل از شادماني زبان از دعا
چو زان پس بمقصود پرداختي * قضا انچه او خواستي ساختي
همه ميل طبعش بخيرات بود * كه روشن دل و كامل الذات بود
بسي بقعهٔ خير پرداخته * بايوان كيوان بر افراخته
چه از خانقاهات افگنده خوان * چه از مسجد جامع و غير آن
چنين بوده صاحب قرانرا حسب * در انديشه در شاه راه نسب
پدر بر پدر تا بآدم رود * همه پاى بر تخت شاهي نهد
كمالات آن شاه دريانوال * فزون بوده از هرچه بندي خيال
ببالاى قدرش قباى ثنا * چو تنگ است و كوته بوقت ادا
مرتب كنم حلهٔ شاهوار * كه اخبار شاهش بود پود و تار
از اول كنم در ولادت شروع * كه كي كرد خورشيد شاهي طلوع

گفتار در ولادت همايون حضرت صاحب قراني

از نص كلام قديم پادشاه عليم عظمت كبرياوٴه و عمت نعماوٴه
حيث قال عزمن قائل فاراد ربك ان يبلغا اشدهما

و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک مستفاد میشود که چون لطف فیاض علی الاطلاق از خزانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی خلعت محبت صلاح و میل نیکو کاري پیرایه قامت دولت و بختیاري سعادت مندي سازد از میامن برکات آن در احوال و اوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرامي و نتایج ارجمندي بظهور پیوندد و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمي علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و ان صلاح الرجل لیدرک البطن السابع بر صدق این معني دلیلي واضح است و برهاني لایح ومطابق این اشارت و موافق این بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار حضرت صاحب قرانیست که جبله کریم امیر طراغای تغمده الله بغفرانه بر مودت و دوستي اهل صلاح و تقوی مفطور بوده چنانچه در مقدمه سبق[1] ذکر یافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن طایفهٔ عالي شان رغبتي تمام داشته و شک نیست که انس و الفتي باین غایت بي مناسبتي ذاتي و آشنائي که در مجمع الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ایتلف واقع شده باشد صورت نه بندد * مصراع *

* با خود آورده ازانخانه بخود بر بسته *

لا جرم از برکت دانه دوستي دوستان حضرت عزت که در کشت زار

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک کتاب بجای سبق سابق است *

صدق نیت آن کامگار ستوده آثار به پروش انبتهاالله نباتا حسنا بر آمده بود فضای صحرای فسیح المجال آمال از خرمن دولت و اقبال و دخل کرامت و افضال مالا مال گشت * * بیت *

چو بختش ز اقبال منشور داد * سپهرش یکي فامور پور داد

در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهي از افق تاییدات الهي دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانباني از اوج عنایت رباني درخشیدن اغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایة موافق سچقان ائیل که مبدأ دور سالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از خدر طهارت مآب تکینه خاتون که بآیین شرع مطهر درحبا له آن نوئین دین پرور بود آفتاب وجود حضرت صاحب قراني از مطلع ولادت فرخندهٔ آثار طالع گشت وماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد *

* نظم *

بر آسمان بزرگي هلالي از نوتافت * ببوستان معالي گلي ز نوشکفید
درست مغربي خورنهاد بر رویش * سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرید

جهاني در صورت انساني بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش ساختند و عالمي درکسوت فردی قدم در عالم فهاد علم پادشاهي عالمش باوج اقتدار بر افراختند * * نظم *

* چو قدرش با سپهر افزود گردوني زیاده شد *
* چو ذاتش درجهان آمد جهاني در جهان آمد *

عابدان مجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون
تاذات شریفش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت وان یکاد الآیه
مواظبت نمودند و مسبحان صوامع و الملئکة یسبحون بحمد ربهم
و یستغفرون لمن فی الارض تا پایه قدر رفعتش باقصی مدارج
کمال ترقی نماید باقامت و ظائف دعا مبادرت جستند *

* شعر *

که سرسبز باد این همایون نهال * که شد رستة در باغ جاه و جلال
جوان بخت باد او فیروز رای * توانا و دانا و کشور کشای
بتاج و بتختش جهان تازه باد * سر خصم او تاج دروازه باد

و از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره
حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوست و صدق خواب
قاچولی بهادر که تومنای خان بتلقین (ارباب الدول ملهمون) تعبیر
کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوکب
هشتم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم
قاچولی بهادر که انوار سلطنتش جهات(۱) خافقین منور گرداند و بعد ازو
از میامن آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافش همچنان روشن بماند
از مشرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانه از وفور سرور و بهجت
زبان تهنیت بفحوای * * نظم *

---

(۱) در بعضی نسخه بجای (جهات) وجنات و در بعضی نسخه
جنبات است *

زهے خوابي که تعبيرش تو باشي * خوش آن آيت که تفسيرش تو باشي
مهر کشاد از فرجبين خجسته اش همچو آفتاب مي تابيد که سپهر
سرير سلطنت هفت اقليم را هرچه زودتر آفتابي شود گيتي افروز
و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن که شب پريشاني
عالم عنقريب از طلوع صبح دولتش روزي گردد خرم تر از عيد و نوروز
و تحقيق اين سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع
مباني خلافت وجود مبارک آنحضرت آساس و بنياد دولت
دودمان ثابت ارکان صاحب قران آخرالزمان بود و در طالع چنان
بنيادي هرآينه ثبات واستقرار بغايت مناسب افتد و احوال و اوضاع
عالم را از تغيير و انقلاب چاره نيست حکمت باهره يدبر الامر من
السماء الي الارض که در کارخانه تکوين و ايجاد نقش کدخداء
حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع
همايونش برجي باشد که ثباتش منافي انقلاب نبود و متحلي باين
صفت برج جدي است که ثبات در عنصريات بخاک منسوب است
و در فلکيات از سيارات بزحل و جدي با آنکه از بروج منقلب است
خانه خاکي زحل واقع شده و اين غايت ثبات است در عين انقلاب
و دليلي ازين قويتر براستمرار و استقرار متصور نيست چه نزد اهل
تحقيق مقرر است که نهايت کمال هرصفتي دران است که با ضد
خود معانق تواند شد چنانکه از تامل در نظم اسماي حسني تعالت
و تقدست روشن مي گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

و الباطن و هو بکل شيءٍ عليم وازين مقدمات لطيف غريب بوضوح پيوست که از براى طالع حوادث کوني آنچه دران ثبات و دوام مطلوب باشد موافق تر برجي جدي تواند بود و شمامه صدق اين دعوى از حدائق حقائق از هار اسرار مقطعات حروف منزلهٔ قرآني استنشاق مي‌توان نمود * شعر *

مرد بايد که بو تواند برد * ور نه عالم پر از نسيم صبا است بالماس فکرت گهر سفته شد * سخن بين که در پرده چون گفته شد

لا جرم طالع فرخنده برج جدي اتفاق افتاد و صاحب جدي که علو مطلق از علويات ثلاث او راست چه برتر کوکبيست از کواکب سياره بحسب تسويه در دهم بود که هنگام ولادت ارفع محلي آنست از فلک دوار و لهذا خانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب برجيت در يازدهم که خانه اماني است و آمال تا اختر دولت خداوند طالع چون باوج سلطنت صعود نمايد بعلو قدر و رفعت منزلت بر ساير سلاطين روزگار فائق و برتر آيد و صورت هر مراد که بکلک اميد بر لوح انديشه نقش بندد بر حسب دلخواه بحصول پيوندد و نيراعظم که کوکب جلالت است و اقتدار در وتد رابع که خانه مقام است و قرار بمحل شرف خويش با عطارد چنانچه بمثابت دو آفتاب باشند از بيست و دوم درجه حمل رايت فتح و فيروزي بر افراشته و منشور اقبال بتوقيع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصلي خود ظهور فرموده همانجا مقر سرير پادشاهي گردانده و آن

مملکت را در زینت و رونق و معموري و عظمت از سایر دیار و بلاد عالم بگذراند و مشتري که ینبوع سعادت وحافظ صورت بامرپنج که کوکب قوت است و قدرت درپنجم طالع که خانه فرزند است افاضت عطیات ارجمند را متعاضد گشته تا از کثرت اولاد واعقاب سعادت‌مند ذوشوکت صورت دولت ابدپیوند قرنا بعد قرن باقي و پایدار ماند وسعد اصغر که دربن طالع خجسته هم صاحب عاشر است خانه جاه واعتضاد وهم صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خویش که سوم طالع است و خانه اقربا در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده ملایمت نواخته و قمر واسطه وصول تاثیر علویات به سفلیات اوست در چهاردهم درجه همان برج پرتو اتصال برو انداخته تا از موافقت فرزندان و خویشان منقبت سلطنت و پادشاهي باقصي مدارج کمال رسیده تا انقراض عالم از تطرق نقص و زوال ایمن ماند *

* نظم *

در احکام هفت اخترآمد پدید * که دنیا بدو داد خواهد کلید

لاجرم قابله قبول حقش بمهد سلامت و استقامت برآورد و دایهٔ لطف ایزدش بشیر دلپذیر تربیت و رعایت مي پرورد *

* بیت *

بناز دایهٔ بختش به بر در آورده * بشیر کام ز پستان لطف پرورده

و چون ایام رضاع بگذرانید وسن مبارکش بمبادي حد تمییز رسید از ریاض حرکات و سکناتش بوی سلطنت و جهانداري چون نکهت

رياحين از نسيم بهاري مي‌دميد و از مجاري گفتار و كردارش نور سروري و كامكاري چون بارقه برق از ابر آذاري مي درخشيد *

* نظم *

ببازي اگر نيزش آهنگ بود * حديثش ز ديهيم و اورنگ بود
بآئين فرماندهي داشت ميل * شدندي برش كودكان خيل خيل
شده كودكي بر سپاهش امير * يكي نصب گشتي برسم وزير
ز چوب و زني آدمي ساختي * بكاري ز هر سو برون تاختي
چنان فرض كردي كه فرمان نجست * بيرغو در آوردي او را نخست
چو روشن شدي جرم بر كهترش * بريدي و بر نيزه كردي سرش
سزا گفتي اينست تا كهتران * نه پيچند ديگر سر از مهتران
بجد بود مانندهٔ بازي او * ببازي نه بُد سرفرازي او

چون در ديوان نحن قسمنا بپروانچه عنايت نفع درجات من نشاء منشور دولتش بطغراى جهان آراى و آتيناه الملك موشح گشته بود خاطر خطيرش بركوب باد پايان گيتي نورد و ممارست سوارے و مباشرت آلات و اسباب نبرد ميلي تمام داشت و از ده سالگي تا عنفوان شباب روزگار بمداومت شكار و مباشرت رسوم و آئين رزم و پيكار ميگذاشت *

* بيت *

شب و روز در بزم بود و شكار * دل و جان در انديشهٔ كار زار

ذات مكارم آياتش مظهر لطف نامتناهي الهي و مكنون ضمير مستنذيرش محض خير و نيك خواهي بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار

قهر و سیاست در مبادي حال از بعضي اتباع و اشیاع عالم اقطاعش صدور مي یافت چنانچه شرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورات جهانگیري و لوازم کشور کشائي بود * * بیت *

ملک را اگر قرار خواهي داد * تیغ را بي‌قرار باید کرد

دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانهٔ و از ریا بریست و نه از قبیل تصنعات منشیانه و آرایش سخنوریست سر اشارت حضرت رسالت است حیث قال صلي الله علیه و سلم الولد سر لابیه چه از سلیل صلب همایونش داد گستري بر تخت خلافت است جاودان باقي باد که اگر گویند (من المهد الی العهد) هرگز ازان حضرت موري آزرده نگشته است اهل عالم از نزدیک و دور باتفاق تصدیق نمایند * * بیت *

جهانداري که گوئي دولت او برد * سلیمان قدر و زو موري نیازرد

جوان بختي که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامگاري و آلات دولت و بختیاري یک لحظه اوقات قدسي ساعاتش بشیوهٔ ملاعب وملاهي چنانچه شیمه سر خوشان شراب دولت و نشوهٔ جاه باشد آلوده نگردد بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا باداي فرائض طاعات و نوافل عبادات و تلاوت قرآن وغمخواري جهان وجهانیان صرف مي‌شود و هذه المعاني اظهر من الشمس و ابین من الامس خلافت پناهي که حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون وعبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامگار

بامتابعت سیر گوشهٔ نشینان ولایت شعار در سلک توفیق انتظام داد *

* مصراع * * خداوندا نگهدار از زوالش *

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاكمل الواجب الاتباع رافع رايات الخلافة بالعدل و الاحسان راقم آيات الرحمة و الرافة على صحائف الامكنة و الازمان آية الله بين البرايا المجتهد في اعلاء كلمته العليا مفيض النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة فى المائة الثامنة مشيد مباني الشرع المبين ظل الله فى الارضين المخصوص باوفر الحظ من عناية الاله الرحمن معين الحق و السلطنة و الدنيا و الدين ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان خلد الله تعالى سبحانه ملكه و خلافته و سلطانه * چون خامه مشكين عمامه بعد ازين خصوصا در مقاله ثاني بذكر مناقب سنيه آنحضرت عطرسائی خواهد گشت عنان بيان از شروع دران كشيده شد * ع * * كان نه بحريست كه پايان و كناري دارد *

و باز از اولاد امجاد اين حضرت انچه چشم اميد از مشاهده آن روشن است و نه بواسطه اخبار از ديگر ديار استماع ميرود يوسف طلعتي مصر مملكت سليماني را بمقامات ابراهيمي و منزلات اسماعيلي مشحون بمكارم اخلاق مصطفوي و مآثر بسالت و شجاعت مرتضوي على المصطفى و عليهم الصلوة و السلام عزيز كرده و آراسته است كه * * بيت *

* خجسته ذات شریفش بصورت بشرے *

* تبارک الله گوئي که رحمتیست جسیم *

سلطنت پناهي که با آنکه در حسن سیرت و نقای سریرت خلعت معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقتدي بوالده الحمید مطرز داشته بلکه درکمال حلم وکم آزاري مصدوقهٔ حسنات الابرار سیات المقربین بظهور رسانیده ذات ملکی صفاتس جامع اصناف فضائل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است *

* شعر *

* ابکی و اضحک خصمه و ولیه *

* بالسیف والقلم الضحوک الباکی *

* الدر و الدري خافا جوده *

* فتحصنا بالبحر و الافلاک *

ذهن وقادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر یکاد زیتها یضیٔ و لولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش درکشف خفیات رموز وحل معضلات امور کاشف سر نور علی نور *

* نظم *

ملک سیرتي صورتش ز آب و گل * پر از هوش مغز و پر از رای دل

نپو شد ز اغیار سرِّ قدر * که رایش نگردد ازان با خبر

زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر بینه ان من البیان لسحرا روشن سازد *

* بیت *

* روح از نهیب آنکه مکروحی منزلست *
* اندر فتد بسجده که سبحان لم یزل *

چون ازبنان گوهرافشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است
در وقت تحریر آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد *

* نظم *

عقل واله شود ودیده بماند حیران * دل منور شود وقوت روان یابد جان
اذا قال فالدر الثمین منظم * وان خط فالوشی البدیع منمم
بکلک لطائف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه نون
والقلم وما یسطرون مزین است فحوای * * بیت *

* ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابي *
* سلطاني از اوصاف توحرفي زکتابي *

بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتے نگاشته حاجت بیان
نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و حبر خامه
مکرمت صریرش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قرانی و در
متون کتب و دروج بل بروج شموس و اقمار معالي و معاني جمال
وکمال وفي ذلک فایتنا فس المتنا فسون برنظر دیده وران
اطراف و اکناف عالم به نیکوتر وجهي جلوه داده لاخبر بعد
المعاینة * * بیت *

چه گویم در اوصاف این سرفراز * که هست آفتاب ازصفت بي نیاز

و هرچند محقق است که * * نظم *

گر بگویم و اگر نه داند عقل * کین طراز قبای دولت کیست

اما چون قلم به نشرشمه از صفات محمدت آیاتش زبان بآب حیات
شسته اگر بذکر القاب همایون استسعاد یابد شاید * * نظم *

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم * عجب مدار که آب حیات ازو زاید

غره جبین آفرینش و روشني دیدهٔ اهل دانش و بینش خلاصه
کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین *

* نظم *

نشانندهٔ شاه و ستانندهٔ گاه * روان گشته فرمانش بر هور و ماه

نگهدار کیهان و پشت مهان * سر تاجداران و شاه جهان

وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن الموید من السماء
المظفر علی الاعداء مطرز شعار شرع سید المرسلین
قهرمان الماء و الطین المنظور بانظار الطاف الملک
المنان مغیث الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو الفتح
ابراهیم سلطان خلد الله تعالی في مراضیه مآثر ملکه
و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله
و احسانه * * نظم *

دران قسمت که بخششها نمودند * دو ابراهیم را رتبت فزودند

یکي دولت سرای ملت آراست * یکي شد کار ملک از عدل او راست

ازان گشت آتش سوزنده ریحان * و زین نار ستم شد نور احسان

ازان شد خانهٔ در مکه پر نور * و زین ملک سلیمان گشت معمور
شکست آن یک بت آزر بچستي * و زین شد دین احمد را درستي
شد اسمعیل آنرا کیش قربان * و ز اسمعیل این قربان سر و جان
زهي نامي که هست از بخشش عام * حروف ابرویم ز آغاز و انجام
میان ابرویم زین نام ایمن * دو چشم هاى همت گشته روشن
جهان نامي ازین نامي بلند است * سریر سلطنت زو ارجمند است
لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحوای این گفتار است *

* نظم *

خدایا برحمت نظر کردهٔ * که این سایه برخلق گستردهٔ
دعا گوي این دولتم بنده وار * خدایا تو این سایه پاینده دار

چون محل آنکه پرنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار صاحبقران گیتي ستان انعطاف مییابد و نخست کیفیت طرز و نسق این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود و من الله العون و التایید انه حمید مجید *

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتي چند که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر

تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قراني بروجهي که مسوده آن مکمل شده و بي تغییري دران بزیادتي و نقصان به بیاض خواهد رفت از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

متقدمان و متاخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازي و فارسي در سلک
بیان کشیده بسه گونه مزیت مخصوص است یکي وفور فواید و کثرت
نفع چه سود بخش تر میوهٔ که در بوستان تصانیف این فن و شاخسار
خصایص هریک بانامل تامل توان چید آگاه گشتن است از غرایب
احوال و عجایب اتفاقات و انقلابات که در طي اطلاقات احکام تقدیر
بر دقایق حیل و لطائف تدبیرات مترتب شده باشد که هر آینه
انتقاش الواح ضمایر بآن اهل کیاست و دانش را مرآتي بود صواب
نمای که هنگام وزیدن ریاح دولت و فرصت در تحصیل مطالب
علیه و تکمیل مراتب سفینه چهره رای صایب دران توان دید و گاه
هبوب نکباء نکبت در بیرون شدن از مضایق اهوال و اخطار و تحرز
نمودن از طوارق احداث روزگار عکس تدبیري منجح دران مشاهده
توان کرد * * بیت *
جز عکس رای اهل سعادت گمان مبر * آئینهٔ که چهره نماید در و ظفر
و چون حضرت صاحب قراني از مبداء تاسیس کاخ سروري و
ملک ستاني تا غایت ترفیع شرفات قصر سلطنت و جهانباني
معظمات امور را مجموع بنفس همایون خود التفات مي فرمود
و با آنکه تمام ممالک اسلام از ایران و توران جولانگاه یکران فرمان
آنحضرت شده بود همت عالي نهمتش در هیچ حال از توسیع دائر
حکومت و تفسیح عرصهٔ مملکت شبي یاروزي غافل و ذاهل نغنو
و نیاسود در اثنای سفر بود که از زین سمند لشکرکشي و کشور کشائي

بسریر پادشاهي و فرمانروائي برآمد و با سلطنت روی زمین هم در اثنای سفر دعوت حق را اجابت نمود و تخت شاهي بتخته تابوت رحمت نامتناهي الهي بدل شد نور الله مضجعه بانوار الرحمة و الرضوان لا جرم چندان بدایع وقایع که آن موید گیتي ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت قرین ترتب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین و عظماء ملوک کامگار عشر عشیر آن مروي نیست * مصراع *

* و آنکه گوید که هست گو بنمای *

و مزیتي دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن نقیر و قطمیر آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگي وقوع آن بتفصیلي که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکي گفته که بعضي از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود متصدي آن شده بود نگذاشت که بسلک تحریر در آید که شاید

* مصراع *

* که مردم بعد ازین باور ندارند *

و حمل پر تکلف و تصلف نمایند و بدین سبب بسیاري از بدایع و قایع و محاربات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته ماند و هرکه از مبادي تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر در آورد

و از طور و طرز نظایر و احوال او واقف باشد یقین داند که اختصاص
او بدین دو فضیلت که اشارت بآن رفته امریست واقعي و دران
اصلا شایبه تکلف و سخن آرائي نیست * * نظم *

محک خرد آزمایش بود * که معیار ذم و ستایش بود
خرد زان محک گزین بي غبار * بداند نقود سخن را عیار

و مزیت سیوم حلیه صدقست و راستي و درستي قصص و اخبار
چه حضرت صاحب قران را درسفر و حضر پیوسته اعاظم ارباب
عمایم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشیان
ایغور و دبیران فرس ملازم مي بوده اند و همواره جمعي از یشان
بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع مي یافت از صادرات
افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان
دولت همه را تحقیق نموده باهتمامي تمام قلمي میکردند و حکم
چنان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه چنانچه در واقع بوده باز نموده
شود بي تصرفي دران بزیادتي و نقصان بتخصیص درباب اصالت
و شجاعت هرکس که اصلا مراعات جانب و مداهنت کرده نشود
خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد
که دران بهیچ وجه مبالغه نرود وهم باشارت علیه آنحضرت اصحاب
بلاغت و براعت آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سلک
تالیف مي کشیدند بهمان شرط که در ضبط آن رفته بود و بکرات
در مجلس عالي بسمع مبارک میرسانیدند تا وثوق تمام بصحت آن

حاصل مي شد و بدين نمط منظومه تركي و مولفي فارسي هر يك
ازان مشتمل بر معظمات احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده كلك نظم
و تاليف شده بود و بغير ازان بعضي از بندگان درگاه عالم پناه
متصدي تدوين تاريخ آنحضرت شده در تفتيش و تحقيق آن سعي
بليغ مي نمودند وفضلای سخن پرداز درظل تربيت و رعايت
ايشان آنرا بنظم و نثر تركي و فارسي مرتب و مكمل ساخته
و پرداخته بودند و چون درين كتاب كه سبب تاليف و كيفيت
وضع مقدمه و مقالاتش در ديباچه سبق ذكر يافته نوبت بيان
باين مقاله رسيد حضرت سلطنت پناهي كه خامه بتجديد درين
مجال بذكر القاب خجسته فالش فايز گشت التفاتي كه بذات
شريف در جمع و ترتيب اين تصنيف از اول باز ميفرمود سمت
ازدياد و تضاعف پذيرفت و مجموع نسخ مذكور را از منظوم و منثور
تركي و فارسي از تمام ممالك طلبداشته جمع آمده بود و آماده
نهاده و هنگام توجه مبارك بآن شغل فرخنده سه طايفه مردم از
خواننده و داننده و نويسنده در حواشي بساط جلالت مناط از
سر تيقظ و احتياط باقامت وظايف خدمت قيام مي نمودند
و بخشيان تركي و سخن دانان فارسي زبان هريك نسخه ازان
نسخها مي خوانند و درهر واقعه جمعي كه گاه وقوع آن حاضر
بوده اند اوضاع آنرا چنانچه براى العين ديده بودند عرضه
ميداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقرير ارباب وقوف

امیر قزغن که از عظمای امرای عهد بود و اویماق او به بیعت
با بعضي امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغي شد و در سالي
برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه او کرد و قران سلطان
خان چون واقف شد با لشکري متوجه دفع او گشت و از قهلغه
گذشته در صحرای قریه دره زنگي بتاریخ سنه ست و اربعین
و سبعمایة اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن را چشم زخم رسیده
یک چشم او بزخم تیري که از شست قران سلطان خان کشاد
یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قران سلطان
خان بطرف قرشي باز گشت و دران زمان زمستان بود سرمای
عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغن
بران حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد
و متوجه قرشي شد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایة با او جنگ
کرد وظفر یافته اورا از میان برداشت و مدت سلطنت قران
سلطان خان در ما وراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسي بود
بعد ازو مملکتش در تحت تصرف امیر قزغن درآمد و دانشمند
اوغلن را که از نسل او گدای قا آن بود بجای او بخاني بر گزید و بعد
از دو سال اورا شونقار کرده بدارالقرار فرستاده بیان قلي اوغلن
ابن سورغدو ابن دواخان را بر سریر خاني نشاند * * نظم *

* شاهي که چو بر سریر خاني به نشست *
* دست و در جود وفتنه بکشاد و به بست *

* با همت او حوصلهٔ دریا تنگ *

* با رفعت او مرتبهٔ گردون پست *

ومدت سلطنت او ده سال متمادي شد و امیر قزغن بضبط مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت واسعاف حوایج جمهور بنوعي قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زیبد و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوك گردون اقتدار * * نظم *

جهان پروري شیمه اش دین وداد * حلیم و خردمند و نیکو نهاد ستم را زیان عدل را سود ازو * خدا راضي و خلق خشنود ازو بروزگار فرخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقه تشویش بر درخانه رعیتي نزد و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسي بکام مناقشه و مزاحمه نسپرد (۱) * * نظم *

* هرخوشدلي کز آهل جهان فوت گشته بود *

* آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار *

* محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین *

* آخر مراد ملك روا کرد روزگار *

برجادهٔ قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود وصادق دم و وضیع و شریف ازمواهب بیدریغش غریق نعم

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجاي آن (مساحت ننمود) *

و مشمول کرم و از معظمات امور که در ایام او وقوع یافت آن بود که ازارهنگ سرای لشکرکشیده بدر هرات[1] آمد و شرح اینحال برسبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید در تخت ایران از نسل جنگیزخان پادشاهي ذو شوکت نافذ فرمان استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای که سابقا ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان اواخر عهد قزان سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم ازو بغایت رمیده و متنفر گشته چنانچه اشارتي بدان رفت ملک معزالدین حسین پسر ملک غیاث الدین را که در مقدمه ایمای باصل ونژاد ایشان رفته در هرات قوت و مکنتي تمام حاصل شد و شیخ حسین خوري و امیر وجیه الدین مسعود سربدال با لشکري آراسته از شجعان و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و او نیز سپاه خود مترتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد وسیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایة در زاوه لشکر جانبین بهم رسیده جنگي عظیم درپیوست و در اول شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیار از یشان کشته شدند ملک بامعدودي چند ببالای پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرو کوفتند و از لشکریانش که متفرق شده بودند سي صد سوار باو پیوستند ملک

---

(۱) در پنج نسخهٔ موجوده املای آن باین صورت است (هراة) و آن صحیح و درست نیست در عبارت فارسي کما لا یخفی *

مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر مي کنیم که ایشان
بغارت مشغول شده‌اند امیر مسعود را چشم بریشان افتاد روان
متوجه ایشان شد و شیخ حسین ازعقب او میراند دران حال از
حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت ازانست شخصي هم از
میان ایشان شمشیري بپهلوی شیخ حسین خوري فرو برد چنانچه
ازانجانب بیرون آمد و در زمان جان تسلیم کرد و او بامیر مسعود
سربدال گفته بود که اگر من درین کار زار کشته شوم تو روان برگرد
و اصلا توقف منمای وچون شیخ حسین بروفق فالي که خود زده
بود سر در سرفضولي کرد امیر مسعود بنابر وصیت شیخ بي
توقف رو بگریز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ
انتقام در سربداليان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست
ایشان افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود
پرداخت هیچ دمچه نبود که کسي از یشان بقتل نیامده بود اما
بحکم الامور بخواتمها خلعت فتح و فیروزي از خزانه تنصر من
تشاء وانت العزیز الرحیم بر قامت سعادت او راست آمد
و چون مظفر و منصور باغنایم و فتوحات تا محصور بهرات معاودت
نمود نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و ازبخار پندار در
هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه
آبا واجدادش مجموع ازیمن التفات شاهزادگان چنگیزي و حمایت
امرای ایشان حکومت هرات کرده بودند او دم استقلال زد و باظهار

شعار سلطنت چون تخمیس نوبت و رفع چتر جسارت نمود و یکران اقتدار در میدان خاني تیز کرده چند کرت لشکر کشید و تا حدود اند خود و شبرغان تاخت کرد * * بیت *

چو خاني گردد از گوهر خزینه * بیا قوتي نشیند آبگنیه

و چون از میامن عدالت و برد باري امیر قزغن ممالک ماوراء النهر بقرار خود باز آمد جمعي از مشایخ عظام جام که با ملک حسین قرابت سببي داشتند و از حرکات او که برتر از حد خود مي زیست راضي نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء ارلات و اپردی که ملک حسین با ایشان مصافي داشته بود و بسیاري از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیر قزغن رسانیدند * * نظم *

مگر نسل چنگیز خان بر فتاد * که کس گوهر شاه نارد بیاد
چنان غره شد غوري بد گهر * که جز خود نیارد کسي در نظر

امیر قزغن چون بر کیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود که تا جیک را چه راه آن باشد که دعوي سلطنت کند و از فرمان پادشاهان سرکشد باد نخوت و غرور از دماغ پر پندار او به تیغ آبدار آتش بار بیرون کنم و بسم بادپایان آتش سرعت شهر و حصار او را با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازیم و بدین عزم تواچیانرا باطراف ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر بنفاذ انجامید امیر

قزغن در رکاب بیان قلي خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان سلدوز و محمد خواجه اپردي و ستلمش و امیر اولجایتو اپردي و امیر عبدالله پسر تایغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق روی توجه بصوب هرات آوردند و چون خبر بملک حسین رسید امیر آخر را با سیصد سوار بخبرگیري روان ساخت که تا آنجا که تواند برود و کیفیت احوال بازداند و اگر یقین شود که لشکر چغتای از آب عبور نموده است اصلا توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از جیحون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که *

* نظم *

قزاغن سپهدار ترکان رسید * ز توران بایران سپاهي کشید
بآلات پیکار و ساز نبرد * بگردنده گردون برآورد گرد
تو گوئي که کرده بفرمان دهي * همه ملک توران ز آمن تهي

ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که * * نظم *

سپاهي ز توران بایران رسید * که از گرد شان شید شد ناپدید
گروهي بر حمله کوه شکیب * گهِ حمله چون سیل اندر نشیب
نخستین مراعات جان کرده ترک * پس آنگه نهاده ز فولاد ترک

اصحاب ملک هریک را رائي رو مي‌نمود چون سپاه توران هم بعدد زیاده بودند و هم در جنگ صحرا از ایشان دلیر تر ملک یارا نداشت

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را
در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبني برآنکه ملک
درین مجال ایشانرا خدمتي کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته
بدرگاه خان و امیر قزغن رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته
بخواهد و چون امیرقزغن حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا
وعجزه در زحمت اند و خرابي تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح
رضا داد * نظم *

رعایای مسکین به تنگ آمدند * ز تنگي بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار وخون ریختن * نگشته درو کردن و بیختن

ملک حسین برسم پیشکش و ساوري(۱) بسي چیز از اسپان آراسته
و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیرآن بیرون فرستاد و وعده کرد
که چون امیر بمبارکي مراجعت نماید وبتختگاه فرود آید بنده
متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد واین معني را بعهود
ومواثیق موکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت
فرمود واین وقایع درشهور سنة اثنین و خمسین و سبعمایة که صورت
حرفي آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد ازان
واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقعي که در خاطرها
داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوري بودند

(۱) همچنین است در چهار نسخه ودر یک نسخه بجای آن (ساوی) است
منسوب بساو بمعني باج و خراج *

بغایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که اورا گرفته برادرش ملک باقررا بجای او نصب کنند و ملک این معني دریافت وقدرت بر دفع آن نداشت و خود را بصنعت(۱) نگاه میداشت غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتي نگاهدارند و او را بگیرند روزي ملک از بستان سرای خود سوار شده بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتي دارند تفرس نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعي از بادغیس آمده بودند و اسپي چند دربازار کرده و غلبه بسودا و خرید و فروخت آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر بر ایشان افتاد غوریانرا گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطي بایشان داد و متوجه قلعهٔ اشکلچه شد که اجداد او در جلگاے هرات بطرف جنوبي مایل بغربي شهر ساخته بودند و درانوقت معمور بود و مشحون بذخایر بسیارو در شهور سنة ثلث و خمسین و سبعمایة ملک برحسب وعده که کرده بود از اشکلچه عازم ما وراء النهر شد و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقي نمود و بانواع نوازش مخصوص گردانیده نوید داد که هرات را که غوریان ببرادر او ملک باقر داده بودند بازستاند وباو ارزاني دارد لیکن امرای الوس با ملک بد بودند و درهر وقت امیر قزغن را بران

---

(۱) چنین است درچهار کتاب و دریک نسخه بجای آن (بحیلة) است ٭

مي داشتند که او را بگيرد و چون اميرقزغن سخن ايشان نمي
شنيد اتفاق نمودند که ملك را بقتل آورند که بعد از وقوع کسي از
ايشان باز خواست نخواهد کرد و چون اميرقزغن ازانحال آگاه
گشت ملك را طلب کرد و از قصد و انديشه امرا خبر داده فرمود
که مصلحت آنست که هم امشب متوجه ديار خود گردي
تا گزندے بتو نرسد ملك وظيفه دعا و ثنا بجاے آورده او را وداع
کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی
توجه بصوب هرات نهاد و چون بدانجا رسيد بي دهشت بشهر
درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملك باقررا
گرفته محبوس کرد واز جمله وقايع که هم درين آيام وقوع يافت آن بود
که اميرزاده عبدالله پسراميرقزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته
بخوارزم رفت و آنرا تسخير کرد و اميرقزغن زمستان شالي سرای
را مخيم اقامت ساختي و در بهار بگلزار قرانور پرداختي
و تا بستان و خزان در شهرمونك رايت توطن انواختي و بيشتر
اوقات صيد کردي و جانور انداختي روزي از مراعات حزم ذاهل
و از محافظت شرايط احتياط وتقيظ غافل با ده پانزده کس بي
سلاح از شالي سرای سوار شد واز جيحون عبور نموده در ارهنگ
آهنگ جانور انداختن کرد شاهانه شاهين صيد آئين را بشکار طيور
طيار پرواز مي داد ناگاه شاهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکمن
اينما تکونوا يدرککم الموت کمين برکشاد و قتلغ تمور بورالدای

که او یماقش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز
در مکمن کمین کین انتهاز فرصتي چنین مي نمود مجال یافت
و با گروهي غدار بر سر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را
به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید واز امرا و خواص امیر
قزغن طایفه که * * نظم *

ره‌ورسم شان رزم و کین ساختن * هوس ریزشِ خون و خوتاختن
زره جامه شان روز وشب جای زین * زمین پشت اسپ وهوا گردکین

درعقب قتلغ تمور تاخت کرده و درحوالي قندز باو رسیده اورا
درمیان گرفتند و بشمشیر انتقام گذرانیدند * * نظم *

سر انجام غدار نبود نکو * بود بد کُنِشْ را جهان کینه جو

و امیرقزغن را بشالي سرای نقل نموده دفن کردند * مصرع *

روانش بمینو پراز نور باد *

و این وقایع در شهور سنه تسع وخمسین و سبعماية موافق ایت ائیل
دست داد *

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده
متصدي منصب پدر گشت و امراء بمتابعت و مطاوعت
او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلي را برقرار سابق
بخاني مقرر وممکن داشت و چون درزمان حیات پدر مدتي
بسمرقند بسر برده بود و بمتنزهات دلکش آن دیار فردوس وش

خو پذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به برد و هر چند امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصح و دولت خواهي عرضه داشتند که مقام اصلي را گذاشتن از رعایت حزم دور است اصلا سودمند نیفتاد * * نظم *

* آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و درانجا هم دران سال بنابر غرضي فاسد و نظري که با حرم بیان قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود وتمور شاه اوغلن پسر بیسون تمور خان را بجای او بخاني به نشانده و نعش بیان قلي خان را ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین باخرزي قدس سره دفن کردند * * مصرع

* مرقدش پرنور باد ازشمع رضوان جاودان *

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز
و شکست یافتن امیر زاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا یجزبه قتل بیان قلي خان بر امیرزاده عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار شادمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجي برلاس بن بورلقي بن قموکه بن یسومنکا بن قراچار با تمامت سپاه خویش باو پیوست و باتفاق برسر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

پراندند برادرانش تمورشاه را که بخاني برداشته بود از میان برداشتند * * نظم *

چو بدکردي مباش ایمن زآفات * که واجب شد طبیعت رامکافات

و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالای بقلان به اندراب رفت و درانجا بسر مي برد تا وفات یافت اتباع واشیاع امیرقزغن مجموع متفرق شدند و امیربیان سلدوز و امیر حاجي برلاس که ازنوئینان کامکار و امراء نامدار دران روزکار بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را درحوزۂ تصرف آورده متصدي ضبط امور ونسق مصالح جمهور گشتند و امیربیان سلدوز مردي حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفي تمام داشتي و مانند غنچه و لاله بي صراحي و پیاله روزکار نگذاشتي چنانچه درسالي هفته هشیار نبودي و بغیرازنقش * * مصرع *

* جزباده که یاد نیست دیگرباد است *

درآئینه پندار نه دیدي لاجرم باندک زماني انیاب ذیاب شروشور تیزشد وهرج مرج بحال مملکت راه یافت واز امرا ونوئینان هرکس درمقامي که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائي و فرمان روائي برصفحه تصورنگاشت و رایت استقلال و استبداد برافراشت هرکه تیغي داشت مرغ خیالش درآشیانه دماغ بیضه اندیشه سروري و کردن فرازي نهاد وهرکرا قوتي بیشتربود شهباز آرزویش درهوای سودای سلطنت طیران مي نمود شهرکش با توابع ولواحق که ازسوالف ایام

بازتعلق بآبا و اجداد حضرت صاحب قراني و امير حاجي برلاس
داشت برقرار در تصرف ايشان بود و خجند در تصرف امير بايزيد
جلاير وبعضي از ولايات در تصرف امير حسين بن مسلا بن امير قزغن
و او باخيل و حشم تلاش منصب پدر ميكرد و اولجاي بوغاي سلدوز
در بلخ با قوم خود دم استقلال ميزد و در شيورغان محمد خواجه
ابردي كه ايماق او نايمان بود همين طريق مي سپرد و شاهان بدخشان
در كوه هاي خويش سر بديگري فرو نمي آوردند و كيخسرو و اولجايتو
ابردي در ولايت ختلان وارهنگ همين سبيل داشت و امير خضر
يسوري كه يورت قديم او سرپول وتا تكفت از نواحي سمرقند بود مجموع
يسوريانرا جمع آورده ديگري را در حساب نمي گرفت و درميان اين
طوايف مختلف بكرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسيار
عرضه تلف گشتند ازانجمله محمد خواجه ابردي با امير ستلمش كه حاكم
قهستان بود و از قصد و محاربه ملك معز الدين حسين به تنگ آمده
بماوراءالنهر رفته بود و ازانجا باز گشته و باامير محمد خواجه پيوسته و ميان
ايشان صداقتي عظيم حاصل شده بايكديگر عهد كردند كه باتفاق لشكر
بسر ملك حسين كشند بامضاے آن عزم لشكري عظيم ترتيب كرده
متوجه هرات شدند و ملك نيز لشكر خود جمع آورده باستقبال ايشان
روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غايت غرور و پندار با خود مقرر
كرده بودند كه چون ملك را به بينند بر او حمله كنند و تا سرش
از تن جدا نكنند عنان باز نه پيچند و چون ملك از آب مرغاب گذشته

در صحراے بیغو لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملك بر مقتل آن دو سردار آمد و هردو بر خاک هلاک افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندي نرسید * نظم *

نه خاکي بخونِ کس آغشته شد * نه یک مور در زیر پي کشته شد

و لشکري بان کثرت و شوکت منهزم و پریشان گشت القصه بسبب هرج و مرج الوس چغتاي آتشِ بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشاني مبتلا و گرفتار ماندند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمور خان بمملکت ماوراء النهر

چون اوضاع ممالك ماوراء النهر از حدوث وقایع مذکور بهم برآمد توغلوق تمور خان بن اُوغُلْ خواجه بن دواخان از نسل چغتاي خان که پادشاه جته بود و اورا بحسب نسب سلطنت آن ممالك میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر بر آراست و در ربیع الثاني سنه احدی و ستین و سبعمایة موافق سُچْقان ائیل برسم کشور کشائي روي آرزو بسوي ماوراء النهر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سي و سه سال بود درین قرن هشت خان در الوس چغتای خان پادشاهي کردند و چون توغلوق تمور خان بموضع چناق بلاق رسید که بقرب آب خجند واقع است از صحاري تاشکند با امرا و

ارکان دولت جانقي کرده صلاح امر دران دیدند که الغ تغتمور که اویماق او کرایت و حاجي بیگ که اویماقش از کنوت و بیکیچک که اویماقش قانغلي بود برسم منغلای از پیش روان شوند امراء ثلث بامتثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خجند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهرسبز آوردند امیر حاجي برلاس لشکرکش و قرشي و آن نواحي را گرد آورده بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت ندانست پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان تافت

* نظم *

همي تا برآید بتدبیر کار * طریق سلامت به از کارزار

گفتار در مشورت حضرت صاحب قران با امیر حاجي برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات کردن باامرای توغلوق تمورخان

* نظم *

الراي قبل شجاعة الشجعان * هو اول و هي المحل الثاني
فاذا هما اجتمعا لنفس حرة * بلغت من العلیاء کل مکان

حکمت بالغه قادر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امري بوجود سببي منوط گردانیده و حصول هر مقصودي بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بدو

خصلت از خصال پسندیدهٔ انساني باز بسته اول رای ثاقب که
چون شبِ حادثه نیک تیره شود به پرتو انوارش راه بمامن
نجات توان برد * * نظم *
برائي لشکرے را بشکني پشت * بشمشیري یکي تاصد توان کشت
و دوم شجاعتي کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت
قلب و سکون حشا پای جلادت و ثبات توان فشرد * * بیت *
بجائي که کار اندر آید به تنگ * جگر باید انجا و لختي درنگ
و بحسب رتبت رای بر شجاعت اقدم است و افضل و فواید تدبیر
از عواید شمشیر و تیراتم است و اشمل تیغ اگرچه به تیز زباني
آیتي است آیت فتح مبین از تلقین رای رزین اموزد سنان هرچند
بایوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر از پرتو تدبیر
صواب افروزد حکم شمشیر اگر به پروانچه رای مستقیم نفاذ یابد
قبول آن بگردن دشمنان فرود آید و پیغام تیر اگر از تقریر تدبیر باشد
در دل خصم جایگیر افتد روشني دیدهٔ اقبال از غبار معرکه افزاید
و در تاریکي معرکه روشني رای مستنیر دستگیر آید * * نظم *
بهنگام تدبیر یک رای نیک * به از صد سپاهِ چو دریای ریگ
مصداق این سیاق آنست که چون امیر حاجي برلاس از توجه
سپاه جته متوهم شده و یورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان
گشت و از چول عبور نموده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب
قراني * * نظم *

جهاندار جم قدر گردون شکوه * قیامت نهیب و ستاره گروه
فلک قدر تیمور دریا نوال * که بادا برو رحمت ذوالجلال
به یقین دانست که اگر بیش ازین خویشتن داری می کند وطن اصلی بیکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام موروثی سمت قاعاً صفصفاً خواهد گرفت چه پدرش امیر طراغای دران سال بجوار رحمت حق پیوسته بود * نظم *

پدر رفته و عم گریزان شده * ز بیگانه کشور پریشان شده
مخالف مسلط اُلُسْ درخطر * کشاده عقابِ بلا بال و پر

و درچنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هنوز از حدود بیست و پنج سالگی تجاوز نه نموده بود و آئینه ضمیر منیرش از صیقل تجارب روزگار جلا پذیر نگشته رای مشکل کشایرا که مطرح انوار تاییدات الهي و مهبط اسرار عنایات نامتناهي بود بر کشف آن واقعه ها یله گماشت و سنت سنیه و شاورهم فی الامر کاربند گشته برسم مشورت بر صفحه ضمیر امیر حاجي نگاشت که مملکت اگر بي حاکم بماند البته خللهاے فاحش باوضاع آن راه یابد و سکان و اهالي آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلي مستاصل گردند *

* نظم *

ملک بي‌سر چون تنِ بیجان بود * حال تن بیجان یقین ویران بود
صواب آن مي نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت من بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده ازانجا بخدمت

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود
و رعایا که ودایع حضرت افریدگار اند بزحمت و تشویش نیفتند
امیر حاجی ازین سخن که نتیجه الهام ربانی بود روائح سعادت
و اقبال استشمام کرد و آن رای را استحسان فرمود حضرت صاحبقران
عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار
رسید حاجی محمود شاه یسوری را دید که منغلای لشکر جته
را غجرجی شده گروهی انبوه بتعجیل هرچه تمام تر می آمدند
دندان طمع بنهیب و غارت آن ولایت تیز کرده و کیسهاے آز و آرزو
از پی ذخایر و اموال آن حدود و نواحی دوخته حضرت صاحب
قران بیاری دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان
توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان
انچه یراق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت
چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسمانی بود چون حکم قضا
هرگز در هیچ باب بارد مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شغفی
که برفتن داشتند هما نجا بایستادند و حضرت صاحب قران بسعادت
روان شد و چون بکش رسید امراء جته نیز بآنجا رسیده بودند
بامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فرّایزدی در جبین
مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام
گرامی داشتند و اورا براظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان
امیر قراچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق براو مقررشد

و از میامن رای عقده کشایش سیل قهر و بلا که رو بآن دیار نهاده بود باز گشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش ازان گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون * نظم *

غم از قِبَل تو شادمانی گردد * عمر از نظر تو جاودانی گردد
گرباد بدوزخ برد از کوی تو خاک * آتش همه آبِ زندگانی گردد

بظهور پیوست مردم کوته نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی عظیم است که آن حضرت را رو نموده اما قضا بهزار زبان بادا میرسانید که * نظم *

بوی تو نکرد است صبا فاش هنوز * تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز

حضرت صاحب قران از پیش امراء جته مراجعت نمود و سایه التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و بجمع لشکر از شهر سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار جمع آمد و از انجا نهضت فرموده بامیر خضر یسوری پیوست درین اثنا میان امراء جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش ازان نواحی کوچ کرده باز گشتند و باردوی توغلوق تمور خان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری ملحق شد *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم رزم امیر بیان سلدوز * و مدد خواستن از امراء *

امیر حسین نبیرهٔ امیر قزغن درین ولا از کابل توجه نموده آهنگ

جنگ امیر بیان سلدوز کرد و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد
و ایلچی روان داشته از حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید جلایر
و امیر خضر یسوری مدد طلبید ایشان بعد از مشورت صلاح
دران دانستند که حضرت صاحب قرانی و امیر خضر یسوری
ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید متوجه توغلوق
تمور خان شود تا امراء جته را مجال بدگوئی و بد فرصتی نماند
امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند
رسید خبر شنید که توغلوق تمور خان با مجموع لشکر باز گشته
است و در کنار آب جو باغرق خود پیوسته ازان اندیشه که داشت
ایمن گشت و همان‌جا توقف نمود و ازان جانب حضرت صاحبقران
و امیر خضر با لشکری آراسته * * نظم *

بگه وقفه یک بیک صف دار * بگه حمله سر بسر صفدر
چرخ از زخم تیغ شان بفزع * مرگ از نوک رمح شان بحذر
با هزبران بیشه هم بالین * با پلنگان کوه هم بستر

روی توجه بمعاونت امیر حسین آوردند و از قهلغه که آنرا دربند
آهنین گویند گذشته بامیر حسین رسیدند و باتفاق عازم حصار شادمان
گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان
در حیز مکنت خود ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب
بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان
رسیدند شاه بهاء الدین که والی آنجا بود بگریخت و مملکت در تحت

تصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر کیخسرو ختلاني را بیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال زینت پذیرفت مراسم منت و سپاس داري بتقدیم رسانید و ایشان بعزم معاودت روان شده روی سعادت بولایت خویش نهادند *

* نظم *

ظفر هم عنان نصرت اندر رکاب * ز بخت جوان خرم و کامیاب

و چون گذار امیر خضر بر ولایت و دیار حضرت صاحب قراني بود مکارم خسروانه اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداري بنوعي که لایق آئین پادشاهان باشد بتقدیم رسد درموضع کشم بدخشان از پیش روان شد و ازانجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه بیش است بچهار شبانروز قطع فرمود و هنگام چاشت درالغ میدان که از ییلاق کش است نزول کرده بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت صاحبقراني اشارت حدیث نبوي را علیه الصلوة و السلام که اکرموا الضیف امتثال فرمود و مهمان را استقبال نمود و انچه از لوازم اکرام و اجلال تواند بود باقصی الغایة بجای آورد بندگان حضرت صاحب قراني اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس و عشرت را مقدمات بهجت و مسرت انتظام داده * نظم *

شد آراسته مجلس ارجمند * مهیا درو هرچه باشد پسند

خورش خورده شد جام برداشتند * ز جام طرب کام برداشتند

و بعد از طوي امير خضر بولايت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران در مقر ابهت و جلال خويش استقرار يافت و آفتاب مرحمت و احسانش بردرو ديوار روزگار صغار و كبار آن ديار تافت • نظم •

منور شد از نور عدلش جهان • رعايا همه شاد و ملك آبدان

ذكر مدد خواستن امير حسين از حضرت صاحب قراني نوبت ثاني

در اثناى اين احوال امير توغاغ سلدوز با امير حسين آغاز مخالفت نهاد و تيغ تمرد و عناد از بى آبي آب داد امير حسين را چون پشت دولت باستظهار حضرت صاحب قراني گرم بود معتمدي فرستاد و صورت واقعه با راى مشكل كشايش درميان نهاد و اميربايزيد و امير خضر يسورى را نيز ازان حال آگهي داد حضرت صاحب قران از فرط فتوت و مردى كه شيوهٔ آن خسرو كامگار بود فى الحال بجمع سپاه فرمان داد و گروهي كه در بزم رزم شمشير زمرد فام را لب لعل خوبان طراز انگارند و تاب و پيچ كمندرا حلقه و چين زلف ماه‌رويان چين شمارند • نظم •

همه سپر تن و شمشير دست و تيرانگشت
همه سپه شكن و ديو بند و پيل شكار
بسان دريا ليكن بحمله صاعقه فعل
كه ديد هرگز درياى صاعقه كردار

و باچنين لشكر جرار روى شوكت و اقتدار بصوب معاونت امير

حسین آورد و در موضع قهلغه امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار بامیر حسین رسیدند دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار بی بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را بانواع اعزاز و اکرام تلقی نمود و رسم طوی و اغولمشی اقامت کرده هریك را بمستقر دولت خویش روانه داشت صاحب قران چون از دربند آهنین بگذشت خبر بمسامع جلال پیوست که امیر حاجی برلاس که هنگام یاس از هراس امراء جته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر بایزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر یسوری روند و امیر حاجی از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهی یافت با لشکری که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده بامیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوری با امیر حاجی برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجی از توجه صاحب قران و خضر یسوری وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند * نظم *

پراز نالهٔ کوس شد مغز میغ * پراز آب شنگرف شد جان تیغ

دهاده برآمد ز هر دو گروه * بیابان نُبُد هیچ پیدا زکوه
دلیران همه درهم آویختند * چو رودِ روان خون همي ریختند

بهادران هردو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر بزینهار آمد و از اعیان امرا اردوان بخشي عرضهٔ شمشیرفنا گشت و عاقبة الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بي همال بدمید و نسیم فیروزي بر رایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید و امیر حاجي ازانجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهرسبز و امیر خضر و یسوریان عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکرکش باجمعهم جادهٔ سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه ضلالت نهادند و گریز بی‌هنگام نموده بامیر حاجي پیوستند و بغیر از امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شرغه بن قراچار نویان کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معني را حمل بر مواضعه کرد و توهمي بی وجه بخاطر خود راه داد و چهرهٔ مصادقت و مصافات را بناخن بد گماني بخراشید چنانچه آثار آن از مجاري گفتار و کردارش مي تراوید حضرت صاحب قران را چون یقین گشت که امیر خضر یسوري هرچند بخضر معروف است راه صواب گم کرده ازو کناره جست وصلهٔ رحم را ملاحظه فرموده با امیرجاکو روانه شد و بامیر حاجي برلاس ملحق گشت و باتفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بغایت مبتهج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت و لاغرو * * بیت *

آزاد بندهٔ که بود در رکاب تو * خرم ولایتي که تو آنجا سفر کني

گفتار در محاربه حضرت صاحب قراني با امیر خضر یسوري

حضرت صاحب قران چون مدتي بامیر خضر طریق مودت و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش از بدگماني خویش غدر و مکرے که اصلا پیرامون ضمیر منیر آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه ازو آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن رخصت نمي داد وامیر با یزید و امیر حاجي خود آهنگ قصد او داشتند درینحال باتفاق لشکري گران ترتیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحب قراني * * نظم *

آنکه چون آتش سنانش را * باد حمله دهد سرافرازے
فتح بیني که با زبانهٔ او * چون سمندر همي کند بازے

برسم منغلای از پیش روان شد و چون از عقبهٔ کش عبور فرمود در موضع سروش تلاقي لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هر چند

میدانست که سررشته دولت بخطا از دست داده است و روزگار برگشته اش دم بدم بگوش جان فرو میخواند * نظم *

سالها جام جم بدست تو بود * چون تونشناختي کسي چه کند
برده بودي و داوت آمده بود * چون توکج باختي کسي چه کند

اما ندامت را فایده نبود بتکلف جلادتي اظهار کرد و سپاه خود را مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کُوُرگه و کوس فرو کوفتند و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند * نظم *

برچرخ برده بادهوا خاک معرکه * برباد داده آب حیات آتش سنان
پیکان چوعشق درحرم دل گرفته جای * حربه چون عقل قبهٔ سر ساخته مکان
گه تیر همچو غمزهٔ دلدار دلربا * گه نیزه همچوقامت جانانه جان ستان
برکشتگان معرکه بررسم تعزیت * چشم زره چودیده عشاق خون فشان
تابرفوات جیش بنالد سپردمي * رخسارش از زبان سنان گشته پردهان

هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین نبردگاه از خون دلیران لعل فام گشت امیرخضر چون طاقت مقاومت نداشت همچون روزگار دولت خود پشت برگردانید و مانند بخت برگشته روی فرار بصوب ادبار آورد * بیت *

پلنگ دمان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر

و امیربایزید از میامن اقبال حضرت صاحب قراني در مسند حکومت متمکن گشت و امیرحاجي نیز حاکم قوم خود شد * نظم *

ظفرجوئي بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهي مضمر است وعقول بشري از فهم حکمت آن قاصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب از نظر بصیرت امیر با یزید پوشیده داشت و روز دیگر از بي دولتي خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قرانی غدري سگالد رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح انوار الهامات رباني بود بحکم اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله در مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و ببهانه رعاف دست پیش بیني گرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بر پشت اسپ ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت آنرا که حامي حفظ الهي محافظت نماید از آسیب غدر معاندان گزند نیابد و طایر دولتي که از آشیان عنایت ازلي پرواز کرد بدام مکر و حیلة بد فرصتان پای بند نگردد *   * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگي تا نخواهد خدای

و چون امیر حاجي برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد از پي او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهي داد که خبر رسیده که عبد الله تایغو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي لشکر فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سر دارند از آب عبور ننمایند و لشکر چول را جمع آورد و ازینجانب نیز چوغام را با انبوهي تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

آتش فتنه بالا نگیرد ● ● مصرع ●

● علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ●

و چوغام پسر ایلادوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نویان بود و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چول بي آنکه انتظار وصول چوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از جلکاي کش مراجعت نموده بخجند رفت و چون حضرت صاحب قراني بحوالي ترمد رسید شیخ علي جرجرجیي پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بالشکری پیش آمد و در موضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران موکب ظفرپناه بحمله اول ایشانرا برداشتند و تا ترمد کهنه دوانیده متفرق و پراگنده گردانیدند و چون ازان جنگ به پرداختند ترمد کهنه را مخیم نزول همایون ساختند ●

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمورخان بولایت ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلوق تمورخان را داعیهٔ سلطنت ماوراءالنهر دیگربار دامن همت گرفت لشکر بیقیاس جمع آورده جمادی الاول (۱) سنه اثنین و ستین و سبعمایة موافق اودائیل (۲) روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند

---

(۱) همچنین است در پنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن خطا صواب (جمادي الاولی) است (۲) و در بعضی نسخه بجای آن (لُوی ئِیلْ) ●

رسید امیر بایزید جلایر کمر متابعت بر میان انقیاد بست و امیر بیان سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند بیامد و امیر حاجي برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار خود ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال خان بگرفتن امیر بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجي برلاس وهم و هراس بخود راه داده فرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از الوس خود را کوچانیده از آب جیحون بگذرانید و از سپاه جته کشمیر با غلبه بتکا مشي او از عقب بیامدند و جنگي واقع شد وچوغام برلاس کشته شد و امیر حاجي متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسید که قریه ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعي از اشرار آنجا او را با ایدکو برادرش بیخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب قران گیتي ستان بعد ازان که جماعتي ازیشان به تیغ قهر کشته شدند آن قریه بسیورغال از اقطاع وارثان امیر حاجي گشت وتا غایت اهالي آنجا بارکش و کارگذار ایشانند و از امراء جته امیر حمید که اویماقش کرلکوت بود و از اقران و امثال خویش بکمال عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت و هرچه برسبیل نصیحت و نیکو خواهي با خان گفتي مقبول مي افتاد درین حال شمه از کمال شهامت و صرامت حضرت صاحب قران بعرض خان رسانید و درباب ولایتي که بحسب ارث تعلق بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود

و ایلچي روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تربیت و نوازش گرامي داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثي باتوابع و لواحق باو ارزاني فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب وَخْش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سیاهي یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانی با اتباع خود از امیر حسین رو گردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روي بهزیمت نهاد و خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش اِیْل و الوس آن حدود و نواحي را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحي بگذرانیدند ٭

ذکر مراجعت توغلوق تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز درآمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر به تحت تسخیر و تصرف در آمده بود مجموع امرا و نوییناں اطراف بکام و ناکام سر بر خط فرمان نهاد جماعتي را که از فساد ایشان اندیشناک بود بیاساق رسانید و بعضي را که محل اعتماد بودند بعنایت و ترتیب اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُغْلَن بحکومت آن دیار

نصب فرمود و غلبهٔ تمام از امرا و لشکریان جته مقدم برهمه بیکیجک
را بملازمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف تربیت
و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاري
احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهامت و صرامت تفرس مي نمود
ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفوض فرمود و خود درعین
جلالت و کامکاري بمستقر سریر سلطنت باز گشت * نظم *
ظفرملازم و نصرت قرین و دولت یار * قوي بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التی قد خلت من
قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا حضرت ملک علام که
ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بي خار قهر جگردوز
نیست و انوار انعام عامش خالي از شوایب ظلام انتقام نه * شعر *
یصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة
فراز اوج تؤتی الملک را نشیب حضیض و تنزع الملک
در مقابل است و کشادگي فضاي یبسط الرزق لمن یشاء
را بستگي مضیق و یقدر له معادل * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند

لاجرم سنة الله جاری شده که چون عنایت بي علت بعلوشان

برگزیدهٔ تعلق گیرد اورا در مبادي احوال بانواع شدایده و بلا آزمایش نمایند و چون ظهور سر ان الارض لله یورثها من یشاء در مظهر جلوه گری اغاز نهد اورا باصناف مشقت و عنا پرورش دهند * نظم *

اول شکسته باش که اوج سریر ملک
یوسف پس از مجاورت قعر چاه یافت

آدم علي نبینا و علیه الصلوة و السلام که پدر همه است تا برهنگي ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت گران مایه فاجتباه ربه بطراز قتاب علیه مطرز نشد و حضرت خاتم انبیاء علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که بهترین همه اوست چون بر کربت غربت و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پایه انا فتحنا لک فتحا مبینا بتوقیع و ینصرک الله نصرا عزیزا موشح گشت * نظم *

وصال دوست طلب مي‌کني بلاکش باش
که خار و گل همه با یکدگر تواند بود
کسي بگردن مقصود دست حلقه کند
که پیش تیر بلاها سپر تواند بود

و از نظایر این تشبیب مجاري احوال حضرت صاحب قراني است که چون توغلوق تمورخان از دیار ماوراء النهر باز گشت و تقدم امرا و مردم جته بامیر بیکیجک مسلم داشته بود و کفایت مصالح اهالي آن مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحب قراني باز گذاشته امیر بیکیجک بر حسب فرموده خان نمي زیست دست تظلم و بي‌داد برکشاد

و از سر بي باكي پاى جسارت براه عدوان و طغيان نهاد و حضرت
صاحب قراني چون مشاهده فرمود كه ياساق خان برقرار نماند و حال
ملك باختلال خواهد انجاميد اقامت دران ديار مصلحت نديده
عزم طلب داشتن امير حسين جزم كرد و روى همت بلند جناب براه
آورد و چون از امير حسين خبرى ظاهر نبود بتفحص حال او در
بيابانها و چولها ميگشت تا در برابري خيوق بسر چاه ساغج بار رسيده
و ازانجا باتفاق پيش تكل حاكم خيوق رفتند آن بد نهاد و غدار
خواست كه ايشانرا بگيرد *   * نظم *

كز سرشت بد نيايد جز بدي * از بدان دوري گزين گر بخردي

ايشان بران مكر واقف شدند و ازانجا سوار گشته با شصت نفر روى
توكل بطرف پاياب نهادند تكل با هزار سوار مكمل از عقب ايشان
تاخت آورد و چون برسيد از اول روز جنگ در پيوست زبان تيغ آيت
كل من عليها فان بگوش جان ميخواند و صفير تير پيغام
كل نفس ذائقة الموت بنزديك و دور مي رسانيد از اتباع
حضرت صاحبقران امير طغي بوغا برلاس و امير سيف الدين را
بعد از كوشش بسيار اسپ از كار باز ماند و هردو دران ريگستان پياده
بماندند و ايلچي بهادر را نيز اسپ از پا درآمد و همچنان از غايت
مردانگي روى از پيكار نمي تافت و تير در كمان نهاده پياده ميرفت

* نظم *

خروشان چو شير و پلنگ و نهنگ * پياده درآيند هر سه بجنگ

حضرت صاحب قران که جبلهٔ مبارکش بمحافظت و غمخواري
زیردستان مجبول بود کمان از دست او بستد و زه را پاره کرد تا دست
از جنگ بازدارد و از آسیب غدر آن بی باکان عرضه تلف نگردد
و دلاوران هردو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با تکل بود
پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند
هفت سوار ماند امیر حسین دست جلادت برآورده برسر تکل تاخت
و بشمشیر صاعقه کردار * نظم *

دُرَفش تکل را بدو نیم کرد * دل رزم جویان پراز بیم کرد

و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب قران
با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده
امیرحسین را بیرون آورد وچون روان شدند آن مدبران دیگر باره مجتمع
گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ
امیرحسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خاتونش
دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باوداد وحضرت صاحب قران که *

* نظم *

زهامون شب تیره بر چرخ پیر * کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
عقابیست تیرش که در مغز ترک * بچه فتح باشد ورا بیضه مرگ
روی شجاعت بلشکر دشمن آورده * * بیت *

* روان راست خم کرد و چپ کرد راست *
* فغان از خم چرخ چاچي بخواست *

• چو پیکان ببوسید انگشت شاه •
• گذر کرد بر دیدهٔ کینه خواه •
• قضا گفت گیرو قدر گفت ده •
• فلک گفت احسنت و مه گفت زه •

تیر نخست برروی رزمه[1] آن سپاه زدو[2] از پشت زین برروی زمین انداخت و دیگران را بسهم پیکان جانستان از مسافت سر تیر چون مور بر روی قیر برجای باز داشته امیرحسین را سوار ساخت و ازانجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیاره هفت نفر دران هفت سه کس از نحس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سرّ لطف خفي که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در دواء تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضي آن شد که بقیهٔ اسباب صوري بکلي از میان بر خیزد تا دستِ توجه از سرِ اخلاص بیغبارِ واسطه در دامنِ فضل و رحمتِ پروردگار آویزد • • نظم •

• خدای عز و جل را بضمن هرچه کند •
• لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود •

از همراهان سه نوکر خراساني بل سه غول بیاباني درصورت انساني

---

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضے کتاب بجای آن (زمرة) دیدهٔ شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه و در یک نسخه این عبارت است (ویکي را از پشت زین الخ) بزیادت (یکي را) بعد و او عاطفه و همین صحیح است کمالا یخفی •

بودند در چنان حالتي اسپان ايشانرا گرفته بگريختند و خاك چنين ننگي بر فرق نام خود ريختند * * مصرع *

* كم است از سگي آنكه نشناخت حق *

حضرت صاحب قران كه اين همه نقشهاي بوالعجب طلسم گنج دولت بي پايان او بود اصلا ازان واقعهٔ دهشت و حيرت بخاطر خود راه نداد *

* نظم *

* عالم علوي و سفلي زير و بالا گر شود *
* او نه آن كوهي كه هرگز ترسد از زلزال خويش *

با دل قوي و خاطر كشاده رفقا را تسلي داد و الجاي تركان آغا را كه خواهر امير حسين و حرم محترم آن صاحب تاييد بود همراه كرد با يك نوكر روي توكل نگويم براه بلكه بفضل بي انتهاي الله نهاد و چون از چول بيرون آمد بجوفي رسيد كه يورت فوجي از تركمانان بود اهل حشم بانگ شرارت بر يكديگر زده گرد شدند و سر راه بگرفتند حضرت صاحب قران از وفور غيرت و حميت خسروانه حرم عفت پناه را در پناه حفظ الهي بچاهي كه غله دران ريزند پنهان كرد و نهنگ درياے فتح و نصرت را يعني شمشير آبدار آتش كردار * نظم *

* كز بس كه دل شگافت گرفت است نور دل *
* وز بس كه جان ربود گرفت است لطف جان *

از ميان بركشيد و روان بي انديشه رو بايشان آورد يكي ازان جماعت حاجي محمد نام حضرت صاحب قراني را بشناخت و تركمانانرا از

چنگ منع نمود و اسپي مناسب کشیده آنحضرت را سوار کرد و باتفاق ترکمانان آن شب منزل خویش را از فرّ وجود همایونش غیرت فزای بزم سپهر ساخت و وظیفه خدمتکاري بقدر وسع بجای آورد روز دیگر حضرت صاحب قراني که * بیت *

* به بخشش کف او ساعتي وفا نکند *

* اگر ستاره درم گردد و فلك ضراب *

دستِ همت بنوازش ایشان کشاد و یک قطعه لعل گران بها و دو تومغاء یافته از لولوی لالا که قیمت آن خراج مملکتي بود بایشان داد حاجي محمود مذکور سه سر اسپ و ما یحتاج مهیا داشته غجرجي نامش سارق قولانجي ملازم کرد و حضرت صاحب قران پیش امیر حسین مراجعت فرمود و اورا سوار ساخته بموضع محمودے برفتند دران چول چاهي که از ترشح آبش نهال حیات را تازه توان داشت فرود آمدند و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند *

* بیت *

* در رنج توان یافت بزرگي و بلندي *

* نرگس شرفِ تاج زر از رنجِ سهر یافت *

ذکر غدر علی بیگ جون غربانی (۱) با امیر حسین و صاحبقرانی

دران وقت که امیر حسین و حضرتِ صاحب قراني در موضع

---

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو نسخه بجای آن (جاني قرباني)

محمودے بودند علي بیگ بن ارغونشاه چون غربانی از وضع ایشان
آگاهي یافت و چون خامه جف القلم بما هو کاین برجریده حال
آن لئیم بد فعال نگاشته بود که بانواع عقوبت و نکال گرفتار آمده
به بدترین وجهي نیست شود و شامت قبح سیرتش باتباع و اشیاع
او سرایت کرده همه در ذل آوارگي و بیچارگي تلف و ناچیز گردند
سرنوشت بد اورا بران داشت که شصت سوار مسلح را مرتب ساخت
و بتاخت برسر امیرحسین و حضرت صاحب قران فرستاد و بیخبر
ایشانرا گرفته بماخان بردند و در خانهٔ تاریک که از اسباب وحشتش
چندان کیک بود که راندن آن بپاي مردي دست اصلا میسر نمي‌شد
بند کرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه درحبس صدف بسر نبرد
پاي مراد بر گوشهٔ تاج سلاطین کامکار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتي
در زندان کان پرورش نیابد دست مقصود در کمر سروران رفیع مقدار
نتواند زد و گل احمر نکهت جان پرور در تنگنای غنچه یابد و مشک
اذفر شمامه عطر گستر از بستگي نافه کسب کند * بیت *

* شمشیر را زحبس چه بازار بشکند *
* آئینه را چه عیب ز آئینه دان بود *
* عمریست تا برابري زر همي کند *
* آهن ازان شرف که چو آخر زمان بود *
* اورا چنان بلند شود دست اقتدار *
* کو پاي بوس حضرت صاحب قران بود *

محمد بیگ برادر بزرگ علي بیگ چون ازان حرکت ناپسندیده آگاه شد بیقین دانست که نتیجهٔ آن جسارت وخامتِ عاقبت و پریشاني روزگار تواند بود و شاخِ آن گستاخي البته روزی ثمرهٔ ندامت و خسارت بار آورد * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب

از حدود طوس برای امیر حسین و حضرت صاحب قران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده عذر خواهي نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر جوئي بجای آورد اما چون علي بیگ را پردهٔ شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهره صواب را مشاهده نتوانست کرد * نظم *

* نصیحت همه عالم چو باد در قفص است *

* بگوش مردمِ نادان چو آب در غربال *

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و در خوردناءت همت خود اسپي لاغر و شتري عنکبوت پیکر بداد *

* نظم *

گرد پیري نشسته بر پشتش * کثرتِ سن شکسته دندانش

شبِ مولد اوانِ دعوتِ نوح * روزِ پیریِ زمانِ طوفانش

دران ولا مبارک شاه سنجری بارشاد دولت با حضرت صاحب قران

طریقه اخلاص و هواداري مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده اسپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاري که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزي آراسته گشت و ازان ممر بمناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد * نظم *

* چون همان بد روی البته که خواهي کِشتن *

* برتو بادا که همه تخم نیکوئي کاري *

حضرت صاحب قران تمام آن اسپانرا پیشکش امیر حسین کرد *

* نظم *

* اگر بزرگ عطا بود ازو غریب مدان *

* نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست *

گفتار در جدا شدن حضرت صاحبقران از امیر حسین و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیر حسین و صاحبقران برسبیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمن روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعد ملاقات گرمسیر هیرمن باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودري بود برحسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضاي آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجانب

گرمسیر هیرمن آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد و چون از آب گذشته ببخار زندان که از قرای بخاراست رسید مهد عصمت پناهي اولجاي ترکانرا درانجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش در سپهر سلطنت هنوز هلال روزافزون بود حال اقتضای سیر پنهاني میکرد پوشیده ازانجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس باحراز سعادت پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گشت و صبح گاهي که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته مراکب کواکب را از مرغزار سپهر براند گله اسپ از بالای خزار براندند و نماز دیگر بآقوبي رسانیدند و از آب جیحون گذرانیده بچول و ریگستان درآمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت یك ماه توقف نمودند و درانجا مهد اعلی الجای ترکان از بخار زندان توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سیاهي سپاهي از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمهٔ همتِ ارباب دولت واجب است اقتضاے آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار بعون پروردگار سوار شد و بادپاے همایون در آب جیحون راند *

* نظم *

بآب اندر انگند مرکب روان * بتاییدِ حق شاه صاحب قران
همان مرکبِ مهد عصمت پناه * درآمد بآب از پیِ اسپ شاه
همه بندگان نیز در تاختند * فرس را بجیحون در انداختند

چوکشتي همي راندند اسپ را * بنیــروی شاهِ مظفــر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار * باقبــالِ کیخســروے روزگار
جهانرا فلک مژده داد از نوے * که شد تازه آئین کیخسروے
کسي را که ایزد نگهدار اوست * سعادت بخشک و بتر یار اوست
و من یتوکل علي الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
درآمدند و چند روزی به نشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت
نمود و آنجا خالي ماند حضرت صاحب قران میل ییلاق فرمود
و مدت یک ماه دران موضع توقف نمود و ازانجا عنان عزیمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانه خدر معلی قتلغ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانید و چون بعضي مردم را برحال
فرخنده مآلش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بیتوقف
سوار شد و بجلکهٔ کش درآمده در دهي اچغي نام قطب وارساکن
شد تا فلک الافلاک چهل و هشت نوبت دیگر گرد عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال بر نشست و شب درمیان بکنار آب آمویه رانده
و درانجا باتمور خواجه اغلن و بهرام جلایر بهم رسیدند و برحسب
وعدهٔ که حضرت صاحب قران بامیر حسین فرموده بود باتفاق عازم
قندهار شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده درهیرمن پیش تومن
که وعده گاه بود بامیر حسین پیوستند و بهرام جلایر گریخته بطرف
هندوستان رفت *

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب سیستان

درینوقت والي سیستان دشمني داشت که مقابله و مقاتله باو درحیزِ قدرت و مکنتِ خود نمي دید از سرِ عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامنِ دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعهٔ خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسي ضعفا و درماندگان بر ذمهٔ همتِ صاحب دولتان واجب است باهزار مرد آراسته هریک دربیشه کارزار شیري زیان و در دریای معرکه نهنگي جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والي آنجا باقامتِ رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایطِ خدمت متقبل شد که اگراز میامنِ امدادِ ایشان اساسِ شوکتِ دشمنش انهدام پذیرد وجانِ تاریک او ازان ورطهٔ هایل خلاص یافته شمع دولتش درگیرد مبلغي خطیر از نفایسِ جواهرو کرایمِ اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر رهین منت و درمقامِ خدمت باشد ایشان بر حسب اشارت اغاثة الملهوفین صدقة عنان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند و اگرچه والي سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد * * نظم *

زهرکس ناید این کز ابرِ همت * نهالِ عهد را سرسبز دارد

و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران ازان باز گشتند سپاهي گران از سکزیان برسر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند و دست بی‌باکي بمحاربه و قتال برکشادند * * نظم *

دِهادِه خروش آمد و دار و گیر * هوا دامِ کرگس شد از پرِ تیر
توگفتي زمین موج خواهد زدن * وز و موج بر اوج خواهد زدن

حضرت صاحب قران * * نظم *

که چون دست بردي بتیر وکمان * نرستي کس از تیرا و بی گمان بشهابِ ناوکِ دیده دوز جگر سوز بسي از سکزیان دیوسار را بخاك هلاک انداخت * * نظم *

* بهر تیری از شست صاحب قران *
* تن جنگ جوی بپرداخت جان *
* کسي را که زد تیغ سندان شکاف *
* دو پیکر نمود از سرش تا بناف *
* کسي را که زد گرز بر فرق سر *
* گله خود کرد از شکم سر بدر *
* بنوکِ سنانِ گره بر گره *
* بسي کرد خفتان گرد آن زره *
* زبادي که آمد ازان گرز و دست *
* بسي گُرد را پشت و گردن شکست *

ایشان بیکبارگي روی قصد بآن حضرت آوردند و باتفاق تیرباران کردند

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان
عالم و منبع فیض ارزاق بني آدم باشد از زخم تیري آزرده گشت
والحق چنان دستي را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله
را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامتِ واضمم یدک الی
جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مدّخر بود نخست از شعلهٔ
آتش کافري بسوخت * * نظم *

* هر دست که از خار جفا زخم نبیند *
* از شاخ اماني گل مقصود نچیند *

جهان فغان * * شعر *

مهلا فتلک ید تعود بطنها * فیض النوال و ظهرها تقبیلا

برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا مرهم
جراحت دستي ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد
امور عالم مطلقا بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب چنان شد
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه
سکزیان از صدمات حمله دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق
شدند امیر حسین و صاحب قران بگرم سیر معاودت فرمودند آنحضرت
جهت معالجه دست مبارک در مُخَیَّم تومن توقف نمود امیر حسین
با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالي آنجا رسید آجوني که
برادر کوچک بیکیجک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ
در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهي گروه دشمن بستوه آمده

بشکست و امیر حسین باضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود *

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران و توجه نمودن بصوب ارصف

چون چشم زخمي که دست مبارک صاحب قراني را دست داده بود بپایمردي و اذا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت براحت و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با تمور خواجه اغلن و بیست وچهار مرد دیگر روی توجه بصوب ارصف نهاد و چون بکهمرد رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع کرد نوکري سوبنغ نام را پیش او فرستاد تا مژدهٔ صحت سلامت رسانیده مقرر سازد که در ارصف اتفاق ملاقات افتد و در اثناي راه میان ارصف و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراجارنویان بود و با پانزده چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قراني مطیه توفیق در بادیه طلب رانده بودند بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب امیر حسین روانه داشت که هرچه زود تر مي باید آمد و خود بسعادت براند در اثنای طریق از طرف ارصف سپاهي صد سوار بنمود حضرت صاحبقران پیادهٔ جست بر گماشت تا حال ایشان باز داند و چون خبرگیر معلوم کرد که قزانچي پسر حسن است که آوازه آمدن امیر حسین بنواحي بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالاے پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت تفرس

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل براندند
و بعد از تلاقي مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارصف گشتند
و بعد از وصول و نزول در ارصف جمعي را بقراولي فرستاد صبحگاهي
خبر آوردند که از دور سیاهي جمعي سواران مي نماید حضرت
صاحبقراني بتایید رباني سوار شد و از پس ایشان گشته ازطرف
راست درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانید گفتند که فوجي از
نوکران فلان کسیم یعني صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلوق خواجه
برلاس و امیر سیف‌الدین و آتشه و تونک و جماعتي دیگر از متعینان
بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه
خدمتکاري نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه * نظم *
گر در رهِ عاشقي قدم راست نهي * معشوقه باوّل قدمت پیش آید
روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون
آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد
گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه
حضرت صاحب قران از مخیم تو من درانجا تقاعد نموده بود و بعد
ازان پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سوبنج بشارت
صحت و نهضتِ حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند اورا از
گلبن آمال غنچهٔ اقبال شگفیدن گرفت و از چمن اماني نسیم شادماني
وزیدن آغازید وبي‌توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و درخدمت او
لم غولي بود با صد و سي سوار و محمود کلي با صد و پنجاه پیاده د

ارصف بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس
و الفت قرار جستند و بتذکار احوالي که هریک را در مدت غیبت
روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهي یافتند که منکلي
بوغا سلدوز در قلعهٔ اولاچو نشسته و دل در عداوت بسته قصد آن
حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتي که با منکلي بوغا داشت
تقبل نمود که برود و اورا نصیحت کرده بیاورد و باین معني امضاء آن
قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منکلي بوغا بران حال
اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال
سیصد مرد از قوم دولان جاون که هزار خلم است و از قدیم باز در عداد
اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحب قران بوده برسیدند و در سلک
دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر سمت ازدیاد
پذیرفت و ازان محل روان شده در دره صوف نزول کردند و املس
پسر تومن با دویست کس تاخت آورده بود بآن حوالي که اسپان
ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران
وقوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت تموکه را با سه کس بطرف
قهلغه فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهلغه
رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده مي گشتند و تموکه
بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دو چار خورد و بعد از
رسم آغوش و پرسش اورا خبر دادند که خانه و فرزندانت بهمین
نزدیکي فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

و زماني فرزندان و کسان خويشتن را به بيند آن صادق مردانه اصلا قبول نکرد که چون مخدوم از خانه دور است خدمتگار را نشايد که بخانه خود درآيد * نظم *

* از چنين طايفه آموز آدب خدمت را *

* که بهر کام که خواهي بوسي از خدمت *

و امير حسين و حضرت صاحبقران از درهٔ صوف کوچ کرده بدرهٔ کزآمدند و بميدان اولجي بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد که امير سليمان برلاس و امير موسي و امير جاکو برلاس و امير جلال‌الدين برلاس و امير هندوکه برلاس با جماعتي خبر حضرت صاحبقران شنيده اند و با جته مخالفت نموده از ميان ايشان بيرون آمده اند و بترمذ رسيده تولان بوغا را روانه کردند تا شبگير کرده از جيحون بگذرد و ايشانرا کيفيت احوال اعلام نمايد و چون ازانجا کوچ کرده بجلکاے بلخ درآمدند امير ابوسعيد پسر تايغو و منگلي بوغا سلدوز که از قلعه اولاچو گريخته بود و پيش ابوسعيد مذکور که داماد او بود رفته و حيدر اند خودي هرسه با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست جلادت کشاده صبحگاهي بمعسکر ظفر پناه رسيدند و برلب آب سياه که درميان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفين گذار آب را گرفته کمين کردند صاحب قران ظفر تيغ برحسب الحرب خدعة بنفس مبارک بگذار آب رفت و بهرگونه سخنان هوشمندانه و حکايات فريبنده آب تسکين بر آتش صولت و حدّت

ایشان ربخت و هرآینه کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع
بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید
که از دست اقتدار هزار شمشیرزن خنجر گذار بر نیاید * * نظم *

* کارها راست کند عاقلِ کامل بسخن *
* که بصد لشکرِ جرّار مُیَسَّر نشود *

سپاه آنطرف لب آب درهٔ کز گرفته می رفتند و لشکر نصرت شعار
کنار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار می جستند
و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند *

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران مؤید مظفر با ابو سعید و منکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هر دو جانب جوی عبدالله
را درمیان گرفته صف برکشیدند و میمنه و میسره و قلب مرتب
داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امراء
که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و تموکه
نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز
از وقت پیشین تابشب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت
و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال
مبارزان هردوطرف بریکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه
درخانه حیات بسیاران افتاد * * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تنی را زپیوندِ جان باز کرد

و دران روز تموکه زخم دارشد و شب هنگام * * نظم *

که در پردهٔ کوه رفت آفتاب * سر روز روشن درآمد بخواب

فرود آمدند ازدوجانب سپاه * یزک را نشاندند بر پاسگاه

روز دیگر که شهسوار پیروزه مضمار سپهر از قنطرهٔ افق گذشته سپاه انجم را هزیمت داد و لشکر جانبین باز درجوش و خروش آمده صدای غریو کورگه و کوس درخم این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقران بعون تائید آسماني حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر جنگجوی نبرد آئین آورد و ایشان هرچند بعدد بسیار و هنگام پیکار پیل افگن و شیر شکار بودند باسطوت حمله آن موید کامگار جز فرار چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حملهٔ خسروِ گردون شکوه بستوه آمده ازهم فرو ریختند و چون شبِ روسیاه از پیشِ تیغِ آفتاب بگریختند * * بیت *

* ستاره گرچه بود بیشمار پشت دهند *

* چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار *

امیر حسین و صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار عرض سپاهي که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت صاحب قران با جمعي ازایشان ازپیش روان شد و چون بکنار جیحون رسید از معبر ترمذ بکشتي گذشته قراول بجانب قهلغه فرستاد تا خبری باز داند ولبِ آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا تعب و کوفتگي راه ازرعایتِ شرایطِ حزم ذاهل گردانید و خواب

برایشان غالب شد تا لشکر آجوني[1] برادر کوچك بیکیجك برسید و ازیشان بگذشت حضرت صاحبقران باعتماد قراول منتظر نشسته و سپاه بخیمهای خود غافل آسوده ناکاه یاغي با قراول بهم آمیخته برسیدند • • نظم •

جهانٰ جو چو سازد قراول روان • نزیبد بجز مردمِ کاردان

دلیر و سبک حمله و تیز هوش • بهر کار سر تا قدم چشم و کوش

وفا باشد و راستي کیش شان • بود کاهلي کافري پیش شان

لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله مخالفان درآیند بضرورت بکشتي درآمدند و خیمها را کذاشته از آب مي کذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه و مدافعه مشغول کشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب بکذشتند و بعد ازان خود عبور فرمود • • نظم •

که پیوسته آن شاهِ عالم پناه • بهرحال بودی پناهِ سپاه

و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف ازان طرف آب در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهي حضرت صاحبقران بسوختن کشتیها فرمان داد و ازانجا کوچ کرده متوجه خَلُم شد که از حدود بلخ است ودران محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند •

گفتار در توجه نمودن امیرحسین و حضرت صاحبقران

(١) همچنین است در ۴ نسخ و دریك نسخه بجای آن (آچولی) •

بجانب طالقان(۱) و بدخشان و صلح کردن پادشاهان

امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم قندز گشتند
و درانجا ایل و الوس بورلدای را جمع آورده عنان عزیمت بجانب
بدخشان تافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را
از چاشني و الصلح خبر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان
از در مصالحت در آمدند و تلخي وحشت و مخالفت که هرآینه
موجب ترش روی دولت تواند بود بکلي مرتفع شد و ازانجا بطرف
ارهنگ باز گشتند و درانجا از آب بجانب سالي سراے عبور نموده
متوجه ختلان شدند و بچول درآمدند و از چول گذشته موضع دشت
کولک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل الایل سکنا
طباع میل آرمیدن کند بعد ازانکه حضرت صاحب‌قران بعزم استراحت
تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سآمت صحبت موزه
پرداخته امیر حسین باستدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون
متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام
امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در
چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائي مي‌جوید
و بپای مروت و وفا طریق موافقت و ولا نمي پوید صاحب‌قران کامکار
اورا انواع نصیحت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر فحوای * ع *

* من گوش استماع ندارم لمن یقول *

(۱) در اکثر نسخه (طایخان) است بجای طالقان *

محصور بود امیر حسین را هرچند ازان لجاج و استبداد نایرهٔ غضب اشتعال مي یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولي دانست *

* نظم *

هرچند توانا بود و قادر مرد * هم گاه گهي خشم فرو باید خورد

آخرالامر شیر بهرام بصوب بلجوان روان شد درینحال خبر بتحقیق پیوسته بود که توغاغ[1] سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سرکرده باببسي امراء جته پیش آمده اند و تمور پسر تویکان و ساریق و شنکوم و توغلوق خواجه براد رحاجي بیگ و کوچ تمور پسر بیکیجک و دیگر امراء هزاره وقوشون با بیست هزار مرد از سرجالا تاپول سنگین نشسته اند و ازین جانب بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران موید پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیة قلیلة غلبت فیة کثیرة باذن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق مي شنید و در آینهٔ دولت روز افزون که بصیقل تائید آسماني جلاي ظفر یافته بود بدیده یقین مي دید * * نظم *

که گر بحر گیتي شود پر نهنگ * وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ

کسیرا که یار است بخت بلند * نیابد ازان یک سرِ مو گزند

باد و هزار مردِ دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد و در سرِ پول سنگین سپاهِ جانبین بهم رسیدند از وقتِ چاشت که رایتِ سلطنت و الضحي برافراشتند تا آن زمان که پرچمِ سَنْجُق

---

(۱) همچنین است در اکثر نسخ و در بعضی (توغلوق) و در بعض (توغلق) *

و اللیل اذا سجی شانه زدند آتش پیکار از زبانه نار حامیة حکایت میکرد و زمین کروفر پیاده و سوار تفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها میگفت صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان می انداخت و بریق سنان صورت یکاد البرق یخطف ابصارهم بر دیده دل جلوه میداد زبان تیغ تحقیق معنی مسحا بالسوق والاعناق برهانی قاطع باداء میرسانید و از واقعه گران وقع چماق درشان نزول القارعة ماالقارعة حجتی واضح باقامت می پیوست و آن روز تا بشب دلاوران رزم آزمای از هردو جانب درسر پول تا بحدی کوشش نمودند که نم طاقت در جگر جلادت هیچ بهادر نماند شب که از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از میدان بر تافتند و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران بالهام دولت متیقن شد که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن نزدایند چهره ظفر دران نتوان دید و تیر جلادت اگر نه از شست تدبیر کشاد یابد از صدای صفیرش بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر براندیشه تدارك آن واقعه گماشت تا کلك تائیدش صورت بهبود بر لوح ضمیر منیر نگاشت ٭

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قرانی از آب پول سنگین وگریختن لشکر جته

حضرت صاحب قران امیر موسی و امیر موید ارلات و اوج قرابهادر

را با پانصد مرد که یکي از هزار باز نخوردهي برهر پول سنگین در مقابله لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار که غبار عرصهٔ پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در ضمان اقبال روی سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و درمیان اسن میدان ورسن کش نیم شب از آب بشناه بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول یاغي را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان معني دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد * * نظم *

جهان درسر آورد کحلي پرند * سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالاي کوهها بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و ازسر دهشت پای خوف بمرکب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطرار داده روي ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار که در مقابل یك سوار ده جنگجوی تیغ زن نیزه گذار پیش بود بي کلفتِ رزم و پیکار ازهم فروریخت و الله یوید بنصره من یشاء زهي فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که ازپرتو آتشي که ازدور افروزد خرمنِ شوکت و شکیبائي جهاني مخالف کینه دار با چندین اُمراء و سردار بسوزد * * نظم *

آنجا که یک پیاده فرو کرد حزم[1] او * ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار

(۱) همچنین است دراکثر نسخه و دریک نسخه (حزم جنگ) و دربعض (پای حزم) *

و نه عجب آنرا که عنایت باری یاوری کند که با او برابری کند
و برگزیدهٔ که عزیز کرده پروردگار باشد بدخواه او بضرورت خوار
و برگشته روزگار بود * * نظم *

بداندیش آن شاه گیتی فروز * نباشد مگر خوار و برگشته روز

و چون دشمنان بهم برآمده رو بگریز نهادند حضرت صاحبقران بالشکر
نصرت نشان چون شیرژیان و سیل بیپایان خروشان و جوشان از بالای
کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات تکامشي کرده به تیغ عمر فرسای
و رمح جانگزاي دمار از روزگار ایشان برآوردند * * نظم *

دران ره ز بس کز عدد کشته شد * بیابان همه پشته بر پشته شد

ودران محل مظفر و منصور بشادماني و سرور نزول فرمود وامیرحسین
نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال
اقبال بلند و شاخ دولت قوي گشت و روضهٔ آماني و آمال را طراوتي
تازه و نضارتي بي‌اندازه بنَمِوي روی نمود رایت استظهار همگنان باوج
اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکي در هزار شد * بیت *

سپه را همه دست ودل شد قوي * باقبال صاحب قران از نَوِي

وچون رتبت بیشي و برتري در میدان سلطنت و سروري حضرت
صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دو هزار مرد از پیش روان
شد و چون بقهلغه رسید اهالي کش و آن حوالي فوج فوج گریخته
مي‌آمدند و بملازمان سعادت‌مند مي‌پیوستند آنحضرت از جمله دوهزار
مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

روی عزیمت براه آورد و دیگرانرا بتوقف درانجا فرمان داد و ازان سیصد سوار دویست مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیف الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهارقوشون شوند و هرسواري دو بند شاخ بسیاز برگ از هردو پهلوي اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان برخیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگریزد ایشان برحسب فرمودہ کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بجلکاي کش درآمدند داروغه جته ازان غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهرکش درآمده بضبط آن مشغول شدند زهي عنایت بینهایت الهي دربارہ آن مشید ارکان پادشاهي گاه از افروختن اخگري لشکري شکسته میشود و گاه از انگیختن غباري دیاري مسخر میگردد * مصراع *

* چشم بد دور که بالا تر ازین ممکن نیست *

و دران حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان تاش آریغي بود که در چهار فرسنگي کش واقع است اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهي بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و دران وقت توغلوق تمور خان در مستقر سریر خاني خویش در گذشته بود و الغ توق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستسعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد و پویندگان از رسیدن جمشید بجانب مشرق آگاه گشته درحرکت

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبریافته باحراز دولت زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد و تا خواجه سالبریرا چَغْدَاوُل ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف جکدالیک بازگشته روان شد و چون بآنجا رسیده بسعادت نزول فرمود شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون لشکر بآنحضرت پیوست و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیرحسین و سپاه آنچه با او بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهلغه گذاشته بود برسیدند و شیر بهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیرحسین و حضرت صاحبقراني باتمامي لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس (۱) (طاب مثواه) در آمدند و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستي و اخلاص را با لواحق یگانگي و اختصاص موکد ساختند * * مصراع *

* آری باتفاق جهان میتوان گرفت *

گفتار در خواب دیدنِ حضرت صاحبقراني و بآن تفاول نمودن و آهنگِ جنگ الیاس خواجه خان کردن

قال النبی صلی الله و علیه و سلم الرویا الصالحة جزء

---

(۱) درچهار نسخ (رمس) بجای شمس *

من ستة و اربعين جزءا من النبوة ارادت قديم ازعنايت عليم حكيم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصیه اخلاص صاحب دولتي كشيده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناک خليفة في الارض بخلعتي فاخر بيارايد آيينه ضمير منيراورا بصيقل توفيق زدوده بانوار تحقيق منور سازد تا عرایس اسرار غيبي درانجا چهره نماید و مخدرات مغيبات امور در نظر شعورش پیش از وقوع و ظهور نقاب اشتباه بکشاید و از دریچهای عالم غیب که روح انساني ازان ممر كيفيت احوال آینده پیش ازانکه واقع گردد تواند دید روزن خیالست چنانچه از مضمون حديث مبارک که ثبت افتاد مستفاد میگردد * نظم *

* ز نقش بند خیالم خوش آمد این معني *
* که صورتي بنگارد بشکل دلبر ما *

یوسف صدیق علي نبينا و علیه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة و ابوین که نص کریمه و رفع ابويه علی العرش و خروا له سجدا ازان خبر میدهد بسالها پیش از وقوع ازین دریچه دیده بود و بشارت فتح مكه شرفها الله تعالی که مضمون همایون لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق به بیان آن ناطق است بر ضمیر وحي پذير سلطان پیغمبران علیه و علیهم الصلوة و السلام هم ازان ممر نقش بسته بود و این کرامت بحسب مهمات ملكي و مصالح پادشاهي اساطین سلاطین و اعاظم ملوک و خواقین را از راه وراثت خلافت صوري

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قرانی را روی نمود چه
دران حالت که کاری چنان هولناک پیش آمده بود و به لشکری
از سپاه دشمن بسیار کم با ایشان مقابله و مقاتله می بایست کرد
روزی وقت چاشت دران باب تاملی می نمود درا ثنای آن اندیشه
خوابش دربود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش
و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزی کرامت فرمود
و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید
که درینوقت هیچ کس اینجا سخنی گفت همه گفتند نه بیقین
پیوست که آن سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده
و آن نسیم بشارت شمیم از گلشنِ لطفِ عمیم الٰهي وزیده اعتمادش
بعون تایید ربانی واثق ترشد و با دلِ قوی و خاطرِ کشاده پیش
امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماعِ
این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت
و دلِ تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهی چون گل
از نسیم صبح گاهی بشگفت * * نظم *
زفکر خاطرِ شاه و سپاه بود نژند * ازان بشارتِ فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران
با لشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیرحسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامتِ وظایفِ شکر

و ستایش پادشاه پادشاهان اجل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب
و تعبیهٔ لشکر شرایطِ حزم رعایت نموده دو قُول مرتب داشتند
امیر حسین دست راست آراسته بیرقِ ظفر پیکر بر افراخت
و حضرت صاحب قران چون هنگامِ نبرد همه دل بود جانب چپ
مرکزِ رایتِ نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده
روان شدند و لشکرِ دشمن که در تاش آریغي بود بهمین منوال
دو قُول تعیین کرده میسره از فرّ الیاس خواجه خان و امیر حمید
زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق تمور و امیر بیکیچک
آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پرخاش
بسوي قصد یکدیگر نهادند * بیت *

بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفتي بخواهد پریدن جهان
ز آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده روشن نه ماه
سپه یکسره نعره برداشتند * سنانها بابر اندر افراشتند

در موضع قبجي (۱) متن سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کورگه با نعره
دلیران در گنبذ گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قراني
هراولانِ لشکر مخالف از غروري که بر بسیاری و کینه گذاري خود
داشتند مرکب مبارزت در میدانِ مسابقت جهانیدند آنحضرت
قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون آساسِ دولتِ خویش استوار
گردانید و رکابِ نصرت انتساب گران داشته سبک دستِ تائید

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو کتاب (قبا) *

به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته *

* نظم *

خدنگش الف از خمِ نون و دال * روان کرد بر سینهٔ بد سگال

و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در خیل ماه از چرخ کمان شهاب پیکان آتش فشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر و جعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد که از حال ایشان بتصویر سودای و خروا له سجدا متنی گشت بهادرانِ لشکرِ مخالف که از حدت آتش کینه چون باد می آمدند مانند آب باران رو بمرکزِ خاک آوردند بعضی آبِ حیات بربادِ فنا داده و چندی از تابِ زخمِ پیکانِ آتشبار سینهٔ پر کینه برخاک نهاده * * نظم *

جنگ جو کز باد پندار آتشِ کین بر فروخت

زخمِ پیکان آبرویش همچو خون برخاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دوسا بود از قومِ بهرین که در بیـ ... نهنگی مردم خوار بود و در بیشهٔ پیکار شیری پیل شکار و چیچو از خاصگان ملک خان که شاه و سپاه اورا مادهٔ استظهار دانستندی و مایهٔ اعتضاد و افتخار و از افتادگان توق تمور بهادر بود و بیکی برادر بیکیچک و دولت شاه و دو شاهزادهٔ دیگر که هریک سرور لشکری و پناه سپاهی بودند * * نظم *

نماند از دلیران کسی برقرار * همه کشته یا خسته افتاده زار

سپاه طرفین بیکبارگی بارگي برانگیختند و درهم آویختند و هوای کارزار برکارِ زار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت *

* نظم *

* برفتند از جای یکسر چو کوه *

* دِهادِه بر آمد زهر دو گروه *

* بیابان چو دریای خون شد درست *

* تو گفتي ز روی زمین لاله رست *

و چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر شد و امواجِ بحرِ بلا متلاطم گشت بموجب وعدهٔ مبشرِ غیبي با حضرت صاحب قراني اولیای دولت را میامن الحمد لله الذي صدقنا وعده شامل روزگار گشت و اعداء وافر شوکت را معني ثم ولیتم مدبرین صورت حال آمد چنان لشکرِ جرار که بکثرتِ شمار از قطراتِ امطار و اوراقِ اشجار نشان میداد از اندک لشکري چون اوراقِ خزاني و قطراتِ بارانِ نیساني باطراف و اقطار متفرق و پراگنده گشت ما النصرُ الا من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکیجک و اسکندر اغلن و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را وفاداري که در جبلهٔ اتراک مرکوز است دستگیر آمد و تنی چند از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بي آنکه سرداران سپاه را خبر شود او را با بیکیجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان درقید اِسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

تا آبِ یام براند و درانجا باز سرِ راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند * * نظم *

* زخون آب در جوی چون باده شد *
* بکه کهربـــا لعل و بیجـــاده شد *

و امیر جاکو و امیر سیف الدین برحسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهور (سنة خمس و ستین و سبعمایة) موافق لوي ئیل اتفاق افتاد صاحبقران کامگار که همتِ بلندش در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایلغار کرده درعقب روانه شد و از آبِ خجند گذشته تاشکنت را مخیم نزول همایون ساخت و از برای دفع مین الکمال چند روزی نیل عارضهٔ مزاجي بر رخسار دولت کشیده شد * * بیت *

هرچه را چشم در پسند آرد * چشم زخمي بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیر حسین را هریک در محلي که بودند اندک مرضي طاري گشت و عن قریب از شفاخانه و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین مبدل گشت و مهد علیا اولجای ترکاني بسعادت و کامراني از گرمسیر آمده * * مصراع *

* بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز *

و حضرت صاحب قراني بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود و بقصد شکار جرگه رخت اقامت چند روزی انداخت و امیرحسین

نیز در موضع دزق[1] بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آقار قمارمشي کردند و روزی چند برحسب * مصراع * * وقت را غنیمت دان آن قدر که بتواني * بعشرت و کامراني بگذرانیدند و ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفرّ قدوم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالي آن دیار از غبار موکب همایون ایشان روشنائي پذیرفت و کسری که از لگدکوب حوادثِ روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مراهم مراحم و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائي یافت *

* شعر *

الحمد لله علی انعامه * قد رجع الحق الی مقامه

گفتار در قورلتای کردن امیرحسین و حضرت صاحب قراني و برداشتن کابلشاه اوغلن را بخاني

چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نویان رفیع مقدار حکومت و فرمان دهي یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمي نهادند و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار بکثرت اتباع و اشیاعِ خویش گرم بود مجموع سرِ اطاعت و فرمان برداري بیک کس فرو نمي آوردند و سنة الله جاریست که هرکشورتي را که

---

(۱) در بعض نسخه (دزق) و در بعض (زرق) و د ربعض (ورق) *

جهت و حدتي نباشد که حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالي آن امتثال اوامر و نواهي او را واجب و لازم شمرند و از حکم و فرموده او بهيچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذيرد * * نظم *

* جهان بی جهانبان تنِ بی سراست *
* تنِ بی سر از خـــاک ره کمتراست *

بنابرین امیرحسین و حضرت صاحب قران با یکدیگر مشورت کرده مصلحت دران دیدند که از نسل چغتای خان یکی را بخاني بردارند و جهت امضای آن عزم هم دران سال (سنة خمس و ستين و سبعماية) جميع آمراء و نویان را جمع آورده قورلتای کردند و درباب سلطنت و کفایتِ مهماتِ مملکت سخن راندند و رای بران قرار گرفت که کابلشاه اوغلن پسر دورجي بن ایلچیکدي بن دواخان را که از دَهْمِ آسیبِ تقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درویشي در آمده بود ازان کسوت بیرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالي طراز خاني بیارایند و از براي اتمام این مهم * * نظم *

* یکی جشن کردند با زیب و ساز *
* که در وصفِ آن قصه گردد دراز *
* ز سیـــم و زر و نعمت و خواستـــه *
* همه صحن گیتي بُدْ آراسته *

باتفاق کابلشاه اوغلن را برتخت سلطنت نشاندند و برسمي که آيين

سلاطین ترک است او را کاسه داشته * نظم *

همه سرفرازان و گردن کشان * بیکبار نه بار زانو زدند

و امیر حیدر اندوخودي را که دربند بود بزنده حشم سپردند وهمان شب کار او بساخت و تخت وجودش را ازوالي حیات بپرداخت * نظم *

نخیزد دگر چون درآید بسر * کسي کز حدِ خود نهد پا بدر

و چون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان عالیشان او بود مکارم ملکات ملکانه اقتضاء اکرام اضیاف میکرد امیرحسین را طوي داد و گماشتگان حضرتش جشني آراستند که زهره رامشگر ازنظارهٔ آن ساز حیرت نواخته باداء این نوا مترنم گشت * نظم *

* این چه بزم است مگر گلشنِ کامست اینجا *
* خضر در آرزوي جرعهٔ جامست اینجا *
* نعمت آماده و اسبابِ تنعم وافر *
* مجلسِ خاص و طرب خانهٔ عامست اینجا *
* نغمهٔ سازِ سعادت طرب افزا شب و روز *
* گردشِ ساغرِ انعام مدامست اینجا *

عاطفت شاملش همگنانرا بنوازش هاي درخور مراعات فرمود و امیرحسین را پیشکش هاے لایق کشید * نظم *

زهرچیز کان بود شایسته تر * ز اسپ و زتیغ و کلاه و کمر

و کامراني که موجب آن نامرادی و پریشاني بود * * نظم *

بسا رخنه که اصل محکمیهاست * بسا اندُه که در وی خرمیهاست

بسا قفلي که بندش ناپدید است * چو وابیني نه قفل است آن کلید است

و از اشباه و نظایر این احکام مجاري احوال حضرت صاحبقرانیست

درین مقام که چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت

خویش قرین سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمانِ بهار

سنجقِ لاله برافراخته سپاهِ سبز خفتان نباتي را بمیدان باغ

و بستان کشید * * نظم *

* لشکر کشید بادِ صبا سوی جویبار *

* و آماده ساخت آلت و اسبابِ کارزار *

* پیکان ز غنچه کرد مرتب سپر ز گل *

* داده زره بآب وسنان نیزه کرده خار *

خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت اینجانب کرده متوجه شده اند

حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد

و امیر حسین را ازان حال آگاهي داد امیر حسین بفرمود تا پولاد

بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي و ملک بهادر باسپاه

ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحب قراني ملحق شوند و چون

ایشان بآنحضرت پیوستند بالشکری که گاهِ حمله گردون صولت

و هنگامِ سیر سیّاره نهضت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند

و چون بموضع آقار رسیدند ملاحظه حالِ خیول و دوابّ کرده

چند روز دران علف زار توقف نمودند و ازانجا کوچ کرده روان گشتند و از آبِ خجند گذشته فرود آمدند و امیرحسین سپاهي گران جمع آورده از عقب ایشان بشتافت وچون بکنار آب رسید و ازان جانب منغلای لشکرمخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران درمیان چیناس و تاشکنت لب آب را مخیم نزول ساخت و سپاه را فرمان داد که به توراوچر جای خود را مستحکم گردانیده شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و امیر حسین با تمامي لشکر در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمورچلِ خود فرود آمدند و ازان طرف نیز سپاهِ مخالف بکنارِ آبِ بادام رسیده نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر مشغول شده صفها بیاراستند بردستِ راست امیرحسین رایتِ شوکت بعَیّوق برافراشت و قنبلش تبلانجي ارلات بود و هراول اولجایتو اپردی و شیربهرام و پولاد بوغا و فرهاد اپردی و ملک بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان عالم بود دل کردار درجانبِ چپ ماهچهٔ سنجقِ ظفر پیکر را ثالث نیرین گردانید و در قنبل امیر ساربوغا را با قومِ قبچاق تعین فرمود و در هراول تمور خواجه اوغلن مقرر شد و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر بهادرانِ شمشیر گذار درقول بداشت و باین آئین *

* نظم *

لشکرِ کین کش و جلادت کیش * بشمار از سپاهِ دشمن بیش

پیش راندند اما بر وفق و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم

از عقاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف قبی متن با آنکه

بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکستی عظیم یافتند

این نوبت که لشکر اینجانب بیش ازیشان بودند بنیاد کار برحیله

نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنع افریدگار است

توسل جسته جدّه گردند * * نظم *

نبُوُد لشکرِ جته را تابِ جنگ * بافسون گری چاره جستند وسنگ

بسنگ جده مرد افسون پژوه * جهان ساخت ازباد و باران ستوه

بغرّید ابرو فغان کرد باد * یکی صاعقه در جهان اوفتاد

و باآنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر * * نظم *

باد در زیر ران سلیمان وار * رعد غران و برق آتش بار

از کمین گاهِ قضا بمیدانِ هوا تاخت و غریو کورگهِ رعد در طاق نگون

نیل گون گردون انداخت ناوکِ برق از کمانِ رعد بهرسو کشاد داد

و از باران تیر ساخته تیرباران آغاز نهاد روزگار را دران ایام عشق

فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت

که طوفان برخواست * * نظم *

طوفان ازان دیار برآمد تو گفتی ابر * آندم شنیده بود صدای دعای نوح

از بسِ آب و نم که بخاك فرو رفت گاو زمین چون ماهی در آب

شناور شد و دست و پای اسپانِ معرکه پیمای چنان درلای نشست

که پوستینِ شکم شان با پشت زمین رو و استر گشت از غلبهٔ رطوبت پی براستخوانِ کمان علتِ استرخا پیدا کرده برعشه انجامید و چون مفلوج لقوه زده سست شد و اطرافش بگردید طایر تیر را پر فروریخته و منقار از کار افتاده و از کثرتِ نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و باوجود این حال سپاهِ این طرف از فرطِ حمیت و دلاوري پیش میرفتند و لشکرِ مخالف برجایِ خود قرار گرفته نمدها برسر کشیده بودند و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند و چون لشکر بایشان رسیدند نمدها از سر بینداختند و با سپاهِ آسوده و سلاحِ محافظت نموده چنگ در جنگ آویختند *

* نظم *

غووها و هو از دو لشکر بخاست * جهان پرده داده شد از چپ و راست
خروشِ یلان و دمِ کره نای * چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای
بدان رستخیز و دمِ زمهریر * خروشِ یلان بود و بارانِ تیر
زجان سوزي بیلکِ موشکاف * نهان گشت در مهرهٔ پشت ناف
ز دلجوئي ناوكِ دیده دوز * نَفَس در مجاریِ تنِ سینه سوز

حضرت صاحب قران بتایید رباني از میسره حمله کرد و ممینه مخالف را که قنبلِ آن شنکوم نویان برادر امیرحمید بود بشکست و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال رو بگریز نهاد اما چون زمانه پای از راستي بیرون نهاده بود چپِ لشکرِ مخالف نیز

که قنبلش شیراول و حاجي بیگ بود بر راست. این جانب غالب آمد و تبلانجي و زنده حشم را رانده بامیرحسین رسانید قول او بهم برآمده متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیر بهرام و پولاد بوغا پای ثبات استوار داشته داد مردي دادند و چون حاجي بیگ میمنه این جانب را پیش کرده میراند فرهاد و اورنگتمور از مشاهده آن حال متحیر بایستادند ازان طرف امیر شمس الدین نیز با کروهي انبوه دست جلادت از آستین تهور برآورده کوششهاے مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره حمیت اشتعال یافت و بدست مقدرت مآب تایید انتساب ٭ نظم ٭

ز تیغ آتشي برکشیده چو آب ٭ کزو خیره شد چشمهٔ آفتاب

روان کرد مرکب چو غرنده شیر ٭ ز آهن کلاه اژدهائي بزیر

با هفده قوشون برایشان تاخت و از بادِ حمله آتشِ بیم در خرمنِ قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراسِ صولتِ آنحضرت عنان اقتدار از صوب پیکار برتافته روی عجز و انکسار بجانب فرار نهاد و لا غرو ٭ نظم ٭

هرکرا شد یقین که حملهٔ اوست ٭ پای هستیش برکمان باشد

امیرحسین را از ظفر حضرت صاحب قران پشت استظهار قوي گشت و باز سپاه خود را جمع کرده باستاد ٭ نظم ٭

ز پیروزیِ شاهِ لشکر شکن ٭ سپه را دگرجان درآمد بتن

حضرت صاحب قران تابان بهادر نوکر خود را پیش امیر حسین

فرستاد که صلاح وقت دران مي‌نماید که امیر پیش آید و باتفاق
حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازیم که ایشانرا قوت مقابله
و مکنت معارضهٔ اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران
سعادت مآل کوکبِ اقبال امیر حسین آغاز رجعت نهاده بود
و روز دولتش بشام نکبت نزدیک شده بر حسب نص ان الله
لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم درین ایام طبیعت او
از قرار معهود تغیر یافته بود اخلاق ناپسندیده و افعال نکوهیده
ازو بظهور مي‌پیوست چون تابان بهادر بنزد او رسید بعد از سفاهت
زباني او را چنان بزد که بیفتاد حضرت صاحب قران باز ملک
و همدمي را که از بهادران امیر حسین بودند بسوے او روانه داشت
که البته پیش مي‌باید آمد تا فرصت فوت نشود دیگربار چون
پیغام شنید ایشانرا بزد و دشنام داد و زبان تجبر و استبداد بوعید
و تهدید برکشاد که مگر من گریخته ام که مرا پیش مي خوانید اگر شما
غالب مي‌شوید و اگر دشمن گمان مي‌برید که کسي از دست انتقام
من جان خواهد برد ملک و همدمي آزرده خاطر از نزد او برگشتند
و پیش حضرت صاحب قران شتافته در عنان همایونش آویختند که
اصلا درکار این پیکار سعي نمي باید نمود و درین باب بیش ازین
نکوشید آنحضرت از سخن ایشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز
کشید و چون میسره هرد وطرف مقابل خود را رانده بود و از پی روان
شده لشکر از هم گذشته بودند و سپاهِ هردو جانب بجای یکدیگر رسیده

هرکس آنجا که بود فرود آمد * نظم *

جهان جو فرود آمد از بارگي * همان لشکرش نیز یکبارگي
بتدبیر آسایش آورد رای * نجنبید تا روز روشن زجای

و دران شب امیر حسین چند نوبت باستدعای حضورِ صاحب قران کس فرستاد و چون خاطرِ مبارک آنحضرت از حرکات بیجایگاه او باز مانده بود اجابت ننمود و التماس مبذول نیفتاد * نظم *

دگر روز کین ترک سلطان شکوه * ز دریای چین کوهه بر زد زکوه
گراینده شد هر دو لشکر بخون * علم بر کشیدند چون بی ستون
دمِ نای برخاست چون رستخیز * سنان مرگ آسوده را گفت خیز
قضا با سرِ نیزه انباز شد * نهنگ بلا را دهن باز شد

و چون دلاوران نبرد آزمای از جانبین بهم ریختند و در یکدیگر آویختند شکست بر لشکر جته افتاد پشت بدادند و رو بگریز نهادند و سپاهِ این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تنِ ناتوان روان گشت و چون روزگار مرآشفته کاري داشت درین حال توق امیر شمس الدین که از وجدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته مي گشتند پیدا شد و لشکرِ این جانب که از عقب گریختگان مي شتافتند عنان برتافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه شکسته باز جمع شد و یکباره حمله آورده زلزله در زمین و زمان افتاد * نظم *

زهر سو تکاور بر انگیختند * بشمشیر در یکدیگر ریختند
زپیکان همه خودها شد زره * سنان در دل و دیدها شد گره

زمانه چنانچه رسم بی ثباتي اوست رايتي كه از دولت بر افراخته بود به نكباء نكبت نگونسار كرد و لشكرِ اين جانب بعد ازانكه غالب گشته بود رو بگريز نهاد * نظم *

سپهرِ تند را هست اينچنين كيش * نمايد راحت و رنج آورد پيش

در آشوبِ تنگ و تازِ هزيمت خلقي بسيار در لای و گل فرو ماندند و دشمنانِ زبون شده چيره گشتند وتيغِ كين بمرادِ دل براندند و قريب ده هزار كس عرضهٔ تلف گشت و كان امر الله قدرا مقدورا و اين واقعه در اول رمضان سنه (ست وستين و سبعماية) موافق ييلان ايل روی نمود و بحسب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثه هوائي كه در برج عقرب واقع شد و منجمان آنرا قران مسترقه خوانند دران نزديكي شده بود و اين سخن ازبرای تتميم قصه ثبت افتاد نه بقصد اسنادِ آثار باوضاعِ فلكي اذ لا موثر فی الوجود الا الله

چون امراء ازانجا باز گشته بكش رسيدند و هركس ازيشان عزم آن كرد كه ايل خود را از جيحون بگذراند امير حسين حضرت صاحب قران را گفت كه خانه و ايل از آب گذرانيدن مصلحت است آنحضرت جواب فرمود كه ايشان بعزم گذشتن رفته اند اما مراهمت رخصت نمي دهد كه ولايت را بگذارم كه بكلي لكدكوبِ غدر و بيداد بيگانگان گردد يكبار ديگر سپاه جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله خواهم آمد و اميرحسين ازانجا متوجه سالي سرای شد و چون برسيد تمام ايل و اتباع خود را كوچانيده از آب عبور كرد و از پشتها

و عقبها گذرانیده بموضع شبرتو اقامت نمود و خبر گیران برگماشت تا اگر از توجه سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحب قران کامکار چون دانست که امیر حسین از کش روان شد روی همت بجمع لشکر آورد و بحسن تدبیر دوازده قوشون مرتب ساخت و تمور خواجه اوغلن و چاورچي (۱) و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برسم منغلای روانه سمرقند گردانید و درانجا چاورچي بشرب مشغول شد و سورت شراب در و تاثیر کرده برحسب * * شعر *

* الراح کالریح ان مرت علی عطر *
* طابت وتخبث ان مرت علی الجیف *

نیران شرارت که در کانون اندرونش افروخته بود از روزن دهان زبانه زدن گرفت و داؤد خواجه و هندوشاه را تخویف کرد که فلان کس یعنی حضرت صاحب قران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر حسین فرستد و اوبی توقف شما را نیست خواهد ساخت ایشانرا خوف و هراس غالب شد و فرار اختیار کرده بجانب دشمن شتافتند و چون بموضع کوکذگ رسیدند از لشکر جته کبک (۲) تمور پسر الغ ترق تمور و شیراول و انکرچاق پسر حاجي بیگ برسم منغلای پیش آمده بودند ایشانرا غجرجي شده بسر تمور خواجه اوغلن و چاورچي و عباس آوردند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت آن سپاه از هم فروگسست حضرت صاحب قران چون ازان حال آگاه

---

(۱) در بعضی نسخه (چاورجي) ○ (۲) در بعضی کتاب (کبپك) ○

گشت دانست که درکار دولت هنوز عقدهٔ تعویق باقیست و سخت کوشي فایدهٔ نخواهد داد * * شعر *

* علی المرء ان یسعی لتحسین حاله *

* و لیس علیه ان یساعده الدهر *

از آب آمویه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول همایون ساخت تومان و ایل خود راکه متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کیک خان و تومان اولجي بوغای سلدوز را نیز گرد آوري فرمود و جمعي را بضبط و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته از سوانح امور بنقير و قطمير با خبر باشند و تمور خواجه اوغلن را بجريمه تقصيريکه ازو صدور يافته سياست فرمود و بانتظار طلوع آفتاب دولت و جهانباني بصبوح عشرت و کامراني مشغول گشت * نظم *

* هردم که تواني که بعشرت گذراني *

* فرصت شمرای خواجه درين عالمِ فاني *

ذکر محاصرهٔ کردن لشکر جته سمرقند را

چون لشکر جته بسمرقند رسید و دران وقت حصاري نداشت مولانا زادهٔ سمرقندي و مولانا خردك بخاري و ابو بکر کلوي نداف اهل شهر را تحريك نموده بکوچه بند و محافظت شهر مشغول گشتند و مدتي بی شکوهٔ پادشاهي قاهر آن رعيت مردانه با چنان لشکرِ جرار غدار دادِ گير و دار دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان بنوعي قيام نمودند که دستِ تسلط و استيلای ايشان بدامنِ عرض

و مال اهالي آن شهر نرسيد و چون مردم از تمادي ايام محاصره نيک تنگ آمده بودند لطف چاره ساز درماندگان تبارک و تعالی فريادرسي فرمود و نسيم روح بخش فان مع العسر يسرا از مهبّ رحمت الهي وزيده وبا در اسپان جته افتاد و چندان اسپ هلاك شد که از چهار سواريکي را پيش الاغ نمانده وبدان سبب عاجز و متحيرمانده از همانجا بضرورت بازگشتند و اکثر ايشانرا ترکش برپشت بسته پياده مراجعت بايست نمود و چون محافظت ملک و مقابله با چنان لشکرے که امثال آن کارها درخور همت ملوك و حوصله نايبان ايشان تواند بود ازدست رعايا برآمده جمعي را که قوت و اختيارے بيشتر داشتند باد غرور در سرپندار افتاده پای جسارت از پايهٔ خود برتر نهادند و دست تغلب وتعدي بخونريزي و فساد انگيزي برکشادند * مصرع *

* يارب مباد آنکه گدا معتبر شود *

و دران وقت که لشکر جته آهنگ بازگشتن کرده بودند حضرت صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بقهلغه فرستاده بود و احوال ايشانرا بعد از تفتيش و تحقيق بصورتيکه گفته شد عرضه داشت آن حضرت کرد و چون رای عالي برمراجعت سپاه جته اطلاع يافت پيش امير حسين کس فرستاد تا او را ازان حال آگاهي داده باز نمايد که عزيمت اين طرف مي بايد کرد و چون فرستاده خبر برسانيد امير حسين را بهجت و سروري بيش

از حد روی نمود فی الحال از شبرتو کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحب قران خانه و ایل خود را از آب گذرانیده بیورت قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد و در سر جلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته رسم مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته شد و در باب حال ماضي و مستقبل گهرها بالماس مشورت سفته گشت و رای بران قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معاودت نمود و از جیحون گذشته و منازل طی کرده بقرشي نزول فرمود و سبب اشتهار آن شهر بقرشي آن شد که کبک خان در دوفرسخي نسف و نخشب قصرے بنا نمود و مغول قصر را قرشي خواندند و آن حضرت فصل زمستان درانجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشي فرمان داد وبفر دولت روز افزون هم دران زمستان تمام شد * نظم *

هرچه دلش خواست قضاراست داشت * رست روان تخم امیدي که کاشت

گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت صاحب قران سعادتمند بجانب سمرقند

اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول به بیت الشرف خویش انداخت وضحاک فیروزه تخت گل با لشکرِ سبزه و ریاحین حدود و اطراف

حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت * * نظم *

* چهار سوی چمن لشکرِ بهار گرفت *
* بنفشه رنگ و سمن بوی وگل نگار گرفت *
* صبا نقاب ریاحین مشک بیز کشاد *
* درخت مروحهٔ شاخِ سیم بار گرفت *

امیر حسین و حضرت صاحب قران بر حسب وعده که داشتند رایت عزیمت بصوب سمرقند بر افراشتند و چون با وفور جلالت و تمکین ظاهر آن خطه فردوس آئین را مضرب خیام نزول ساختند اهمِ مهماتِ دولت و دین دفع سربدالانِ بے باک شناختند که درین مدت عرصهٔ خالي را باقدام بغي و طغیان پیموده بودند و بانواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیرِ آن اقدام نموده فرمان بگرفتنِ مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای حضرت صاحب قران کشور کشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانست و او را از آسیب قهر امیر حسین در گذرانید ودیگرا نرا در کان کل که معسکر ظفر قرین درانجا بود به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون در دیوانِ قضا به پروانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب مي باشد آفتاب سلطنت حضرت صاحب قراني بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید درین وقت اسبابِ ادبار و نکبتِ امیر حسین روز بروز دست فراهم مي داد ازانجمله حرص و آزو خسّت و نیاز که اصلا نه لایق

طور سروران گردن فراز است در نهاد او غالب شد و بهمگي همت جمعِ مال و اندوختنِ ذخاير را طالب آمد تا بحدی که بر امراء و ملازمانِ حضرت صاحب قران چشمِ طمع سياه کرد و باسم امير جاکو و امير سيف الدين و اقبوغا و ايلچي بهادر و دولتشاه بخشي مبلغی خطير رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بآن نزديکي واقعه جنگ لای گذرانيده بودند و بيشتر اموال و ذخاير عرضه تلف و تاراج گشته بود دستِ مکنتِ ايشان بتدبيرِ تمامي وجهی که او کيسه طمع بران دوخته بود نميرسيد همتِ خسروانه حضرت صاحب قران اقتضاء آن کرد که ايشانرا مساعدتی فرمايد مبلغی عظيم از زر و سيم بوجه مطالبه ايشان مبذول داشت و ازانجمله ياره و گوشواره مهد اعلی اولجای ترکان آغا بود و چون امير حسين آنرا بديد باز شناخت که ازان خواهرِ اوست اما نعلِ حرصش چنان بر آذر بود که حق برادري و خواهري فرو گذاشت و دست ازان باز نداشت * * نظم *

* با چنين همت نيـايد راست کارِ سروري *

* پست همت در جهان هرگز نيابد برتري *

و با اين همه سه هزار دينار ازان وجه که رقمزده بود باقي ماند صاحب قران دريا نوال بازاء آن اسپان خاصه خويش پيش کش کرد امير حسين چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است قبول نکرد و تمهيد معذرت نموده گفت من بسالی سرای ميروم

و پیش نهاد خاطر آنست که از نقود مبلغی لایق جهت خواستاری دختر بخوارزم فرستم پیش حسین صوفی اگر برسم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گردانی شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سرای روانه گشت حضرت صاحب قرانی درکش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت فرمود و آن وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد و بعزم شکار سوار شد *

گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحب قران بواسطهٔ افساد مفسدان

بعد ازان شعبده باز روزگار طرح بازی از نو در انداخت و بمهرهٔ مکر در عرصهٔ تزویر منصوبهٔ تازه بساخت چه خاطر مردم بواسطهٔ حرکت بے قانون از امیر حسین متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میدانستند که تا حضرت صاحب قران با او متفق است هیچ کس قدمِ جسارت در راهِ مخالفت او نتواند نهاد لا جرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید جلایر که برادر زن او بود و فرهاد باتفاق سرِحلقهٔ مکر و حیل بر کشادند و به آردهٔ خاتون سخن کرده مکتوبی نگاشتهٔ کلکِ کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و آرده خاتون از خواتین ترمشیرین خان بود و دخترِ او که مادرِ علی درویش

بود در حبالهٔ امیرحسین و مضمون آن تزویر نامه که سمعی
ما هذا الا افک مفتری داشت آنکه فلان کس یعني صاحب
قران نسبت با خان و با تو که امیرحسیني اندیشهٔ مخالفت
و جدال دارد و بناخنِ نخوت سرِسرکشي و استقلال مي خارد
از کردار و گفتارِ تو بغایت آزرده خاطراست و ملول و عزمِ رزم جزم
کرده است و بترتیبِ مقدمات آن مشغول و چون امیرحسین
بران نوشته بےحقیقت واقف شد آن صورت وحشت انگیزرا با خان
درمیان نهاد و به‌یرلیغ او کسي فرستاد تا حضرت صاحب قران
و جمعی که آن معني باز نموده اند بسمرقند پیش آرده خاتون
جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند
حضرت صاحب قران چون ساحت حالش از غبار آن افترا
مبرا و معرا بود هیچ اندیشه ازان ننمود و بےتوقف متوجه
سمرقند شد و امیر موسی و علي درویش و فرهاد چون از توجه
آنحضرت خبریافتند ازبیمِ فضیحت و نکال و خوفِ خجالت
و انفعال روی ازان هنگامه برتافتند و روان بجانب خجند
شتافتند * نظم *

بهر جا که رو آورد راستي * فروغِ دروغ آورد کاستي

اما چون آن سخن گوش زده امیرحسین شده بود و تحقیق
نا کرده بماند صاحب قران موید دانشور برای انور که از تلقینِ
الهامِ دولت بردقایقِ امور و خفیاتِ اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد

که بحکم من یسمع یخل اختر هرخبر که از افق گوش بر آمده پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد و دل ازان اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیاید و نپاید وساوس هواجس نفساني ترانه اگرو مگر سراید و امیر حسین را خود در اصل مزاج تلوني تمام هست شاید که ازان معني حزازهٔ در خاطر او مانده باشد و بے شک ریش را اگرچه سر فراهم آید اثرش بماند بعد ازین بر جانب او اعتماد کردن بفتوای حزم که امتثال امرش بر ارباب دول واجب است حرام مي نماید بنا بران خاطر خطیرش دران باب تاملی مي نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه مي پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح تدبیر مي نگاشتند تا روزی حضرت صاحب قران مکنون ضمیر منیر با ایشان درمیان نهاد و درِ آرزو بر روی امید ایشان باز شد و رازي که پیشتر از خوفِ آنحضرت در سینهٔ انتظار پنهان میداشتند بے حجاب بزبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست و رای صواب درین باب بر مخالفت او منحصر است هرچه زود تر بترتیب لشکر اشتغال مي باید نمود که البته او بر قصد ما جازم است و بعد از فوت فرصت پشیماني چه سود * * نظم *

* آن کس که پندِ عقل بسمعِ رضا شنید *

* پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید *

و چون ایشان برین معني اصرار نمودند و مبالغه فزودند دغدغه
که حضرت صاحب قران را از خاطر مبارك سر برزده بود اشتداد
یافت و با ایشان در مخالفت امیرحسین اتفاق نموده عهد
بستند و قرار بران شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلي
او بود و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت صاحب قران درین
طرف بترتیب و تجهیز لشکر قیام نماید و شیربهرام هنگام توجه
ختلان شخصي عادل نام از نوکران صاحب قران گردون غلام
همراه ببرد و از مردم خود تات (۱) خواجه را باز داشت تا هرگاه
که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه طرفین از حال یکدیگر
آگاهي یابند و چون شیربهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرد
و ببالای ییلاق پس ترك برآمد و درانجا متحصن شده اظهار
مخالفت امیرحسین آغاز نهاد امیرحسین با او طریق مکر و فریب
پیش گرفت و او را بعهدے از اساس دولت خود سست تر
ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت
صاحب قران ازان معني خبر یافت بشیربهرام مکتوبي نوشت
محصلش آنکه بنیاد مخالفت تو نهادي و یاغي گري آغاز کردي
و اکنون باو پیوسته خود را نیک مرد مي سازي زود باشد که
جزای توهم او دهد و پشیماني فایده ندهد و همچنان شد و ازین
جانب حضرت صاحب قران بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس

---

(۱) همچنین است در دو نسخه و در اکثر نسخ (تا خواجه) •

بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط کنند و امیر موسی و علي درویش پسر بایزید را که سببِ این مخالفت افساد و تزویرِ ایشان بود بگیرند و چون ایشان ازین معني آگاه شدند بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بر ولایت خود حاکم شد و از خوفِ آن که از عهدهٔ مخالفتِ خان و امیر حسین مشکل توان بیرون آمد بےوقوف حضرت صاحب قران با جماعتی که یک جهت او بودند سوار شد و مردم علي درویش را بقتل آورده ایل خود را براند و بطرف جته روان شد ٭

گفتار در رفتن صاحب قران فیروزي اثر بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر

حضرت صاحب قران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت فرمود تا لشکر آن طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان و چاورچي که اول تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان مي کردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر یسوري وفات یافته علي برادرِ او و الیاس و حاجي محمود شاه با مجموع یسوریان کمرِ اطاعت و انقیاد بسته در سلکِ بندگان حضرت صاحب قران انخراط یافتند و آن حضرت قراو هندوکه برلاس را در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت روان شد هندوکه از بخت هندو صفت واژون بگریخت و پیش

امیر حسین رفت و قرا چون از ضبط و نسقِ کار عاجز بود خود را بدیوانگي داد ٭ ٭ مصراع ٭ ٭ چارهٔ کو بهتر از دیوانگي ٭

و دران وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع سپاه از دولتخانه روان شد مهد علیا آولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت و درین مدتِ مفارقت جانِ نازنینش بموافقتِ آنحضرت از خانه تن غیبت نموده بود و بجوارِ رحمتِ آمرزکار پیوسته و زمانه در وصف حالش بهزار زبان باادا رسانیده که ٭ ٭ بیت ٭

٭ جای آنست که حوران بهشت از دیده ٭
٭ بر سرِ او همه بادام سیاه اندازند ٭
٭ چون به بینند تنِ نازکش اندر تابوت ٭
٭ سنبلِ زلف ببرند و براه اندازند ٭

خاطرِ بزرگوار صاحب قران کامکار از وقوعِ آن حادثه اندوه آثار بغایت پریشان گشت و دیدهٔ واقعه دیده‌اش چون دستِ دریا نوالش گوهر افشان شد ٭ ٭ نظم ٭

٭ از سیلِ اشک بر سرِ طوفان واقعه ٭
٭ خونابه قطره قطره بشکلِ حباب شد ٭

وچون تدبیرِ آن کار از حیِّزِ اقتدار و اختیارِ اخیار و اشرار بیرون است دستِ وقار و اصطبار بحبلِ متین انا لله و انا الیه راجعون استوار داشت ٭ ٭ نظم ٭

بهرکاری از نیک و بد چاره هست ٭ بجز مرگ کش چاره ناید بدست

و از اعقاب سلطنت انتساب صاحب قران کامیاب دُرِّ دُرج ابّهت و تمکین سلطان بخت بیگم از صدفِ عفت و جلالت آن بانوی بلقیس آیین است * * نظم *

بهشت برین باد ماوای او * دران روضه آراسته جای او

و چون امیرحسین خبر این واقعه پروحشت که فی الحقیقة مقدمه ماتمِ دولت و آغاز انهدامِ بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهت میل و محبت طبعي که لوازمِ قرابتِ نسبي است خارِ مصیبت و اندوهش در جانِ غمگین نشست و هم ازان جهت که علاقه خویشي سببی که با حضرت صاحب قراني داشت بکلي گسسته شد پشتِ امیدواري و استظهارش بشکست حال پریشانش بزبانِ تحسر و درد بفحوای این نظم نوحه گري آغاز کرد * * نظم *

* خواهر بخاک رفت و برادر پر(۱) آذر است *
* بادش بدست و دستش ازین نوحه(۲) برسراست *
* وآنکس که خویش بود و باو پشتِ دل قوي *
* بیگانه گشت و این غم ازان غصه بدتر است *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بعزم رزم امیرحسین

---

(۱)چنین است دریک نسخه و در پنج (بر)بجای پر (۲) چنین است در پنج نسخ و در یک (غصّه)بجای نوحه *

در پاییز (سنة سبع و ستین و سبعمایة) موافق ایت ایل حضرت صاحب قران لشکری گران * بیت *

همه شیر در بیشهٔ کار زار * نبرد آزمایان خنجر گذار

ترتیب کرده بآهنگِ جنگِ امیر حسین سوار شد و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه منغلای ساخته در مقدمه روان گردانید و امیرحسین چون شیربهرام را بمکر و حیله فریفته در دام تلبیس انداخت و مطیع و منقاد ساخت تصور می کرد که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت هیهات هیهات * بیت *

جهان پهلوان شاهِ گردون غلام * ببازیچه سر در نیارد بدام

درینولا ملک بهادر و عبد الله پسر (۱) او را با عهد نامه پیش آنحضرت فرستاد و سخنان فریب آمیز پیغام داد که تا غایت باتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامنِ اتفاق گوی تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم چنان سزد که فیما بعد همان طریق سپرده شود و برین عهدنامه اعتماد کلی نموده هیچگونه دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلغه گذشته بایسون مخیم نزول گشت ملک بهادر و عبد الله برسیدند و بشرفِ بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیرحسین و عهدنامهٔ او عرضه داشتند و درخواست صلح و آشتی آغاز نهادند صاحب قران

(۱) در بعض نسخ (زبیررا) بجای (پسراورا) *

سعادت قرین از الهام دولت فرصت آیین دانست که * ع *
* تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد *

آن عهدنامه را وقعي نه نهاد و آن سخنان بسمع قبول راه نداد اما یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجائی رسد اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه تخلف نمایند دران حال امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام جلایر بخجند رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امراء مصلحت دران دانستند که کلان تران یسوریان را که اندیشهٔ مخالفت کرده بودند بگیرند رای آفتاب اشراق حضرت صاحب قران که از تایید آسماني پرتو انوارش در هر کار جز بربهبود نیفتادی بآن معني رضا نداد و زبان دولت به بیان حکمت برگشاد و محصلش آنکه این قضیه در صبحِ نهارِ سعادت و اقبال و غرهٔ بهارِ سلطنت و استقلال ما واقع شده اگر بگرفتنِ ایشان گردِ نسبتِ غدر بدامنِ احوالِ ما نشیند دیگران پناه باین درگاه نیاورند و کارِ کشورستاني و جهانباني چنانچه باید انتظام نیابد کاخِ دولت اگر بر آساسِ نیکوکاري بنا کنند کنگرهٔ قدرش از طاق مقرنس گردون بگذرد و نهالِ اقبال اگر از جویبارِ عدل و احسان آب خورد شاخِ رفعتش میوهٔ کامراني بار آورد و سایه سعادتِ دو جهاني گسترد و بعد از ارشاد بندگانِ هوا خواه یسوریان را استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزاني داشت و دیگر لشکریانرا

بباز گشتن رخصت داده و ازانجا بسعادت معاودت نمود قرشي از فرّ نزول همایونش رتبت سپهر برین یافت و امیر حسین لشکری انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه آنجانب شد مبارکشاه و شیخ محمد پسر بیان سلدوز روی دل بقبله اخلاص حضرت صاحب قراني داشتند اما چون سپاه امیر حسین بتعجیل در رسیدند بضرورت با ایشان پیوستند *

ذکر مکر و حیله امیر حسین و فرستادن خضر خزانه دار را بمصالحت جستن

امیر حسین خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود پیش حضرت صاحب قران فرستاده که مخالفت میان ما موجب ویراني مملکت و پریشاني رعیت است و یقین میدانم که جبلت تو بر نیک خواهي مسلمانان و مرحمت با زیر دستان مفطور است و آن معني روا ندارد صلاح دران مي بینم که لشکر این جانب در چغانیا توقف نمایند و ازان طرف در خزار و هریک با صد مرد در تنگ چکچک بهم رسیم و تجدید عهد مصادقت و موالات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسدانرا میان ما مجال مداخلت و افساد نماند و تا ما بیکدیگر نمیرسیم مملکت قرار نخواهد یافت صاحب قران صایب تدبیر بنور رای منیر مي دانست که نقد آن عهد را بر محک امتحان عیاري و بنیاد آن پیمان را هنگام آزمایش اعتباري نخواهد بود * * بیت *

زبان مي دهد مار در زینهار * ولی هست دندانِ او زهر دار
لیکن چون امراء متفق الکلمه بران بودند که مصلحت در مصالحت
است و بهبود در موافقت بروفق رای ایشان بنیاد معامله بر عهد
و میعاد امیر حسین نهاد و لشکر را در خزار بگذاشت و سیصد
مرد کار دیده مکمل را با اسپان اعتمادی اختیار فرموده روان شد
بعزم آنکه دویست سوار از برای رعایت حزم بَدِهٔ نو بگذارد و با صد
کس به تنگ چکچک رود که وعده گاه است و ازان طرف امیر
حسین در نوندالک شیر بهرام را بکشت و همان شد که حضرت صاحب
قران فرموده بود * * نظم *

* تفسیر قضا است قول ارباب دول *
* دیگر نشود هرانچه ایشان گویند *

و سه هزار سوار گزیده بایلغار روانه جانبِ صاحب قران گردانید
تاجیکی از غلامانِ آنحضرت درمیان ایشان بود بگریخت و بتعجیل تمام
بشتافت که صورت حال بعز عرض همایون رساند و چون آنحضرت
بَدِهٔ نو نزول فرمود آن تاجیک شامگاهي برسید و اتفاقا بر در منزل
مبارک نوکري بهرام نام حاضر بود که در تجربه وقایع و حوادث
ممارستی نداشت چون صورت با او بگفت از قلت خرد و خُبث
آنرا وقعي ننهاد و پنداشت که چون امراء همه در صلح میکوشند
و این خبر موجب وحشت است نباید رسانید آنشخص را
بزد و براند و خود دم در کشید و سواران امیر حسین سحرگاه چون

سیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجهِ وعده‌گاه سوار شده بود چون از رسیدنِ لشکر آگاه گشت روان براند و چون به تنگه حرم رسید مردمِ خود را گذرانیده راه بر دشمنان ببست و جنگ در پیوست * نظم *

برآمد خروشِ ده و دار و گیر * چو باران ببارید زوپین (۱) و تیر
شد از آب گلرنگ شمشیرِ شاه * همه لاله گون خاکِ ناوردگاه

و چون بزخم تیغِ آبدار و قوت بازوی کامکار آن لشکرِ غدار را باز داشت ازانجا روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنگ کنان میرفتند تا بموضع قاتلش که هردو آب چکدالیک آنجا بهم میرسد وازانجا مخالفان را یارای پیش آمدن نماند * ع *

* خایبًا خاسرًا باستادند *

و چون خبرِ این غدر بخزار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند * نظم *

* ندانم که این چــرخ گردنده را *
* خم آورده پشتِ شتــا بنــده را *
* چه شد کین شتر کربها درخور است *
* خَرِف گشت یا خود بخواب اندر است *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك نسخه بجای زوپین (شمشیر) است زوپین بروزن چوبین نیزهٔ کوچک که سرآن دوشاخ باشد و در قدیم بآن جنگ مي کردند *

حضرت صاحب قرانی با اندک مردمی که پیش او مانده بودند
از خزار گذشته بقرشی نزول فرمود و با امراء مشورت نموده
مصلحت دران دانستند که از برای محافظتِ حریمِ حرمت
که مدار ناموس و حمیت بران است کوچها را نقل کنند بماخان
و در جوار سنجریان که ایشان با حضرت صاحب قران سوابق
هوا خواهی و خدمتکاری داشتند و بر اخلاص و یک جهتی ایشان
وثوق حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سرِ فراغِ خاطر روی
همت بتدبیر کار دشمنان آرند و چون رای بران قرار گرفت شب
هنگام همان روز چاهِ اسحق را که در برون بوردالیغ واقع است
وعده‌گاه ساخته هرکس بمحل و ماوای خود شتافت و مهمات
ضروری را کفایت نموده هم دران شب با کوچ روان شد روز دیگر
لشکرِ امیر حسین بقرشی رسیدند و امیر موسی و امیر هندو شاه
بحصار درآمده بساطِ اقامت بگستردند و چون صاحب قرانی
بچاهِ اسحق آمد چندان توقف فرمود که خواص و خدم که وعده
داشتند جمع شدند و ازانجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند
و از آب آمویه گذشته بچول درآمدند حضرت صاحب قرانی پیش
هریک از ملک هرات و محمد بیگ جون قربانی ایلچی فرستاده
تا بر احوال ایشان اطلاع یابد که در چه مقام اند و از رفتن ایلچیان
تا باز آمدن دو ماه و نیم سرچاهِ شور آب را مخیم نزول همایون
ساخت و دران مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراء النهر

بود و آنجا رسید بازداشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند
ازلطایف تدبیر که درخاطرِ خطیر نقش بست آوازه انداخت
که ملک هرات ما را طلب کرده است و کاروانیانرا اجازت رفتن داد
و هم دران حال سوار شد و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات
نهاد بازرگانان چون بقرشي رسیدند خبر دادند که ایشان بهرات
رفتند پیش ملک آمیرموسي بران خبر که جماعتی بی غرض
باتفاق از دیده باز مي گفتند اعتماد نمود و از قلعه قرشي بیرون
آمده لشکررا جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع بیمراغ نزول
کرد و عزم داشت که باوزکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای
قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیرحسین آمده بودند
و از خزار گذشته در قرغاشون توپه و گنبد لولي نشسته *

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشی

قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد
جعل الله لکل شیء قدرا

مجاري امور عالم و هرچه واقع مي گردد از نیک و بد
و بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر پادشاه
بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر

* نظم *

اگرپای پیل است و گرپرِ مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

چو نیرو فرستد بتقدیر پاك * بموري زماري برآرد هلاك
گلِ هر مراد در گلزار اماني از نسیم عنایت رباني شگفتن گیرد
و دیگر اسباب درمیانه بهانه و طغرای ظفر و نصرت بر فتح مانه
هردولت خامهٔ تایید ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم
رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت درین کارخانه افسانه * * نظم *

* این مستیِ تو مستیِ مستِ دگر است *

* وین هستیِ تو هستیِ هستِ دگراست *

* رو سر بگـــریبـــان تفکـــر در کش *

* کین دستِ تو آستینِ دستِ دیگر است *

پس هرکرا دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائي یابد و پرتو
انوارِ این معاني برجامِ فرجام نمای ضمیرِ منیر او تابد بهرکار
که پیش آید و بهر مهمِّ خطیر که رو نماید دستِ اعتصام در حبل
متین توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی و افوض امري
الی الله برفرازد * * نظم *

بیزدان پناهد بهرنیک و بد * بدرگاهِ او استعـــانت برد
هرآینه برحسب و هو حسب من یتوکل علیه بر درِ
هر مراد که حلقه آرزو بجنباند بی توقف بکشاید و روی امید
بهرجانب که آرد وفودِ مقصودش دو اسپه استقبال نماید *

* نظم *

نشد کس براسپِ توکل سوار * که اورا نشد صیدِ دولت شکار

دليلي روشن بر درستي و راستي اين سخن صورت حال خجسته مآل حضرت صاحب قراني است كه چون كاروانرا كه توقيف نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ايشان متوجه بصوب هرات شد بعد از روان گشتن ايشان بمنزل مبارك مراجعت فرمود چندان توقف نمود كه كاروان ازانجا بقرشي تواند رفت و بعد ازان عزمِ انتقام دشمنان جزم كرده كمرِ كوشش و اجتهاد برميان مردي بست و درانحال زياده از دويست وچهل و سه كس ملازمِ آن حضرت نبودند بر حسبِ اشارت فاذا عزمت فتوكل على الله از كمالِ اخلاص و صدقِ نيت توكل بر خداي نصرت بخش كرده با آن نفر اندك متوجه قرشيِ شد كه در حوالي آن دوازده هزار سوار با چندين امراء و سردار در كمينِ كين آماده رزم و پيكار نشسته بودند و اين امريست وراي طورِ شجاعت و دلاوري و بيش از اندازه پهلواني و بهادري * * نظم *

* هست مخصوصانِ درگاهِ الٰهي را بسي *

* حالهاي بوالعجب كان در نمي يابد كسي *

و چون شبگير كرده بكنار آب آمويه رسيد هم دران شب بنفس مبارك با چهل كس اسپ در آب رانده بشناه بگذشتند و قريه خستار را در ميان گرفتند تا كسي خبر بجائي نبرد و ازانجا كشتيها گرفته بآن طرفِ آب فرستاد تا بقيه لشكر بكشتي عبور نمودند و از خواص دلاوران كه دران يورش ظفر كردار ملازم بودند

سهور غتمش اوغلی بود و امیر داؤد که اویماقش دوغلات بود
وکلان تر خواهرِ حضرت صاحب قرانی قتلغ ترکان آغا در حِباله
داشت و امیر جاکو برلاس و امیر موید ارلات که دیگر خواهرِ آنحضرت
شیرین بیگ آغا در حِباله او بود و امیر سار بوغا جلایر و حسین
بهادر و امیر سیف الدین تکوز و عباس بهادر قبچاق و آقبوغا بهادر
نایمان و محمود شاه بخاری و چون ازانجا روانه شدند شب
به بوردالیغ رسیدند و ایلچیان امیر موسی آنجا بودند ایشانرا
بگرفتند و آن شب بوردالیغ را مرکزوار احاطه کرده آنجا توقف
نمودند و روز دیگر ایوار کرده روی جلادت براه آوردند و در شب بموضع
قرد کهنه فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نموده کمین کردند وهر
که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام
بسعادت سوار شده بشیرکنت آمدند امیر جاکو درانجا عرضه داشت
که مصلحت دران می بینم که متوکلانه بر امیر موسی شبخون
بریم اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بپای کامکاری سپریم
حضرت صاحب قرانی بترجمانی ملهم تایید آسمانی فرمود که
مردمِ ما بس اندک اند اگر نعوذ بالله چشم زخمی رسد باز جمع
شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشی روم وجای
در آمدن و بر آمدن احتیاط نمایم ویراق کار اندیشیده بیایم از هاتف
دولت بگوش همت می شنید ٭ بیت

چون مهر بخود مهره شکن باش ٭ یاری دهِ خویش خویشتن باش

في الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم
خود ساخته چون برقِ خاطف بقرشي راند و بلبِ خندقِ قلعه
فرود آمد و آبِ خندق بسيار بود اسپانرا بمبشر سپرد و از ممرِ ترناوی
که بربالای خندق انداخته آب بقلعه میرفت بنفس مبارک
تا بزانو بآب در آمد و دریائي در مختصر آبي روان شده بخاک
ریز بر آمد و عبدالله نیز از عقب شتافته دوم آن یگانه آفاق شد
و چون بدروازه رسیدند که در جانب خزار است صاحب قران
سر افراز دست بر در زد و معلوم شد که پشتش بخاک انباشته اند
باز گشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتیاط در آورده جائیکه
دیوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل
نردبان نهادن اینجا است و هم ازان ممر که آمده بود معاودت
نمود و بتعجیل هرچه تمام تر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان
هم دران شب بقرشي راند و چهل وسه کس را بمحافظت اسپان
باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بوردالیغ آورده بودند
از همان راه که فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه
مترصد فتح الباب دولت باستاد دلاوران که برحسبِ رای اصابت
شعار بخاک ریز حصار بر آمده بودند در همان محل که عبدالله را
نموده بود نردبانها نهادند و ببالای بارو بر آمدند و با شمشیرهای
کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاهبانان را مانند
چشم و دلِ معشوق و عاشق مست و خراب یافتند تیغ از میان

دریغ نداشتند ویکی را زنده نگذاشتند و درویش[1] بکه بند دروازه را بهتبر شکست و حضرت صاحب قران فرمان داد که برغو کشیدند *

* نظم *

بفرمود تا دل پر از کین کنند * دم اندر دم نای روئین کنند

و بی توقف با سپاه در قلعه تاختند و به غریو دار و گیر زلزله دران حصار انداختند اهالي قرشي را از نفیر برغو خواب از چشم جسته دود تحیر بسر بر آمد و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر از کشاد دولت بر نشانهٔ ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشته زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردان را درچاه و زندان مقید گردانیدند و محمد بیگ پسر امیر موسی که حضرت صاحب قران اورا بعد ازین بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که پوشیده مجال گریز دهند تا چون بپدر رسد لشکرش ازبیم و هراس پراگنده شوند محمد بیگ در همان شب بپدر ملحق شد اما ایشان ازین معني انهزام بخود راه ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهي داد و بیک دیگر پیوسته لشکرها جمع آوردند و باتفاق روان گشته چون روز بهنیمه رسید با دوازده هزار سوار حصار را مرکزوار درمیان گرفته بودند امیر

---

(۱) چنین است در پنج کتاب و دریک نسخه بجای آن این عبارت است (قفل دروازه را به تبر بشکستند) ٥

موسي که اوماقش[1] تایجوت بود مقابل دروازهٔ شهر فرود آمد و ملک با لشکر قروناس محاذي دروازه طرف خزار نزول کرد و حضرت صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازهٔ شهر را متصدي گشت و امیر ساربوغا ملازم بود و امیر داؤد و امیر موید و امیر سیف الدین را بضبط دروازهٔ خزار فرمان داد و سیور غتمش اغلن و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوغا و دیگر امراء را در بارو و برجها باز داشت امیر موید ارلات با سي مرد از دروازه بیرون رفت و بران سپاه کینه گذار زد و به تیغِ آبدار آتشبار دادِ مردے داده کارنامهٔ رستم و اسفندیار را در نظرِ روزگار خوار کرد و شصت سر اسپ ازیشان گرفته بحصار در آورد * * بیت *

* بفرِشاه برون رفت و رزم ساز آمد *

* سوار کُشته و اسپان گرفته باز آمد *

درین اثنا دورکه بهادر چون دولت از مخالفان روی برتافته بقلعه درآمده و در سلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحب‌قران عزم کرد که همان روز بیرون فرماید و بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر ظفر نگار دشمنان را بروز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از قواعدِ نجومي و احکامِ رمل وقوفي بود عرضه داشت که امروز توقف نمودن اولی مي نماید فردا وقت چاشت ساعتي بغایت مسعود

---

(۱) چنین است در شش نسخهٔ موجوده لیکن از لغت ترکي و غیره محقق میشود که قبل میم یا ی حطي ساکن باید *

است آن سخن محلّ قبول یافت و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف تیزکجي بهادر با دویست کس همه درها[1] و سپرها برداشته بنزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب آنجا بودند و چون رایتِ صبح ازکمین گاهِ افق برافراختند ایلچي بوغا بهادر و آقتمور بهادر پول دروازه را بینداختند و با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده بي‌خبر بر سرِ دشمنان ریختند و به تیغِ سرافشان و خنجرِ جانستان خاک معرکه با خون برآمیختند ۞ بیت ۞

چکا چاکِ خنجر بگردون رسید ۞ ز قرشي روان خون بجیحون رسید

بفرمانِ حضرت صاحب قران علي شاه و درویشک برغوچي با بیست سوار بمعاونت پیادگان سوار افگن از حصار بیرون تاختند و آتشِ کین و رایتِ فتحِ مبین ۞ مصرع ۞

۞ بر افروختند و بر افراختند ۞

از مخالفان طغي بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و آقتمور بهادر راه او گرفته بیک ضربش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جواني اوزبکي بود بغایت متهور و دلاور پندارِ پهلواني در دماغ و غرورِ جواني در سر گرزي که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدي در چنگ آهنگِ جنگ کرد قران بوغا از سرِ تهور پیش رفته هردو دست او را چنان بگرفت که پای از جای نتوانست داشت

---

(۱) چنین است در پنج نسخ و دریک نسخه بجای آن (درعها) صحیح کرده شده است ۞

تا یکی دررسید و او را بشمشیر هلاک بگذرانید • • نظم •

هرآنکو بمردیِ خود دل نهاد • زناگه غرورش دهد سر بباد

و امیر ساربوغا و ایلچیی بهادر کمانِ کین بزه در آوردند و از بالای دروازه تیرباران کردند • • نظم •

زشستِ خدنگ افگنان خاست جوش

کمـــان گوشهـــا گشت همـــراز گوش

هوا پر ز زنبـــور شد تیـــر پر

خدنگیـــن تن و آهنیـــن نیشتر

تیرِ بهادران از بالای حصار چون کارِ دشمنان رو به نشیب آورد و جانِ مخالفان از نقبی که پیکان می زد بیرون جسته عزمِ عالم بالا میکرد •

• نظم •

ز پیـــکان دلِ جنـگ جویان بخست

ز انبـــوهِ جان راهِ گردون به بســـت

سپاهِ دشمن از بیم تورها انداخته کِپِنَکها [(۱)] در سر کشیده بجستند و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر منصور ایشانرا ازانجا نیز رانده از خیمهای شان بگذرانیدند و در کوچهای شهر دوانیدند • • نظم •

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یك نسخه بجای کپنکها (کبکها) است کِپِنَگ لفظ ترکی است بمعني جامه و کَبَل مرادف کَوَل است بمعني پوستیني که از گوسپندِ پیرسازند •

گریزان شدند از دلیران همه * چو از شیر غرنده آهو رمه

باز از سپاه دشمن توکل با صد مرد از طرفي دیگر حمله آورد و پیادگان مخالف دست جلادت به تیر باران کشاده لشکر ظفر قرین را برگردانیدند صاحب قران کامگار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و فرّ دولتش بهادران را قوتي تازه و شوکتي از نو بخشید ایلچي بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلچي بوغا از بالای دیوار شمشیر برو حواله کرد و او سر کشیده رو بگریز نهاد دران حال از جمله دلاوران لشکر منصور خراسانی نادانسته شمشیر فرود آورد و روز حیات بهرام از آسیب حسام او بشام رسیده کارش تمام شد ولا مرد لقضاء الله * * نظم *

گر نیست اجل دشمن جان یار ملک خوست

چون وعده رسد دوست چو دشمن بکُشد دوست

آخر الامر از فر دولت روز افزون امیر موسی با هفت هزار سوار که درین جانب بباد حمله پیاپي آتش پیکار افروخته بودند آب روی ناموس ریخته و خاک عار برفرق روزگار خود بیخته از پیش اندک نفری از عساکر گردون مآثر پشت دادند و رو بگریز نهادند و مجموع پراگنده و متفرق گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قروناس از طرف دروازه خزار هنوز استاده بودند حضرت صاحب قران موید مظفر گیتي ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان

آورد ملک چون دید که آنحضرت متوجه انتقامِ اوست پای قرارش
ازجای رفته دستِ عجز در دامنِ فرار آویخت و بی آنکه شمشیر
برکشد سپر انداخته روان بگریخت و بقبتول خود شتافت که در
گنبد لولي بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت
و چون شیر غران از عقبِ او روان شد ایشان چون سیاهيِ سپاهِ
آنحضرت از دور بدیدند درانجا هم نتوانستند ایستاد متفرق و پریشان
گشته رو بگریز نهادند زهے عنایتِ بے نهایتِ الٰهي و زهے فیضِ
فضل و رحمتِ نا متناهي که یک کس را بمزید لطف مخصوص
گردانیده آن مایه قوت و شجاعت ارزاني دارد که با دویست
وچهل و سه مرد باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله
بدوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان کینه دار نهد
وچون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار ازیشان بستاند و اهل
و عیال اسیر کرده مال و منال بتالاند(۱) و همه را بزخمِ تیغِ آبدار
آتشبار متفرق و پراگنده گرداند و همچنان بنفسِ مبارک درپي
ایشان تازد و بهادران را اندازد و اسیر سازد و این حکایتي است
واقعي که صحتش بتواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی ازان
مردم که براے العین این احوال مشاهده کرده اند بي مداهنت
تقریر مي کنند نه ازقبیل لاف و گزاف که فردوسي در شاهنامه
برای سخنوری و فصاحت گستری بربعضي مردم بسته و درنظمِ

(۱) یعني غارت و تاراج کند و دریک نسخه بجای بتالاند (غارت کند) است ٭

قصه یوسف علي نبینا و علیه الصلوة والسلام خود معترف شده وانصاف داده که * نظم *

زهر گونهٔ نظم آراستم * بگفتم دران هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود ازان بامزه * همي کاشتم تخم و بیخِ بزه
ازان تخم کشتن پشیمان شدم * زبان را ودل را گره بر زدم
که آن داستانها دروغ است پاک * دوصد زان نیرزد بیک مشت خاک
برین مي سزد گر بخندد خرد * زمن خود کجا کي پسندد خرد
که یک نیمهٔ عمر خود گم کنم * جهاني پر از نام رستم کنم
چه باشد سخنهاي برساخته * شب و روز اندیشه پرداخته

والحق این معذرت وانصاف ازان بدیع مقال بي هَمال هم از دلایلِ وفورِ فضل و کمالِ اوست * نظم *

که جاوید فردوسي آسوده باد * بجائي که نامش بآن مژده داد

القصه چون بنیروي اقبال فرخنده فال رایتِ شوکت و اقتدارِ معاندان که باوج تجبر واستکبار برافراشته بودند نگونسار شد ونقوشِ مباهات و افتخارِ معارضان که باستظهار کثرتِ اعوان و انصار برلوحِ تصور و پندار نگاشته داشتند بآبِ تیغ آتشبار بکلي شسته گشت لشکرِ مخالف یکبارگي پشت عجز بهزیمت داد و امیر و نوکر و سردار و لشکر روي اضطرار بصوبِ فرار نهادند حضرت صاحبقران امیر جاکو و امیر حاجي سیف الدین را فرمود تا تنگ چکچک تکامشي کرده از گریختگان آنچه توانند بدست آورند ایشان دران باب اندک توقفي

روا داشتند صاحبقران کامیاب چون آفتاب که بي لشکر بر حشر اختر زند و چون شیر که بسر پنجهٔ قوتِ خویش شکار افگند بي درنگ از پي مخالفان تاخت کرد و امیر داوُد چون ظفر در مقدمه روان شد وازطرفِ یاغی صد سوار دلاور که قفاي لشکرِ خود را نگاه میداشتند ازآمدن ایشان آگاه گشتند و در قُوشون شده جُرُنغارِ شان ایلچي بوغا را رانده برگردانیدند و بُرُنغار برصاحبقران کامکار حمله آورد نهنگ مردم خوار یعني شمشیرآبدار آتش کردار دردریاي دستِ حضرت صاحب قراني آغاز سرافشاني کرد ایشان چون پشه از پیشِ باد صرصر چنان گریزان شدند که از مشاهدهٔ آن سپاهِ جرنغار نیز که جلادتي نموده بودند و ایلچي بوغارا رانده ازبیم في الحال بگریختند و کوتلها و اسپان ایشان همه بدیگر غنایمِ عساکرِ منصوره مضاف شد * * نظم *

بهر جا که رو کرد صاحب قران * ظفر تاخت با او عنان در عنان

و آرزو ملک آغا که دخترِ امیر بایزید جلایر و خاتونِ امیرموسي بود باملک بهادر همراه گشته گریخته میرفتند صاحب قران فلک اقتدار از عقبِ ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سرِ خون تو اگرچه ریختني است گذشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مژدهٔ امانِ جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من نجا براسه فقد ربح را غنیمت شمرده ازیشان جدا گشت و چون باد بشتاب برفت عورات همچنان مي تاختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه آفتاب وار ازپي ایشان میرفت و با ایشان نوکري بود عاشق تاز

نام کمان و تیر در دست وگرچه دران کار دستی نداشت و چون
حضرت صاحب قران نزدیک میشد تیر در کمان نهاده می کشید
و نمی انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه او تیر اندازی نیک
نباشد و اگر زخمی رسد محل ملامت و سرزنش بود که از برای طمع
در زن و مال زخم خورد احتراز می کرد و بسیار پیش نمیراند
ناگاه از قضا بارگیر جهان نوردش را جوگرفت و برجای بماند
و دران حال دولتشاه بخشی برسید وسپر در سرکشیده از پی
عورات بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیری بینداخت
وعیب وعارش دران کار ظاهر شد دست از کوشش باز داشت
و با زنان رو بگریز نهاد و دولت شاه هر چند ازعقب ایشان تاخت
نرسید و دران وقت آرزو ملک آغا حامله بود نه ماهه بقوماس
آغا و همانا سعادت آن فرزند ارجمند بود و السعید من سعد فی
بطن امه که دست تعرض قاصدان بایشان نرسید چه در محکمه
قضا عقد ازدواج آن بانوی عالی شان با حضرت صاحب قران رقم
تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آنحضرت
از آقوبی که قریب قزلقاق است مراجعت فرموده معسکرِ ظفر پناه
را از فرِّ نزول همایون بیاراست و امیر جاکو وامیر سیف الدین ازان
توقف که در امتثال امر نموده بودند خجلت زده و پشیمان شدند و تا
فرمان قضا جریان بجا آورده باشند ببالای آب جکدالیک در عقب
دشمنان تا تنگ چکچک بتاختند و هزاره جلایر و جمعی دیگر را

که گریخته مي رفتند باز گردانیده بیاوردند * * نظم *

بر هرطرف که چشم نهي جلوهٔ ظفر * و زهرجهت که گوش کني مژدهٔ سرور

حضرت صاحب قران آن زمستان قرشي را بسعادت و سلامت محل توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان برحال اهالي و سکانِ آن دیار انداخت رعایا را استمالت نمود و بسعي درباب عمارت و زراعتِ ولایات اشارت فرمود ومحمود شاه را بحکومت بخارا فرستاد تا آن طرف راضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموالِ آن بخزانه عامره رساند و نیکپی شاه را که در خراسان پریشان مي گردید نشان فرستاده طلب نمود وآمویه را با توابع باو ارزاني داشت واز میامنِ تربیتِ آن حضرت حاکم جاي خود گشته بضبط آن مشغول شد و علي یسوري که با یسوریان سرگردان مي گشت در بخارا بمحمود شاه که دامادِ او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علي و یسوریان را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعادتِ امتثال مستسعد نگشتند و امیرموید حرم خود را شیرین بیگ آغا بطرف ماخان روان کرد و ترمچي بخشي نیزکوچ خود را با ایشان بفرستاد و در اثناء طریق راه غلط کردند وبسي اسپ و آلاغ ازان سبب تلف شد تا کسي را که خبیر بود دران راه بفرستادند و ایشانرا سرکرده در ماخان به اغرق همایون رسانید *

ذکر لشکرکشیدن امیرحسین بجانب حضرت صاحب قراني

چون امیر موسی از هدمهٔ جلادتِ بهادرانِ حضرت صاحب قران

هزیمت یافت با سپاهِ شکسته بسوی امیر حسین شتافت و صورتِ واقعه را درست باز راند امیر حسین ازان معنی متعجب بماند و بغایت هراسان و اندیشه ناک شد و بتعجیل هر چه تمام تر لشکر خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر اولجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد قروناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قهاغه گذشته به نزدیك تنگ چکچك فرود آمدند و به ترتیب کارِ رزم و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغوز باغ که در دشت وراغ در فراز و نشیب آن * مصرع *

* گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف *

بآهن نعل اسپانِ خاره سم سیم برف بو سندان زمین کوفته سکهٔ چستی و چالاکی زدند و چند کس را از راهِ بالا بزبان گیری ارسال فرمود تا کیفیتِ احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست مرد از طرف یاغی گرفته بیاوردند و بعد از استکشافِ خبرِ لشکر چنان معلوم شد که ایشان در شب از تنگ چکچک عبور کرده در جکدالیک فرود آمده اند صاحب قران کامگار رعایت حزم را باز کسی فرستاد و بعد از تحقیق به یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو و دیگر امراء ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده بر بالای آق‌قیا صفها کشیده استاده اند حضرت صاحب قران را دران وقت زیاده از

دویست کس ملازم نبود به نیروی شجاعت صف لشکر بر آراست
و روی توکل بر ایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین
سورن انداختند حضرت صاحب قراني از الهامِ تایید آسماني
اندیشه فرمود * نظم *

کس از آزمایش نیابد جواز * نشیب آیدش چون رود بر فراز

بعد از چنان فتحي نامدار که تا انقراضِ عالم طغرای کار نامه
پادشاهانِ گردون اقتدار و دیباچهٔ مناقبِ جهانداران درهر روزگار خواهد
بود اقدام بر چنین جنگي نمودن مصلحت نیست علی الخصوص
در مبادي حال چه بتجربه که آئینه یقین نمای عقل است روشن
شده که هر دولتِ عظیم که آستینِ مآثرش بطرازِ ثبات مزین و نامه
مفاخرش برقمِ دوام مُعَنون خواهد بود مبادي آنرا از تقلباتِ
گونا گون چاره نباشد بدر عالم افروز فتح بدر را در عقبِ هلال واقعه
جگر سوز احد از کوه بر آمد و آفتابِ جهان تاب سلطنت سلیماني را
ابر استیلاء دیو کبر به پیش درآمد * نظم *

دولت آن به که آفت و خیز بود * دولتِ تیز رست خیز بود

لا جرم آن حضرت دران حال چون دشمن آگاه شده بود و مجال
شبیخون نمانده مراجعت اولي دانست از راهِ کوردنک روانه شد
ولشکرِ مخالف بآن غلبه وکثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندك
نفري بیش نیستند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کس
از عقبِ ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشي معاودت

فرمود و ازانجا متوجه بخارا گشت علي يسوري و محمود شاه اقامت رسم استقبال واجب دانستند و بقدم عبوديت پيش آمده وظيفه خدمتگاري بجاى آوردند و موكب همايون بسلامت و سعادت بشهر بخارا نزول فرمود امير جاكو بسبب آنكه پيش ازين محمود شاه را بردم اسپ بسته دوانيده بود و پيش و پس چوبه زده ادبي بليغ كرده بر جانب او اعتماد نداشت و بصورت دولت خواهي برخاطر خطير حضرت صاحب قراني مي نگاشت كه مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هرچند مبالغه نمود آنحضرت قبول نفرمود امير جاكو و امير سيف الدين و عباس بهادر متفق شدند و بے استجازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از چند روز خبر ببخارا رسيد كه مغلاي امير حسين امير موسى و امير اولجايتو با لشكر گران نزديك رسيده اند حضرت صاحب قران با علي يسورے و محمود شاه فرمود كه صلاح دولت و مملكت و مقتضاے شجاعت و جلادت آنست * نظم *

كه ما لشكر از شهر بيرون بريم * بران جنگ جويان شبيخون بريم

ايشانرا قوت ارتكاب آن امر خطير نبود اتفاق ننمودند و عرضه داشتند كه ما بندگان مصلحت دران مي بينيم كه جاى را نگاه داريم و چون دشمن برسد بدفع و معارضه ايشان قيام نماييم حضرت صاحب قران چون آثار خوف و بد دلي ازيشان مشاهده فرمود و بر ثبات قدم ايشان نيز وثوقي نداشت ازانجا نهضت نمود و عازم خراسان شد

و چون بلبِ آب آمویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتي از بالای آب مي آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگرفتند و از آب عبور کردند و بچول درآمده و از مرو گذشته در ماخان بسعادت و اقبال به اغرق همایون پیوست *

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را

چون امیر حسین با لشکر ببخارا رسید علي و محمود شاه باستظهارِ معاونت اهالي شهر بضبط و محافظتِ حصار مشغول شدند ولشکرِ بیرون حصار را درمیان گرفته جنگ در انداختند و مردمِ شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت بمحاربه ایشان نهادند امیرحسین از راهِ خداع و مکر با لشکر هزیمت نموده تا مزارِ شیخ عالم سیف الدین باخرزي قدس سره باز گشتند مردمِ تاجیک بتصور آنکه لشکر گریخته میرود بی‌تحاشی با اسلحه و تبر و فلاخن از پی ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله همه را تا دروازه رانده بسیاری ازان زیاده سرانرا بدست قهر از پا درآوردند و بقیة السیف که بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند و تیر و کمان انداخته بسوراخها و کاه دانها خزیدند و دم در کشیدند *

* نظم *

* هر سر سبک که او نه نشیند بجای خویش *
* از دستِ روزگار به بیند سزای خویش *

علي و محمود شاه خواستند که باز حشري جمع آورند و بمحافظت شهر قیام نمایند هرچند دران باب سعي نمودند و مردم را طلب داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده بیرون جستند وراهِ ماخان پیش گرفتند آستینِ دولت ازدستِ فرصت داده بودند دامنِ عجز بدندانِ اضطرار گرفته ازپی مي بایست دوید *

* نظم *

* شوربختي که دهد دامنِ اقبال ازدست *

* زود باشد که ازان غصه گریبـــان بدرد *

امیرحسین بکاول ازعقبِ ایشان روان کرد و تا کنارِ آب تاخته بیشتر نوکران ایشانرا فرود آوردند و تمام اموال وچهار پایان باز گرفتند علي و محمود شاه سوار وجمعي نوکران پیاده به بسی مشقت جان بیرون بردند و از آب عبور نموده بچول در آمدند و از مرو گذشته در ماخان بسعادتِ بساط بوس حضرت صاحب قران مستسعد گشتند از هرگونه تقصیراتِ خویش منفعل و شرمسار و بلطف و مرحمتِ آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جرایم ایشانرا رقم عفو کشیده نوازش بسیار فرمود و باسپ وجامه سرافراز گردانید و بعزمِ شکار سوار شده ایشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشید و امیرحسین را چون بخارا مسخر شد چند روز درانجا توقف نمود و بعد ازان امیر خلیل را با دیگر امراء و لشکرے غلبه بمحافظت آنجا باز داشت و بسالي سراي مراجعت نمود و حضرت صاحب قران فرمان داد

تا نیستانهای ماخان را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شد اسپانرا فربه گردانیدند *

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب آمویه و گرفتن نیکپي شاه و تاخت فرمودن برلشکرِ قروناس و شکستنِ ایشان

درین اثنا بمسامع آن حضرت رسید که نیکپي شاه که از میامنِ التفات بندگانِ حضرت از ذل آوارگي خلاص شده و در آمویه و توابع که جای اصلي اوست بعز حکومت تمکن یافته بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی پای از جاده اطاعت بیرون نهاده و سر بطغیان و عصیان بر آورده و هرکرا میداند که احرامِ توجه این حضرت بسته از نوکرانِ آنحضرت وغیرهم مي گیرد ومحبوس داشته نمي گذارد که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماعِ این خبر نایره غضب اشتعال یافت و از راهِ تورت کول با شش صد مردِ شبگیر کرده روان شد و چون بلب جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل بغایت بسیار و تیز * نظم *

* بدیدار کُه موج و دریا نشیب *
* بتگ چرخ کردار و طوفان نهیب *
* چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش *
* چو مار از شکنج و چو شیر از خروش *

آن حضرت بنفسِ مبارک محل گذر طلب کرد و نظر احتیاط

بهر طرف آورده و برده از پایان بورد الیغ جای گذار اختیار فرمود و امراء را فرمان داد که با چهار صد سوار بطرفِ نشیبِ آب روان گردند و خود با دویست کس چاشتگاه بر آب زده آخر پیشین ازان جانب بشناه بیرون آمدند و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه اطراف و جوانب آمویه که نیکپي شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردي دلیر بود پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت کمان دستِ جلادت از آستینِ کوشش برآورد اما شامتِ کفران نعمتش دامنِ دولت گرفت و سعادت یاري نکرد اول تیرکه بینداخت زه کمانش بگسست و تیرش بر سپرِ خطّای[1] بهادر آمد و دورکه وخطای بهادر در رسیدند و او را دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گوئي از تارِ پیمان خود تافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از چوبهٔ تدبیرِ خود تراشیده بود که بسپرِ خطا باز خورد، حضرت صاحبقران فرمان داد تا کشتیها بآن طرف روان کردند امراء با چهار صد مرد که بر حسب فرمان بآن طرفِ آب بودند بکشتي بگذشتند حضرت صاحب قران را در اثنای این احوال معلوم شد که لشکرِ قروناس در نواحی بخارا نشستنه اند همتِ عالي اقتضای آن کرد که بعطفه عناني خرمنِ جمعیتِ ایشان ببادِ تفرقه بر دهد به نیروي تایید شبگیر کرد و بموضع بیرمس بایشان رسید * * بیت *

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در سه کتاب دیگر بجای آن (ختای) بتای قرشت است *

دو لشکر چنان درهم آویختند * که از آهن آتش فرو ریختند

تو گفتي هوا لاله کارد همي * ز پولاد بیجاده(۱) بارد همي

باد حملهٔ سپاهِ نصرت پناه از گرد راه خاك ادبار بر دیدهٔ شرکتِ مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهبِّ عنایت الٰهي بر رایتِ ظفر پیکر وزید امیر خلیل که مقدّمِ لشکر قروناس بود مقهور و مغلوب شد و تمام لشکر متفرق و پراگنده شدند * نظم *

* دولتش بسیار از ینها کرد و تا باشد کند *

* کین هنوز از پرتوِ صبحِ جمالش لمعه ایست *

موکبِ همایون ازانجا مظفر و منصور درکهف حفظ ملک غفور بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته مدت یکماه بر سر چاههای موضع قراول توپه توقف نمود و ازانجا عازم ماخان گشت و نیکپي شاه نقد روان جان بحواله دیوان قهر و انتقام از وجه جنایتِ کفران نعمت بقابض ارواح فرود آورد * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنینش آید پیش *

و هرآینه * نظم *

* هرکو ز ولي نعمتِ خود روی بتابد *

* روزی بکشد کیفرش و چاره نیابد *

گفتار در فرستادن صاحب قران گردون جلالت امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت

---

(۱) بیای مجهول - سنگریزه ایست سرخ که ما نند کاهربا جذب کاه کند *

چون حضرت صاحب قران از مرو گذشته ماخان مضربِ خیام نزول همایون گشت امیر جاکو را برسالت پیش والي هرات ملک حسین فرستاد ملک مُقدَمِ او را باعزاز و احترامِ تمام تلقي نموده از شرایطِ مراعات و محافظتِ جانب او هیچ دقیقه فرونگذاشت و نسبت با حضرت صاحب قراني اظهار هواداري و محبت جاني کرده درباب موافقت و مظاهرت مبالغه ها نمود و استدعا فرمود که من بسرخس مي آیم اگر ایشان ازان طرف تشریف آرند بنیادِ مودت و موالات استحکام پذیرد و عقدِ موافقت و ارکانِ معاضدت بعهد و پیمان موکد و مشید گردد و چون امیر جاکو مراجعت نموده آن سخنانرا بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان مصاحب امیر حاجي برلاس بآن طرف رسیده بود و برعادتِ ناپسندیده و شیمه غدر که ازان دودمان در هرزمان بظهور آمده اطلاع یافته چه امیر نو روز پسر ارغون آغا که در زمانِ سلطنتِ قران خان صاحبِ حَلّ و عقد ممالکِ خراسان بود عمِ ملک حسین ملک فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کرت او را درقلعه خستار غور بند کرده بود از پدرش طلب داشت و ازقلعه خلاص کرده تربیت فرمود و دخترِ برادرِ خود را امیر حاجي باو داد و حکومتِ هرات باو تفویض فرمود و کارِ او ازان تربیت بالا گرفت و چون مزاج قران خان بافساد بدگویان بر امیر نو روز متغیر شد و برادر و خویشان اورا در آذربایجان بقتل آورد و امیر قتلغ شاه منکغوت و دیگر امراء را

بقصد امیر نو روز بخراسان فرستاد او بنابر حقوق بسیار که بر ملک
فخرالدین داشت و پیوند که با او کرده بود از طوس پناه بهرات برد
و ملک فخرالدین با او تجدید عهد کرده بغلاظ ایمان موکد گردانید
و با این همه چون امیر قتلغ شاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین غدر
ورزید و امیر نو روز را بدو سپرد و بقتل آوردند و برادر ملک فخرالدین
ملک غیاث الدین که پدر ملک حسین بود در عهد سلطان ابو سعید
با امیر جوپان سلدوز که مربي او بود همان طریقه سپرد و او را
و پسرش را جلاو خان که از سلطان ابوسعید گریخته پناه بدو برده
بودند و بایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر
جوپان پیوسته نکوهش رای امیر نو روز کردي که بطایفهٔ غدار پناه
برد وسعت پشت اسپ بضیق چهار دیوار حصار بدل کرد و خود
عاقبت همان کرد که او کرد بعینه همان دید که او دید اذا جاءالقضاُ
عمی البصر * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

واین حکایت در مقدمه بتفصیل گزارش پذیرفته غرض آنکه حزم
و کارداني حضرت صاحب قراني بعد از اطلاع برین معاني رخصت
ملاقات و مخالطت با ملک نمي داد و محاسن خصال خسروانه روا
نمي داشت که مباسطت و تودد او بعدم التفات واعراض کلي مقابل
گردد بنا برین فرزند ارجمند نُور حَدَقه سلطنت و جهانداري و نَور
حدیقه ابهت و کامکاري امیرزاده جهانگیر را مبارک شاه سنجري ملازم

کرده پیش ملک فرستاد و بروفق اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها سخنان محبت امیز مهر انگیز اورا جوابي مناسب آن پیغام داد که چون بر دین داري و نیکو کاري ملک وثوق و اعتماد حاصل است فرزند را پیش او فرستادیم و متعلقان را با اغرق درین مملکت خواهیم گذاشت و درخاطر چنان است که عنان عزیمت بصوب دیار اصلي معطوف گردد یقین که دررعایت و محافظت ایشان انچه مقتضاے مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد پیوست * * ع *

* نباید از بزرگان جز بزرگي *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قراني بماوراء النهر و شکستنِ لشکرِ امیرحسین

چون سابقهٔ عنایت رباني منشور سعادت حضرت صاحب قراني را بطغرای فحواي بهجت افزاي و جعلنا کم خلایف فی الارض موشح گردانیده بود همتِ بلند جنابِ آنحضرت سر نهمت بآن فرو نمي آورد که همچون سلامت جویان بمامضی قرار گرفته بمجرد انتظام اسباب دولت و کامراني قناعت نماید و مانند آسایش پرستان فرصتِ عیش غنیمت شمرده لذّاتِ جسماني طلبد و بزمِ عشرت و شادماني آراید * شعر *

نحن اناس نعشق المکارما * لسنا نحب الشعر والمباسما

درین وقت باوجود آنکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزهٔ تصرف و تسلطِ مخالفان و معاندان بود و درهر موضعی گروهي انبوه از لشکرِ

دشمن تمکن یافته هرکس جاي خود را بجد تمام محافظت مي نمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده باستظهار عون پروردگار سوار شد و باشش صد کس شب گیر کرده روي توکل براه آورد وچون از آب جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیك صبح به نیستان رسیدند وان روز در اندرون چهار باغي کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنج راه بر آسودند و از موضع جویباري شبگیر کردند و از طرف خزار قرشي را در میان گرفتند و جمعي از نوکران امیر موسی آنجا بودند همه را دستگیر کرده در قید اسار در آوردند خویشان قیصر وانا بخك و کوده و اردو شاه باقوم خود بگریختند ودورکه وشیخ علي بهادر بابا زرگانان بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند و غالب شده چهار تنگ کمخا غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت فرمان داد تا تمام آنرا بصاحبانش باز گردانیدند و بکم و بیش دران تصرفي نرفت و ازلشکر قروناس پنج هزار مرد درموضع قوزی مذداق نشسته بودند وامیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شد وبراتخواجه وهندو شاه نیز بالشکر بایشان پیوستند وانا بخك وکوده از نزدیك خزار گذشته پیش ایشان رفتند وحضرت صاحب قراني ازین احوال آگاهي نداشت آفتاب زردی از قرشي بسعادت سوار شد ونیم شب به نوقت رسید ودرانجا خبر لشکر قروناس وکثرتي که پیش ایشان جمع آمده بشنید وجانب حزم رعایت نموده في الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرا توقف نمود * نظم *

دگر روز چون گنبدِ لاجورد * بر آورد و بنمود یاقوت زرد

رایتِ نصرت شعار ازانجا بسعادت روان گشت درین اثنا امیر جاکو از اسپ بیفتاد و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهجِ استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران سي سوار مکمل همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ آساس بجنگ قروناس آورد امراء و بهادران همه دران عزم متفق ویکدل شدند مگر علي یسوری که آن رای را مستصوبِ نبود و مصلحت نمي دانست خویشانش این معني بعرض صاحب قران رسانیدند و آن حضرت اورا بجبر تکلیف کرده سوار ساخت و شیخ علي بهادر و آقبوغا بهادر را با شصت مرد برسم منغلای روان گردانید واز جانبِ مخالف هندو شاه با سیصد سوار مقدمهٔ لشکر بود منغلای جانبین بهم رسیده دریکدیگر آویختند وبباد حمله آتشِ پیکار افروخته بآبِ تیغ خاکِ معرکه با خون بر آمیختند * * نظم *

چو ابر و هوا درهم آویختند * چو باران زتن خون فرو ریختند

زخونِ دلیران و گردِ سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

تاییدِ آسماني سپاهِ حضرت صاحب قراني را با قلتِ عدد فتح و فیروزی کرامت فرمود و منغلای دشمن را رانده بقُول ایشان رسانیدند وچون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمد و اسپانرا آسایش دادند و در همان روز وقت پیشین بسعادت سوار شد وشش صد مرد را هفت قوشون ساخت وچون سپاهِ ظفر پناه از معارضان بعدد بسیار

کم بودند لشکریان را دل داده استمالت نمود و جهت ترغیب ایشان بکوشش و نبرد بلفظ گوهر بار در آورد که امروز روزِ بزم و عشرتِ مردان است * نظم *

* بزمِ مردان عرصهٔ رزم است و عشرت دار و گیر *
* باده خونِ دشمن و جامِ دمادم تیغ و تیر *

و امیر داؤد و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر سیف الدین و عباس بهادر و آقبوغا بهادر و هندو و ایلچی و دورکه و شیخ علی بهادر و علی یسوری و جوبین و محمود شاه هریک را بجای خود باز داشت و بنفس مبارک بقراولی پیش رفت و چون یاغی نزدیک رسید جرنغار و برنغار تربیت داده قُول را بفرِّ شکوه خویش بیاراست و فرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم و چون سپاهِ طرفین دستا دست شدند مولانا بدرالدین و پسرش بگریختند و علی یسوری با دو نوکر رو بگریز نهاد حضرت صاحب قرانی بتایید ربانی حمله کرده * نظم *

در افگند خود را دران کارزار * چو شیری که گور افگند در شکار
چو خورشید تیغش درخشنده شد * عدو چون ستاره پراگنده شد
کسی را که ایزد بود کارساز * زیاری لشکر بود بی نیاز

شکست آن جهان جوی نصرت پناه * چنان لشکری را باندک سپاه لشکری بآن کثرت و شوکت ساعتی داد مقاومت ندادند و ازیک حمله صاحب قران گیتی ستان پشت فرار نموده رو بهزیمت نهادند سپاهِ

ظفر پناه تکامشي کرده تا چکدالیك برفتند و کلانتوان ایشانرا بدست آورده بسي غنایم از چهارپاي و غیرِ آن بگرفتند *

* بیت *

چو آن بدسگالان هزیمت شدند * سپه بي نیاز از غنیمت شدند

ازانجمله اولجایتو طایخاني و پولاد که با حضرت صاحب قراني سوابق دوستي و اخلاص داشتند دریندولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند لشکریان ظفر قرین ایشانرا به تیغ کین بگذرانیدند و سرها بریده پیش صاحب قران آوردند و وقوع این حال از کمالِ مرحمت و افضال بر خاطرِ همایونش گران آمد و فرمان داد تا جسد ایشانرا بشهر کش نقل کنند و علماء و صلحای آنجا بر ایشان نماز گزارند و با وجود عداوت و عصیان که ازیشان بظهور انجامیده بود حقوق دوستي سابق باین مرتبه رعایت کرده شد *

* نظم *

بروزگار همایونِ او محقق شد * که چیست معنيِ لفظِ مکارم الاخلاق

و بعد ازان فتح ارجمند همت عالي عزم آن کرد که دشمنان را مجال نداده برانند و بجلکای حصار رسانند و لشکرِ آنجا جمع کرده رو بجنگ امیر حسین آورند قوتِ قلبِ امراء برفعتِ همتِ آن حضرت وفا نمي کرد باتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخواست هوادارانِ دولت خواه و صواب دید بندگانِ درگاه آنست که این عزیمت فسخ پذیرد و عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردد عواطف خسروانه سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بجانب سمرقند بسعادت و كامراني

صاحب قران كامكار لشكر كش و نواحي آن جمع آورده متوجه سمرقند شد و ترماجوق ايغور و طغي شاه را در ولايت كش باز داشت تا بضبط اموال ديواني قيام نموده بسويّت و راستي از رعايا مستخلص گردانند و چون رايت نصرت شعار بحوالي سمرقند رسيد اوج قرا بهادر باسپاه امير موسى بيرون آمد و كنار آب رحمت گرفته باستاد حضرت صاحب قران لشكر ظفر قرين را مرتب داشته ميمنه و ميسره بياراست و بنيروي دولت قاهره بيك حمله همه را متفرق گردانيد و آقتمور بهادر از عقب اوج قرا شتافته شمشيري زد اورا كه تمام تيرهاش قلم شد و اوج قرا بهادر از بالاي زين خود را پيچيده شمشير حمايل دار فرود آورد وبرسر اسپ آقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پاي درآمد و سوار پياده ماند و اوج قرا گريخته بشهر درآمد صاحب قران نصرت قرين بموضع رتيين نزول فرمود و اوج قرا يكهزار و پانصد مرد مرتب و مكمل ساخته بآهنگ جنگ بيرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار چون شير غران ببوي شكار روى جلادت بايشان نهادند ايشان ازغايت خوف و هراس پيش از جنگ بگريختند * نظم *

نيارست دشمن توقف نمود * رخ ازدور بنمود وبرگشت زود

و چون لشكر گريخته بمحلهاي شهر رسيدند ودربندها را تنگ كرده بودند و كوچها را چوب انداخته چنانچه سوار را مجال گزار نبود از

غایتِ دهشت و ترس اسپان را با زین بتعجیل مي کشیدند و تمام زینها شکسته شد و نکبت زده و مقهور بشهر در آمدند * نظم *

چونکه‌ای نکبت بایشان وزید * گریزنده هرکس بکنجی خزید

حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال چند روزی در سغد جنت مثال بموضع فرین کذشت و ساغرج توقف فرمود دربن اثنا استماع افتاد که اولجایتو و پولاد بوغا با لشکرِ قروناس متوجه شده مي آیند بعد ازین خبر طغي شاه از کش گریخته رسید و تقریر کرد که جمعي بی خبر بر سرِ ترماجوق تاخته او را گرفته اند و بقتل آورده حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نمود و با لشکرِ بهرام انتقام بکنار آب یام فرود آمد و ارغون شاه بوردالیغي که اورا بخبر گیري فرستاده بود بیامد و یکي را گرفته بیاورد و چون ازو خبر پرسیدند زانو زده جواب داد که اولجایتو و پولاد بوغا بآب نوم نشسته اند و امیر حسین با لشکرِ گران بقرشي رسیده در آینه رای صواب نماے حضرت صاحب قران که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحتِ وقت چنان روی نمود که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چند روزي با روزگار سازگاري کرده شود تا هنگامِ آن در رسد که دشمنانرا بحسام انتقام سزای لایق درکنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز * نظم *

یاقوت همي قیمت ازان افزاید * کز سنگ بروزگار بیرون آید

بنابرین لشکریرا که از کش و آن نواحي جمع آورده بود رخصتِ مراجعت ارزاني داشت و با شش صد سوار که ازان سوی آب

باز ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان
شد و امیرحسین پیش ازین بامیرموسی پیغام کرده بود که سرِ راه
حضرت صاحب قرانی بگیرد و امیرموسی و اوج قرا بهادر با لشکر
در کوکلدار آچیغی فرود آمده بودند و جنگ را آماده گشته و چون
آنحضرت برسید لشکرِ فیروزی آثر حمله کردند و ایشان چون پشه از
پیش باد صرصر جسته رو بگریز نهادند و بهزار حیله خود را بسمرقند
انداختند حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت شبگیر کرده بساغرج
راند و سحرگاه اسپان را آسایش داده سوار شد و شب هنگام در قرچق
فرود آمد زمانی برآسود و ازانجا کوچ کرده وقت صبح در موضع
توه پونی نزول فرمود و چاشتگاه ایوار کرده شب درمیان بکوکنلک
رسید و از آبِ خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو
وبهرام جلایر که پیش خانِ جته رفته بودند ازانجا کوچون تمور وشیراول
را سرکرده هفت هزار مرد جته آورده بودند و درتاشکنت نشسته
حضرت صاحب قران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمانِ خان
نفاذ یافته بود که لشکر وایل آن ولایت پیش بهرام جمع شوند او
بحکم یرلیغ دران ولایت مستولی شده بود و چون هوای تاشکنت از
غبار موکب همایون آن حضرت عطرسا گشت وبهرام پیش ازین
نسبت با حضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هوا داری میزد
و بر مخالفتِ امیرحسین با آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت
و معاونتِ بندگان حضرت صاحب قران بر ایل و تومان خود حاکم

شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصور بندگان حضرت آن بود
که او حقوق سابق مرعي دارد و بعهدِ خود وفا نموده در معامله
معارضه و مقابله با امیر حسین بجان بکوشد و او خود اصلا ازان در
در نیامد و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمتی لایق بتقدیم
نرسانید و با این همه مواضعي که دران نواحي بخاصه شریفه
آنحضرت تعلق داشت بعلت آنکه مال از برای خزانه خان جمع
مي کنم تصرف مي نمود * * نظم *

گفتم که لب تو جان فزائي گندم * افسوس که طرهٔ تو دل نیز ببرد

لا جرم غیرت حضرت صاحب قران زبان عتاب باو برکشود و فرمود
که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین آغاز
کردم و بسي خرابي ازان ممر بولایت راه یافت و رعایت جانب
دوستي نموده ترا ازان حال که خود میداني بحکومت رسانیدم و بر
معارضان غالب و مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتي داري
باعتماد عهد و پیمانِ تو اینجا آمدم و مروت و مردي تو این است
امید بکرم خدای مراد بخش دارم که ترا دگرباره بر درِ خود خوار
و محتاج به بینم وعن قریب چنان شد * * مصراع *

* و آن خود چه مراد بود کو جست و نیافت *

و امیر کیخسرو از مقدمِ حضرت صاحب قران مبتهج و شادمان گشته
آنحضرت را بخانه برد و طوي داد و آنچه از وظایف هوا خواهي
و جانب داري تواند بود بجای آورد و امیر کیخسرو دران وقت

که پیش توغلوق تمور خان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامي
گردانیده بود و تومان قتلغ دخترِ عم زادهٔ خود بیسون تمور خان
ابن ابوکن را باو داد و او را ازان حرمِ محترم صبیهٔ بود رقیه خانیکه
نام حضرت صاحب قران درین ولا او را برای فرزند ارجمند امیر زاده
جهان گیر خواستاري فرمود و بساط عیش و کامراني گسترده مدت
یکماه بعشرت و شادماني گذرانیدند *

ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قران و شکسته باز گشتنِ ایشان

درین وقت خان و امیر حسین با لشکری بے قیاس
از قرونماس از شهر سبز گذشته سالار بلاق را مخیم نزول ساخته بودند
و امراءِ معتبر مثل امیر موسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو
پسر اپردي و دیگر بهادران را با بیست هزار سوار بعزم رزم حضرت
صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار
آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیر موسی و دیگر امراء و بهادرانِ
آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست بردها دیده بودند
و هراسِ لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه فوج لشکر از پیش
روان کرده بودند تا هر گروهی بر سرِ راهی نشسته بمحافظت آن طریق
قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن گران آمده بود
و آن را نگاه مي داشت وجهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط
ملک بود و خرمن با هزار مرد در موضع دزق راه تبي‌قذق محافظت

مي نمود صاحب قران گردون اقتدار چون همگي استظهار بعون عنايت پروردگار داشت از بسياری سپاهِ دشمن انديشه نمي كرد *

* نظم *

چو سرسبزيش داد يزدانِ پاک * ورا از سپاهيِ دشمن چه باک
يكی تن كه با او بود كردگار * نبايد كه انديشد از صد هزار

درين حال باتفاق كيخسرو دو هزار مردِ جته همراه كرده روی توكل بدفع مخالفان نهادند و آن حضرت با پانصد مرد از پيش روان شد و ازموضع خاوص بيرون آمد و از آبِ خجند گذشته شبگير كرد و بر جهانشاه و سپاهِ او شبخون آورد و ايشان را متفرق و پريشان گردانيد و هم دران روز بموضع دزق تاخت و خرمن را رانده وكوفته تمامي اموال ايشانرا بباد تاراج برداد ودرانجا زماني توقف فرمود تا اسپان بياسايند وسيصد مردِ جته را با غنيمتها كه فتوح روزگار شده بود همانجا بگذاشت و بيياری تاييد رباني پای عزم در ركاب توكل آورد و با دويست كس روی همت ملكانه بسوی ملک بهادر نهاد و سي مردِ جلد كار ديده از پيش روان ساخت و دوكس را از طرفِ دست راست و دوكس بطرف چپ بقراولی بفرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت و شش سوار در عقب ايشان براند مخالفان چون سي مرد آراسته ديدند كه بي انديشه مي آيند انديشناک شدند و گمان بردند كه مگر لشكرِ مغول رسيد وغلبه درعقب است سپاه ملک بهم برآمد و روی بگريز نهاد لشكرِ منصور از پي ايشان تاخته دران چول بسياری از ايشان

را فرود آوردند و چون گریختگان با میر موسی و شیخ محمد و اولجایتو رسیدند ایشانرا بیم و هراس صاحب‌قران در دل و جان قرار گرفته بود *

* مصرع * * گلِ نم دیده را آبی تمام است *

با وجود آنکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف بر ایشان غالب گشت و هم دران شب بی توقف شبگیر کردند حالت یوم یفر المرء من اخیه صورت حال ایشان شده کس بکس ناستاده وهر یک از بیم جان بیخود ولرزان می‌تاختند تا پیش امیر حسین در ینولا امیر کیخسرو از عقبِ حضرت صاحب قرانی کس فرستاد که لشکرِ جته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از دزق باز گردیدند و من باصد مرد در رباط منتظر شما نشسته‌ام از وصولِ این خبر گرد ملال بر خاطرِ مبارک آنحضرت نشست و روان بازگشته بامیر کیخسرو پیوست وفرمود که مسلمانان را در دست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد وچون رای عقده کشایرا بر تدارک آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کاردان را بفرستد تا از طرفِ کوه خود را بلشکرِ جته نمایند باشد که ایشان متوهم‌شده بشتاب بگریزند واسیران را بآسان تروجهی از ربقه تسلطِ کفار خلاص توان‌کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوحِ ضمیر آن موید کام گار نگاشت همان که آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکرِ جته اسیرانرا باهرچه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی توقف بتاخت بگریختند سپاهِ منصور اسیرانرا با غنایم بی زحمتی بدست آورده

مراجعت نمودند و بدان تدبیرِ لطیف اسیرانِ مسلمانان از تعرض
استیلاء کافران خلاص یافتند * * نظم *
نه برحدیقهٔ رایش وزیده باد غلط * نه برصحیفهٔ عزمش نشسته گرد فتور
حضرت صاحب قران بعد ازان نهضت فرمود و از آبِ سیحون عبور
کرده در موضع خمرک نزول فرمود چون امراء و لشکریانِ امیر حسین
شکسته و برسوائی خسته و پریشان و تازان پیش او رسیدند آتشِ
خشمش بر افروخته رایتِ ملامت و زجر بر افراخت و ایشان را
سرزنشها کرده گناه کار ساخت و خود از سرِکین چون شیر غرین
باخان روان شد و چون بآق کوتل رسید از تمام لشکر ده هزار مرد
نام دار که در شجاعت و مردانگي هریک خود را نالشِ رستم
و اسفندیار مي دانستند بتعیین برگزید و ایشانرا بر جنگ تیزکرده
این سخن گسترید * * نظم *
که باید که مردانه جنگ آورید * جهان برجهان جوی تنگ آورید
و برسم منغلای روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آبِ خجند
بگذرید و آتشِ کین را بباد حمله افروخته با دشمن نبرد آورید * نظم *
سراسر همه دل پر از کین کنید * زکین ابروان را پر از چین کنید

گفتار در گریختنِ لشکر امیرحسین از هیبتِ حضرت صاحب قرانی و بازگشتنِ امیرحسین

چون خبرِ توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحب قران رسید

شامگاهي بود جهان از فراقِ آفتاب و تراکمِ حجاب چنان تاریک که فلک با چراغِ ماه راه نمي‌دید وسحاب از دیده ودم حسودِ دولت روز افزون مایه گرفته برقي عظیم مي بارید هوا چون راي مخالفان تیره تر از قار و ابر چون دستِ دریا نوال صاحب قران سیم بار * نظم *

* هوا پر ز میغ و زمین پر ز برف * زلب ره نبردي سوي گوش حرف *

عالي حضرت گردون صولت * بیت *

دران حال شد بي توقف سوار * به نیروے تایید پروردگار

و امیر کیخسرو چون دولت درین کار یار و باتفاق با پانصد مرد روے توکل براه آورده نیم شب بگذار بارسین رسیدند وگذارها را گرفته فرمان شد تا برغو کشیدند و چون قوتِ دولت آسماني هیبتِ حضرت صاحب قراني در دلها انداخته بود چنان لشکري بآن کثرت و شوکت چون رَمّهٔ وحش بمجرد آوازي بهم بر آمدند وهم دران شب از گذارِ آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند * نظم *

سپه گشته پیشِ سپهبُدْ خجل * سپهبُد هم از بختِ خود منفعل

و درین اثنا بهرام جلایر بي اشارت و استصوابِ حضرت صاحب قران کامیاب و کیخسرو از تاشکنت با لشکر جته باز گشت و بجانب سیرام رفت و چون اغرق صاحب‌قران و ازان[1] کیخسرو پیش بهرام بود

---

(۱) چنین است در پنج نسخهٔ و در یك نسخهٔ لفظ (ازان) قبل کیخسرو نیست *

ایشان نیز از عقب با مردمِ خود عنان عزیمت بآنصوب تافتند و چون بسیرام رسیدند در قریه چمي کنت اغرق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت صاحب قران ازانجا رفته بود آنحضرت ساربوغا و آقبوغا بهادررا بجانب جته پیش امیرشمس الدین و حاجي بیگ فرستاد بطلبِ لشکر وبعد از تامل واستشاره در اختیار موضعِ قشلاق کیخسرو باترار رفت و حضرت صاحب قران با شش صد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعادت واقبال در تاشکنت که فردوسي در شاهنامه آنرا بهشت کبك خوانده وچاچ و شاش نیزگویند بگذرانید خان وامیرحسین چون درین مدت هرچند کوشیدند دست سعي شان بدامن مراد نرسید ودرعرصه معارضه هرمنصوبه که از وفورِ شوکت وکثرتِ سپاه به نشاندند به بیذق تدبیرے که دولت حضرت صاحب قرآني فروکرد ازهم برشد درین هنگام که لشکرِ زمستان هجوم کرد و بساط کافوري برف دربسیط گیتي بگسترد بضرورت باز گشتند ودر سمرقند پولاد بوغارا باجمعی بهادران بضبط آنجا بگذاشتند وخود باخان بارهنگ سراي رفتند وفصل زمستان دران جابسر بردند *

گفتار در مصالحت امیرحسین و حضرت صاحب قرانی

چون فصل شتا بآخرانجامید و رسولان صبا وشمال آوازۀ رسیدنِ لشکربهاردراند اختند ونصیحت گویان قمري وهزاردرباب مصالحتِ

گل با خار فصلها پرداختند سار بوغا و آقبوغا بهادر که حضرت صاحب قران ایشان را بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند که از جته لشکري انبوه میرسد وچون آنحضرت بحقیقت صاحب قران بود و موید من عند الله و درهر وقت باندك سپاهی لشکرهاي گران مي شکست وبی کثرتي کارهای بزرک از پیش مي برد وامور غریب از دولتش بظهور مي پیوست امیرحسین را دایماً دل درتدارک خاطر او بود و درباب مصالحت با او سعي مي نمود وچون اول بهار شد وخبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد اندیشة کرد که اگر از جانب جته لشکري به سپاه او پیوندد کوه آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره کاهي نسنجد و مارا بکلي دست از جهان ببايد شست ودل از جان برگرفت * * نظم *

* آنکه بي لشکر ازین گونه جهان برهم زد *

* چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد *

وصلاح دران دانست که بعلماء و مشائخ خجند و تاشکنت توسل جسته ازیشان استدعاء نمود که باتفاق با حضرت صاحب قراني از در دینداري و مسلماني درآمده معارضه ومجادله که درمیان ایشان است بموافقت ومصالحت رسانند و غبارِ وحشت و آتشِ فتنه که درمیان برخاسته وبر افروخته است بزلال موعظت و نصیحت فرو نشانند اَصحابِ درس و فتوی و اربابِ زهد و تقوی بمقتضای نص وان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما

دُرّاعهٔ موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق بر آوردند و بپای اخلاص پیش آن سرور صاحب قران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش و دین داری و مرحمت و نیکو کاري حضرت صاحب قران بیقین معلوم است به درخواست حاجتي که متضمن خیر و صلاح دنیوي و اخروي مسلمانان مي دانند جسارت مي نمایند حال آنکه مخالفت میان شما و امیرحسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشاني رعیت است و چون ستیزه بجای رسد که شما لشکر بیگانه را درین دیار راه دهید دستِ تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود و اگر ایشانرا غلبه و استیلائی که مبادا هرگز دست دهد با شما هم وفا نکنند * نظم *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خاندانِ کهن

امید بتوفیق الٰهي که پیوسته رفیق حال شما بودهٔ و خواهد بود چنان است که بر حسب فرموده والصلح خیر زنگ کدورتي که بر آینه مصادقت و دوستي طرفین نشسته بمصقل مصالحت جلا پذیرد تا عرایسِ مصالحِ ملک و ملت و سلامت و امنِ لشکري و رعیت در صفای آن چهره بنماید و از حسنِ اتفاق دران نزدیکي حضرت صاحبقران بخواب دیده بود که در آبِ خجند سیل بسیار در آمده بود و او درمیان آب بر سرِ چوب پاره نشسته بودی و بسجده درافتاده و از فریادرس درماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت

دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردي خود را بساحل آب دیدي از طرف سمرقند و در عقب نظر کردي دریا همچنان جوشان مشاهده نمودي و چون از خواب برآمد رای مبارکش بالهام دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورتِ نجات که در جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مراد است هم ازان طرف بحصول خواهد پیوست در خاطرِ خویش روی توسل و امیدواري از جانب جته بکلي گردانید چون درین هنگام آن گروه گزیده مصالحت التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جادهٔ موافقت و مصالحت است و چون خاطر شریف بران نهاد اندیشه فرمود که اگر جمعي درمیان آمد و شد نمایند و گفت و گو کنند این کار مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین روم و بحثی که باشد رو برو گفته و شنیده هرچه زودتر غبارِ کدورت ازمیان برخیزد * * بیت *

هزبرانی که شیرانِ شکارند * پیامِ خود بپای خود گذارند

لاجرم نوکري پنجشنبه نام را جهت اعلام قصدی که فرموده بود پیش امیرحسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیمه و وارِ آن موید کامکار بود که کارهای کلي همه بنفسِ همایونِ خود ساختي روی صدق بسوی کعبهٔ صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد و چون بآنجا رسید و آفتاب

غرهٔ مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوعِ آفتاب
بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد و خبری
غیر واقع رسانید که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران
بعد از استماع آن سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عنان توجه
بصوب شادمان تافت و چون بشادمانی بشادمان رسید با چند
قوشون از لشکرِ امیرحسین که از مقابل می آمدند دوچار خورد
و چون روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید
حمله کرد و ایشانرا رانده منهزم و متفرق گردانید و ازانجا بآبِ یام آمده
نزول فرمود و زمانی توقف نمود تا اسپان چریده سیر شدند وبسعادت
سوار شد و چون بموضع نیازی رسید امیر موسی هزاره غانچی
که تعلق بخاصه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش
آمد بهادرانِ این طرف او را از قصد و نیتِ حضرت صاحب قران
خبر دادند که عزم ملاقات امیرحسین دارد تا کدورتی که درمیان آمده
بصفا مبدل شود امیر موسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن
مسموع نداشت غافل ازانکه عمده درباب محاربه و جنگ مردی
و مردانگی سردار است نه بسیارے لشکرِ جرار * مصراع *

* پشتِ سپه گران سواری دارد *

و با آنکه چند بار خود را آزموده بود باز لشکر آراسته آهنگ جنگ
کرد حضرت صاحب قران امیر سیف الدین و خطای بهادر را با
پنجاه مرد فرستاد که از عقبِ ایشان درآمده حمله آورند و بنفس

مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکرِ امیر موسی چون دیدند که سپاه از پس و پیشِ ایشان درآمد و دست برد این سپاه بکرات دیده بودند و مرارتش چشیده فی الحال منهزم شدند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکرِ منصور از پی ایشان روان شده بسیاری را بتیغِ قهر بگذرانیدند بسی را فرود آورده از قتل در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قرانی جهت تفقدِ دولتخانه ارغون شاه بوردالیغي را با بیلاکاتِ لایق بجانب ماخان روان فرمود و درین حال از پیش خبر آمد که لشکرِ امیر حسین رسید حضرت صاحب قراني مراجعت نمود و همان شش صد مرد را مرتب داشته بر بلندي باستاد و لشکرِ قروناس سي قوشون سواران گزیده میمنه و میسره آراسته در رسیدند و در مقابل صفها برکشیدند و از جانبین سورن انداختند * نظم *

خروشی برآمد ز هر دو طرف * که لعلی شد از بیم دُر در صدف

حضرت صاحب قران با سپاهِ ظفر پناه زمانها توقف نمودند تا آن بها دران بکارے که این راه از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده در آیند و دست بکشایند کسی سر بر نیاورد و پای پیش نه نهاد آنحضرت ایشان را بگذاشت و با دلاورانِ خویش مراجعت نمود و شبگیر کرده از آبِ کوهك بگذشت و سحرگاه بقیماز شقشار نزول فرمود چون پیش ازین نوکري پنجشنبه نام بسالی سرای پیش امیر حسین فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران موضع

بانتظار معاودت او توقف نمود چون پنجشنبه بامیرحسین رسید
و خبری که پیوسته گوشِ امید او بر راه انتظار آن بود برسانید آن
معني را غنیمت شمرد و بر التزامِ موافقت و ترکِ مخالفت سوگند
یاد کرده عهد بست و توران شاه را با پنجشنبه بفرستاد تا عهد ازین
جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را
با توران شاه روان کرد و امیرحسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده
پیمان را بایمان موکد گردانید و امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار
مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطرِ فلان کس یعني حضرت
صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعي نموده البته نوعی
سازید که میانِ ما ملاقات شود و چون ایشان از قهلغه و کش گذشته
در پایان سمرقند بقریه کمش‌کنت که مزار متبرک علي اتا قدس سره
آنجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلي‌آباد سغد نزول
فرموده بود ایشان بدرخواست مصالحت کس فرستادند و آنکس
از آبِ کوهک عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمد و بشرف
بساط بوس استسعاد یافته حکایتِ درخواست امراء درباب مصالحت
بعرض رسانید و قرار بران شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی
و امیر اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاده
صلح کنند و چون این سخن بامراء رسید فی الحال سوار شده با صد
مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دویست مرد توجه
نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند

که امراء صاحب وجود امیرحسین اینهااند که بپای خود بدام آمده‌اند
اگر اینها را بدست آوریم دیگر اورا قوت مقاومت با ما نماند و بکلي
ویران و مستاصل شود گردشِ چرخ نقشي موافق نموده فرصت
غنیمت مي باید شمرد همتِ عالي آن حضرت آن سخن را تمکین
نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست * * بیت *

* از عهده عهد اگر برون آید مرد *
* از هرچه گمان بري فزون آید مرد *

و چون امیرموسی و امیراولجایتو بحضرت صاحب قران رسیدند زبان
انصاف بعذر خواهي برکشادند و ازجانبین عهدِ مودت و دوستي
تازه کرده وحشت و کدورت بکلي ازمیان برخاست و حضرت
صاحب قران تسلي خاطر ایشانرا بوثاق امیرموسی فرود آمد
و بقاعده سابق بساطِ انبساط و یگانگي مبسوط گشت و بعد ازان
لشکرِ خود را اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش
معاودت نمودند و آنحضرت بجانبِ کش توجه نموده بسعادت
و اقبال دران خطه جنت مثال نزول فرمود اصول و اهالي آنجا
باحراز دولتِ پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش
سرافراز گشتند * * نظم *

باقبال به نشست صاحبقران * ز نورشِ همه مملکت شادمان

ذکر لشکر کشیدنِ امیرحسین بجانب بدخسان

دران وقت شاهانِ بدخشان با خان وامیر حسین یاغي بودند

امیر حسین لشکر کشیده بسرِ ایشان رفت و شاهان نیز سپاهِ خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر به نشستند و چون ملک حسین والي هرات از مخالفتِ شاهانِ بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل و الوس آنجا را غارت کنند حضرت صاحب قران را بران حال اطلاع افتاد ازکش با سپاهِ ظفرپناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکرِ ملک را چون از توجهِ آنحضرت خبر شد شبُرغان و بلخ را تاخُلم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحب قران از معبرِ ترمذ عبور فرموده و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدنِ خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجهِ آنحضرت آگاهي دادند با شاهانِ بدخشان صلح کرده روان باز گردید و در قُندُز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که درمیان بود بکلي مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند وازانجا نهضت فرموده به ییلاق اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیر زاده جهانگیر با اغرق بخطه دلکش کش توجه فرماید *

* نظم *

* روان گشت فرمانِ صاحب قران *

* که اغرق بسوی کش آید روان *

گفتار در لشکر کشیدنِ امیر حسین و حضرت صاحب قران بکابلستان

چون دران وقت پولاد و آقبوغا بیسود پشتِ استظهار بحصار کابل باز گذاشته پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربقهٔ اذعان کشیده دم از مخالفت میزد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکرے گران مرتب داشته بعزم توجه آن جانب سوار شدند و چون از عقبهٔ هندوکش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکرِ اینجانب حصار را مرکزوار درمیان گرفته جنگ در پیوستند * * نظم *

چو بارانِ نیسان بهنگام جنگ * بباریدِ ازان باره سنگ و خدنگ
تو گفتي شد آن باره ابرِ مُطیر * تگرگش همه سنگ و بارانش تیر

حضرت صاحب قران روی همتِ عالي بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز و مضطر گردانید و بهادرانِ نصرت پناهش داد مردي و مردانگي داده خطای بهادر و شیخ علي بهادر بابسی دلاوران دران جنگ زخم دار شدند و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدي کارزار شده بود مخالفان را بضرورت کارزار گشت و لشکرِ ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بکشادند و پولاد و آقبوغا را دستگیر کرده به بستند * * نظم *

سپه را چو صاحب قران پشت بود * نگینِ سعادت در انگشت بود
خدا داد شان از عنایت ظفر * بر اعدای بیسود کوته نظر

و بعد از فتحِ حصار و قهرِ مخالفان و ضبطِ دیار مظفر و کامگار

بازگشتند و درین اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قراني بر سبیل مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ را نشستن جای سازم وقلعهٔ هندوان را که در وقت معموري پاسبان بامش با هندوي فلك همراز بودی و از ترشح آبِ خندق عمیقش گاو زمین در شناوری با ماهي هم باز * نظم *

* گردون چو خاك و خاك چو گردون همي نمود *
* از پستي و بلندی آن خندق و حصار *

بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار موتمن او را از امضای آن رای منع فرمود وقصه عمش امیر عبدالله یاد داد که بعد از واقعه امیر قزغن عزم توطن سمرقند جزم کرد و آمراء و دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و درمیان بیگانگان وطن ساختن از طریقِ حزم دور است چه اگر کارے افتد مردم بیگانه بکار نیایند ومدد گاري ننمایند واو نصیحتِ نیک خواهان را نشنید و عاقبت بسخن ایشان برسید و دید آنچه دید * بیت *

* هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سرِ انگشت ندامت *

و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد و عاقل بعد از چنان تجربه چنین فکرها درخیال نیارد * مصرع *

* مکن مکن که پشیمان شوي و سود ندارد *

امیر حسین این سخنان را مسلم داشت و معترف شد که منشاء

نصیحت محض شفقت و نیك خواهي است اما توفیق قبولش رفیق نگشت و فحوای * بیت *

بسا شمع روشن که دودے نداشت * نمودم بدار او سودي نداشت

وصف الحال آمد و بعزم آن کار ناکردني که از جمله اسبابِ نکبت و ادبار او بود روي توجه ببلخ نهاد و با وجود آنکه مقرر چنان بود که از مراجعتِ کابل حضرت صاحب قران بمستقر دولتِ خویش فرماید ازانحضرت التماسِ موافقت کرد و همراه ببلخ برد و همین که آنجا رسید عمارت حصارِ هندوان و حفرِ خندقِ آن پیش گرفت و یساق انداخته تمامت رعایا و لشکري بجدے هرچه تمام‌تر مشغول گشتند واهالي و متوطنان شهر بلخ را مجموع بقلعه در آورد و شهر خراب بماند و این قضیه درشهور سنه (تسع وستین وسبعمایة) موافق بیچین ئیل بود درین اثنا خبر آمد که لشکر جته باز متوجه این طرف شده مي‌آیند امیر حسین میدانست که ظلمتِ امثال این واقعه بانوارِ آثارِ شهامت و صرامت حضرت صاحب قراني انکشاف یابد توجه او را بصوب ماوراء النهر ضرورے دانسته گفت *

* نظم *

کي بجائي رسد چنین کاری * بی زد و گیر چون تو سرداري

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بمحاربه سپاه جته

چون توجه سپاه جته متحقق شد حضرت صاحب قران متوجه

ماوراء النهر گشت و با امیر موسی از جیحون عبور نموده روی جلادت بدفع دشمنان آوردند و لشکرِ جته بتا شکنت رسیده بودند و چون زمستان دررسید همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر موسی از سمرقند گذشته در مقرقرا قشلاق کردند و امیر حسین نیزبا باقی لشکر از عقب آمده درجلکا ی کش بهنشتند و از اتفاقاتِ حسنه میان امراءِ جته اختلاف افتاد قمرالدین که اویما قش دوغلات است و کبک تمور و شیراول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیگ ارکنوت متفق گشتند وحاجی بیگ بران اطلاع یافته بآهنگِ جنگِ ایشان برنشست و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک بیکدیگر رسیدند با هم هم سخن شده باز گردیدند و قمرالدین و کبک تمور حیله کردند و با اتباعِ خود باز گشته بگریختند و حاجی بیگ بسرِ شیراول رفت و او را بقتل آورد وازین جهت لشکرِ جته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند وآن مهمِّ خطیر از میا منِ دولت حضرت صاحب قران بی کلفت زحمتی کفایت شد * بیت *

چو در لشکرِ دشمن افتد خلاف * تو بگذار شمشیرِ خود در غلاف

بعد ازان حضرت صاحب قران و امیر موسی پیش خان و امیر حسین کس فرستادند که چون لشکرِ جته پریشان و پراگنده باز گشتند مصلحت آنست که از عقبِ ایشان بشتابیم وچون دران زمستان شاهانِ بدخشان تا خت آورده بودند و قندز را غارت کرده باز گشتند امیر حسین عزیمتِ صوب بدخشان وسرانجامِ معاملهٔ آن طرف کردن اولی دانست

* نظم *

چو داریم در کشورِ خود عدو * بدیگر دیار از چه آریم رو

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان

چون بنیروی دولت از اندیشهٔ سپاهِ جته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر از نو مرتب داشته متوجه بدخشان شدند و چون از جیحون عبور نموده قول و منغلاي آراستهٔ از طایخان و کلاوکان بگذشتند و کشم که از توابع بدخشان است مضربِ خیام نزول گشت حضرت صاحب قران چنانچه مقتضایِ تقدم ذاتي آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد امیرحسین پسرِ خود جهان ملک را همراه آنحضرت بفرستاد وخود باخان درکشم توقف نمود و ازانجانب بدخشانیان عقبه گرگس را گرفته پیاده شدند و باستادند بتصور آنکه بعقاب تیر مرغ را نگذارند که ازانجا گذار یابد و بمجرد آنکه سیاهي سپاهِ حضرت صاحب قران بدیدند وهم برایشان غالب شده رو بگریز نهادند *

* نظم *

غبارِ موکبِ منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور

و باز در عقبه جرم جلادتي نموده باستادند وچون رایتِ ظفر پیکر بنزدیک رسید آنجاهم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آبِ جرم گذشته پول را خراب ساختند و گذارهای آب را گرفته باستادند حضرت صاحب قران ازد گرجای محلِّ گذار جست و فوجي از مردمِ

خود را به پنهاني بگذرانيد وچون ايشانرا ازگذشتن لشکر خبر شد پاي قرار شان ازجاي برفت و بطرف بالاي بدخشان گريختند و دردره ازندچ که جاي بغايت تنگ است ودو آب عظيم آنجا بهم مي پيوندد چپرها بستند و مجموع شاهان دران محل باستادند وچون عساکر گردون مآثر روي شجاعت بآنجا نهادند ايشان پشت داده ازان محل نيز بگريختند و بطرف قنغرالنک رفته از سراب جيحون بگذشتند و گذارهاي آب را گرفته باستادند منغلاي لشکر ظفر قرين از عقب ايشان بشتافتند و چنگ جلادت بجنگ يازيده آن سراسيمگان را ازانجا هم براندند و شاه شيخ علي بدخشاني را دستگير کردند و گلهاے اسپ وگوسفند ايشان را گرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب قراني رسانيدند وجماعتي از بدخشانيان گريخته بودند و دردره جمع شده آنحضرت جهان ملك را با انبوهي از لشکر بفرستاد و ايشانرا غارت کرده اولجۀ بسيار گرفتند وچون باز گشتند بدخشانيان در تنگنائي سرراه ايشان گرفته جنگ در پيوستند و نيران قتال اشتعال يافت جهان ملک بگريخت و مخالفان چيره گشته هرچه ايشان غارت کرده بودند باز گرفتند و بعضي را بقتل آوردند و شش صد و سي سوار را فرود آورده اسپ و جبه ازهمه بستدند و چون ايلچي بشتاب تاخته صورت اين حال بعرض صاحب قران رسانيد نايره حميت خسروانه برافروخت و بي توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالاي کوه بر آمد و از هول خبر آن واقعه هايله بيشتر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن دران امر

خطير تخلف نمودند صاحبقران مويد كامگار با سيزده كس سرِ راهي تنگ كه ممرِّ ايشان بود بگرفت و دستِ شجاعت از آستين تاييد آسماني برآورده دست بردے نمود كه فلك دوار حيران و مريخ خنجر گذار را انگشتِ تعجب در دندان بماند * * نظم *

گرآن جنگ رستم بديدي بخواب * شدي از نهيبِ ويش زهره آب

خدا هركرا سرفرازي دهد * مپندار كانرا ببازي دهد

و بعد از كوششِ بسيار بزخم تيغ ظفرنگار لشكريانرا از آسيبِ استيلاے مخالفانِ چيره گشته باز رهانيد و از زبان مبارك آنحضرت كه ترجمان ملهم دولت بود منقول است كه اين همه جنگ كه من كرده‌ام وكارها كه مرا پيش آمده است بسختيِ آن جنگ نديده‌ام و ازان جانب ديگر باره پنجاه پياده سپرها بر سر كشيده رو بآنحضرت نهادند و به‌نزديك آمده تيرباران كه بر جانِ مخالفان مي‌بايست سوي صاحب قران روان كردند و دويست مرد ديگر بامدادِ ايشان از عقب مي‌آمدند قوت طالع صاحب قران ايلچي بوغا را نيرو بخشيد و پياده درميان ايشان دويد وچند تاجيك را سيلي برگردن زد وبنكته داني و چرب زباني بايشان گفت آن شخص را كه مي‌بينيد فلان كس است يعني صاحب قراني واسيران شمارا خلاص كرده باز مي دهد اين جنگ بيهوده چرا مي‌كنيد اگر كشته شويد يا اسير گرديد گناه درگردن شما خواهد بود تادانيد[1] پيادگان چون نامِ همايون آنحضرت بشنيدند دستِ

---

(۱) چنين است در پنج نسخه و دريك كتاب (تادانيد) نيست *

جسارت از جنگ باز داشتند و سرِ مسکنت فرود آورده لبِ ادب را باقامتِ رسم زمین بوس بیاراستند دوکس ازیشان بپای بیچارگي پیش آمده بتضرع و زاري از حضرت صاحبقراني امانِ جان طلبیدند اشارت عَلیّه نفاذ یافت که آنچه از اسپ و جبه لشکریان گرفته اید همه را جمع کرده علی الصباح بیارید و بسپارید تا اسیرانِ شما را بشما بخشیم ایشان اطاعت فرمان را انگشتِ قبول بردیده تسلیم نهادند * * نظم *

که ما بندگانیم و فرمان تراست * سخن بر سر و حکم بر جان تراست

وظیفه دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و صاحب قران گردون اقتدار مظفر و کامگار * * نظم *

فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایهٔ محافظتِ لطف کردگار

بمعسکرِ همایون نزول فرمودند بدخشانیان تمام آنچه از سپاهِ اینجانب ستده بودند جمع کردند و بسي پیش کش از تقوزهای اسپ مرتب ساختند و روز دیگر همه را بر داشته * * ع *

* جگر از نهیب خونین و لب از امید خندان *

متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد ازانکه مراسم بندگي اقامت کرده غنایم را باز رسانیدند و پیشکشها بکشیدند مرحمت خسروانه بخلاصِ اسیرانِ ایشان فرمان داد و آنچه لشکرے غلبه که بغیر از کشته و خسته شش صد وسي سوار از ایشان اسیر گشته بباد گم ناموسي داده بودند آن موید کامگار بسیزده کس از مخالفان ظفریافته چیره شده بضرب شمشیر باز ستد و پیشکشها بغرامت بر سر * * نظم *

چگویم ازان خسرو و کارِ او * که بیش از شمار است آثارِ او
سعادت که اقبال را رهبر است * عنانش بدستِ عنایت درست
بلشکر نه‌بست است فتح و ظفر * که هست آن عطیه زجائي دگر
و بعد ازان بسعادت و فیروزي ازانجا مراجعت نمود و چون درظلِّ حفظ و حمایت رحیم رحمان درشهر بدخشان نزول فرمود تیرکجي جلایر و بعضي مردم که گریخته بودند و آنجا رسیده در معرضِ خطاب و عتاب افتادند امراء خواستند که یرغوي ایشان موقوف مانده بعد ازمعاودت پرسیده شود غیرتِ خسروانه تحمل نفرمود و با حضارِ ایشان فرمان داد بعد ازپرسشِ گناه همه را پس و پیش چوبِ یاساق زدند * مصراع *

* و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

در اثناي توقف حضرت صاحبقراني در بدخشان امیرحسین پیش او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو آمده واتباع و اشیاعِ خود را جمع آورده اند و رایتِ مخالفت برافراشته و فرونشاندنِ آتشِ این فتنه * نظم *

کار شمشیرِ آبدارتو است * شیوهٔ بخت کامگار تو است

امیدوار که درین کار توقف روا نداري و بتعجیل بیائي و خود با خان بسالي سراے بازگشت *

گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان

چون خبرِ جسارت و مخالفتِ شیخ محمد بیان سلدوز وکیخسرو بحضرت صاحب قران رسید بعزمِ مراجعت ازبدخشان سوار شد و بسعادت

و اقبال روان گشت و چون همه میدانستند که مرکزِ مدارِ دولت و ظفر رایتِ فتح آیتِ حضرت صاحب قرانی است * * مصرع *

* بهر جانب که باشد نصرت آنجا است *

شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو نیز دستِ امید بدامنِ دولتش دراز کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته درخواستِ مدد و معاونت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیرحسین افتاده بود وحضرت صاحبقرانرا ازان معنی آگاهی دادند وچون بارهنگ رسید و درکنارِ آب با امیر حسین ملاقات فرمود امیرحسین اظهار بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو نگذاشت اما حضرت صاحب قرانرا در خاطرآنچنان بود که چون بناء مصادقت و مصافات بعهد و پیمان موکد شده امیرحسین آن مکتوب را درمیان آرد و ما فی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای خاطر باز نمودنِ راز است * * شعر *

* الخل کالماء یبدي ما في ضمایره *
* مع الصفاء و یخفیها مع الکدر *

* بیت *

دوست چون آب است اگر صافي بود اسرار خویش
مي نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیر حسین اصلا اظهارِ آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیاورد و حضرت صاحبقران را ازین معنی حزازه در خاطرِ مبارك پدید آمد و چون

بمنزل فرخنده باز گشت سه کس درآمدند باتفاق عرضه داشتند که امیر حسین غدری بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارد و هرچند این سخن موجب زیادتی حزازه شد اما ازانجا که کمال تمکن و قوت نفس آن موید صاحب دولت بود هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و این حکایت را وقعي ننهاد و از عقب آن شخصي بیامد و مکتوبي رسانید که عادل سلطان که دران وقت خان او بود بحضرت صاحبقران نوشته بود مضمونش آنکه امیر حسین بامیر موسي گفته است که فرصت نگاهداشته هنگام مجال ترا بگیرد با وجود أمارات و علامات سست عهدي و غدر اندیشي امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسیده همچنان حضرت صاحب قران از قوت تایید آسماني اضطراب بحال خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را تسلي فرمود که اگر امیر حسین را غدري بخاطر بودي هم در مجلس اول بنفس خود اقدام نمودي امثال امیر موسي را کجا قدرت آن باشد که مرا تواند گرفت * نظم *

* روبه چگونه شیر عرین را کند شکار *
* زنهار ازین حدیث دل خود دژم مدار *

و بعد ازین اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار شد تا حقیقت آن سخن را بمشافهه ازو باز داند و بیحجاب از کیفیت آن استفسار نموده دغدغه مرتفع گرداند و چون بامیر حسین رسید او هم سوار بود و بکنار آب جیحون استاده و مقارن وصول آنحضرت ازان

طرفِ آب کشتي رسید و شخصي بتعجیل بیرون آمده آهسته
بامیر حسین گفت که یاغي نزدیك رسیده لشکر آماده مي باید
داشت امیر حسین چون آن سخن بشنید غیر از روان کردن
حضرت صاحب قران چاره ندید صورت واقعه با آنحضرت درمیان
نهاد و گفت تدبیر این قصه همانست که بی توقف باسپاهِ خود
از آب بگذري و لشکرِ منغلای را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام
نمائي که زنده حشم و دیگر سرداران که از پیش رفته اند از عهده
آن کار چنانچه باید تفصي نمي توانند نمود * نظم *

* نه هرکسي که کُلَه کج نهاد و تند نشست *

* کلاه داري و آیین سروري داند *

حضرت صاحب قران با لشکرِ خود از آب بگذشت و آنچه دلخواهِ
او بود بحصول پیوست و چون بزنده حشم و سپاهِ منغلای رسید
لشکر آراسته و صفها مرتب داشته روی همت بدفع و قهرِ دشمنان
نهاد ایشان چون از توجهِ آنحضرت واقف شدند روان روی گردانیده
پشت بهزیمت دادند * نظم *

گور چندان زند ترانه دلیر * که بنالد بقهر پنجهٔ شیر

کیخسرو گریخته براه تیرتکین بطرف الای رفت و زنده حشم در
عقبِ او تکامشي نموده روان شد و شیخ محمد بیان سلدوز براهِ
زری بجانب خجند گریخت و حضرت صاحب قران تکامشي
فرموده او را تا خجند براند واو از سیحون گذشته بطرف تاشکنت

و اترار شتافت و رایتِ فتح آیتِ آنحضرت ازانجا بسعادت معاودت نموده مظفر و منصور درکش نزول فرمود و بعونِ تایید الٰهي در مستقر دولت روز افزون قرار گرفت * * نظم *

* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *

* مراد حاصل و دشمن زبیم در غمِ جان *

و امیر حسین چون از آثارِ دولت و یمنِ مساعدتِ حضرت صاحب قران از شرّ استیلای دشمنان امان یافت ازارهنگ ببلخ آمد و حصارِ هندوان را مرکزِ رایت دولت خویش ساخته ساکن شد *

گفتار در سببِ مخالفت حضرت صاحبقران با امیر حسین نوبت ثاني

طوطی نطق وحي پرداز همراز فاوحی الی عبده ما اوحی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ازمصران هو الا وحي یوحی شکرِ این گفتار هدایت آثار در کامِ جان امتِ بلند رتبت نهاده اذا اراد الله شیأ هیاء اسبابه یعني چون ارادتِ باري تعالی و تقدس ببودنِ چیزي و پیدا شدنِ حالي تعلق گیرد اسبابِ وقوعِ آن آماده ومهیا گرداند و مقدماتِ حصولش مرتب و پرداخته سازد * * نظم *

هرآن کار کانرا درآید زمان * مهیا شود جمله اسبابِ آن

براه اربود نوعي ازبستگي * کشایش پذیرد بشایستگي

وچون دردار السلطنة و جعلناکم خلایف في الارض منشي

جف القلم بما هو كاين به پروانچه نصيب برحمتنا من نشاء منشورِ خلافتِ روی زمين باسم همايون رسم صاحب قران سعادت قرين نوشته بود و به نشان ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها رسيده و بقانون قويم ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم مقرر شده كه از ميامنِ سلطنت و جهانباني خانواده بزرگوارش جهان و جهانيان در ساية عدل و احسان و ضمانِ امن و امان تا دامنِ آخر الزمان آسوده و شادمان روزگار گذرانند اسبابِ پادشاهي و استقلالِ آنحضرت از مكمن غيب بنوعي روی مي نمود كه ديدهٔ بصيرتِ عقل دران حيران و انديشه عقلای عالم در فهمِ حكمتِ آن سرگردان مي ماند

* نظم *

بنوعي شدي كارِ او ساخته * مرادش ز هر گونه پرداخته
كز انديشه اش عقل حيران شدي * چه هر چيز كو خواستي آن شدي

و چون برحسبِ فرموده السلطان ظل الله في الارض منزلت عظيم الشان سلطنت سايه مرتبه الهي است و لا اله الا الله وحده لا شريک له اقتضای سرِّ اين معني چنانست كه شغلِ خطيرِ سلطنت اصلا شركت بر نتابد و منقبتِ جليل جهانداري بانبازي تمشّي نيابد * بيت *

بزم دو جمشيد مقامي كه ديد * جای دو شمشير نيامي كه ديد
تنگ بود مملكتي بر دو شاه * كس نشنيده فلكي با دو ماه

بنابرین سنة الله جاري شده که چون فیاض موهبت انا مکنا له فی الارض ارادت فرماید که رایت دولت صاحب شوکتي باوج شاهي بر افرازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان او سازد نخست هرسرکه درو مجال سوداى سروري باشد به تیغ فنا بر دارند و هرکس را که اندیشه سرکشي و برتري بخاطر راه یابد زنده نگذارند * بیت *

سر نکشد شاخ نواز سرو بن * تا نزني گردن شاخ کهن
تا نشود رهگذر چشمه پاک * آب نزاید ز دل چشمه خاک

و در هنگام طلوع تباشیر صبح سلطنت و مبدأ ظهور ابهت و جلالت حضرت صاحب قراني قوي ترکسي دران اطراف و اکناف که داعیهٔ حکومت و سروري داشت امیر حسین بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدتي دست فراهم داد اولاً حرص مال و امساک بغایت کمال بر مزاج او غالب بود و تند خوئي و درشت گوئي با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرد * نظم *

ره مردمي نزد او خوار شد * دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و باین واسطه خاطر مردم بکلي ازو متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او برگشت * بیت *

کمر بستهٔ آز و جویای کین * بگیتي زکس نشنود آفرین

و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحب قران قوي بود مردم

را سازگاري با او ضروري بود چه هرکه اظهارِ مخالفت او کرده
پای جلادت پیش نهاد سرازدستِ انتقامِ آنحضرت جزازراهِ
گریز بیرون نتوانست برد و درهرکارکه او را پیش آمد و هرحال
که رونمود آنحضرت با اوطریقِ موافقت ومعاونت حسب
الامکان بپای مردي ومردانگي مي سپرد تا غایتيکه چون عادل
سلطان خان ازامیرحسین متوهم شده مي گریخت واو را گذار
برحوالي کش بود حضرت صاحب قران ازعقبِ او شتافته
و جنگ کرده اورا بگرفت و پیش امیرحسین فرستاد ومیانِ ایشان
نسبتِ صداقت ودوستي بعلاقهٔ قرابت و خویشي موکد شده بود
اما باطنِ امیرحسین ازغایلهٔ مکر وغدر اندیشي خالي نبود
و باوجود آنکه ازمخالفتي که پیش ازین میانِ او وحضرت
صاحب قراني واقع شده بود بسی پشیماني کشید وبچندین
وسیله باز بمصالحت رسانید وعهد وپیمان بغلاظ آیمان موکد
گردانید درین هنگام دگربارہ ازتلونِ مزاج خویش وافسادِ پولاد
بوغا که خویش اوبود وامیرخلیل عهد و سوگند را یکسو نهاده
مکروحیله آغازکرد وکس فرستاد که ازایل والوس آنحضرت
هرکرا اسمي باشد ازکش وآن نواحي کوچانیده ببلخ نقل کنند
وبعلت آنکه امیرموید درسرِشراب پسرچاورچي را زده هلاک
گردانید وبگریخت کسی را فرستاد تا حرمِ او وشیرین بیگ آغا را
که خواهرِحضرت صاحب قراني بود ببلخ برد وامیرزاده جهانگیر

را که حضرت صاحب قراني پيشِ او گذاشته بود بفرستاد و بآنحضرت پيغام داد که امير موسی را با کوچ پيش ما بفرست حضرت صاحب قراني را خود از حکاياتِ قصدِ او که هم بمشافهه و هم بکتابت رسانيده بودند و نهان داشتنِ مکتوب کيخسرو و شيخ محمد بيان سلدوز که مصدق آن سخن بود حزازه بخاطرِ مبارك راه يافته بود و چون اين حرکات با آمارات و علاماتِ سابق جمع گشت رای عالي را روشن و محقق شد که امير حسين خاطر گردانيده است و انديشه قصد و غدر دارد و بيش ازين مساهله و مدارا کردن مصلحت ندانست * بيت *

نبايد غنودن چنان بے خبر * که ناگاه سيلي در آيد بسر
بجائي نخسپد عقابِ دلير * که آبي توان هشت اورا بزير

سنتِ سنيه مشاورت را رعايت نموده با امير موسی و خواصِ محرمان و دولت خواهانِ خويش درميان نهاد که امير حسين باز آغاز مکر و حيله کرده فکرهای عجب مي انديشد و ازو غافل بودن مقتضای حزم نيست حاضران چون اين سخن بشنيدند امير موسی و امراء و ارکانِ دولتِ آنحضرت مثل امير داؤد و امير ساربوغا و امير جاکو و امير مويد و حسين بهادر و امير سيف الدين و عباس بهادر و امير آقبوغا و ايلچي بهادر و شيخ علي بهادر و دولتشاه بخشي ايغور همه باتفاق زبان برکشادند که بر عهدِ امير حسين اصلا اعتماد نيست و او در بندِ قصد و غدر است و مبادا که چون فرصت فوت شود تدارکِ

آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت با او یکه دل و یکجهت مي باید شد و بهمگي همت متوجه تدبیرِ کار او بودن

* نظم *

بپاسخ کشادند یکسر زبان * دعا و ثنا کرده زیبِ بیان
که چون غدر شد(۱) دردلِ کینه خواه * چه خار و خسکش بر آید براه
تو نیز آتشِ کینه را برفروز * که فرخ بود آتشِ کینه سوز
بداندیش تو هست بیدادگر * به پیچد رعیت ز بیداد سر
قلم در کش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را

و امیر جاکو و دولت شاه بخشي دران معني مبالغه از حد گذرانیدند حضرت صاحب قران سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی با آنحضرت عهدِ هواداري و یکجهتي تازه کرد و مجموع دل بر مخالفتِ امیر حسین نهادند و بحکم اقتضای وقت علی برادرِ خضریسوری را بیاساق رسانیدند و الخیرة فیما یقضی الله *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قرانی و ظفر یافتن بر امیر حسین بعونِ عنایت رباني

چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که امیر حسین نقضِ عهد اندیشیده باز قصدِ غدر دارد و طبلِ شعبده در زیر گلیمِ نفاق مي‌زند تا فرصت یافته مرادِ خود بحیله بدست آرد حضرت صاحبقران را بحکم وجوبِ دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت

(۱) چنین است در یك نسخه و در اکثر نسخه (جوشد) بجاي (شد در)

گشت که در تدبیرِ کارِ او سعي فرماید و پیش از انکه اختیار نماند
بآنچه تواند قیام نماید و چون همتِ بلند جنابش رخصت نمي داد
که بنیاد کار بر حیله ونفاق که منشاء آن عجز و اضطرارست
نهد پشتِ توکل بعون عنایت رباني قوي داشته روی همت بدفع
امیرحسین نهاد ومردانه اظهارِ مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد
شیخ محمد بیان سلدوز که گریخته از آبِ سیحون گذشته بود و به اترار
رفته هند و قرقره قبچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاهِ نصرت پناه
برحسبِ فرمان قضا جریان بدرگاهِ سپهر اشتباه آمدند قول ومنغلای
را ترتیب کرده امیرموسی را در قول بداشت و بنفسِ مبارك در
خجسته تر زماني وفرخنده تر طالعي ازکش نهضت فرمود و با
گروهي از بهادران از پیش روان شد * نظم *

* ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعي *
* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *
* سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان *

و چون بخزار رسیدند امیرموسی چنانچه عادتِ او بود توهمی
بی جایگاه بخود راه داده پیمان بشکست وگریخته بجانب سمرقند
بازگشت حضرت صاحب قران سایه التفات بکار او نینداخت وسیور
غتمش اغلن را با امیرموید و حسین برلاس و جمعي از دلاوران
برسم منغلای از پیش روان ساخت وقول را بفرِ شکوه همایون آراسته

روان گشت و چون منغلای از قهلغه گذشته بترمد رسید منغلای لشکر
امیر حسین که هند و شاه و خلیل سرکرده پیش آمده بودند سیاهی
ایشان را دیده رو بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ
شدند و چون حضرت صاحب قران قرین تایید آسماني بموضع بیا
که در سه فرسخي ترمد واقع است نزول فرمود عالي جناب نقابت
قباب مرتضي اعظم اکرم المستغني بکمال جلالته عن الاوصاف
و الالقاب سید برکت که از عظمای شرفاء مکه معظمه بود و دران
عصر غرهٔ جبین سادات روی زمین و واسطه عقد زمرهٔ گزین آل طه
ویس ذات شریفِ او بود * * شعر *

شمس ضحیها هلال لیلتها * در تقاصیرها زبرجدها

بی قصد و عده و مواضعه دران منزلِ همایون بمحض اتفاق پیش آمد
و طبل و علم که اظهرِ علامات سلطنت و پادشاهی است مهیّا
و آماده هدیه حضرت صاحب قرانی ساخت و بتلقین ملهم توفیق
زبانِ سعادت کشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت * * نظم *

که حفظِ الٰهي نگهبان تست * جهان از کران تا کران آن تست
بزن گوي دولت که میدان تراست * خدای جهان را چنین است خواست

و زبانِ مبارکش دران حال گویا ترجمان تقدیر الٰهي و واسطهٔ تقریر
عنایتِ نا متناهي بود که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرفت و نه
در حیز تاخیر افتاد * * نظم *

چو صاحبقران خیمه زد در بیا * قضا گفت بادولتِ او بیا

بیامد روان دولت و زد رقم * که زان آستان بر ندارد قدم
چو دولت رخِ شاه فرخنده دید * جوان شد که دولت بدولت رسید
نه از دولت آن شاه شد ارجمند * که شد پایهٔ دولت ازوی بلند
چو دولت ازین خاندان شد تمام * نه دولت بود گر رود زین مقام
زهی دولتِ دولتِ نیک بخت * که گشت از قضا وقف این تاج و تخت

حضرت صاحب قران ازان اتفاق غریب که در فاتحه دولت روز افزونش رو نمود بر طبق اشارت الفاتحة ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال در هرباب واثق و مستظهر شد و دستِ تولا و اعتصام در دامنِ اعلامِ دولت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار کرده مقدم آن شعبه دوحه نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق نیت و صفای طویتِ آنحضرت میان ایشان انس و الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمامِ ایام حیات همچو دولتی که مژدهٔ وصولش خود آورده بود مصاحبت و مجالستِ آنحضرت باختیار اختیار فرمود و بهیچ حال ازان امر تخلف ننمود و بعد از وفات هردو در یك قبه آسوده و روی بی ریای حضرت صاحب قران همچنان بجانب اوست یعنی * * نظم *

* فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست *
* مائیم و دست و دامنِ اولاد مصطفی *

اللهم صل علی المصطفی و آله و اصحابه و احبابه

و بارک و سلم و حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران
را نسبت با مطلق اهل بیت بوده اشهر و اظهر ازانست که بشرح
محتاج باشد و شرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرامي
که مزد رهانیدن خلایق از ظلمات ضلالت و رسانیدن بنور هدایت که
رهیدن از شقاوت ابدی و رسیدن بسعادت سرمدي ازان توان یافت
بنص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصر
است دران الحالة هذه بحمدالله در خانواده بزرگوارش باقیست
و امید برحمت بی نهایت پروردگار جلّ و علا چنانست که چون
آب دولت درین جوی که بحر احسان است ازان چشمه سار
جاري شده بقای جریانش تا انقراض عالم بادوام دولت دین
ایمن از نسخ و انصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله بحق
محمد و آله علیه و علیهم السلام * نظم *

چو از دولتي دین بود استوار * سزد گر بماند چو دین بر قرار

القصه حضرت صاحبقران از بیا نهضت فرموده بطرف جغانا بالاے
آب جغان رود روان شد و چون در جغانا بسعادت نزول کرد امیر جاکو
را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او بامتثال امر مبادرت نموده
متوجه شد سپاه آن نواحي را از سلدوز و غیرهم جمع آورده روانه
اردوی همایون ساخت و خود عازم جانب ختلان گشت تا قضیه
لشکر آنجا نیز سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بگذار اویاج
رسید شیخ محمد بیان با هندوی قرقره رو بصوب فرمان نهاده

آنجا بموکب همایون پیوستند و بسعادتِ دست بوس مبارک سرافراز گشتند و چون از آبِ جیحون عبور فرموده موضع خلم مخیم نزول فرخنده گشت هزارهٔ آنجا بمعسکر همایون پیوستند و امیر اولجایتو که امیر حسین اورا درقندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد والي بدخشان که حضرت صاحب قران کسی را بطلب او فرستاده بود با لشکر برسیدند و بعز نوازشِ آنحضرت استسعاد یافتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود و ازو ایمن نبودند از توجهِ حضرت صاحب قران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند وبشاشتها اظهار کرده ستایشها نمودند که *

* بیت *

* زخصمت همه مملکت گشته سیر *

* بخصم افگني پای ورنه دلیـــر *

* تو سروِ نوی خصم بیدِ کهن *

* کجـــا سر کشد بید با سروِ بن *

* به دیبا ی این دولتِ تازه عهد *

* عروسِ جهان را بیارای مهد *

و امیر کیخسرو که ولایتِ خود ختلانرا گذاشته و از بیم امیر حسین بطرف الای گریخته بود چون از عزم صاحب قران آگاه گشت فرحان و شادمان بمعسکرِ ظفر پناه پیوست و امیر جاکو نیز بالشکرِ ختلان برسید *

* نظم *

* بفرمان ز هر کشورے مهترے *
* بدرگهٔ رسیدند با لشکرے *
* دران دشت جائی نشستن نماند *
* همان موضع اسپ بستن نماند *

و تمام اُمراء و نوینان الوس چغتای کمرِ مطاوعت و انقیادِ حضرت صاحبقران برمیانِ جان بسته بتقدیمِ مراسمِ هواداری و خدمتکاری اتفاق نمودند * نظم *

* کمربسته گردن کشان بنده وار *
* بدرگاهِ آن خسروِ کامگار *

حضرت صاحبقران جمعی بهادران کاردان را برسم منغلای از پیش روان ساخت وازجانب امیرحسین نیز جماعتی پیش آمده بودند شیخ علي بهادر که * نظم *

* بنوک سنان پیل برداشتي *
* سپاهی بیک حمله برگاشتي *

چون ایشانرا بدید تیغ کین برکشید و چون شیرغرین حمله کرد *

* نظم *

* به پیوست رزمی گران کز سپهر *
* گریزنده شد ماه و بگریخت مهر *
* برآمد دِهٔ ودار و گیرو گریز *
* زهرسو سرافشان شد و ترک ریز *

و خطای بهادر که *   * نظم *

* در آهنگ چون شیر غرنده بود *
* که در جنگ شمشیر برنده بود *

از طرف دیگر حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته براندند و شیخ علي بهادر جوپان سربدال را دستگیر کرده بیاورده و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده آن لشکرِ انبوه گروه گروه از دامن کوه شادیان شادمان و ثنا خوان *

* نظم *

همه دل پر از مهر صاحب قران * کمر بر میان و ثنا بر زبان

روان شدند و بلبِ آب درۀ کز نزدیك قلعه اربز فرود آمدند و حضرت صاحب قران سیورغتمش اغلن را باسم خاني موسوم گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزي متوجه شهر بلخ شد و زنده حشم پسر محمد خواجه منغلاي لشکر اپردي از شبرغان رسیده بمعسکرِ ظفرپناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب شهر در آمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است درمیان گرفته کورگه زدند و سورن انداختند *   * نظم *

چو شاهِ جهانگیر گردون نهیب * در آورد لشکر زبالا بشیب

سپاهي چو مور و ملخ بی شمار * رسیدند ناگه بشهر و حصار

غریوی بر آمد ز توران گروه * که لرزان شد از هولِ شان دشت و کوه

و از قلعه نیز سوار و پیاده بسیار بعزمِ رزم و پیکار بیرون آمدند

و از هردو جانب حمله کرده جنگ درپیوست * * نظم *

سواران روان درهم آمیختند * پیاده بکین درهم آویختند
زمین گشت خَرد وجهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید ماه
نگارنده از خون سِنانها زمین * کشاینده مرگ از کمانها کمین
برین گونه تا شب نیامد فراز * نچیده کسے دامن از جنگ باز

و دران روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه در سن شانزده سالگي بود مرکب جلادت درمعرکه رانده آثار شجاعت و نجابت بظهور رسانید و ازکشاد قضا تیری برپشت پایش آمد که از زیرقدم سربدر کرد * چابکدستانِ صنعتِ جراحي سیخی گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از دیگر طرف بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجودِ صِغَرِسن هیچ اضطراب بخود راه نداد * * مصرع *

* وزان پرهنر بی هنر چون بود *

روز دیگر که خسرو سپاه سیاره بعزم تسخیر قلعه فیروزه پارهٔ گردون رایت صبح از جانب مشرق برافراخت و حشری که بربالای آن حصار خود نمائي مي کردند همه را بیکبارگي ازعرصه ظهور گم ساخت * * نظم *

گرفته خسروِ فیروزه اورنگ * حصارِ هندوانِ(۱) ظلمت آهنگ
ازجانبین دگرباره بعزم جنگ کمرکینه تنگ به بستند * * نظم *

---

(۱) چنین درپنج نسخه و دریک نسخه (هندوان را) بزیادت را قبل ظلمت ه

* لشکرِ نصرت قرین ازدرِ صاحبقران *

* عون الهي معین فتح مبین هم عنان *

برنشستند و غریو کوسِ نبرد و غبار جولان اسپان میدانِ نوَرد گوش و دیدهٔ کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید * * نظم *

بغرید برکوس جرمِ هزبر * دمِ نای رویین برآمد بابر

پر از اژدها کشت گردون زگرد * پر از شیر غرنده هامون ز مرد

از قلعه جمعی از خاصگان امیرحسین جلادتي نموده بیرون آمدند و از باد حمله دلاوران نیرانِ محاربه وقتال اشتعال یافت

* نظم *

* یکي را تن افتاده بی پا و دست *

* یکی را سر و مغز از گرز پست *

* عقیقی شد از خون بفرسنگ سنگ *

* فرو ریخت از چنگ خرچنگ جنگ *

امیرحسین از مشاهده آن کارزار کارِ خود را زار دید و تدبیرِ واقعه بیرون از حیزِ قوت و اقتدار * * نظم *

* زدهشت درِ قلعه برخود بهبست *

* فروشسته از دولت و ملک دست *

حضرت صاحب قران پیش او کس فرستاد که اگر برجانِ خود بخشایشی میکنی طریق آنست که قدم برجادهٔ انقیاد نهاده بیرون آئي امیرحسین را کار بحدّ اضطرار رسیده بود اذعان نمرد

پسر بزرگ را با خان که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک جادهٔ متابعت را کمر مطاوعت بسته‌ام التماس آنست که از سر خونِ من درگذری و متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت صاحب قران را بزبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته * * نظم *

* نصیبِ تو ملک است و فرمان روائی *

* مرا بهره از بخت بد بی نوائی *

بکلي دل از مالك و مالِ و حشمت و اقبال برداشته ام و خاطرِ بر تحملِ رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته درخواست همین است که مرا راه دهي تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه توجه نمایم حضرت صاحب قران ملتمس او را مبذول داشته بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و هرجا که خواهد برود امیرحسین دیگرباره پیغام فرستاد که فردا بیرون میروم و دل خواهم آنست که عهد کنید که کسی قصدِ جانِ من نکند حضرت صاحب قران برِ حسبِ دلخواه او عهد کرد و قضیه بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون امیرحسین را نقض عهد درنهاد بود و مقرر است که *

* مصراع * * هرکس همه را چو خویشتن می داند *

بران سخن اعتماد ننمود و هم دران شب پیاده با دو نوکر از قلعه بیرون آمد * * نظم *

نه عزمِ درخت و نه رائي صواب * دلِ پر نهیب و سری پر شتاب
از غایت وهم و حیرت ندانست که کجا میرود و بشهر کهنه افتاد
و چون روشنائي صبح آغاز غمازي نهاد از بیمِ جان بمناري
که در میان مسجد آدینه بود برآمد و پنهان شد و فحوای نظم
مولانا جلال الدین رومي قدس سره * * بیت *

* بسرِ مناره اشتر رود و فُغان برآرد *
* که نهان شدم من اینجا مکنیدم آشکارا *

وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمهٔ
قضا بنشان لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون مسجل شده
در رسیده بود کوشش مفید نیامد و بحسب اتفاق شخصي را
اسپی گم شده بود و بهر طرف در طلب آن مي شتافت و نمي
یافت در خاطرش افتاد که ببالای مناره برآید و اطراف
و جوانب را احتیاط نماید باشد که گم شده خود را بازیابد
و چون بمناره برآمد امیرحسین را دید و بشناخت امیرحسین
که در زمان رفاهیت و امن دیناری بخنجر گذاري و ذاني
به پهلوانے نمي داد از خوفِ سریك مشت مروارید براهِ آن
شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص یابد رعایت
او حسب المقدور بجای آورد و بزارے درخواست کرد
و سوگند داد که حال او باکسي نگوید و پنهان دارد آن کس
او را بعهد و پیمان ایمن گردانید و روان از مناره فرود آمد و دوان

پیش حضرت صاحب قران شتافت و صورت واقعه و حکایت
وزاري ودرخواست امیرحسین بتفصیل باز راند وعذر خود
تمهید کرد که چون بنده را قوتِ پنهان داشتنِ این معنی نبود
بعز عرض رسانیدم و چون امراء و سپاه ازان حال آگاه گشتند سوار
و پیاده بتعجیل رو بمسجد نهادند امیرحسین چون از بالای
منار توجه مردم مشاهده کرد دستِ امید از جانِ شیرین شسته
بپای دهشت ازانجا فرود آمد وهم در مسجد از سرِ خوف
بسوراخی پنهان شد و از بخت پشت برکرده گوشهٔ از جامه اش
بیرون بماند - طلب گارانش درجست وجو شرایط احتیاط
مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران
آوردند دولت برسم ثنا زبان برکشاد که * * نظم *

* کسی که گردن از امرت کشید گردنش *
* بآستان تو اکنون کشان کشان آورد *

واقبال برسبیل دعا ندا در داده که * * نظم *

* سری که از تو به پیچد بریده باد چو زلف *
* دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال *

حضرت صاحب قران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید
با امراء گفت من از خونِ او گذشته ام و بساطِ انتقامِ او در نوشته
و چون او را از مجلسِ همایون بیرون بردند امیر کیخسرو ختلانی
زبان تظلم برکشاد که امیرحسین برادرِ من کیقباد را کشته است

بفرمایند که اورا بمن سپارند تا بمقتضای شرع اورا بقصاص رسانم حضرت صاحب قران کیخسرو را تسکین فرمود که ازین دعوی بگذر که خون برادر تو او را نخواهد گذاشت * * بیت *

تو بد کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

و در اثنای این حالات تذکرِ حقوق مصادقت و موانستِ قدیم و یادِ وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای ترکان میان حضرت صاحب قران و امیرحسین واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعی بر افروخت که بر حسب *

* مصرع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

آبِ تحسّر از دیدهٔ مبارکِ آنحضرت چکیدن گرفت پیرکار دیده چاشنی روزگار چشیده امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحب قران درین مقام است امیرحسین ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست برود روزی دستِ ندامت باید گزید * * بیت *

سنگ در دست و مار بر سرِ سنگ * نه ز دانش بود فُسوس و درنگ

پنهان با میر کیخسرو و امیر موید اشارت کرد و ایشان از مجلس بیرون آمدند و بی طلبِ رخصت از حضرت صاحب قرانی سوار شده بتاختند و کارِ امیر حسین بساختند و تنِ او را از جان و جانِ خود را از اندیشه بغی و طغیانِ او بپرداختند و چون آن قصاص

بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرانی مفید نیفتاد و زبانِ حالِ آنحضرت را درین قضیه این دو بیت پسند آمد * * بیت *

نمیخواستم تا بران بے وفا * زهولِ سپاهِ من آید جفا
ولی هرکه اودل دگرگون کند * سزدگر سپهرش جگرخون کند

و امیرحسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکرِ منصور روی تسلط و استیلاء بقلعه هندوان نهاده آنرا بتحتِ تصرف در آوردند و دو پسرِ امیر حسین خواند (۱) سعید و نو روز سلطان را بآتشِ کردارِ او سوخته آبِ حیات شان برخاکِ هلاک ریختند و خاکِ وجودِ شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملک و خلیل سلطان بجانب هندوستان رفتند و هم درانجا نیست شدند و خانی را که امیر حسین نصب کرده بود به تیغ هلاک خونش ریختند *

* مصراع *

* آتش چو درگرفت تر و خشک را بسوخت *

و خواتین و متعلقان امیرحسین را با تمامت خزاین و دفاین که بدستِ حرص و امساک جمع کرده بود و اندوخته پیش حضرت صاحب قران آوردند * * نظم *

آنکه با مهر خازنش زوید * هرچه زاجناس بحر و کان باشد
و آنکه با داغ طاعتش زاید * هرکه زابنای انس و جان باشد

---

(۱) دربعض نسخه (خاوند) و دربعض (خاند) است بجای (خواند) *

حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دخترِ قزان سلطان خان و الوس آغا دخترِ بیان سلدوز و اسلام آغا دخترِ خضر یسوری و طغي ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید و سونج قتلغ آغا دخترِ ترمه شیرین خان که حرمِ بزرگ امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دخترِ کیقباد ختلاني را بامیر جاکو و دیگر قمکانرا هریك بکسی نام زد فرمود و دخترش را بایلچي بوغا برادرِ تابان بهادر داد و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که اهالي شهر که با امیرحسین درقلعه بودند باز بشهر کهنه روند و درانجا عمارت کرده توطن سازند و قلعه را بجاروب غارت پاک رفته ویران کردند وخانهای امیر حسین را چون نهالِ آمال و اقبالش از بیخ بکندند * * نظم *

نشان از درو برج و بار و نماند * مرآن درد را هیچ دارو نماند
سرای سپنجي برین سان بود * یکی خوار و دیگر تن آسان بود
یکي برفراز و یکی برنشیب * یکی بافزوني یکی با نهیب
بیا تا ز دنیای دون بگذریم * بدانش جهاني بدست آوریم
که شادي آن جاوداني بود * نه چون این غم آباد فاني بود

اللهم وفقنا لما تحب و ترضي و جنبنا عما تکره و تسخط والحمد لله رب العالمین *

گفتار در جلوسِ حضرت صاحب قراني بر تختِ سلطنت و جهانباني

قال الله تبارک و تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور مالک الملک بارگاه کبریا جل و علا که امضای حکم تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بپروانچه لطف و قهر او است ملک و دین را در مشیمه حکمت توامان و در مهدِ قدرت رضیع لبان گردانیده چمن ملک را طراوتِ سعادت جز از چشمه سار میامنِ دین چشم نتوان داشت و چشمه سار دین را زلالِ احکام بے حسامِ سیاست نیام والیانِ ملک جریان نیابد * نظم *

* سر سبزی نهال سعادت بباغِ ملک *
* بے چشمه سار شرع مطهر طمع مدار *
* لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان *
* بے سایهٔ سیاستِ شاهانِ کامگار *

بنابرین شایسته سریر سلطنت و جهانداری وسزاوار افسر فرمان دهی و کامگاری صاحب دولتی تواند بود که پیش نهاد همتِ عالی رتبتش تقویتِ دین مستبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیتِ احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین سعادتمندی که چون درختِ بختش در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه اش اقامتِ مراسم امر معروف و لوازمِ نهی منکر شناشد و چون نهالِ اقبالش از جویبار حکومت و فرمان روائی

سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباوه اش ایصالِ خیر و نفع
و استیصالِ شرّ و ضرّ شمارد آینه دولتش چون صیقل توفیق بزداید
در و جز صورتِ نیک خواهي و نیکوکاري ننماید و شمع جلالش
چون از لمعه عنایت رباني بر شود پرتوِ انوارش بشارع شرع
مستقیم را هبر آید بباد حمله آتشِ پیکار ازان برافروزد که بیخ
ظلم و ستمکارے بسوزد و به تیغ آبدار ازان برخاكِ معرکه خون
ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه بر نخیزد زبردستي ازان جوید
که زیر دستان را حمایت نماید و بیشي بر همه از براي آن
طلبد که در باره کم مایه عنایت فرماید سرافرازي دران داند
که از پاي افتادهٔ را دستگیري تواند کرد و پاي در طلب سروري
بآن قصد کشاید که تا چاره کار سرگشته از دستِ قدرتش بر آید
نهالِ کامگاري در جویبار اقتدار از براي آن نشاند که تا در بهارِ
معدلت شگوفه مکرمت شگفاند و گلبنِ پادشاهي را بآبیاري
تیغ ازان سرسبز دارد که تا بدستِ مرحمت خار بیداد از پاي
مظلومان برآرد *   * نظم *

بود کامش از شاهي و برتري * رعیت نوازي و دین پروري
باحسان کُند خاطرِ خلق شاد * جهان یکسر آباد دارد بداد

لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امراء و نوینانِ الوس چغتای که آنجا
جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز و امیر کیخسرو ختلاني
و امیر اولجایتو اپردي و امیر داود دوغلات و امیر ساربوغا جلایر

و امیر جاکو برلاس و زنده حشم اپردي و امیر موید ارلات و شاه شیخ محمد والي بدخشان و حسین بهادر و دیگر امراء و سرداران باتفاق اعاظم سادات روزگار که فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مشعر است بوجوب ملاحظه جانب ایشان مثل سید برکت و خانزادگان ترمد خان زاده ابو المعالي و برادرش خانزاده علي اکبر همه یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحب قراني را که در تقویت دین و تمشیت مسلماني از سلاطین عصر ممتاز بود سایشته پادشاهي و جهانباني دانسته سرِ انقیاد بر خطِ فرمان نهادند و باتفاق بآنحضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکري و ثنا گستري به بستند و بگشادند * * نظم *

که ای فرِ فرخنده ات زیب گاه * ترا زیبد آیین تخت و کلاه
دلِ ما یکایك بفرمان تست * همه جانِ ما زیرِ پیمان تست
سزاوار شاهیٔ کیهـــان توئي * گزینِ دلیران و شیران توئي
تو شستي بشمشیر هندي زمین * بآرام بهنشین و رامش گزین

و در زماني که جهان از جور استیلای قهرمان شتا خلاص یافته سلطانِ گردون سریر آفتاب بتخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای خسرو ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به فیروزي بیاراستند فراشِ ظفر بترتیب آئین جلوس همایونش قیام نموده عرصهٔ گیتي را از غبارِ وحشت و انده پرداخته سراپرده بسطتِ جاه را پیرامون بسیط ربع مسکون درکشید و قبهٔ بارگاهِ رفعت و جلال را از سایه بانِ سپهر

گذرانیده بساطِ امن و امان بگسترید سریرِ سلطنت را بچهار قایمه دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهي بجواهر عزت و شوکت و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده بپرداخت * * نظم *

هر روزیکه نیک اختري یار بود * نمودار دولت بدیدار بود
گزیده ترین روزی از روزگار * چو عیدِ همایون بفصلِ بهار

مهندس تایید آسماني تقویمِ سعود سعادت را از جداول زیجِ عنایت استخراج نموده باصطرلاب فتح و فیروزي ارتفاع اختر خجسته فال اقبال باز جست * * نظم *

و زان پس بفرخنده تر طالعي * سعودش عطا بخش بی مانعي
برافراخت صاحب قران تاج زر * بر افروخته تخت شاهي بفر
کمر بست با فرِ شاهنشهي * جهان سربسر گشت او را رَهِيْ
بدان را ز بد دست کوتاه کرد * روان را سوئي روشني راه کرد

نوینان و امراء رعایت رسومي که در جلوسِ سلاطین میان ایشان متعارف است بتقدیم رسانیده باتفاق زانو زدند و زبان به تهنیت و ثنا بر کشادند * * نظم *

زر و گوهرش بر سر افشاندند * و را شاه صاحب قران خواندند

و دران زمان سن مبارك آنحضرت بسي و چهار سال شمسي ترقي نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارك رمضان الذي انزل فیه القران (سنة احدي وسبعین وسبعمایة)

موافق ایت ائیل چنانچه ناظم جوش و خروش بتلقین سروش هوش زیور گردن و گوش روزگار ساخته * * نظم *

زهفتصد فزون رفته هفتاد و یك * قضا گفت شه را كه الملك لك
جهانراكه میداشت پستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب
مهی را كه پرتو زكش می‌نمود * فلك داد رفعت كه خورشید بود
تمور آمدش نام یعنی حدید * و من شانه فیه باس شدید
تمورِ طراغیِ[1] شهِ شیـر مرد * خدیوِ جهان گیر گیتي نورد
وزان پس جهان گیر شرقي نژاد * جهان را جوان كرد ازعدل وداد
قضا شمع اقبالِ او برفروخت * عطارد كمربند جوزا بسوخت
قدربخت اورا جوشد مشتري * بیاموخت ناهید خنیاگري
دمش با مسیحا چو همخانه شد * برو شمع خورشید پروانه شد
درخشنده شمعي برآمد زمیغ * زخور تاج بستد زمریخ تیغ
سعادت قران همچو برجیس شد * ز رفعت مكانش چو ادریس شد
زمین را سراسر همه صحن خاك * بششت آب شمشیرش از ظلم پاك
تبر تیشهٔ تیغِ او بی گزند * ز باغِ جهان بیخِ آفت بكند
شكوهِ سپاهش بگرزِ نبرد * برآورد از كوه البرز گرد
چو كاف ارجدّت برد نام قاف * پذیرد ز تیغِ زبانش شكاف
عدو كو برو خون گري زهرخند * كزو پایهٔ تخت شد سر بلند
درین باغ هرشاخ كو سركشید * سوش زد بشمشیر و بیخش برید

---

(۱) چنین است در چهارنسخه و در دونسخه (طراغای) است بجای طراغي *

در اول عزیمت سوی بلخ کرد * همه عمر دشمن زغم تلخ کرد
سر و پای خصم و سرا و وطن * زر و سیم اعدا و فرزند و زن
بخست و ببست و بکند و بسوخت * گرفت و نهاد و خرید و فروخت

و از بدایع اشارات و کرایم بشارات آنکه اساس تاریخ این جلوسِ همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزله قدیم واقع شده که صدر سورة البقره که سنام کلام ملک علام افتاده موشح است بآن درضمنِ این اتفاقِ حسنه بسی امیدواریست عالم و عالمیان را بدوامِ ایام این دولت و خلودِ روزگار این سلطنت که بی تکلف و مداهنه نسبت با دیگر روزگار و ازمنه راست چنانست که حریم حرمِ شریف نسبت با دیگر دیار و امکنهٔ بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته و ریاضِ احوال عباد و بلاد از خارِ تعرض و تغلبِ اهل فساد و عناد پیراسته نهالِ آمالِ خلایق از رشحاتِ عدل و احسان میوهٔ مقصود بار آورده و سایهٔ رفاهیت گسترده و کشت زار امانی و آمالِ خاص و عام از قطراتِ غمامِ انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده ازکژي و ناراستي جز در ابرو و زلفِ خوبان اثری نمانده واز فتنه و آشوب غیر غمزه و طرهٔ ماهرویان ازجانبی خبری نرسیده * بیت *

* گردون فروکشاد کمند از میان تیغ *
* و ایام برگرفت زه از گردنِ کمـــان *

ایزد تعالی و تقدس کافه اهل اسلام را از میامنِ نَصَفَت و مرحمتِ این دودمان نامدار * مصرع *

* تا چرخ را مدار بود ارض را قرار *

متمع و برخوردار داراد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت صاحبقران تختِ سلطنت و جهانبانی را بفر شکوهِ همایون زینت بخشید و بشارت * بیت *

* سریرِ سلطنت اکنون کند سرافرازی *

* که سایه بر سرش افگند خسروِ غازی *

گوش زمانه از زبانِ قضا شنیـــد * نظم *

سرِ گنج بکشاد صاحب قران * نه چندانکه آنرا شمردن توان
به بخشید چندانکه شد آز سیر * ز بخشش نترسد خدیوِ دلیر

مجموع کلان تران و سردارانِ الوس چغتای را از امراء و ارکانِ دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید و منزلت برافراخت و تمامت ذخایر و نفایسِ امیرحسین را علاوه جزایلِ مواهب و عطایای بی‌دریغ ساخت و همه را اجازتِ انصراف ارزانی داشت تا هرکس بمقام خویش بازگردد و شاهین عدل و نصفت را در هوای آن دیار پرواز دهد *

گفتار در مراجعت صاحب‌قران موید ارجمند از بلخ و انشاء فرمودن قلعه و حصار سمرقند

رای عالم آرای حضرت صاحبقران مراد پسر چوغام برلاس را

بحکومتِ بلخ و توابع نصب فرمود و عزمِ مراجعت جزم کرده
در ضمان حفظ الهي * * مصراع *
روشن دل و داد گستر و شاد * روی توجه بصوب کش نهاد
و بر آبِ جیحون که از بلخ تا بدانجا هشت فرسخ است بکشتي
پول بسته بسعادت بگذشت و در جلگای دل کش کش بر لبِ آب
خشکا مرغزار خشمش را مخیم نزول همایون ساخت دیدهٔ اولیای
دولت را نورِ بهجت و سرور افزوده و سینهٔ اعدای مملکت را
نیرانِ ویل و ثبور فرسوده شاهِ عالم پناه مدت دو ماه * * نظم *
* بعز و ناز دران منزلِ بهشت آیین *
* که هست غیرتِ نزهت سرای خلد برین *
توقف فرمود بساطِ عیش و عشرت چون سماطِ فضل و مکرمت
علی الدوام بکام گسترده و گوهرِ هر مراد که در بحرِ امید کنجد
در صدفِ دولت بر حسبِ آرزو پرورده * * نظم *
بفرخ ترزمان شاهِ جوان بخت * بدار الملک خود شد بر سرِ تخت
جهان را از عمارت داد یاري * ولایت را ز نقنه رستگاري
و در اثنای آن خواص بندگان و هوا داران که درین مدت
بوظایف خدمتگاري و جان سپاري قیام نموده بودند و اسامي
ایشان مکرراً ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحمِ پادشاهانه
اختصاص بخشید و بصنوفِ مواهبِ سنیه گرامي داشته بمراتب
و مناصب علیّه رسانید * * نظم *

ز دریا دلی شاهِ گردون شکوه * نوازش بسی کرد با آن گـــروه
سرانِ سپه را که بردند رنج * بخروارها داد دینار و گنج
غني کرد شان از زر انداختن[1] * زنو هرزمان خلعتی ساختن[2]
و هرکسی را برحسبِ حال تومان و هزاره مقرر گردانید و بقدر قابلیت و استعداد خلعتِ منصبي بر قامتِ استحقاق برید ازانجمله امیر داؤد را ضبط و داروغگي سمرقند علاوه عمارت و منصب دیوان و دیگر تربیتها فرمود و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیرعباس و اسکند و عالم شیخ و علقه قوچین وارد شیرقوچین و قماري ایذاق برادر تموکه قوچین را امارت لشکر و تواجي گري که تالي منصبِ سلطنت است پیش اتراک تفویض فرمود و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا و حاجي محمود شاه و ایلچي بهادر و دولت شاه بخشي را امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قراهندو و تکتلك و اپاچی کلته و قزان بوغا ارسلان و دورا بهادر را مقدم سپاه گردانید و ختای بهادر و شیخ علي و آقتمور را بزرگ و کلان تر بهادران ساخت و برین منوال هرکسی باندازه رتبت و استیهال بشغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت * * نظم *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك کتاب (اندوختن) (۲) چنین است در پنج کتاب و دریك نسخه (دوختن) است بجای ساختن *

نایید الٰهیش چو یاریها کرد * عالم بگرفت و کامگاریها کرد
هربنده که در رکابِ اوروزی رفت * بر مرکب سروری سواریها کرد
و هم در خلالِ آن احوال بسعادت و اقبال روي ابهت و جلال
و سلطنت و استقلال بخطه فرخنده فال فردوس مثال سمرقند
آورد و آن شهرگزیده را که از شهرتِ نزاهتِ دشت و طراوتِ
اشجار و حصانت عمارات و سلاست انهار طیره هردیار و غیرت
فزای سایربلاد و امصاراست مرکزِ رایتِ دولت گردانیده
پاے تخت ساخت و به بناء قلعه و حصار و انشاء عمارات عالي
و قصور زرنگار فرمان داد وسرکارها بر امراء بخش فرموده امیر
آقبوغا را بصرف اهتمام در اتمامِ آن شغل نصب فرمود و چون
مجاري امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت همت کیوان
رفعت آن حضرت بتدارکِ خللها که در ایامِ سابق بواسطه ترك
تاز حوادث روزگار باحوالِ آن دیار راه یافته بود التفات نموده
نسیمِ مرحمت و رافت از مهبِّ نَصَفَت و عدالت و زیدن گرفت
و سحابِ انعامش که چون انعامِ سحاب عام برکشت زار امید
همگنان باریدن آغاز نهاد وباندک مدتی سمرقند بمیامنِ
مکرمت و معدلتِ آن جهاندار دین پرور از غایتِ آبادانی
وکثرت اهالي و سکان وبسیارے صادر و وارد از اطراف و اکنافِ
کیهان بمرتبه رسید که از آوازهٔ آن مصر بامنقبت اهبطوا مصرا
فان لکم ما سالتم جامه رشك در نیل زد و بغداد را هرچند

بدار السلام که لقب بهشت است موسوم شده از سرشک حسد و غیرت پیوسته سیلی بر چهره روانست * بیت *

از پی رشک بر سمرقندش * دجله اشکیست بر رخ بغداد

و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحب قران بجانب بلخ در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده باز گشت چون خبر فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرف ترکستان رفته بود در اثنای این احوال حضرت صاحبقران چنگی قوچین را بطلب او فرستاد و چون باو رسید قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی شکست یافته بگریخت و بتنگی بالا رفته در ییلاق و کوهستان سرگردان میگشت تا دگر باره امیر قزلغاج برادر حسین برحسب فرمان قضا جریان با جماعتی متوجه او شد و چون امیر موسی سپاهی ایشان بدید بی توقف بگریخت و امیر قزلغاج در پی او شتافت اما بدو نرسید و امیر موسی باد و حرم خود از آب جیحون گذشته بشبرغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد نهاد و بآنجا رسانید که زنده حشم عنقریب زنده نماند و حشمش در تحت تصرف دیگران در آید * نظم *

* از صحبت بد بد تر هم صحبت بد باشد *

* وین نکته یقین داند آنرا که خرد باشد *

گفتار در قورلتای حضرت صاحب قرانی در عین اقبال و کامرانی

در تیرماهِ همین سال حضرت صاحبقران جهان کشای جهت قورلتاي بجمع آمدن امراءِ تومانات و هزارجات مثال داد مجموع برحسبِ فرمان چون اقبال و دولت و ظفر و نصرت روي بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند * * نظم *

زاطراف شاهان وگردن‌کشان * رسیده بدرگاهِ صاحب قران

مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي که چون دولتش بر گشته بود چون نکبت تخلف نمود آنحضرت ایلچي فرستاد تا او را از وبالِ عصیان ترسانیده بقُرِلْتای طلب دارد و چون ایلچی بدو رسید و سخن برسانید که اگر درمقامِ اطاعت و انقیادي بی توقف بآستان سلطنت آشیان مي باید شتافت زنده حشم زبان تملق باظهار ایلچی برکشاد که * * بیت *

* من بندهٔ فرمانم گر خواند وگر راند *
* شمشیر و کفن برکف گر میکُشد او داند *

و ایلچي را اعزاز و اکرام تمام کرده باز گردانید قرار بر آنکه او نیز از عقب روان شود اما بآن وعده وفا نکرد و ازان جانب کسی آمد و از سرِ وقوف بمسامع علیّه رسانید که زنده حشم بتحقیق از جادهٔ انقیاد برگشته و پیشتر ازین امیر بیرم شاه ارلات و پسرش تیلانچي که با امیر حسین درمقام یاغي گري بودند چون خبرِ فتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهج و شادمان گشته از طرفِ خراسان روي اطاعت و هواداري بدرگاهِ سلطنت

پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی آگاه گشت از طریق مکر و غدر با اسباب صحبت و عشرت از ساوری و شراب و ما یتعلق بهذا الباب بسر راهِ ایشان آمد و در موضع دلیه ییلاق ایشان را طوی داد و در حالِ استیلای سورتِ شراب پدر و پسر را بگرفت و بند برپای نهاده بدست برادرِ خود پیر محمد سپرد و بحضور مردم با او گفت که ایشان را ببارگاهِ حضرت صاحب قران رسان و در خفیه با برادر مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد پیر محمد هر دو را نیم روزه راه ببرد و در شب کارِ ایشان ساخته همان شب باز گردید و پیش برادر آمد چون صاحبقرانی برین احوال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود که برو و خویشِ خود را ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهالِ حیاتش بجنبش صرصرِ قهر از بیخ برنیاید پیر کار دیده قماش خود را می‌شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان می اندیشم که نصیحت با او سودمند نیفتد و مرا درمیان خجالت باید برد اگر رای عالی صواب بیند پسرم خواجه یوسف بکفایت این مهم کمر بندگی بندد حضرت صاحب قران عذر او را مسموع داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشبرغان رسیدند آن خود رای عاقبت نا اندیش ایشانرا بگرفت و مقید گردانید #

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب شبرغان

چون حضرت صاحب قران از جسارت نمودنِ زنده حشم دران قضیه و بی باکي او آگاهي یافت آتش خشم از کانونِ حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت وبا تمام لشکر ازکش متوجه او شد پرچمِ رایت همایون را مشاطه عون رباني پیراسته و بازوی دولت روزافزون بتعویذ تاییدات آسماني آراسته و چون از آبِ جیحون عبور نموده خاکِ شبرغان از شرفِ بوسیدنِ نعل بادپایانِ لشکر منصور سر بگردون کشید زنده حشم بقلعه آنجا که در شاهنامه بسفید دِژ مذکور است تحصّن جست و روی رای خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بآن حصن حصین باز گذاشت * * نظم *

زان حصاري که طرف بارهٔ او * در علو از ستاره دارد عار
صحن[۱] او حصن اختر ثابت * بومِ[۲] او بام گنبدِ دوّار

عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه بر آمده کورگه فرو کوفتند و از غریو کوس و کره نای و نعره و خروشِ بهادران نبرد آزمای زمین و زمان چون بید از تند باد و زان بلرزید زنده حشم

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در دو نسخه (صحن او صحن) و در یك نسخه (حصن او حصن) (۲) چنین است در دو نسخه و در سه کتاب (بوم او بوم) و در یك نسخه (بام او بام) ٭

را از مشاهدهٔ آن حال دود تحیر بسر برآمد و آتشِ خوف و هراس
در خرمنِ تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دستِ عجز
و مسکنت در دامنِ تضرع وزاري آویخت و با میر اولجایتو توسل
نموده او را شفیع انگیخت * * بیت *

عذر به آنرا که خطائي رسید * آدم ازان عذر بجائي رسید

امیر اولجایتو بپایه سریرِ سلطنت مصیر آمد ودر موقفِ اعتذار
و استغفار ایستاده بگریه و زاري درخواست کرد که جریدهٔ جریمه
زنده حشم چون قدم در دایره ندم نهاده و از ناداني و تبه کاري
خویش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض گردد و سپاهِ ظفر پناه
بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت
بقدم خدمتگاري و طاعت گذاري با شمشیر و کفن بدرگاهِ گردون
اشتباه آید و در سلك دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحب
قران فرموده البرکة فی مشایخکم ملاحظه نموده شفاعت
و درخواست امیر اولجایتو را بقبول تلقي فرمود و از خونِ زنده حشم
درگذشت زنده حشم امیر موسي را که تیغ مخالفتش تیز کرده
فسانِ افسونِ او بود بیرون آورد و به بندگان حضرت سپرد و اسلام
برادرِ کوچك خود را بملازمتِ موکب همایون فرستاد و حضرت
صاحب قران پای عزم برکابِ معاودت درآورد و لشکریان را
اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزاني داشت و چون بفتح
و فیروزي بشهر سبز باز آمده بمستقر دولت و اقبال نزول فرمود

نقوشِ جرایم و زلات امیر موسي را بزلالِ عفوِ گناه سوز فرو شسته حامي لطف پادشاهانه بمراسمِ استمالت و اعزازِ او قیام نمود و اورا طوي داده بخلعتهاے فاخر سرافراز گردانید و ایالت اهل اورا باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و لاغرو * بیت *

* ز ابتداءِ عهدِ عالم تا بدورِ پادشاه *
* از بزرگان عفو بود است از فرودستان گناه *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب‌قران لشکر را بجانب ترمد و بلخ

چون زنده حشم را سابقهٔ قضا رقمِ وخامت عاقبت بر صحیفهٔ قسمت کشیده بود با وجود چنان مرحمتي که حضرت صاحب قران نسبت با او کرامت فرمود باز وسوسهٔ دیو غرورش از راهِ موافقت ببرد و پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده عنانِ آرزو از سرِ بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خانزاده ابوالمعالی دران کار که روزگار بهزار زبان هر زمان باد ا میرسانید *

* مصراع *

* مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود *

با او متفق شد و نه عجب * * نظم *

چو گمراهي حوالت آید * معجز سببِ ضلالت آید

و باتفاقِ الوس بلخ و ترمد را بغارتیدند و چون پرتو خبرِ این

خطا که ازیشان واقع شد بساحتِ ضمیر منیر حضرت اعلی افتاد
خطای بهادر وارغون شاه بوردالیغي را با لشکري * نظم *
همه با دلِ شاد و با سازِ جنگ * همه گیتي افروز و با نام و ننگ
همه رزم جویان و نیزه گزار * همه جنگ جو از درِ کارزار
گرایندهٔ تاج و زرین کمر * نشانندهٔ شاه بر تختِ زر
با یلغار بفرستاد تا بدفع شر وفساد ایشان آثار مردي و مردانگي
بظهور رسانند و دامنِ احوالِ رعایا که ودایع پروردگاراند از خارِ
تعرض متغلبانِ ستمکار ایمن گردانند و چون امراء با سپاهِ ظفرپناه
بترمد رسیدند مردمِ آن طرف برآبِ آمویه از کشتیها پول بسته
بودند وجماعتي از مخالفان در شب گریخته از پول گذشته بودند
و پول را ازان سر ویران ساخته و چون یاغي سیاهيِ لشکر نصرت
قرین بدیدند روی زرد گشته از بیم بگریز نهادند و از هولِ جان
عنان بجانب پول تافته بشتافتند و ازسرگذشت شبانه غافل روان
به پول راندند و چون بمیان پول رسیدند آن طرف پول خراب
یافتند وبهادرانِ لشکر منصور ازعقبِ ایشان رسیده دستِ تایید
بتیرباران کشادند و آن روزبرگشتگانرا * * نظم *
زپس تیرو ازپیش دریای آب * روان درنهیب واجل درشتاب
نه امید رحم و نه برگِ ستیز * نه یارای بودن نه راهِ گریز
بسیارے از ایشان بزخم تیغ سپري شدند وبسیارے درآب ریخته
ازجان بري گشتند واندکي ازیشان چنانچه از ده یکي نبودي

بمشقت بسیار جان بکنار انداختند و زنده حشم گریزان بشبرغان در آمد و آنرا محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار حصار بازداد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصره شبرغان

حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده حشم در قلعه شبرغان آگاهي یافت امیر جاکو را بمحاصره آنجا نام زد فرمود واو با لشکر از آب گذشته پیرامون حصار شبرغان فرو گرفتند و برسم محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند و زنده حشم چون مار مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست کرد و چون کوکبهٔ سپاه بهار دررسید * نظم *

کردند نظاره را عروسان چمن * سرها زدریچهای چوبین بیرون

زنده حشم سابقه دوستي قدیم که با امیر جاکو داشت وسیله ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرد و سر خجالت را از گریبان ندامت برآورده بپای اعتذار و استغفار باستاد و امیر جاکو اورا بنوید مرحمت حضرت اعلی امیدوار گردانیده همراه خود کرد وروی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امراء از آمدن ایشان وقوف یافتند صورت حال بعز عرض حضرت صاحب قران رسانیدند و چون زنده حشم برسید تمام امراء مقدم اورا

بمراسمِ اعزاز و اکرام تلقي نمودند و امیر جاکو او را باتفاق
امراء و نوینان بشرفِ بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف
و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبانِ عفو حضرت
صاحبقران اورا بتشریفِ خطاب گرامي داشته فرمود که ما
از سرِ گناهانِ تو گذشته خون ترا بخشیدم تو هم برجان خود
ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت
خلعتی است که از دولتخانه یختص برحمته من یشاء
هرکس را که خواهند پوشانند دستِ آرزوی هرکس بسعي
و کوشش بدامنِ آن نرسد * * نظم *

* هر سرے شایستۀ تاجِ بزرگي کی بود *
* گر نسازی با قضا سر در سرِ سودا کني *

و بعد ازان که سرش را بکلاه امان از گزند وگوشش را بگوشواره
نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده انواعِ مواهب
و رغایب از کمرِ زرین و اسپ تازي و شتر بسیار و استر قطار وگوسفند
بی شمار در بارۀ او ارزاني داشت و مرتبۀ او را بلند گردانید
و او کمرِ خدمتگاري بسته درسلکِ ملازمان انخراط یافت *

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب جته

در سنه (اثنین و سبعین و سبعمایة) مطابق تنگوز ئیل حضرت
صاحبقران یورش جانب جته پیش نهاد همت عالي ساخت

* نظم *

با سپاهی ظفر طلیعهٔ آن * کارسازش مهیمنِ دیّان
بسعادت نهاد روي براه * نصرتش هم‌عنان بعون اِلٰه

و چون از سیحون عبور فرمود کمزه و اورنگ تمور ایل شده حلقه بندگي و خدمتکاري در گوشِ انقیاد و طاعت گذاري کشیدند و چون آن ایل و الوس بتحتِ تصرف و تسخیرِ بندگان حضرت درآمد صاحب قران کامگار کیك تمور را بضبط و نسق آنجا نصب فرمود * * نظم *

بسعادت قرین و فتح و ظفر * عون و تایید ایزدي یاور

بمستقر سریرِ سلطنت و مسندِ خلافت معاودت نمود و درهمان ایام خبر رسید که کیك تمور بکفرانِ نعمت اقدام نموده باقدامِ جسارت بساطِ سرکشي و یاغي گري مي سپرد و دران وقت بهرام جلایر بموجبی که درتاشکنت هنگام عتاب بزبان تمنای حضرت صاحب قران گذشته بود درسلك بندگان درگاه جهان پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط داشت فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علي بهادر بعزم رزم کیك تمور روان شوند وآتشِ عصیان و طغیان او را بآبِ تیغ جان ستان فرونشانند امراء و بهادران بامتثال امر مبادرت نموده روی جلادت براه آوردند و چون بیاغي رسیدند و درمقابل یکدیگر صف کشیدند ایل بهرام جلایر باتفاق

امیر صدهٔ ایشان تیرکجي که عداوتِ قدیم داشت با بهرام غدر اندیشیده خواستند که اورا بگیرند بهرام را بران حال اطلاع افتاد وبا امراء که همراه بودند درمیان نهاد و شرایط احتیاط مرعي داشته ناوک قصد ایشان به نشانه مقصود نیامد وهم دران حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند ختای بهادر با شیخ علي بهادر درباب مصلحت جنگ و رعایتِ حزم سخنی گفت شیخ علي آنرا مسموع نداشت ختای بهادر از تصور آنکه مگر پهلوان سخن اورا حمل بربد دلي کرده آتشِ غضبش اشتعال یافت و شمشیرکشیده و از آبِ عایشه خاتون عبورنموده بیلک تنِ تنها برصفِ دشمنان زد و چندی از ایشان را بینداخت وچون ایشان بسیار بودند شیخ علي بهادر نیز از عقب او درآمد و بر دشمنان حمله برد وختای بهادر را بتکلف ازمیانِ مخالفان بیرون آورد و هردو بسلامت بلشکرِ خویش پیوستند وامثالِ این امورکه درواقع ازبدایع وقایع است جز از آثارِ دولت موید صاحب قران نتواند بود *

* مصرع * * بدولت توان کرد این کارها *

وامراء در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده بازگشتند و دراثنای راه جماعتي از ایل جلایر که دربارهٔ بهرام غدر اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند وچون بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافتند حضرت صاحب قران ازمصالحت و مراجعت

ایشان غضب فرمود *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحبقرانی بجانب جته نوبت ثانی

چون بر حسب فرموده ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها همت بلند جناب صاحب قران کامیاب در هر کاری که شروع افتادی جز بحصولِ غایت و نهایتِ آن رضا ندادی از مساهله که امراء با مخالفان کرده بودند و عرصه معارضه و محاربه بصلح ریخته استنکاف داشت یعنی * نظم *

* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که با شیر صلحش بود روز جنگ *

لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرموده یرلیغ همایون درباب جمع آمدنِ سپاه بهر طرف روان شد و عساکرِ منصور از اطراف و اکناف درحرکت آمده * نظم *

سپاه انجمن شد بدرگاهِ شاه * نبرد آزمایان نصرت پناه
زریگِ بیابان فزون از شمار * برزم اندرون شیر دشمن شکار
سپاهي سراسر چو غرنده میغ * بجنگ اندرون همچو برنده تیغ
روان کرد لشکر شهِ نیک بخت * چو ریگِ بیابان و برگِ درخت
بجنبش در آمد سپاهي که کوه * گدازان شد از گرمیِ آن گروه

و رایت ظفر نگار بسعادت از سیرام و نبکي بگذشت از میامن

تولاي كه آنحضرت بدودمانِ مبارك مصطفوي عليه و عليهم الصلوة و السلام داشت از كرامت نصرت بالرعب مسيرة شهر محظوظ گشته لشكرِ مخالف بمجرد آوازهٔ توجه آنحضرت از هم فرو ريخته بگريختند صاحب قران كامگار با لشكرِ جرار تا موضع سنكريغاج برفت و سپاهِ ظفر قرين را اسير بسيار و غنيمت فراوان بدست افتاد و رايتِ فتح آيت با كرايمِ غنايم بيرون از حصر و شمار در كنفِ حفظ پروردگار باز گشت و در موضع آدون كوزي امير موسى و زنده حشم با وجود سوابقِ الطاف و لواحقِ اعطاف كه حضرت صاحب قران در بارهٔ ايشان بكرات ارزاني داشته بود باز آغاز مكر و غدر را انديشي كردند و با پسر خضر يسوري ابو اسحاق دران باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند كه چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را در هنگام شكار بحيله بگيرند با آنكه عقل بر ايشان و آن انديشه پريشان مي خنديد *

* نظم *

مكن تيره رائى كه شيرِ حرون * بروباه بازي نگردد زبون

و خانزاده ابوالمعالى ترمذي و شيخ ابو الليث سمرقندي كه پيشتر ازين در بابِ مخالفت آنحضرت با يكديگر سخن كرده بودند با ايشان اتفاق نمودند كسى كه ازان معني آگاهي داشت صورت حال را بكلك عرض بر صحيفه ضمير منير حضرت صاحب قران نگاشت فرمان قضا جريان باحضار ايشان نفاذ

یافت و همه را در مقام خطاب بزانو درآورده سخن پرسیدند
وعصیان و غدراندیشي ایشان ثابت شد و چون مهد علیا
سراي ملك خانم خواهر زاده امیرموسی بود و مخدرهٔ تتق
عصمت وابهت عکه بیگي نامزد پسر او شده بود حضرت صاحبقران
با او گفت که گناهی عظیم است که از تو بظهور پیوسته لیکن
چون میانِ ما و تو پیوند است آنرا رقمِ عفو کشیدیم و از انتقامِ آن
گذشتیم * * نظم *
مراعات پیوند و ریشِ سفید * ترا داد بر زندگاني امید
وگرنه بفرمودمی تا سـرت * بد اندیش کردي جدا از برت
و خانزاده را فرمود که چون سلسلهٔ نَسَبت متصل است با
اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
بهیچ حال روا نداریم که غبارِ آسیبی بدامنِ روزگار تو نشیند
و تو ترکِ فضولي نمي کني مصلحت آنست که ازین ولایت
بیرون روی و شیخ ابوالليث را بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر
یسوري چون برادرِ زن امیرسیف الدین بود بشفاعت و درخواستِ
او ازان ورطه خلاص یافت و نقوشِ جرایمِ او بزلالِ مراحم
خسروانه شسته گشت و یرلیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده حشم را
بند کرده بسمرقند بردند و درمحبسي بازداشتند که راه بیرون
آمدنش مسدود بود که * * نظم *
عدو کشته یا بند و زندانه به * بکین بیخ و بنیاد آن کنده به

چه از دیده دوربین عقل که کشاینده بند شك و نماینده راه یقین است پوشیده نماند که مار در جیب داشتن و دشمن را دوست انکاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشي دور است *

* نظم *

نکند از درندگي توبه * گرگ تا نشکنند دندانش

نکند مار ترک زخم زدن * تا نکوبند سر بسندانش

و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقر سریر سلطنت ابد پیوند بود معاودت نموده باقبال و سعادت نزول فرمود حکومت شبرغان و جای زنده حشم را به بیان تمور پسر آقبوغا داد *

* نظم *

* سعادتش بهمین گونه رود (۱) روی زمین *

* ز خسروان بستاند و به بندگان بخشد *

گفتار در ایلچي فرستادن حضرت صاحب قراني پیش والي خوارزم حسین صوفی

چون حضرت صاحبقران بعون تاییدات رباني مملکت را از قبضه تسلط و استیلای مخالفان استخلاص فرمود و بضبط و نسق الوس چغتای اشتغال نمود و از مدت پنج شش سال باز کات و خیوق را والي خوارزم حسین صوفي پسر ینغدای

---

(۱) چندین است در چهار نسخه و در یك نسخه (ملك) و در بعضی کتاب (جمله) بجای (رود) است *

که او یماقش غونکغرات(۱) بود تصرف مي نمود همت خسروانه سایه التفات بران حال انداخت و علقه تواچي را با جمعی برسم رسالت پیش او فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس چغتای دارد و درین مدت آنرا بے خداوند یافته در حوزه تصرف آورده اکنون مي باید که آنرا با تمام توابع و لواحق بتصرف گماشتگانِ این جانب بازگذاري تا طریقِ مودت و دوستي بین الجانبین کشاده ماند و اسبابِ موافقت و معاضدت آماده گردد علقه تواچي چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت قیام نموده مودای پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفي در میدان خالي گوی مراد زده بود و از چیره دستي شهسواران میدانِ دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را به تیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد *

* نظم *

* عروس ملك که مهرش بریده اند بتیغ *
* مگر به تیغ مراو را طلاق بتوان داد *

و چون فرستاده مراجعت نمود و آن جواب نا صواب در پایۀ سریر سلطنت مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه بجانب او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت ورع و مسلماني مولانا جلال الدین کشی رحمة الله علیه که با کمالِ علم و تقوی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یك نسخه بجای آن (قونکغرات) است *

و فضیلتِ ورع و تقوی شرفِ ملازمت حضرت صاحبقرانی را
طرازِ خلعت سایر مفاخر ساخته بود روا نمی داشت که بواسطه
یک کس اهل مملکتی درمعرض تفرقه و تشویش افتند ازان
حضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید که بخوارزم رود
و حسین صوفی را بهرگونه موعظت و نصیحت از خوابِ غفلت
بیدار کرده نوعی سازد که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد
حضرت صاحبقران ملتمسِ او را مبذول داشته اجازت رفتن
اورزانی فرمود مولانا جلال الدین روی نیک خواهی بخوارزم
نهاد تا برفق و آزرم آن مهم را کفایت فرماید و چون بآنجا رسید
وظایفِ نصیحت و خیراندیشی چنانچه از علماءِ دانشور و ایمه
دین پرور سزد بتقدیم رسانید و در تسکینِ مادهٔ آشوب و اطفاءِ
نایره فتنه سعی بلیغ نمود و آن معانی را بهرگونه مواعظِ دل پذیر
موکد ساخت و بشواهدِ آیات و احادیث موید گردانید اما چون
محل قابل نبود فصاحت و براعتِ قایل سودمند نیفتاد
و نتیجه نداد ٭

٭ مصراع ٭

٭ چو گوشِ هوش نباشد چه سود حسنِ مقال ٭

حسین صوفی از قبولِ سخن ابا کرد و بحبسِ آن بزرگ حقانی در
حصار جرات نمود و چون این خبر بمسامع علیّه رسید ٭ بیت ٭

بفرمود تا جمع گردد سپاه ٭ بفرخنده درگاه عالم پناه

گفتار در نهضتِ همایون صاحبقران بعزم رزم بجانب خوارزم

در بهار سنه (ثلث و سبعین و سبعمایة) موافق سیچقان ئیل که سلطان طبیعت از ادرار ابر آذاری لشکر الوس بساتین و صحاری را فرقِ انعام عام گردانیده وسپاه نباتی را که از سعی تواجیان نشو و نما و تردد جارچیان شمال و صبا از هر طرف در حرکت آمده بودند * م *

* خلعتِ رنگ رنگ پوشانید *

حضرت صاحب قران لشکر گیتی ستان را جمع آورده ارکلکا[1] داد *

* نظم *

در گنج بگشاد و روزی بداد * بآئین کشور گشایی نهاد

و از سمرقند نهضت نموده در صحاری قرشي شکار فرموده قبهی منقي را معسکر ظفر قرین ساخت و ملك غیاث الدین پیرعلي پسر ملک معز الدین حسین که بعد از وفاتِ پدر در رفي قعده (سنة احدی و سبعین و سبعمایة) حاکم هرات و غور و قهستان و توابع آن شده بود حاجي وزیر را با تحف و هدایای فراوان از اسپان تازي و استران رکابي و قطار و مهار و اقمشه و رخوت بسیار برسم پیشکش پایه سریر اعلی روانه داشت و ازانجمله اسپي بود غلغه

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض (اولکا) و در بعض (کلکا) و در بعض (اکلکا) *

خنگ موسوم بخنگ اغلن بازین زر * * نظم *

بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر * به پستی چو سیل و ببالا چو ابر
ز آسیب گوش و سُمَش کاهِ تک * نشان بر رخِ ماه و پشتِ سمک
هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند پیش از اندیشه آنجا گذار

و حاجي وزیر درین محل برسید و بعز بساط بوس استسعاد یافته صورتِ اخلاص و هواداري و یک جهتي و خدمتکاري ملک بعز عرض رسانید عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام سرافراز گردانید و بملک نوازشنامه بانواع عواطف و مراحم نوشته با خلعت و بیلاک مصحوب معتمدي همراهِ او گردانید و رای مملکت آرای امیر جاکو برلاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل و آن نواحي فرستاد و جمعي از لشکریان با او همراه ساخت و ایل بورالدای را که یورت ایشان آنجا بود باو داد و امیر سیف الدین را بمحافظت سمرقند و رعایتِ مصالح آنجا بازداشت و بنفسِ مبارک با سپاهِ ظفر پناه در کنفِ حفظِ الله متوجه خوارزم شد * * نظم *

همي رفت منزل بمنزل چو باد * سري پر ز کینه دلي پر ز داد
ظفر هم عنان و سعادت قرین * غجرچي همه راه فتحِ مبین

و چون رایتِ فتح آیت از بخارا گذشته برلبِ آبِ جیحون بموضع سه پایه رسید قراولِ دشمن پیش آمده بودند قراولِ لشکر منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند

و بمفتوحهٔ فتح بیا ساق رسانیدند * * نظم *

که اندازه گیرند کار آگهان * ز آغازِ هر کار فرجامِ آن

و چون ازانجا بسعادت روان شده بحصار کات رسیدند بیرم یساول و شیخ موید که از قبَلِ حسین صوفي یکی درانجا داروغه بود و یکی قاضي باتفاق دروازهٔ حصار را استوار کردند و بضبط و محافظتِ آن مشغول گشتند و عرّادها بر افراشته و خود را بکارے که بهیچ کار نمي آمد وا داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار بر آمده دست قلعه کشائي از آستین توانائي بیرون آوردند و پای جلادت بسعادت پیش نهادند * * نظم *

چو از هردو رو جنگ پیوسته شد * درِ آشتي برجهان بسته شد

و زان سو برین لشکرِ تیز جنگ * ز قلعه همي تیر بارید و سنگ

و لیکن نیـــامد یکی کار گر * که یاري دهِ شاه بُدْ داد گر

غیرتِ پادشانه حضرت صاحبقران فرمود که مناسب نباشد که غلام حسین صوفي را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم و فرمان داد تا لشکریان هیمه و خاشاک جمع آورده خندق را بهٔ بنباشتند و خود بنفسِ مبارک بکنار خندق آمد و کوچه ملک را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون او از غلبه و هم نتوانست که بآن کار اقدام نماید خماري (۱) یساول را اشارت فرمود و او بے توقف بخندق در آمد * * نظم *

---

(۱) چنین است در چهار نسخ و دردو کتاب بجا یش (قماری) است *

دلاور کند کار در کارزار * زبد دل نیاید هنر وقت کار

و مبشر و تا خواجه نیز از عقب او برفتند لشکریان چون این
صورت مشاهده نمودند روان بخندق در آمده رو بفصیل نهادند
اول شیخ علي بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که برآید
مبشر پای او را بگرفت تا او نیز برآید و نتوانست و هردو
بخاک ریز افتادند شیخ علي دگربار متوجه شد و بفصیل برآمد
و یکی ازان جانب نیزه بدست او زد جهان پهلوان نیزه را
بگرفت و بشکست و تیغ بر سر او راند و سپاه نصرت پناه از
هر طرف راه کرده بحصار در آمدند و کلانتران ایشان را بگرفتند
و بشمشیر آبدار آتش بار دمار از روزگار مخالفان باد پیمای
خاکسار بر آوردند * نظم *

بسی تن که بی سر شد از تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
هر آنکو نشد کشته از تیغ و تیر * ببردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه و خان و مان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
روز دیگر مرحمت جبلي حضرت صاحبقران بخلاص اسیران فرمان
داده و ازانجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچه
ملک را بغرامت تقصیری که در خندق رفتن کرده بود چوب
یاساق زدن فرمود و بردم خر بسته بسمرقند فرستاد و غیاث الدین
ترخان از نسل قشلیق که چنگیزخان او را ترخان کرده بود
و خواجه یوسف اولجایتو هردو را منقلای لشکر ساخته با دیگر

بهادران از پیش روان گردانید ایشان چون بجوی کرلن رسیدند منکلی خواجه و کللک باجوقی از سپاه یاغی آنجا بودند بهادران بهاد حمله آتش پیکار بر افروختند و منقلای حضرت صاحب قران بیمن دولت قاهره چنانچه عادت معهوده آن سپاه نصرت پناه بوده غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیارے ازیشانرا بدست آورده از پای درآوردند صاحبقران گردون اقتدار لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا ازانجا ایلغار کرده باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایات خوارزم را غارت کردند ٭ نظم ٭

سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد ٭ ولایات یاغی نگونسار کرد
بغارت گری چون کشادند چنگ ٭ بیفتاد آن کشور از آب و رنگ

حسین صوفی از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را غنیمت دانسته بحصار خوارزم درآمد و کس بیرون فرستاده بتضرع و استکانت امان طلبید و باشارت رای صواب می‌خواست که در استرضاء خاطر بندگان حضرت بجان کوشیده آتش فتنه را فرو نشاند کیخسرو ختلانی را مادهٔ عداوت و حسد که در باطن داشت و بحکم ضرورت پردهٔ نفاق بران می پوشید در حرکت آمد و قاصدی پوشیده پیش حسین صوفی فرستاد که اصلا اعتماد بصلح و دردوستی مکشای و لشکر مرتب داشته از دروازه بیرون آی تا من ازینجانب برگشته با تومان خود بتو پیوندم

حسین صوفي بآن سخنانِ بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شد و از لشکري و رعیت کثرتي تمام از شهر بیرون آورد وکوس و نقاره فرو کوفته سورن انداختند و برلبِ جوی قاون که د ر د و فرسخي خوارزم واقع است صف کشیده رایتِ عناد بر افراختند و دران حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بحیقون[1] رفته بودند حضرت صاحب قران باقي لشکرکه حاضر بودند ترتیب داد و کورگه و برغو زده متوجه شد ومیمنه و میسره را آراسته بکنارِ آب قاون که درمیان فاصل بود مقابل دشمن باستاد * نظم *

دو لشکر برابر کشیدند صف * دلیران همه برلب آورده کف
بیاراسته میسره میمنه * کشیدند نزدیک دریا بُنَه
ززخمِ تبرزین و کُوپال و تیغ * ز دریا بر آمد یکی سرخ میغ

ایلچي کلته و پشائی و سقار جرغتو مرکب در آب راندند و اسپان کشتي سان درزیران آن دلاوران روان شده ازانجانب بیرون آمدند و لشکرِ یاغي نیز حمله آورده جنگ د رپیوست و شیخ علی بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و بر خواجه شیخ زاده حمله برده او را بگریزانید و امیر موید و ختای بهادر و آقتمور بهادر بهمان طریق از آب عبور نمودند و ایلچي بهادر نیز مي گذشت اما چون مدتِ عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و مودای

---

(۱) چنین است درپنج نسخ و دریك نسخه بجایش (ایچقول) است *

و كان من المغرقين صورت حال او گشت حضرت صاحبقران كامياب مي خواست كه باد پاى آتش آهنگ از سطح خاك بآب راند شيخ محمد بيان سلدوز مانع آمد * نظم *

گزين پس همه نوبتِ ماست رزم * ترا جاى تخت است و هنگامِ بزم

و خود روان اسپ در آب راند و شناه كنان بسلامت ازان طرف بيرون رفت و خانزاده ترمذ ابو المعالي نيز از عقب همين طريق سپرد و آن دلاوران ظفر پيشه از اطراف و جوانب حمله بردند و دشمنانرا رانده و درپى كرده بدروازه رسانيدند * نظم *

سپاهِ بد انديش برگشت زار * گريزان همي رفت سوى حصار

پس اندرسپاهِ جهاندار شاه * دمان و زنان بر گرفتند راه

مخالفان از بيم جان پناه بحصار جستند و دروازه به بستند و لشكرِ ظفر قرين بفتح و فيروزى پيرامن شهرفرود آمدند و عساكرِ گردون مآثر كه بحيقون رفته بودند با غنايم بسيار و مال و اسباب بى حدّ و شمار باز آمدند و قلعه را محاصره كرده به نشتند و حسين صوفي دراندرون حصار پشيمان و پريشان روزگار مانده دران چند روز * بيت *

* چنان دستِ غم حلقِ جانش فشرد *

* كزان درد ناديده درمان بمرد *

و بعد از وفات حسين صوفي برادرش يوسف صوفي بجاى او متمكن گشت * بيت *

یکی چون رود دیگر آید بجای * جهان را نمانند بی کدخدای

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قران با یوسف صوفی و خواستاری نمودن خانزاده از برای امیرزاده جهانگیر

چون از یوسف صوفي تا غایت ترک ادب با بندگان حضرت صادر نشده بود وسائل انگیخت و دستِ ضراعت در دامنِ موافقت و متابعت آویخت و برادرِ او آق صوفي پسر ینغدای را از شکربیگ دخترِ خان اوزبك دختری بود سوین بیگ (۱) نام بخانزاده مشهور * نظم *

که تا مهرِ آدم بحوا فتاد * چنان بانواز نسلِ ایشان نزاد

ز دریای خاني گزین گوهری * فرشته نهادی پري پیکری

رای جهان آرای حضرت صاحب قران آن لولوي صدف شاهي را با گوهرِ کان پادشاهي امیرزاده جهانگیر درسلكِ ازدواج کشیدن مناسب دانست و قران ناهید سپهر خاني با برجیس آسمانِ سلطنت وجهان باني را دلیلِ حصولِ سعادت وکامراني شناخت سخنی که فرستادگان یوسف صوفي درباب اظهار انقیاد بعز عرض رسانیدند بقبول تلقي فرمود وبنیادِ مصالحت و مصافات بران پیوند همایون نهاد یوسف صوفي آن معنی را

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعض بجایش (سون) و در بعض نسخه (سوسن) و دربعض کتاب بجایش (شیرین) است *

غنیمت شمرده برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمه خدرِ عصمت
و ابهت را اسبابِ فراخور مهیا ساخته هرگاه که اشارت علیه بنفاذ
پیوندد روانهٔ درگاه عالم پناه گرداند وقضیه بران قرار یافته مجادله
وعناد بمجامله و وداد مبدل شد و رایت نصرت شعار مظفر
و کامگار ازانجا مراجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در ضمان
حفظ ملک دیان تعالی و تقدس بجلکهٔ خاص نزول فرمود یرلیغ
عالم مطاع بنفاذ پیوست که درهمان روز کیخسرو ختلانی را
گرفته بدیوان مظالم حاضرکنند و نوینان و امراء یرغوی او را
بپرسند و چون بامتثالِ امرقیام نموده قضیهٔ او را نیکو تحقیق
و تفتیش نمودند از جهت قاصدی که پیش حسینِ صوفی فرستاده
بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته چنانچه ذکرکرده شد و از
دیگر جهات گناهان او ثابت شد و بعد از ثبوتِ چند گناه او را
بند کرده بسمرقند بردند و بنوکران امیرحسین سپرده ایشان او را
بقصاص امیرحسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت
صاحب قران به پسر شیر بهرام محمد میرکه که خویش کیخسرو
بود ارزانیِ داشت وحضرت صاحبقران آن زمستان در مقر
سریرِ سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید وبساط عدل و احسان
بر بسیط زمین و زمان بگسترانید * * نظم *

* خرم ز بختِ خویش بتایید ذوالمنن *
* گیتی ز یمنِ معدلتش فارغ از محن *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت ثانی

خاتمه کتاب مجید آسماني که مشتمل بر استعاذه از شرِ وسوسه شیطان سیرتان انسان صورت دلیلي روشن است برین معني که از امهات مفاسدِ عالم جلیسِ سو و همنشینِ بد است و از مویدات و شواهدِ این سخن آنست که دران هنگام که کیخسرو ختلاني را بگرفتند سلطان محمود پسر او و ابو اسحق پسرِ خضر یسوري و محمود شاه بخاري گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفي و در مجلسِ او راه سخن یافته آغاز اغوا و افساد نهادند و خاطرِ او را بهر گونه وسوسه از طریقِ مستقیم مودت و ولای حضرت صاحب قران بگردانیدند و او از شامتِ وساوسِ ایشان بشکستنِ عهد و پیمان که نه شیمهٔ بزرگان و نه وارِ مردان است اقدام نمود وهم دران پاییز تاخت کرده ولایتِ کات را خراب کرد واهالي آنرا پراگنده گردانید و روزگار بزبانِ تعجب بگوشِ او میرسانید * * بیت *

مي دانستم که عهد و پیمان را تو * درهم شکنِي ولے بدین زودي نه

بنابرین چون سپاهِ ستمگار ظالم نهادِ شتا پشت بنمود و سلطانِ عدالت شعار بهار اظهار آثارِ شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت صاحبقران در رمضان سنه (اربع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل[1] بظاهر قرشي که در نخشبِ کش واقع است لشکرِ اطراف

(۱) چنین است در بعض نسخه و در سه نسخه بجایش (اوی) است *

و جوانب جمع آورد * * نظم *

سپاهی ز ریگِ بیابان فزون * و ز اندیشهٔ هر محاسب برون
گروهی نه پردل که یکباره دل * نه پوشیده آهن که آهن گسل

و بسعادت و اقبال روی اُبَّهَتْ و جلال بصوب خوارزم آورده روان شد و چون از ریگستان گذشته یوسف صوفي را خوف و هراس غالب شد و از کردار نکوهیدهٔ خویش پشیمان گشت و از هرگونه وسیلها انگیخته بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که مخدره تُتُقِ عصمت و جلالت خانزاده را اسبابِ تجمل و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هرچه زودتر روانه دارد حضرت صاحب قران از مکارمِ ملکات ملکانه صحایفِ جرایمِ او را رقمِ عفو کشید و بسعادت ازانجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریرِ سلطنت و مرکزِ رایت خلافت بود محفوف بحفظ الهي و مَحفوفِ الطاف نامتناهي اتفاق نزول افتاد بترتیب مقدماتِ زفاف و تهیه اسباب طوي مثال داد *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران امراء را بطلب مهد اعلی خانزاده بجانب خوارزم

در شوال (سنة خمس و سبعین و سبعمایة) موافق بارس ئیل هنگام بهار که سلطانِ هفت اقلیم گردون مستقر شرفِ خویش را

* مصرع *

* بفرِ طلعتِ گیتي فروز آذین بست *

و قهرمان طبیعت سرافرازان قوای نامیه را بآوردنِ عروس گل سوري نامزد کرد * * مصراع *

* مهد فیروزهٔ گلبن بصد آیین آراست *

حضرت صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل لالاء بن قراچار بود و امیر داؤد وزنِ امیر اولجایتو را * * بیت *

سرفرازان زاده فرزانه * باهدایای پادشاهانه

روانه جانب خوارزم گردانید تا مهد اعلیِ خانزاده را مصحوب وفودِ سعادت و اقبال مبدرق بجنود عون و تایید ذوالجلال بسمرقند آورند و چون امراءِ مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفي مقدمِ ایشانرا بمراسمِ اعزاز و تکریم و لوازمِ اجلال و تعظیم تلقي نموده از شرایطِ حرمت و جانب داري هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت * * بیت *

ز جانب داري و تعظیم و اعزاز * فرو نگذاشت چیزي آن سرافراز

و ایشان برعایتِ رسم طوي بنوعیکه شایسته چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند * * نظم *

ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر * ز دیبای زربفت و خز و حریر

ز چیني نسیج و خطائي پرند * گذشته ز اندازهٔ چون و چند

ز رو زیور و گوهرِ شاهوار * وزان گونه چیزي که آید بکار

بسي جامهای گرانمایه نیز * پرستنده و اسپ و هرگونه چیز

برسانیدند یوسف صوفي نیز جشني خسروانه مرتب داشته

طوي داد و خانزاده را مشايعت نموده بصوب درگاهِ عالم پناه روان داشت با ترتيبي لايق و تجملي فراخور * * نظم *

چه از تاج پر مايه و تخت زر * چه از ياره و طوق و زرين کمر
بسي زيور از گوهرِ شاهوار * بسي خاتم و ياره و گوشوار
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و ياقوت و در و گهر
ز پوشيدني و ز گستردني * ز هر چيز کان بود آوردني
کَت و خيمه و خرگه و کُنْدُلان * ز هر گونه چند انکه صد کاروان

و امراءِ مذکور کسي را بتعجيل روانه سمرقند گردانيدند تا خبرِ توجه ايشان بعرض ماثلان پايه سرير اعلي رسانند و چون صورتِ حال عز ملاحظه حضرت صاحب قراني يافت کرايم اخلاقِ خسروي باعث اعزاز مقدم شريف آن نهال روضه خاني شد قرتقا خاتون که عروس پسر قيدو خان بود با ديگر خواتين و مجموع نوئينان و امراء را باقامتِ رسمِ استقبال اشارت فرمود * * نظم *

پذيره شدندش همه سرکشان * بشادي درم ريز و گوهر فشان
هوا سربسر مشك سارا گرفت * زمين مرج تا مرج ديبا گرفت

و سادات و قضاة و علماء و مشايخ و ساير اکابر و اشراف و اعيانِ مملکت تا موضع کات استقبال نمودند * * نظم *

مِهانِ جهان کار ساز آمدند * پرستنده از پيش باز آمدند
جهان سربسر گشته آراسته * همه راه پر نُزُل و پر خواسته

زمین باغ فردوس دیدار شد * هوا ابر بارنده دینار شد

و در بابِ رعایت ترحیب و تکریم وصولِ همایونش بعد از تقدیم وظایفِ ضراعت و ادب رسوم طوي و نثار و پای انداز منزل بمنزل متصل بآیینی کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس ناهید زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد * * نظم *

بهر منزلي مجلسی ساختند * بهشتي نو آیین به پرداختند

سران پیش پایش برآموده جنگ * هوا پرگهر شد زمین رنگ رنگ

و چون خاطرِ اهالي و ساکنانِ آن دیار که باطنِ مملکت عبارت از آنست از میامنِ عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بنور امن و حضور و زیور بهجت وسرور آراسته بود مناسب نمود که بموافقتِ آن اتفاقِ مبارک ظاهر آن دیار موافق با طنش گرده و صورت مطابق معني شود دار السلطنت سمرقند را بانواعِ تکلفات غریب و تجملاتِ لطیف عجیب آذین بستند * * نظم *

پذیره شدن را چو برخاستند * همه کوی و برزن بیاراستند

و چون کافه مردم را دل که سلطانِ کشور بدن است در پناهِ آن دولت روز افزون از اندیشه ترک تاز حوادث روزگار فراغت یافته بود اعضا نیز که رعایای کارگذار آن کشور اند وسر ایشان دران شغل دست از تکلیفِ کسب و زحمت کارباز رستند و دَرِ دکانها یکبارگي بستند بستگي که پیس ازان در کار مردم بودی دران ایام فرخنده فرجام حواله درکارخانها شد وکشادگی که وقتي

دستِ ستم داشتي دران فرصت روزي دهانِ قرابه ولبِ پيمانه
گشت ونام ونشان غم چنان گم شد که بادهٔ غم گسار بي کار ماند
* مصراع * * وليکن شب و روز درکار بود *
وشادي وفرح چنان غالب وعام افتاد که کسی را بمفرح
یاقوتي ميل نمي شد * * مصراع *
* مگر آنکه از لعل دلدار بود * * نظم *
همه شهر جشن و همه سور سور * بهرگوشه صحبت بهرجا حضور
همه مملکت گشته عشرت سرای * مُغَنّي زهرپردهٔ عشرت سرای
سرائی جهان را نوائي سرود * فرستادهٔ هردم بشادي درود
ومهد قيدافهٔ عهد خانزادهٔ مرصع بجواهرِ الطاف الٰهي ومکلل
بحللِ تاييدات نامتناهي بمبارك ترطالعي سمرقند را از فرّقدوم
سعادت گستر غيرت تختگاهٔ بلقيس گردانيد * * بيت *

* ازبس پرند چيني وديباي زرنگار *
* وزکثرتِ جواهر و دينار بی شمار *

که بوسم پای انداز ونثار بگستردند وبرافشاندند زمين وآسمان
از ديدهٔ جهان بين نظارگيان پوشيد وپنهان ماند * * بيت *
بُخارِ نثارش زدرياي دست * چو برشد هوا ازگهر ابر بست

ذکرِ زفاف امیرزادهٔ جهانگیر با خدر معلّی سوین بیگ خانزادهٔ

کمر بستگانِ درگاهٔ سلطنت پناهٔ بترتيب مقدمات طوي وتهيه

أسبابِ آن قیام نمودہ چندان سرا پردہ و خیمه و خرگاہ و سایبان طناب در طناب کشیدہ شد و فرشهای گونا گون گستردہ گشت

* نظم *

همه پشتِ زمین شد روی دیبا * همه زیرِ فلك بالای خیمه و جهت بزم خاص و مجلس زمرهٔ اختصاص * نظم *

وثاقی مدور بسانِ سپهر * سپهری پر از ماہ و ناهید و مهر درون وبرونش مغرق بزر * مرصع بیاقوت و دُرّ و گهر ز دیبا تتق بسته کرد اندرش * پر از کوی[1] عنبر سر و چنبرش[2] یکی تخت زرین گوهر نگار * نهادند در خرگهِ شهر یار زدہ تکیه صاحب قران کام یاب * چو بر طارمِ چار مین آفتاب شهان و مِهان و سرانِ سپاہ * شدہ انجمن بر درِ پادشاہ زمین سر بسر شیرہ در شیرہ شد * جهان گشته حیران فلك خیرہ شد کرشمه ساقیانِ شیرین کار با نشوهٔ شراب تلخ مذاق خوش گوار یار شدہ دست بغارت گری عقل و هوش بر آوردند و نغمهٔ سرود مطربانِ خوش آواز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست گشته پردہ دری عشاق مدهوش آغاز نهادند * نظم *

دران بزم گه شادی آراستند * مِهانرا بخواندند ومی خواستند نمودند مهر و فزودند کام * گزیدند یار و گرفتند جام

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دریک نسخه بجایش (بوی) است

(۲) چنین است در اکثر نسخ و دریك نسخه بجایش (گردنش) *

هوا گشت از دودِ عود آبنوس * زمین چون لبِ دلبران جای بوس
جهان دار صاحب قران کام ران * به نیروی دولت به بختِ جوان
زر و جامه و گوهرِ شاهوار * ببخشید بیرون زحدّ و شمار
بدین گونه چندی ببزم شهي * همي کرد هر روز گنجي تهي

و درانثناء آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زیبد در غایتِ کمال و نهایتِ جمال دور از آسیب عین الکمال آماده و مرتب بود * * نظم *

بفرمود تا موبدان و ردان * ستاره شناسان و هم بخردان
شوند انجمن پیش تختِ بلند * زراز سپهرش پژوهش کنند

بعد از رعایتِ احتیاط در اختیارِ وقت در مجلسی خاص مشحون باکابر و خواص از اعیانِ مملکت و ارکانِ دولت آن مخدره تتق عفت و ابهت را با میرزاده جهانگیر بموجب شرعِ مطهرِ مصطفوي علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکي و طالع سعد عقد نکاح بستند و هر سو زبانِ تهنیت و دستِ نثار بثنا خواني و گوهر افشاني برکشادند * * بیت *

همه سرفرازان و گردن کشان * زهر سو ثنا خوان و گوهرفشان

و چون خسرو انجمنِ انجم بخلوت خانه خاور خرامید و جهان معجر کحلي مرصع شب در سر کشید * * نظم *

شبی کز صفا چون شبِ قدر بود * زصد ماه و سالش فزون قدر بود
همي کرد بخشش سعادت سپهر * مه و زهره بودند ناظر بمهر

کواکب بخوبي بهم متصل * مزاجِ چهار اُسْطُقُس معتدل خلوت خانه زفاف سعادت انصاف که از فیضِ فضل الٰهي بجواهرِ الطاف وحللِ اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهرِ سلطنت وبرج مقارنهٔ سعدین آسمانِ ابهت و جلالت گشته

* بیت *

دهانِ ناشتا از لقمه پر شد * صدف شایستهٔ یکدانه در شد
لب ازیاقوت شاهي چون برآسود * ز راندر بوته رفت(۱) وسیم پالود
چو مرغِ تشنه زد بر چشمه منقار * ازو آبِ حیات آمد پدیدار

واین جشن فرخنده وقضیه مبارک دراواخر سنه (خمس وسبعین وسبعمایة) اتفاق افتاد والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وخاتم النبیین

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت سیوم

در روز پنجشنبه غره شعبان سنه (ست وسبعین وسبعمایة) حضرت صاحبقران لشکرِ ظفر قرین جمع آورده بتایید رب العالمین متوجه جانب جته شد چون رباطِ قطعان محل نزول همایون گشت آفتاب از غایت برودتِ هوا سر در سنجاب سحاب کشید و ابر از دستِ دریا نوال شاه گوهر افشاني وسیم باري آموخته پیوسته باران و برف مي بارید * بیت *

---

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج نسخ بجایش (برد) است *

* هرگز کسی نداد بدین سان نشانِ برف *
* گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف *
* مانند پنبه‌دانه که در پنبه تعبیه است *
* اجرام کوهها شده پنهان میان برف *

شدتِ سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار ماند نه دست را داد وستد از دست برمی‌خاست نه پای در آمد شد قدم می‌توانست کشود و مردم از محافظتِ چهارپایان عاجز گشتند که جانِ شیرین در خطر بود و بدین واسطه مردم بسیار بمردند و بعضی از چهارپایان تلف شد حضرت صاحب قرانی را مرحمت و اشفاق بران داشت که ازانجا مراجعت فرمود و مدت دو ماه در سمرقند توقف نمود تا سورتِ برودت هوا بشکست و باز در دوشنبه غرهٔ شوال موافق اوایل توشقان ایل تشخیذ حدود عزیمت فرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جبه دید و متوجه جانب جته شد و امیر زاده جهانگیر را برسم منغلای از پیش روان گردانید و شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل جلایر را باو تفویض فرموده بود ملازم موکب ظفرقرین شاهزاده ساخت و چون از سیرام گذشته بموضع جارون رسیدند یکی را از جته گرفته پیش حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیتِ حال قمرالدین که او یماقش دوغلات بود ازو پرسیدند خبرداد که او لشکرِ خود

جمع کرده در موضع کوک توپه نشسته است و انتظار حاجي بیگ
مي کشد واز توجه لشکرِ شما آگاه نیست فرمان اعلی بنفاذ
پیوست که منغلای بی توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل از عقب
براند و چون قمرالدین از رسیدنِ عساکر گردون مآثر واقف شد توقف
نتوانست نمود بمحلي حصین که آنرا برکه قوریان خوانند پناه
جست و آن سه دره است بغایت مغاک و سه رود خانه عظیم
آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش ازدو ره گذشته در دره سیوم
فرود آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکرِ
عدوبند کشور کشاي را یاسامشي کرده بر سر او راند و طنطنه
صدای کورگه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش
رفتند و عقابِ روح شکار تیر را از آشیانِ کمان پرواز دادند و بعد
ازان که بزخم پیکانِ جان ستان بذیه نیروی بازوی کامکار خویش در دل
دشمنان بنشادند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را
پیغام تیر در خاطر نشسته بود چون شب درآمد مجموع رو بگریز
نهادند چنانچه هنگامِ صبح از لشکر جته هیچ کس آنجا نمانده بود
بهادرانِ فتح آیین تکامشي کرده بسیاری ازان لشکرِ بی دین را بقتل
آوردند و چون خسروِ سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت
صاحب قران با باقي لشکر رسید امیرداؤد و حسین و اوج قرا بهادر
را از پی یاغي بفرستاد وایشان برحسب فرمان بنشیب آب ایله روان
شدند و حسین درآبی غرق شده شعله حیاتش فرو نشست و چون

بایل یاغي رسیدند ایشانرا غارتیده مال و منال و چهارپایان ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند کورن کرده بسمرقند فرستادند حضرت صاحب قران بقصد استیصال مخالفان تا موضع پای تاق[1] عزیمت بفرمود و امیرزاده جهانگیر را با فوجي از سپاه نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعي بلیغ نموده او را بدست آورد شاهزاده برحسب فرمان روان شد هزارهای جته را که در موضع اوج فرمان مقام داشتند بغارتیدند و قمرالدین را در کوهستان یافته درپی کردند وازایل و الوس رانده و بیرون کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و از جمله خاتون امیر شمس الدین تویان[2] آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعز عرض حضرت صاحبقران رسانید آن حضرت ازمدت پنج ماه وسه روز بازدران مقام توقف اختیار فرموده بود و چون این خبر بهجت افزای بمسامع علیه رسید ازانجا کوچ کرده ببالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده دران محل بشرف پای بوس سرافراز گشت وغنایم بسیار از برده و اسپ وگوسفند پیش کش کرد ودل شاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت اعلی جوان بخت

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دریک کتاب بجایش (طاق) باطای حطی است (۲) چنین است دراکثرنسخ و دریک نسخه بجایش (بویان) ببای موحده است ٭

و دل شاد گردانید ٭ ٭ بیت ٭

که پیوسته صاحبقران شاد باد ٭ هزارش کنیزک چو دل شاد باد

و با وجودِ صغرِسن از فرِاقبال صاحبقران چنان کاری بزرگ از دستِ او بر آمد ٭ ٭ مصرع ٭

وزان دولت اینها نیا شد غریب

و حضرت صاحبقران ازانجا نهضت فرموده بآت باشي فرود آمد و ازانجا بصحرای ارپه یازي نقل نموده چند روز بعشرت و کامراني توقف فرمود و مبارک شاه مکریت که از امیران هزاره بود و از هوا خواهانِ قدیم آنحضرت مراسم طوي و تقوز بتقدیم رسانیده بانواعِ خدمتهای شایسته تقرب جست ٭ ٭ بیت ٭

کمربسته در بندگي استوار ٭ بدرگاه فرماندهِ کامکار

و عاطفتِ پادشاهانه ایل سالار اغلی و حسین را که درین سفر سپری شده بود به پسرش خداداد ارزاني داشت ٭

گفتار در زفافِ همایون حضرت صاحب قران فرمان روا با سرادق ابهت پناه دلشاد آغا

قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع چون سعتِ رحمت الهي جوازِ تعدد انکحه و جمع میان ازواج بصیغه امر کرامت فرموده صاحب قران جوان بخت را دران منزل خجسته و صحرای دل کشای داعیه امتثالِ امر تناکحو تکثروا دامن همت گرفت

وهمای رغبتش سایه سعادت بر شعبهٔ دوحهٔ امارت دلشاد آغا انداخت بندگان درگاه بترتیب اسباب طوي واقامتِ مراسمِ آن قیام نمودند * * نظم *

یکی جشن فرخنده آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
فروزنده جشنی که خورشید و ماه * نظاره شدند اندران جشن گاه
بروزی که طالع برومند بود * نظرها سزاوار پیـوند بود
جهان جوی بر رسم آبای خویش * پري چهره را کرد همتای خویش

زمانه زبانِ بهجت به تهنیت کشوده و فلک از برای رسمِ نثار دامان بزواهرِ جواهر برآموده * * نظم *

* تا درین بزمِ همایون گوهر افشاني کند *
* آسمان از بدوِ فطرت پر جواهر داشت جام *

دولتِ شادکام خاص و عام را صلای عشرت درداده و از اسبابِ عیش و کامراني هرچه درخیالِ آمال و اماني گنجد بمرادِ دل مهیا وآماده بهرطرف که دیدهٔ آرزو نگاه میکرد * * بیت *

گلی بی آفتِ بادِ خزاني * بهاري تازه برشاخِ جواني

ساغرِزرنگار پراز شرابِ ارغواني برکف نهاده آیاق مي داشت وبهرجانب که گوشِ هوش بازمیشد * * بیت *

یوسف صفتي نبوده درچاه * برده رخش آبِ زهرهٔ وماه

سازي بقانون عشرت ساز کرده صدای نوای این سرود دربزمِ ماه وعشرت سرای زهره مي انداخت * * بیت *

که صاحب قران جاودان شاد باد * دلش خرم وملکش آباد باد
وبعد ازان ازان مقام نهضت فرموده وازیسي دبان عبور
نموده اوزکند مضرب خیام نزول همایون گشت ومهد علیا
قتلغ ترکان آغا با حواشي ونوینان و امراء از سمرقند استقبال
نموده دران محل بعز بساط بوس استسعاد یافتند ومراسم
تهنیت ونثار بتقدیم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند
وچون از اوزکند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسر بهرام
جلایر کمر خدمتکاري بدست ضرورت بسته حضرت صاحب
قرانرا طوي داد واسپان راهوار کشید و بحسب ظاهر خدمات
پسندیده بجای مي آورد امادل دگرگون کرده مي خواست
که دراثنای طوي غدري اندیشد حضرت صاحب قران را چون
حفظ رباني درهمه حال نگهباني میکرد بالهام دولت از آثار
وعلامات واوضاع مجلس آن مکر پوشیده را تفرس نمود واز
مجاري حرکات وسکنات غدر اندیشان خبث باطن ایشان
دریافت درحال از مجلس برخاسته سوار شد و باردوی همایون
معاودت فرموده فرود آمد ودران وقت که آن حضرت متوجه
قمرالدین بود شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه جلایر و ترکن
ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب
قرانرا بگیرند * ابیات *

وآنرا که خدا نگاه دارد * آسیب کسي برو نیارد

کارش همه وقت[1] نیک سازد * وز غصه حسود جان گدازد

لاجرم آنحضرت قرین عنایت ازلي و تایید لم یزلي بمستقر سریر سلطنت بسلامت و سعادت معاودت فرمود و لشکریانرا اجازتِ انصراف ارزاني داشت و بنفسِ مبارک بزنجیر سرای که در دو منزل قرشي واقع است بجانب غربي نزول فرموده درآنجا قشلاق کرد و درهمین زمستان عادل شاه احرام بساط بوس بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بروفق فاعترفوا بذنبهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بزبانِ خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون بران معاني اطلاع یافت از رای صایب و حسنِ تدبیر آن را ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایت بادشاهانه سرافراز گردانید و چون زمستان بآخر انجامید و یوسف آفتاب را یونس وار مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که سپاهِ ستاره عدد مریخ رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاهِ خلافت پناه جمع آیند و چون تمام نوئینان و امراء بالشکرها ازاطراف وجوانب توجه نموده * نظم *

سپه شد بدرگاهِ شاه انجمن * نبرد آزمایانِ لشکر شکن

حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن یرغوی او فرمان داد و چون بعد ازپرسش گناهِ او روشن

---

(۱) چنین است دریک نسخه و درپنج نسخ بجایش [بخت] است *

گشت روز بختش تاریک ورشته عمرش باریک شد واو را ببرادر هری ملک سلدوز که خویش او بود وبه تیغ بیداد او هلاک شده سپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانید وفحوای * مصرع *

* یکروز بخر آنچه فروشي همه سال *

بشنوانید ودو پسر بایزید جلایر علي دویش ومحمد درویش را نیز بیاساق رسانیدند وهل نجازي الا الکفور وایالت تومان سلدوز وضبط ونسق آن بشهامت وصرامت آقتمور بهادر مفوض گشت *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم وهم از راه مراجعت کردن بواسطه یاغي شدن ساربوغا وعادلشاه بهرام جلایر

در اول فصل ربیع سنه (سبع وسبعین وسبعمایة) مطابق لوی ئیل که از فرمان سلطان طبیعت سپاه گیاه از هرطرف جنبیده درروش افتادند وسردار شگوفه بمحافظت شهر وحصار باغ واشجار نصب گشته لشکر سبزه روی فیروزي بصحرا نهادند *

* نظم *

لشکر سبزه به‌فیروزي سلطان بهار * سوی صحرا زده رایات همایون آثار
آب غرق زره از صنعت زرّاد صبا * گل سپر ساخته و خارشده نیزه‌گذار

حضرت صاحبقران بتلقین دولتِ اقبال آیین خویش و تدبیر رای دوربین عاقبت اندیش * بیت *

عزم خوارزم جزم کرد بحزم * همتش برگزیده رزم به بزم

امیرآقبوغا را بضبط سمرقند بازداشت و امیرساربوغا و عادل شاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امراء هزاره را باسی هزار سوار بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده هرجاکه یابند اورا نیست گردانند * بیت *

زگردان وجنگ آوران سی هزار * برفتند جویندهٔ کارزار

و رایت نصرت شعار در ضمانِ حفظ افرید گار متوجه خوارزم گشت * نظم *

باسپاهی برون زحیّزِ حصر * در شجاعت همه یگانهٔ عصر

تند شیران بیشهٔ پیکار * صفدر و تیز جنگ و تیغ گذار

وچون درکنار آب جیحون موضع سه پایه از وصولِ ماهچه رایت سپهر فرسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات بالشکرِ خود ازان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون مسافتِ عمر مقدرش بپایان رسیده بود باندیشه ناصواب بازگشت و بطرف کرزوان بیورتِ خود گریخت حضرت صاحب قران پولاد را با جماعتی درعقب او بفرستاد و ایشان شب و روز رانده و ازانک خود گذشته برلبِ آبِ فاریاب باو رسیدند ترکن

و برادرش ترمش با اتباعِ خود لبِ آب گرفته بجنگ مشغول شدند * نظم *

باستاد دشمن که کوشد دلیر * همان کوششِ گور بانره شیر
بجائي که شیران بر آرند چنگ * چه یارای روبه که استد بجنگ

و چون شکست برایشان افتاد پراگنده و گریزان گشتند و لشکرِ ظفرقرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها به ترکن رسید و اسپ ترکن بازمانده بود روان فرود آمد و اسپِ پولاد را بیک چوبه تیر بیند اخت و پیش ازانکه راست بایستد تیری باو حواله کرد و ازکلاه خودش بگذشت چنانچه آسیبي بسرش نرسید پولاد تیزگشته روی جلادت باو نهاد ودرهم آویختند و پولاد بفرِاقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده سرش از تن جدا کرد * بیت *

سرِ کینه جو ازتنِ بد نهاد * بخنجر به برید و برگشت شاد

وامان سربدال درپی برادرش ترمش تکامشي کرده او را بدست آورد و کارش بساخت * بیت *

سرش را همان دم زتن بازکرد * دد ودام را ازتنش سازکرد

و سرهردو را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند آری آستان سلطنت آشیان حضرت صاحب قران حواله گاه سرِ سروران دوران بود

* نظم *

هرسرکه بپای خود نبردند آنجا * بدستِ دیگران رسانیده شد

* بیت *

* سری که نیست بران آستان جبین فرسا *
* حواله اش نکند چرخ جز بسنگ جفا *

و از جماعت امراء که حضرت اعلی ایشانرا بجانب جته فرستاده بود سار بوغا و عادل شاه چون ولایت خالی یافتند اندیشهٔ خطا کرده ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و همدمی[1] که حضرت صاحب قران اورا در اندگان بداروغگی گذاشته بود بایشان موافق شد و ایشان ایلِ خود جلایر و قبچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند و حصارِ شهررا محاصره آغاز نهادند اهالی شهر بزخمِ تیر دیده دوز و ناوکِ جگرسوز نگذاشتند ایشانرا که گرد شهر بگردند امیر آقبوغا که درشهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه داشت استادگان پایه سریرسلطنت مصیرکرد و موکب همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بمسامع علیه پیوست و از همانجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیررا منغلای ساخته از پیش روان گردانید و بنفسِ مبارک با قولِ لشکراز عقب توجه نمود و چون ببخارا رسید عساکرگردون مآثر را ترتیب داده وآراسته ازانجا نهضت نمود و برباط ملک نزول فرمود و شاهزاده بموضع کرمینه بدشمنان رسید و از جانبین صفها برکشیده جنگ در پیوست * نظم *

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ ودربعض کتاب بجایش [معتمدی] است *

پر از نالهٔ کوس شد گوش دهر • بیفشاند شمشیر کین زهر قهر
تو گفتی که الماس مرجان فشاند • چه مرجان که در کین همه جان فشاند

امیرزاده جهانگیر بیاری تایید نعم النصیر که پیوسته در ضمان فتح ونصرت این دولت ابد پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قبچاق رفتند و به ارس خان پناه بردند و ملازمِ آن درگاه شدند وحضرت صاحبقران مظفر و کامیاب بمستقر سریر سلطنت مآب بسعادت نزول فرمود و الوس جلایر را بامراء قسمت کرده متفرق و پراگنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندگان فرستاد عادلشاه و سار بوغا بملازمت ارس خان قیام نمودند و آخر الامر عِرق شرارت وفساد شان بحرکت آمد و در وقتیکه اُرُس خان به ییلاق رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر از نیام بی وفائی بر کشیدند و با اوچی بی که گماشته خان بود جنگ کردند و اورا بقتل آورده ازانجا بگریختند و به الوس جته پیش قمرالدین رفتند و اورا برفتنه وفساد تحریض نمودند • بیت •

از جوهرِ بد همه تباهی خیزد • شور و شر و افساد و مناهی خیزد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جته نوبت چهارم

چون سار بوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در هر وقت آتش کینه دیرینه که در نهاد او بود ربیادِ اغوا

و افساد تیز میکردند قمرالدین لشکر کشیده بولایت اندگان در آمد وهزاره قداق از امیرزاده عمرشیخ روگردان شده باو پیوستند وشاه زاده درکوه متحصن گشته شخصی دانشمند نام را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و صورتِ حال عرضه داشت که یاغي با غلبه تمام برسید و اندگان را زیر و زبر گردانید آنحضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت و درحال عازمِ آن طرف گشته بتعجیل براند و چون قمرالدین از توجهِ آن حضرت آگاه شد پای قرارش ازجای رفته بی‌توقف باز گردید و از موضع آت باشي ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاهی توقف نمود چون حضرت صاحب قران بآن موضع رسید و از کمینِ قمرالدین آگاهي نداشت امراء را با تمام لشکر از عقبِ دشمن روان گردانید و از نامدارانِ سپاه پنج هزار مرد با جمعي سرداران مثل امیر موید و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر بماندند ختای بهادر وشیخ علي بهادر درباب استیصالِ مخالفان سخنی مي‌گفتند و حکایت منجر شد ببهادري و پهلواني و شعلهٔ عصبیّت افروخته گشت وایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده ازدویست کس نماند درین حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه‌دار

تیغ گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا کشیده
روی انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آن حضرت را ملهم
دولت روزافزون مصدوقه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله بگوشِ جان رسانیده هیچ گونه وهم واضطراب
بخاطرِ مبارکِ او راه نیافت و مردمِ خود را استمالت نموده
دل باز داد که ظفر و فیروزي از بخششِ ملك وهاب
است نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه مي باید کوشید
که اگر اندک سستي پیش آریم کار از دست برود * * نظم *
بگفت این و برکرد مرکب زجای * بمیدان درآمد بعونِ خدای
همي زد بتیغ و بگرزِ گران * همي تافت در حمله هرسو عنان
بهر حمله خیلي فگندي نگون * بهر زخم جوئي براندي زخون
بهم شان بر افگند یکبارگي * همي راند تا قلب گه بارگي
بدین گونه آن خسروِ ارجمند * بگرز و به تیغ و سنان و کمند
شکست و برید و فگند و به بست * سرانرا سر و گردن و پا و دست
و چون صاحب قران کامگار دران کارزار بنفسِ مبارکِ
خود مبادرت نموده کوششی فرمود که امثال آن جز نتیجهٔ
تاییدات آسماني نتواند بود سپاهِ نصرت پناهش نیز داد
مردی و مردانگي دادند و باندك نفری چهار هزار سوار
نامدار کینه گذار را برهم شکسته منهزم و پراگنده گردانیدند *

* بیت *

* نباشد چنین کارها سرسری *
* که یزدان دهد نصرت و برتری *

واگر در مجاري احوال واوضاعِ آنحضرت و غرایبِ اطوار وآثار از سرِ خبرت و وقوف تامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطنِ آن بزرگوار گردون اقتدار مطرحِ انوار تاییدات الهي بوده چه آنروزکه بحسب ظاهراز اعضاء و جوارح صوري آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شبانه که دریچهای حواس بحکم و جعلنا النوم سباتا به‌پرده خواب بسته ماند و نفس قدسي سرشت متوجه باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورتِ شیخ برهان الدین قلج رحمة الله و رضوانه علیه بطریق رویای صالحه که یک جزء از چهل و شش جزء است از نبوت مشاهده نمود و بادب تمام پیش او رفته درباب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که پسرم را ازخدای تعالی در خواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلا متعرض ذکر فرزند نشد وچون از خواب درآمد دانست که آن قضیه نه بروفق دلخواه خواهد بود و از غایت نگراني خاطر یول قتلغ راکه دبیرخاص آنحضرت بود با نوشته بتعجیل از سنگ کول بفرستاد تا خبری بتحقیق بیاورد وچون او روانه شد بازدربارۂ فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر

مبارکش زیاده گشت امراء و ملازمان را فرمود که گمان مي برم
که از فرزندِ خود یکبارگي جدا مانده ام حالِ او از من مپوشید
ایشان بزانو درآمده بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق
وعتاق موکد گردانیدند که ما بندگان را ازان معني وقوف
نیست و ازحالِ شاهزاده خبر نداریم وچون ازانجا کوچ
کرده روان گشتند درسنکر یغاج بازبه قمرالدین رسیدند و جنگ
درپیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت وامیراوج قرا
او را تکامشي کرده از عقبِ او روان شد و چون پارهٔ
راه برفتند قمرالدین با هشت نوکر باز گشت و او را در
میان گرفته اسپش را بزخم تیر بینداختند و او را نیز زخم
بسیار رسید و عاقبت پیاده و خسته بجان امان یافت
و دستِ پولاد بهادر دران جنگ از زخم تیر مجروح گشته
بود از قضا آتشي دران راه افتاده بود پولاد بهادر خواست
که آن آتش را باز نشاند و از کثرتِ حرکت زحمتِ
جراحتش زیاده شد بآن رنج درگذشت ٭

ذکرِ وفات امیرزاده جهانگیر

چون حضرت صاحب قران از اتاقم مراجعت فرموده
واز سیحون عبور نموده بدارالسلطنة سمرقند رسید تمام ارکان
دولت واعیان مملکت واکابرو اشراف ٭ ٭ نظم ٭

٭ همه جامه کرده سیاه و کبود ٭

* زخونِ دل از چشمها رانده رود *
* همه بر سر افشانده از غصه خاک *
* چو جامه همه سینها کرده چاک *

برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته از شهر بیرون و از گریه در موجِ خون آمدند خروش و ولوله

* بیت *

* دریغ آن جهانگیر با دین و داد *
* که شد همچو گل در جوانی بباد *

از ایوان کیوان گذرانیده و صدای نوحه * * بیت *

* دریغ آن چنان خسروِ کامگار *
* که رفت و سر آمد برو روزگار *

بگوشِ سبحه طرازان گنبد گردون رسانیده حضرت صاحبقران را از مشاهده آن حال آنچه بگواهي ضمیر الهام پذیر گمان مي برد بیقین پیوست * * بیت *

* چو آگه شد از مرگِ فرزند شاه *
* جهان بر جهان بینِ او شد سیاه *
* دو رخساره پر اشك و تن سوگوار *
* دژم کرده بر خویشتن روزگار *

سر تا سر مملکت که از فرِ قدوم حضرت صاحبقران گلشنِ

بهجت وسرای سوروسرور بایستی از هولِ آن واقعه جان گدازدل سوز محلِ ماتم وانجمنِ شیون گشت • بیت •

• بماتم نشستند یکسر سپاه •
• همه جامها شان کبود و سیاه •
• سرِ سرکشان گشت پر تیره خاک •
• همه دیده پرخون ودل چاک چاک •
• همه انجمن زار و گریان شدند •
• چو بر آتشِ نیز بریان شدند •

حضرت صاحب قران ازین واقعه بحکم اولادنا اکبادنا بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالی محیط بود برآنکه فنای هر ممکنی از قبیل واجبات است ودوام وبقاء هرمحدثی ازمقوله ممتنعات اشارت بشارت آئین و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون مرهمِ آن جراحت ساخت ورَوْحِ رُوح شاهزاده سعید مرحوم را انواعِ خیرات ومبرات تقدیم فرمود و اصنافِ صدقات بمستحقان رسانیده رسمِ آش واطعام فقراء ومساکین باقامت پیوست وکالبدِ شریف او را بکش نقل کرده درانجا مدفون ساختند وعمارتی بغایت عالی ودلکش بپرداختند • بیت •

زبهرش گزین مرقدی ساختند • بآئین شاهان بپرداختند

مدت عمرش بیست سال بود و ازو دو پسر ماند امیرزاده سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملك آغا دختر الیاس یسوری که بعد از وفاتِ شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و واقعه وفاتِ او در سنه (سبع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل دست داد و امیر سیف الدین را از وقوعِ این حادثه خاطر از کار و بار این جهانِ غدار ناپایدار متنفر گشت و از حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد ٭

گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفرقرین بسرِ قمر الدین

چون حضرت صاحب قران بواسطهٔ ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیرِ مصالحِ سلطنت و ضبطِ امور مملکت باز گرفت ٭ ٭ نظم ٭

که این دنیای[1] دون نیرزد بآن ٭ چه از بهرِ آن رنجه دارم روان
برای یکی توده خاکی نژند ٭ چرا داشت بایددلِ خود بهبند

چرا بهر کاری چنین مختصر ٭ دوانید باید بهر بوم و بر

اعیان امراء و نوئینان درپایه سریرِ خلافت مصیر حاضر شده زمین عبودیت بلبِ اخلاص بوسیدند و بزبانِ دولت خواهي عرضه داشتند که حکمتِ قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام

---

(۱) در بعض نسخه بجای (دنیای دون) (راز دنیا) است ٭

عالم را بوجود پادشاهانِ کامکار منوط گردانیده و واسطهٔ امن وامان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانند معدلت وسیاستِ جهانداران رفیع مقدار ساخته * نظم *

اگر خنجرِ شه بود در نیام * زعالم برافتد حلال و حرام
وگر تیغ سلطان شود تیره رنگ * بپوشد رخ آئینهٔ دین بزنگ
بود پادشه سایهٔ ذوالجلال * وزان سایه باشد جهانرا جمال
فروغی زعدلِ شهِ کامیاب * جهانرا به از پرتوِ آفتاب
فلک تا بود سجده گاهِ ملک * بود نیک و بد اقتضای فلک
همه نقد گیتی نثارِ تو باد * عروسِ جهان درکنارِ تو باد

اگر پیش نهاد خاطرِ همایون رضای پروردگار است آنرا هیچ وسیله به از دادگستری و رعیت پروري متصور نیست چه اکمل واعلمِ اولین وآخرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات حاصل یک ساعت ازعمر که بداد دادن صرف کرده شود برعبادت شصت ساله وهفتاد ساله ترجیح فرموده * بیت *

عدل کن زانکه درولایتِ دل * در پیغمبري زند عادل

حضرت صاحبقران سخنِ بندگان را چون منشاء آن محض اخلاص وهوا خواهي بود بسمع قبول تلقي نمود وروی همت بتدبیرِ مصالح مملکت آورده بترتیب وتجهیزِ لشکرفرمان داد درینولا خبررسید که عادلشاه جلایر با چند کس درکوهستان قراجق سرگشته مي گردد حضرت صاحب قران بهرات خواجه

کوکلتاش و ایلچي بوغا را با پانزده سوار بطلب او فرستاد
و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون با ترار رسیدند
ازانجا جماعتی بیرون کرده دران کوهها بجست و جوی عادلشاه
اشتغال نمودند اورا در موضع آق سوما بدست آورده بیاساق
رسانیدند و آق سوما میلي است که دربیني کوه قراجق ساخته‌اند
جهت دید باني که ازانجا بطرف دشت قبچاق احتیاط
مي نمایند و سار بوغا که با او ازجاده صواب انحراف نموده
یاغي شده بود و گریخته بعد از دوسال بهدایتِ عقلِ راه
نمای باز بدرگاهِ عالم پناه آمد ومراحمِ پادشاهانه جرایمش
را عفوفرموده ایالتِ قوم او بدو ارزاني داشت ورای
عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختای
بهادر و دیگر امراء امر فرمود که بقصد قمرالدین روان
شوند و در قلع و قمع او بجد تمام کوشیده حسب المقدور
دران باب سعي نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند
و بتعجیل هرچه تمام تر روان گشته در بیابان قوراتو بقمرالدین
رسیدند و بیمن دولتِ قاهره تیغ زمرد فام را در جنگ او
گونه یاقوت رماني دادند و مخالفان را چهره ازبیم کهربائي
گشته چون کاه از صدمهٔ تند باد وزان متفرق و گریزان شدند و چون
قمرالدین بگریخت لشکرِ منصور ایل و الوس اورا غارت کرده
با اولجه و بردهٔ بسیار باز گشتند * بیت *

سپاهِ شاه رعیت نواز خصم گداز * بهر کجا که رود با غنیمت آید باز

گفتار در نهضتِ همایون با صولت گردون وکثرت انجم بجانب جته نوبتِ پنجم

چون سپاهِ نصرت شعار با غنایم بسیار از یورش طرف جته باز آمدند حضرت صاحبقران دران سال دگر باره عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسرِ امیر موسی که بشرفِ مصاهرتِ آن حضرت سرافراز بود و امیر عباس وآق تمور بهادر را برسمِ منغلای روان ساخت ایشان برحسب فرمان شب و روز رانده در بوغام آسی کول بقمرالدین رسیدند وبیك جنگ مردانه اورا گریزانیده ایلش را ببادِ تاراج بردادند و مردمش را اسیر کرده برده گرفتند وصاحب قران کام گار بنفسِ مبارکِ خود تا موضع قوچقار تگامشي کرده برفت ودران موضع بمسامع علیّه رسانیدند که توقتمش اغلن از اروس خان متوهم شده روی امید بدرگاهِ عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحب قران امیر تومن تمور اوزبك را باقامتِ رسم استقبال فرمان داد تا اورا باعزاز واکرامِ تمام بیاورد وخود بسعادت ازراه ایناغو مراجعت نموده در اوزکند فرود آمد و ازانجا عزیمت کرده قرین دولت واقبال بسمرقند

نزول فرمود وامیر تومن تمور توقتمش اغلن را بیاورد وامراء وارکان دولت اورا بحضرت صاحب قران رسانیدند آنحضرت مقدمِ اورا عزیز وگرامي داشته مکارمِ اخلاق پادشاهانه درباب ترحیب وتکریمِ او هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت وبعد از اقامتِ رسم طوي چندان مال از زر و جواهر وخامت وکمر و اسلحه واقمشه واسپ وشتر وخیمه و خرگاه وکوس و علم وخیل وحشم وسایر اسبابِ حشمت وبزرگي باو واتباعِ او داد که * مصراع *

* وصفش نگنجد دربیان شرحش نیاید درقلم *

واورا ازغایتِ احترام واهتمام پسرخواند *

گفتار درفرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش اُغلن را بحکومتِ اترار وصیران

عالي همت صاحب قران دریا نوال تمام صیران وسغناق را بتوقتمش اغلن ارزاني داشت وچون توقتمش درانجا متمکن شد قتلغ بوغا پسرِ اُرُس خان لشکري گران بسرِ او کشید ومیان ایشان جنگ واقع شد واز طرفین کوشش بسیار نمودند وباوجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف تیر خورد وبآن زخم هلاک شد شکست برجانبِ توقتمش افتاد وایل اورا غارت کردند واو گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد آن حضرت اورا زیاده از نوبتِ اول

اعزاز و اکرام فرموده تمام اسبابِ شوکت و شاهي مرتب داشته باز گردانید و چون بصیران رسید ازان جانب توختهٔ قیا پسرِ بزرگ ارس خان باچند شاهزادهٔ جوجي نژاد و علي بیگ و دیگر امراءِ معتبر لشکري بی قیاس ترتیب دادهٔ روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند * * نظم *

سپاهی گران یکدل و کینه جوی * سوی توقتمش اُغلَن آوردهٔ روی
زانبوه و کثرت چو مور و ملخ * گرفتند کوه و بیابان و شَخ
بمیدانِ کین فوج فوج آمدند * چو دریای جوشان بموج آمدند

وچون توقتمش اغلن لشکرِ خود را آراسته بمقابله ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند واو گریخته بکنارِ آب سیحون رسید واز بیمِ جان جامه بیرون کردهٔ خود را در آب انداخت وقرانجي بهادر درپی او کردهٔ بکنارِ آب رسید ودستِ اورا به تیر مجروح گردانید واو از آب بشناه گذشته برهنه وبی کس وزخم دار بجنگلي در آمد وبر روی خاک وخاشاک بیفتاد واز غرایبِ اتفاقات حضرت صاحبقراني آیدِ کُو برلاس را بجانبِ او روان کردهٔ بود که اورا نصیحت کند تا درکارِ ملک مردانه و دلیر باشد ودردفعِ دشمن رعایتِ حزم بجای آوردهٔ صوبه خود را ضبط نماید از قضا امیر آیدِکُو را بحسب اتفاق شب دران جنگل گذار افتاد

و آوازِ ناله بگوشِ او رسید و چون تفحص نمود توقتمش را
دید برهنه و مجروح بی خود افتاده * * بیت *

* زخاکش بستر و خاشاك بالین *
* بتلخی شسته دست از جانِ شیرین *

روان فرود آمد و مراعاتِ او و غمخواري جراحتش بواجبي
نموده ما حضري موافق حال او از ماکول و مشروب و ملبوس
پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفه اهتمام و دل بستگي
بود مرعي داشت واورا بحضرت صاحب قران رسانید
و آنحضرت دران وقت ظاهر بخارا را محلِّ اقامت گردانیده
بود وچون برحالِ توقتمش اطلاع یافت بتجدید آنچه از
مراحمِ پادشاهانه چنان صاحب قران سزد کرامت فرمود
و اسبابِ حشمت و کامکاري اورا دگربارة کما ینبغي مرتب
داشت درین اثنا آیدکو که او یماقش منغوت بود و از امراءِ
الوس جوجي از ارس خان گریخته بیامد وخبر رسانید که
ارس خان لشکرها جمع کرده متوجه این جانب است و توقتمش
رامي طلبد ومقارن آن حال ایلچي ارس خان کبک منغوت
و تولوجان نیز رسیدند و پیغام ارس خان رسانیدند محصّلش
آنکه توقتمش پسرِ مرا کشته است و گریخته بولایتِ شما آمده
دشمنِ مرا بسپارید و اگرنه محل جنگ تعیین کرده * * مصراع *

* روان روسوی کارزار آورید *

حضرت صاحبقران زبانِ همت خسروانه بجواب بزکشاد که او
پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد * نظم *

هرآن کزغمِ جان و بیمِ گناه * بزنهارِ این خانه آرد پناه
اگرجان رود برسرِ کارِاو * ندارم روا رنج و آزارِاو

و اما حکایتِ جنگ اسبابِ آن آماده و مهیا است * نظم *

برو ازمن بگوپیشِ اُرُسْ خان * زباران مرغِ آبي را مترسان
دلیرانِ مرا جنگ است پیشه * که شیرانند و دشتِ رزم بیشه
نترسد مرد کاراز پیشۀ خود * نه شیرِخشمناک از بیشۀ خود

گفتار درلشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب اُرُس خان

حضرت صاحب قران چون ایلچیان ارس خان را باز
گردانید همت عالي را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت و
امیرجاکو را جهت ضبطِ تختگاه سمرقند باز داشت تمامي
الوس چغتای را جمع آورده هم در اواخرلوی ئیل متوجه
ارس خان شد * نظم *

زبس جنبشِ لشکـــرِ بی‌کران * زمین گشت جنبان تر ازآسمان
ز زادبوهي لشکرِ دست چپ * شده روز روشن چوتاریک شب
ز زخمِ سُمِ لشکرِ دست راست * زکوه وکمر بانگ و فریاد خواست
سپاهي که شد قلب ازو ارجمند * که داند خود او را که چون بود و چند

توان ریگهای بیابان شمرد * ولی لشکر شاه نتوان شمرد
و چون از سیحون گذر کرده صحرای اترار مخیم عساکر نصرت شعار
گشت ازان طرف ارس خان تمام الوس جوجي را فراهم آورده
بصغناق که تا اترار بیست و چهار فرسنگ است رسیده فرود آمد *

* نظم *

* سپاهي شمارش برون از حساب *
* کران تا کرانِ جهان چون سحاب *
* سر آگنده از خشم و دل پر ز کین *
* بابرو ز تندي برآورده چین *

روزگار خواست که گردِ آن فتنه فرو نشیند وگرمي آتشِ کین
تسکین پذیرد ابری برانگیخت * * ع *

* از کران تا کران فرو بسته *

و چندان برف و باران بباريد که اگر نه آب از شدتِ سرما
بهم بستي از جمیع جوانبِ زمین سیل بمحیط پیوستي *

* بیت *

آب شد بسته ورنه گوی زمین * همچو لولو در آب جستي چرخ
برودتِ هوا بغایتي رسید که اعضاء و جوارحِ حیوانات مطلقا از
ناطق و عجم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه
متمادي گشت و آن دو لشکرِ جرار بلکه دو بحر بي کنار برابر
یکدیگر نشسته دران وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت

صاحب قران يارق تمور و ختاى بهادر و محمد سلطانشاه را كه از ملكِ هرات گريخته پيش حضرت صاحبقران آمده بود فرمود كه بتعجيل تمام برسرِ دشمن شبيخون برند و ايشان برحسب فرموده با پانصد مرد بتاخت روان شدند و شب در راه با پسرِ ارس خان تمور ملك اغلن دوچار خوردند و بااو زياده ازسه هزار سوار بود و هم دران شب نزديك صبح جنگ درپيوست *

* نظم *

* پراز بيم شد مغز و پركينه دل *

* زدل خواست خون و زخون خاست گل *

* سرِتيغ چون خون فشان ميغ شد *

* دلِ ميغ پرتابشِ تيغ شد *

و لشكرِ منصور برقرار معهود ظفر يافته دشمنان را منهزم و مقهور گردانيدند واز دست وكشاد شست ايلچي بوغا پاى تمور ملك اغلن بزخم تيري مجروح گشت و دفع عين الكمال را دران مصاف امير يارق تمور و ختاى بهادرهرد و شهيد شدند و چون لشكرِ ظفر قرين بفتح و فيروزے مراجعت نمودند يرليغِ عالم مطاع نافذ شد كه محمد سلطان شاه بخبر گيري بشتابد واو امتثالِ امر نموده شخصى را بگرفت و بياورد و امير مبشر نيز بهمين شغل مامور گشت واو هم شخصى را گرفته بياورد و چون كيفيتِ حال تفحص كرده شد معلوم گشت كه از جانب

مخالف دو بهادر نام ایشان الغ سایقین[1] و کیجیك[2] سایقین[1] با صد مرد بخبر گیري باین طرف فرستاده اند و دریتولا آقتمور بهادر و الله داد بهادر در شهر اترار بودند و لشکررا تغار مي دادند و ایشان را در بیرون شهر با جماعت یاغي که بخبر گیري باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد و با آقتمور زیاده از پانزده کس نبود آقتمور بهادر به پشت گرمي دولت قاهره صاحب قران روی جلادت بایشان نهاد وچون جنگ در پیوست قریب مخالفان را هزیمت اختیاري نموده عنان ازجنگ برتافت تا دشمنان از پیش روان گشته تیز شدند و صف یسال کرده ایشان بهم بر آمد بعد ازان تیغِ پندار سوز از نیامِ انتقام برکشید و رو باز کرده برسرِ ایشان تاخت و دو کس از نامداران را بینداخت و ایشان را برهم شکست و انچه بپای مردي اسپ جان بیرون بردند خود را در جَرها و جویها انداختند وکپکچي یورتچي برادر زاده آقتمور بهادر ساتقین کوچك را بقتل آورد و ساتقین بزرگ را هندوشاه دستگیر کرده زنده پیش حضرت صاحب قران آورد و معلوم شد که ارس خان منهزم باز گشته است و قراکیبك را بجای خود

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ و در بعض بجایش (ساتقین) است (۲) چنین است در اکثر و در بعض نسخه بجای آن (کجك) و در بعض (کچیك) است ٭

گذاشته حضرت صاحب قران هندوشاه را بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیده بنفس مبارک متوجه دشمن شد و قراکیبک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان دران نواحي نماند بسعادت و اقبال ازان یورش با سپاه مراجعت نموده در چلکه کش به اردوی همایون خویش نزول فرموده و درانجا هفت روز توقف نمود * بیت *

بخت جوان همدم و نصرت قرین * دولت فرخنده انرهمنشین

گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران بالوس اروس خان

صاحب قران گیتي ستان بعزم رزم اروس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را غجرجي ساخته روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز رانده پس از پانزده روز صبح دوشنبهي بجیران قمش رسید و اهل دشمن بی خبر نشسته بودند لشکر منصور ایشان را غارت کرده غنایم بسیار از اسپ و شتر و گوسفند و برده گرفتند و از حسن اتفاق ارس خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت درگذشته بود و خار مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آیین برخاسته و پسر بزرگ او توختقیا بجاي او نشسته و او نیز درین اثنا از پی پدر برفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را تقویت و تمشیت فرموده پادشاهي تمام دشت قبچاق و الوس

جوجي بدو ارزاني داشت و اورا مجموع اسباب سلطنت و کامکاري مهيا ومرتب ساخته دران مملکت بازگذاشت واسپ خنک اغلن نام که برق آتش پای از رشک سرعت سيرش سوختي و باد گيتي نورد جهان پيمای ازسبک خيزی او جستن آموختي * نظم *

از انديشهٔ دل سبک پوی تر * زرائی خردمند ره جوی تر
شتابنده ازپيش ورهبرزپس * جهنده رهان وگريزنده رس

باو بخشيد و فرمود که برين اسپ گاه فرصت بدشمن مي رسي و وقت گريزکس بتو نمي رسد و عنان عزيمت بصوب سمرقند معطوف داشته باقبال وسعادت ازدشت قبچاق معاودت نمود و بدولت وکامراني دراوايل ايلان ئيل (سنة ثمان وسبعين وسبعماية) بمستقر سريرجهانباني نزول فرمود وبعد ازمراجعت حضرت صاحبقران ازجانب دشت تمور ملک اغلن بخاني نشست وبالشکرگران متوجه توقتمش خان شد وبعد ازمقابله ومقاتله بسيارشکست برجانب توقتمش خان افتاد وبران اسپ که حضرت صاحب قران باو ارزاني داشته بود جان بدربرد وپس ازمشقت بسياريک سواره تنها بآنحضرت رسيد وازيمن نظردوربين صاحب قران کامگارآن اسپ نامدارسبب نجات آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحب قران سايه اهتمام برتدارک حال توقتمش اغلن انداخت وبتاريخ اواخر

(سنة ثمان و سبعين و سبعماية) موافق ایلان ئیل اسباب حشمت
و شاهي او کما ينبغي مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن
اوزبک و بختی خواجه پسرش و اوزبکتمور و غیاث الدین ترخان
و نبکی قوچین همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخاني بردارند
امراء بامتثال امر مبادرت نموده توقتمش اغلن را در سغناق
بتاریخ مذکور بر تخت خاني نشاندند و رعایت رسم بجای آوردند *

* مصرع *

* نثارش بآیین بر افشاندند *

گفتار در طلوع اختر شاهي از مطلع فضل نامتناهی الهی یعنی ولادت همایون حضرت خلافت پناهی امیر زاده شاهرخ

در اواسط همین سال ایلان ئیل که ریاض سلطنت حضرت
صاحب قران از رشحات چشمه تایید ملک دیّان سبحانه وتعالی
نضارت و طراوتي تمام یافته بود و نهالِ اقبالش از ترشح زلال
افضالِ ذوالجلال بحدِّ اعتدال و نشو کمال رسیده چنانکه خان
نشان گشته بلبلِ سعادت بر گلبنِ منقبت بنواے * بیت *

شاه صاحبقران که بندهٔ او * در جهان پادشه نشان باشد

مترنم شد درختِ بختش در جویبار دولت فرخنده آثار میوهٔ
مراد بار آورده و از تخم آرزو که دهقان امید در کشت زار

فهب لی من لدنک ولیاً افشانده بود دخل انا نبشرک بغلام
بحصول پیوست و میامن انفاق لم نجعل له من قبل سمیا
شامل اسم همایون آمده کرامت و آتیناه الحکم صبیا وحنانا
من لدنا و زکوة وکان تقیا بران مرتب گشت وبتاریخ یوم
الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنه (تسع و سبعین و سبعمایة) که
مفتتح ایامِ فرمان دهي وکشورستاني و غرهٔ روزگارِ خلافت
وجهانباني بود دیدهٔ دولت حضرت صاحب قراني از فیضِ
فضل رباني دربلده محفوظه سمرقند که مستقرسریر سلطنت
وکامراني بود بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت
که واسطهٔ بقاء دودمان جاودان امتدادش وجودِ مبارک او
شد و رابطه دوام ایامِ دولت ابد میعادش ظهور خجسته فرجامِ
او * * نظم *

چو از مادرِ مهربان شد جدا * سبک تاختندش برِ پادشا
جهان بخش رالب پرازخنده گشت * که خورشید اقبال تابنده گشت
جهاني گرفتند پروردنش * برآمد بناز و بزرگي تنش
پرستندهٔ کش به برداشتي * زسر تا قدم درگهر داشتي
روان برسرش چتر دیبا بُدي * بزیرِ پیش مشک سارا بُدي
از جبین آفتاب آیینش چون شعشه نور از چهره خورمید رخشید

* نظم *

که میمون کند تخت را زیر تاج * فرستندش از هفت کشور خراج

در آفاق کشور کشائي کند * جهان درجهان پادشاهي کند
همايون نظر کوکبي سعد بود * که ازبرجِ اقبال شه رخ نمود
صورت اوضاع فلکي دروقت ولادت خجسته اش چنان افتاده
که اهلِ احکام نجومي ازملاحظه آن بحصولِ غايات اماني
وآمال ووصول باعلي مدارجِ عظمت وجلال بی ترددي
استدلال نمايند چه نوبت ظهورازافق شرقي که طالع را مي
باشد نخستين دولت خانه سعد اکبرکه ازمنظرِ سعادتش دريچه
نظرتمام دوستي ازيکطرف برتخت سلطانِ هفت اقليم گردون
کشاده است وازيکطرف به بيت الشرف او رسيده وصاحب
طالع که سعد اکبراست تا افاضت تمام سعادت را ضامن تواند
شد سعد اصغررا با خود يارکرده هردو باتفاق درخانه اميد که
ميزان مجموع دفعاتِ مقاصد دنيوي واخروی همان است
جمع آمده تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت وعز
وجلالتِ هرمراد که از طريق آرزو قدم درساحتِ اميد نهد
بی توقف باحسنِ صوروايسرِ وجوه برمنصه حصول جلوه گر
آيد چنانچه هرکس از نزديک ودوربديده يقين مشاهده مي
نمايد ونيراعظم که کوکبِ سلطنت وجلالت است عالي تر
مجلي درفلک دران حال که آنرا وتدِ عاشرخوانند وخانه جاه
وپادشاه را همان دانند مقرِّ سريرسلطنت ساخته وافسررفعت
بوسط السما برافراخته وصاحب آن منزل که دستورِ ممالک

افلاک است درانجا که نسبت باوهم خانه است و هم شرف در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضر و آثار این معاني برکافه عالمیان بي شبهه روشن است و ظاهر زحل که اخترِ ثبات و وقار است در وتد رابع که خانه مسکن وقرار است قرار گرفته و آرمیده و قمر که واسطهٔ وصول اثر علوی بر سفلي او را شمارند هم درانجا باوجِ استقبال برآمده و بکمالِ بدري رسیده تا پیوسته در مقامِ عزت و مقرِ خلافت دراوج رفعت و کمال حشمت و ابهت بي تزلزلي وتشویشي متمکن تواند بود و صحتِ این حکم نیز از غایت ظهور مستغني است از گفت وشنود و مریخ خنجردار شمشیر گذار در وتدِ سابع که مقابل طالع است و خانه شریک و منازع تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هرکه پای ازجادهٔ مطاوعت بیرون نهاده سرِمقابله و معارضه برآرد بي توقف جوهرِ روح بدستِ قابض ارواح سپارد وهرکه درین معني شکي بخاطر آورد هم درآیینه حال خود صورت یقین مشاهده کند و از جوهرین (۱) عقدهٔ راس که ارباب این صناعتش ینبوع فزایش و افزوني شناسند دربیت المال واقع شده و عقدهٔ ذنب که مایه کاهش وکمي دانند درخانه خوف و بیم و وقوعِ این اثر نیز بغایت واضح است ذلک تقدیر العزیز العلیم وگمان نمي افتد که در هیچ وقت اهلِ احکام نجومي را بردرستي قواعدِ خویش

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج کتاب بجایش (جوزهرین) است ۱۲

دلیلي چنین بین بوده باشد وسخن درسهام ودیگر امارات که امهاتِ آثاررا مستند بآن سازند نه مقتضای این مقام است با آنکه اینها همه نشانه جنده است که مردمِ صورت بین ازروی قیاس وتخمین بعضی امور جزوی ازو استنباط نمایند اما آنچه درین محل بوی انسي بمشامِ جان اصحاب معنی رساند از گفتار هدایت آثار عندلیب شاخسار او تیث جوامع الکلم چشم توان داشت حیث قال صلی الله علیه وسلم ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها و چون محلِ ثبت تفاصیلِ موافقه ومآثرِ آن حضرت مقاله دوم است ومقصود درینجا ذکر مولد همایون این حدیث دراول آن مقاله اعاده خواهد یافت که شمه از شرح آن گذارش پذیرد ومن الله العون والتوفیق *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش خان را بجنگ تمور ملک خان و ظفر یافتن برو

در نوبتِ اول که توقتمش اغلن ازارس خان روگردان شده روی التجا بحضرت صاحب قراني آورد اوزوکتمورِ[1] با او آمده بود وبعنایت حضرت صاحب قراني اختصاص یافته

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دردو نسخه (اورونك تمور) ودر بعض کتاب (اوزبک تمور) است *

و در غیبت او ارس خان هزاره او را مدتي سیور غال کرده بود و دران وقت که توقتمش از تمور ملک منهزم شد اوزوکتمور در جنگ افتاده آنجا بماند او را گرفته پیش تمور ملک بردند و تمور ملک خون او را بخشیده رها کرد و بعد از مدتي که درمیان ایشان بفلاکت بگذرانید روزی پیش تمور ملک خان زانو زده درخواست کرد که ایل و کسان او را باز دهید تا خانرا کوچ دهد تمور ملک ملتمس او را مبذول نداشت و با او گفت که اگر میخواهي بایست و اگر میخواهي برو و اوزوکتمور درهمان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در سمرقند بعز بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز شد و کیفیتِ اوضاع تمور ملک عرضه داشت که شب و روز بشرب خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب مي باشد و اگر صد مهم ضروري مي باشد کس را مجال آنکه او را از خوابِ غفلت برآرد نیست و ازین سبب مردم را امید واري باو نمانده و مجموع الوس جوجي توقتمش خانرا جویانند حضرت صاحب قران کسی را بسغناق فرستاد پیش توقتمش خان که روان برسرِ تمور ملک خان رود و تمور ملک خان دران زمستان در قراتال قشلاق کرده بود و توقتمش خان برحسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد و چون بآنجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع شد و ازمیامنِ اقبال حضرت صاحب قران شکست بر طرفِ

تمور ملک افتاد و توقتمش خان غالب آمده در دشت قبچاق
بجای پدران بر تخت نشست و ارس خواجه را برسانیدن
خبرِ فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آنحضرت از وصولِ آن
خبر مبتهج و شادمان گشته چند شبانروز بعشرت و شادمانی
گذرانید و از برای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را
خلاص فرمود و ارس خواجه را بانواعِ عنایت و عاطفت
مخصوص داشته بخلعت و کمر سرافراز ساخت * بیت *
فرستاده را اسپ ودینار داد * ز هر گونهٔ چیز بسیار داد
و او را بازگردانید و توقتمش خان بسغناق باز آمد وقشلاق
آنجا کرد و چون قهرمانِ بهار در رسید و سپاهِ سبزه و ریاحین
بسوی باغ و بساتین کشید توقتمش خان لشکرِ بی کران مرتب
ساخته روان شد و مملکت سرای و ایل مماق مسخر گردانید
و شوکت و حشمت او روی در ترقي نهاد و از میامنِ تربیت
حضرت صاحب قران تمام الوس جوجي بحوزه تصرف و اقتدار
او در آمد * بیت *
شَرَف خواهي بگردِ مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلچی فرستادنِ حضرت صاحب قران گیتی ستان بخوارزم

دران سال که حضرت صاحب قران زمستان در اترار

مقابل ارس خان نشسته بود یوسف صوفي ازمآلِ حال نیندیشیده بد فرصتی کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت را بتاختند و هرچه یافتند عرصه تاراج و غارت ساختند حضرت صاحب قران جلارتي را با یلچي گري پیش یوصف صوفي فرستاد و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشي و پیوند موجب مخالفت چیست یوصف صوفي ایلچي را بگرفت و محبوس گردانید و چون حضرت صاحب قران ازان کردار نا پسندیده آگاه شد *

* نظم *

دبیرِ هنرپیشه را پیش خواند * بفرمود کز خامه گوهر فشاند
سرِنامه کرد آفرینِ خدای * که او بود و باشد همیشه بجای
کسی راکه اوکرد فیروز بخت * بماند برو کشور و تاج و تخت
کراخوار گیرد بماند نژند * نتابـد برو آفتـابِ بلنـد
وزان پس چنان راند پاسخ دبیر * چو از مشك تر زد رقم بر حریر
کز آیین شاهان و رسمِ مهان * مگراین قدر داند آن نکته دان
که بر ایلچي کشتن وبند نیست * جزاین هرکه گوید خردمند نیست
زگوشتْ نیاید بسوی دماغ * زقرآن مگرنصّ الا البلاغ
فرستاده راکن روان بی درنگ * مکن شکرِ عیش خود را شَرَنگ
مپرور نهالي که خار آورد * پشیماني و رنج بار آورد

وچون مکتوب بمهر مبارک موشح گشته قاصد مراحل نورد بیوسف صوفي رسانید او بي مشورتِ عقلِ صواب اندیش آن

قیچ را نیز بند کرد و باز دستِ جسارت بتحریک سلسله فتنه بکشاد و توی بوغای دزد را با جمعی به فرستاد و شتران ترکمانان را که در نواحي بخا را بودند براندند و ببردند * * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار *

ودر اثنای آت ئیل امیر حاجي سیف الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستیلا م عتبه حریم دولت و اقبال صاحب قران بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاعِ ملوکِ طوایف را که دران عصر بر ممالکِ ایران استیلاء یافته بودند بعز عرض همایون رسانید و در همین سال حضرت صاحب قران مهد اعلی تومان آغا را که سلیل صلب امیر موسی بود بر مقتضای شریعت غراء بعقد نکاح درآورد * * بیت *

جهان را ازین عقد فرخنده فال * بیفزود صد گونه جاه و جلال

وکمالِ عاطفت آنحضرت مقتضی آن شد که از برای تطییب خاطر آن ملکي نهاد حوراء نژاد نزهت آبادی بهشت مثال ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و در جانب غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند و دران قصری عالي بر افراختند وبپرداختند و جهتِ مطابقت اسم و مسمي بباغ بهشت موسوم گشت و حضرت صاحب قران زمستان در زنجیر سرای قشلاق فرمود *

گفتار در لشکرکشیدن حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن

چون یوسف صوفي پای جرأت از طریق مراعات بیرون نهاد و ازسرِ غرور دستِ تطاول بهرگونه بی حفاظي برکشاد حضرت صاحب قران را ضربان عرق حمیت باعث قصد انتقام گشت و در شوال سال هفت صد و هشتاد هجري مطابق اول قوي ئیل * بیت *

وقت تحویل آفتاب بحوت * این شده درج و آن شده یاقوت

لشکرِ فتح آیین را بعزم رزم خوارزم ترتیب داد * نظم *

* لشکري آن را ظفر لشکر کش(۱) و نصرت یزک *
* نه یقین برطول و عرضِ آن سپه واقف نه شک *
* از سنانِ نیزها شان در خطر روي سماک *
* وز گزندِ نعل اسپان رخنه بر پشتِ سمک *

و چون بسعادت و اقبال از قشلاق زنجیر سرای درضمان حفظ ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکرِ نصرت شعار از اسکي اکوز عبور نموده شهر را درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و برحسبِ فرمان رعایت احتیاط را حصاري دیگر برافراختند و از جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك نسخه بجایش (شکن) بدون واو بعد شکن است

و هر صبح و شام سورن انداخته هردو روز از نهیب جنگ و پیکار زلزله در زمین و زمان مي افتاد و برحسب یرلیغ عالم مطاع چندي از سپاه ظفرپناه باطراف و اکناف آن دیارتاخت کرده غنیمت بسیار از دختران گلعذار و اسیران کارگزار و اسپان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفي نوشته بحضرت صاحبقران فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند مردم از طرفین درعذاب باشند و بواسطه دو تن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمي خراب گردد وظیفه آنکه ما هر دو قدم در میدان مردي نهاده *

* نظم *

توکل بالطف خدائی کنیم * بکوشیم و بخت آزمائي کنیم
به بینیم تا این شتابان سپهر * درین داوري برکه گردد بمهر
زبازیچهٔ چرخ گیتي فروز * که پیروز گردد که برگشته روز
که برگردد از رزمگه سربلند * دل دوستان که گردد نژند

حضرت صاحب قرانرا این معنی بغایت ملایم مزاج مبارك افتاد و مبتهج و مسرور گشتة فرمود که من از خدای تعالی همین مي خواستم و بی تعلل و توقف از سر صدق و توکل *

* نظم *

بپوشید صاحب قران ساز جنگ * نشست از بر بارگي بی درنگ
بخفتان بیاراست فرخ برش * یکی مغفر خسروی بر سرش

و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادت سوار شده روی توجه
بسوی حصار آورد نوینان و امراء پیش آمدند و زانو زده
درخواست کردند که رفتنِ بندگی حضرت مصلحت نیست
صاحب قران نامدار بسخنِ ایشان التفات ننموده روان گشت
امیر حاجي سیف الدین را غایت اخلاص و هواداري عنان
تماسك از دستِ وقار در ربود و بی اختیار زانو زده دست
در عنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهي عرضه داشت که تا
بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگي حضرت بنفسِ مبارک
خود مباشر جنگ شود * * بیت *
چو خسرو بتنها کند کارزار * چه باید درین دشت چندین سوار
حضرت صاحب قران را نایره غضب برافروخت و اورا دشنام
داده شمشیر برکشید و حواله کرد امیر حاجي سیف الدین
دست از عنان بازداشت و پای بازپس نهاد و آن حضرت
از سرِ وثوق و استظهار بتایید اِلٰهي تنها براند تا بکنار خندق
و آواز داد که یوسف صوفي را بگویید که برحسب التماسِ تو
آمده ایم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا به بینم که خدای
رهنماي کرا نصرت مي بخشد یوسف صوفي بترسید و از گفته
پشیمان گشته دم درکشید حضرت صاحبقران تحریک او را دگر
باره آواز داد که هرکه بقولِ خود وفا نکند او را مرگ به از
زندگاني و هرچند ازین مقوله سخنان تعییرامیز گفتند تا باشد

که ناموسش دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفي را محافظت جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معني معذور بود * نظم *

که گر لشکرِ جمله عالم بجنگ * همه پیل گردند و شیر و پلنگ
چو از دور بینند فرهنگِ او * نیارند رفتن سوی جنگِ او

از غایت شرمندگي روی جواب هم نداشت صاحبقران کامکار زمانها توقف نمود و چون کس از بالای بارو دم نمي زد بمعسکرِ همایون معاودت نمود جهانیان از کمالِ شجاعت و دلاوري آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند * نظم *

همه یکسره خواندند آفرین * که بی تو مبادا زمان و زمین
همه سود مندي زگفتارتست * خور و ماه روشن زکردارتست

و هم در اثنای آن احوال از طرف ترمد خربزه نوباوه بحضرت صاحب قران آوردند مکارمِ اخلاق ملکانه فرمود که یوسف صوفي برابر ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین نهاده پیش او فرستید امراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت نیست بظرفی چوبین بفرستیم همت پادشاهانه رخصت نداد و چون برحسب فرموده آنرا بطبق زرین نهاده بکنار خندق بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست برنده گفت خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف صوفي فرستاده است و آنرا برکنارِ خندق گذاشته بازگشت

ایشان آنرا پیش یوسف صوفي بردند واو از رکاکت رای خربزها را فرمود که از بالای بارو در آب انداختند و طبق را بدربان بخشید بعد ازان سرداري حاجي نام دروازه باز کرده با لشکری مستعد پیکار از مردان کاربیرون آمد امیرزاده عمرشیخ با بهادراني که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها کشیده حمله کردند و از آب بشناه گذشته آتش پیکار برا فروختند *

* نظم *

بهرجا که ایشان نهادند پی * توگفتی درافتاد آتش به نی
سرِ تیغ درچرخ مه تاب داد * سنان باغِ کین را زخون آب داد
زمین را زخون بازنشناختند * همي اسپ برکشتگان تاختند
ز چاکِ تبرزین وچَرّکمان * زمین گشت[1] لرزان تر از آسمان
همه رزمگه گشته بُدْ کوه کوه * بهم برفگنده زهر دو گروه
چنین تا فروشُد سپهری درفش * زشب گشت زربفت گردون بنفش

بهادرانِ نبرد آزمای ازهردوجانب داد مردي و مردانگي دادند وبسی ازسواران بخاکِ هلاک افتادند و مردم بسیاراز طرفین زخم دارشدند و آخر الامر لشکر خوارزم ستوه آمده رو بهزیمت نهادند و بحصار درآمدند و ایلچي بوغا وانوشیزوان پسر آقبوغا کوششهای مردانه نموده هردو را زخم رسید و چون ایشانرا بلشکرگاه همایون آورده بمعالجه مشغول شدند ایلچي بوغا

۱) چنین است دراکثرنسخ و دربعض نسخه بجایش (گردان) است

صحت یافت و انوشیروان درگذشت بعد از آن عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قضا جریان منجنیق ترتیب کرده بر افراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفي را ویران ساختند یوسف صوفي را از مشاهده این حال وهم و هراس مستولي شده بجای دیگر نقل کرد و مدتِ محاصره سه ماه و شانزده روز متمادي شد اما روز بروز آثارِ دولت و علاماتِ غلبه و نصرتِ عساکرِ منصور بظهور مي پیوست یوسف صوفي را از استیلای عوارضِ نفساني از اندوه و حیرت و خوف و ضجرت مزاج از جادهٔ صحت و استقامت منحرف گشت و مرضي مهلک طاري شده بان درگذشت * بیت *

* زبس خوف و غیرت (۱) زغم جان برد *
* سراسیمه گشت و بزاري بمرد *

و این قضیه هم از نوادرِ اتفاقات دولتِ حضرت صاحب قراني است چه دران روزکه آنحضرت بنزدیک حصار تنها فرموده بود تا با یوسف صوفي جنگ کند و او بیرون نیامد بر زبانِ مبارک راند که هرکه بقولِ خود وفا نه نماید او را مرگ به از زندگاني و هم دران چند روز تقدیر الهي وفات او بر حیات او ترجیح نهاد و چون گرگ فنا پیراهنِ حیات یوسف صوفي را پاره کرد شیرانِ بیشهٔ ظفر و پلنگانِ قله مردي و هنر یعني بهادرانِ

---

(۱) چنین است در چهار نسخ و در دو نسخه بجایش (حیرت) است *

لشکر صاحب قران تاجور در روز چهار شنبه روی شجاعت و جلادت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ درانداخته حصار را رخنها کردند و درآمدند * نظم *

چو کردند گرم آتش رزم را * فگندند باروی خوارزم را
جهانی که نام وی از گنج بود * پر از در و گوهر یکی گنج بود
مسخر شد از سعی کند اوران * به نیروی اقبال صاحب قران
شمال و جنوب و صبا و دبور * به‌برد این بشارت بنزدیک و دور
زمه تا بماهی برآمد غریو * که پیروز شد شاه گیتی خدیو

عساکر منصور دست تسلط به نهیب و غارت برکشادند و هرچه اسم مال بران افتد از صامت و ناطق بباد تاراج برد ادند *

* نظم *

بقتل و بغارت برآورده دست * سرای سران جمله کردند پست
زن و کودکان شان ببردند اسیر * بکشتند جمعی به شمشیر و تیر

عماراتش را مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد و از اماکن و مساکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد * نظم *

لب بام کرده زمین بوس در * ستونها زهیبت برفته ز جا
سرآورده دیوار سوی سجود * چو عابد که ترسد ز قهر خدا

در از منع مردم شده توبه کار * امان رفته از قفل و گنجینها و تمام اشراف از دانشمندان و موالی و حفاظ و اصناف

پیشه کاران را خانه کوچ بشهرکش فرستادند * بیت *

زن و کودک و مردمِ پیشه کار * ببردند با خویشتن بی شمار

و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنه (احدی و ثمانین وسبعمایة) دست داد حضرت صاحب قران گیتی ستان مرکبِ تیز گام دولت زیرران و ظفر در رکاب و نصرت همعنان روی معاودت بمستقر سریر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان در زنجیرسرای اتفاق قشلاق فرمود * بیت *

* حاصل شده ز دولت انواعِ کامرانی *

* آماده و مهیا اسبابِ شادمانی *

گفتار در بنای حصار شهرکش و عمارتِ آقسرا

از بعضی کتبِ تواریخ منقول است که مدینه کش در سوالفِ ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده و از محدثان نامدار سه امام بزرگوار دران دیار توطن فرموده اند ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصر الکشي و عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاري رضی الله عنهم و رضوا عنه و دران روزگار اهل عالم ازبرای اقتباسِ انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلده طیبه توجه مي نمودند ازانجمله ابو الحسین مسلم بن حجاج

القشيري النيشاپوري بآنجا فرموده و از عبدالله بن حميد الكشي استفاده نموده و بسياری از ايمه و افاضل درانجا بوده اند همه را مجلس درس و افاده بود و ازين جهت كش را قبة العلم والادب لقب شد و بواسطه طراوت و نضارت بساتين و مرغزار كه هنگام بهار تا بام و ديوارِ آن شهر و ديار سبزه می رويد بشهرِ سبز اشتهار يافته و در اواخر سنه (احدي وثمانين وسبعماية) موافق بيچين ئيل اوايل فصل ربيع كه معمار بهار قوای ناميه را بعمارت شهر سبز و مرغزار بر گماشت و قصر گلبن را شُرفات اغصان باوج رفعت برافراخته بنقوش فيروزه كار اوراق وشمسهٔ زرنكار گل بنگاشت * * نظم *

معمار چمن فگند بنياد حصار * پيرامنِ شهر سبز گلزار زخار وآنگاه دران مملكتِ خلد آثار * پرداخته قصرِ گل بصد زيب ونگار حضرت صاحب قران كامگار رجلكهٔ دلكش كش را كه * * نظم *

* هوای فضايش چو خلدِ برين *
* گواهي دهد عقل و دانش برين *
* گلـــش مشـــک سارا وآبش گلاب *
* خوشا در چنان جای عهدِ شباب *

مقر سرير سلطنت گردانيده به بنای حصار شهر سبز فرمان داد وآنرا بر امراء ولشكريان قسمت كرده * * مصراع *

* بطالعي كه بناي حصار را شايد *

بغياد نهادند و درانداروں شهر برحسب فرمان قضا نفاذ قصري اساس افگندند كه چون برافراخته وپرداخته گشت *

* نظم *

* علو كنگرهٔ آن بغايتي برسيد *
* كه آسمان را از چشمِ اختران افگند *
* شب سياه فروغِ بياض ديوارش *
* موذنانرا از صبح در گمان افگند *
* بخود فروشد صد با روهم دوراندیش *
* كه تا كمند نظر چون بران توان افگند *
* چو خشت عرصهٔ او داشت رنگ فيروزه *
* فلك بمغلطه خود را دران ميان افگند *

عمارتي رفيع بآئينی بديع كه تا معمار قدرت و السماء بنيناها بايد وانا لموسعون ازابداع والارض فرشناها فنعم الماهدون پرداخته مهندس سال خورده گردون بناي چنان باآنكه بارها گرد جهان گرديده نديده * * بيت *

اززمين سركشيده سوي سما * گشته نامِ شريفش آق سرا

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران
ظفر قرين امير حاجي سيف الدين را
بهرات بطلب ملك غياث الدين

حضرت صاحب قرانی از قشلاق ایلچی پیش ملک غیاث الدین پیرعلی فرستاده بود که اول بهار امراء و نوئینان بزرگ بقرلتای جمع خواهند شد ملک نیزمی باید که حاضر گردد و چون فرستاده آنجا رسید ملک با او طریق ادب و رعایت جانب مرعي داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف الدین تشریف دهد بنده دستِ استظهار بفتراک مصاحبت او زده بخدمت شتابد بظاهر این سخنان می گفت و در واقع بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحب قران ملتمس اورا مبذول داشته امیر حاجی سیف الدین را در شهور سنه (احدي وثمانین وسبعمایة) بفرستاد و چون بهرات رسید ملک مقدم اورا بترحیب وتعظیمِ تمام تلقی نموده اورا مدتي ببهانه ترتیب پیش کش و تهیه اسباب سفر توقیف کرد و بجد بلیغ از اطراف قلعه حصار می کشانید و بیک سال پیش ازین پیرامون هرات شهربندي دوران دو فرسنج از نو بنیاد کرده بود و بجدّ تمام در اتمام آن سعي مي نمود چنانچه بسی محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون شهر شد بتصور آنکه مکر تیر تقدیر را بسپرِ کوشش و تدبیر دفع توان کرد هیهات هیهات * مصراع *

* با ناوکِ دیده دوز تقدیر *

سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصارِ سنگین با پردهٔ عنکبوت بافته

سمت مساوات دارد * * رباعي *

* با تیرِ قضا سپر نجوید هوشیار *

* با حملهٔ تقدیرچه صحرا چه حصار *

* خفتان ز رضاگزین حصار از تسلیم *

* باخیل حوادثت چوافتد پیکار *

و چون امیر حاجي سیف الدین آنچه ملك بکلك اندیشه برلوحِ خیال مي نگاشت از صحیفه احوال و اوضاعِ او بر خواند اورا بحالِ خود رها کرده روی معاودت بپایه سریر اعلی آورد و آنچه از احوالِ ملك تفرس نموده بود عرضه داشت وهم در اثنای این حالات علي بیگ بن ارغون شاه جون غرباني بر حسب اشارت صاحبقراني کمربندگي بسته بدرگاهِ عالم پناه آمد ومراحم پادشاهانه باوجود سوابق جرایم که ازو صدور یافته بود نقوشِ زلات او را بزلال عفو واغماض فروشسته مقدم او را گرامي داشت وبانواعِ نوازش والطاف اختصاص بخشید ودخترِ اورا ازبرای امیرزاده محمد سلطان رقم قبول کشید وطوی داده بکرات خلعت پوشانید وبا او درباب توجه بجانب هرات برسبیل مشورت سخن پیوست و قرار بران شد که اول بهار جهت یورش هرات حاضر شود علي بیگ این معني را التزام نموده بعهود و مواثیق موکد گردانید مرحمت

حضرت صاحبقراني اورا بصنوف عنایت و تربیت سرافراز داشته رخصتِ مراجعت کرامت فرمود و او بمحلِ خود معاودت نمود * بیت *

چوز انعامِ خسرو سرافراز شد * بمنزلگهِ خویشتن باز شد

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

ازانوار مشکات کلمات نبوی مصطفوی حیث قال صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها روشن مي شود که همای همت برگزیدگان حضرت عزت سایه التفات جز بر عظایم امور وکرایم مهمات نیفگند و در هر مقصد از مقاصد غایتِ کمال آن مطمحِ نظرِ قصد و نیت ساخته به فرود ازان رضا ندهد و نسازد ازکوهِ شکوه بلند همتانِ صاحب تایید صدائی جز فحوای

* شعر *

* ونحن اناس لاتوسط عندنا *
* لناالصدر دون العالمین اوالقبر *

بر نیاید و ازآو تارِ اوطار و اقتدارِ ذوی الاقتدار نوائي غیر از موداي * نظم *

گردن چرا نهیم جفای زمانه را * همت چرا کنیم بهرِ کار مختصر

دریا و کوه را نگذاریم و بگذریم * سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر
یا با مراد بر سر گردون نهیم پای * یا مردوار بر سر همت کنیم سر
بگوش روزگار نرسد لاجرم چون مدارج دولت حضرت صاحب قرانی بعون تاییدات صمدانی بمراقی و معارج پادشاهی و جهانبانی عروج نموده علو همت و غیرت سلطنت بحکم سر السلطان ظل الله روا نمی داشت که دیگریرا دران منقبت متعالی منزلت مشارکت و مساهمت تواند بود و از السنه و افواه استماع افتاده که برزبان همت عالی نهمت آنحضرت بسیار گذشتی که عرصه ربع مسکون درخور آن نیست که آنرا دو پادشاه باشد * بیت *

* سلطان یکی سزد که خدای جهان یکی است *
* دنیا به نزد همت فرزانه اندکی است *

و دران روزگار بایران زمین در هر مملکتی طایفهٔ خروج کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام فرصت قوت و مکنتی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد بر افراخته بنا برین چون دولت روزافزون آنحضرت از تسخیر و ضبط ممالک توران بپرداخت و تمام الوس چغتای و الوس جوجی در تحت تصرف گماشتگان کامیابش قرار گرفت روی عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورد و در خریف همین سال بیجیین موافق سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایة) فرزند ارجمند

امیرزاده میرانشاه را با آنکه هنوز در سن چهارده سالگی بود بحکم الشبل في المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد فرمود و امیر جهانگیر برادر امیر حاجی برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا و امیر عثمان عباس و محمد سلطان شاه و قماري برادر تموکه و تابان بهادر و ارس بوغا برادر ساربوغا و پیر حسین برلاس و حمزه پسر امیر موسی و محمد قزغان و ساریق اتکه و مظفر پسر اوج قرا و دیگر امرا با پنجاه قوشون سوار که از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم موکب همایون گردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان روان ساخت *

* شعر *

* قاد الجیاد لخمس عشرة حجة *

* ولداته اذ ذاك في اشغال *

* بیت *

شهنشه چو شایسته بیند پسر * سزد گر بر آرد بخورشید سر

شاهزاده عالمیان برحسب فرمان با آن سپاه گران در ضمان امان و حفظ یزدان عنان یکران ظفر جولان بجانب ایران معطوف گردانید *

* نظم *

ز توران دلیران پرخاش جو * شتابان بایران نهادند رو
سپاهی چو مور و ملخ بی شمار * همه تیغ داران خنجر گذار
چو لشکر بسوی رود جیحون رسید * غبار سواران بگردون رسید

بفرمان شهزادهٔ دادگر * مهندس برآورد دستِ هنر
بکشتی پلی برگذارِ کلف * کشیده چو بر آب مَدِّ الف
زجیحون بران پل بعون اِلٰه * گذشتند بی وهم توران سپاه

پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان شادمان و کامران بگذرانیدند و در اواخرِ زمستان از ولایت ملک باد غیس را بتاختند و مال بسیار و اسپ و نعمت بی شمار فتوح روزگار عساکرِ نصرت شعار شد * نظم *

شد از فرّآنِ شاه نوخاسته * ز بس خواسته لشکر آراسته
ز اسپ و زمال و ز گستردنی * سپه گشت از بس غنیمت غنی

و چون آفتاب به نیمه حوت رسید علي بیگ ایلچي فرستاده در پایه سریر اعلی عرضه داشت که اگر برحسب فرموده رایت ظفر پیکر بطرف هرات توجه نماید بنده میان بخدمتکاري بسته عساکر منصور را غجرجي باشد * بیت *

غلامي کنم لشکرِ شاه را * بمژگان بروبم همه راه را

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران سعادت قرین بایران زمین

در اوایل تخاقوئیل مطابق اواخر سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایة) بقرب فصل بدیع ربیع که سلطان عدالت شعار بهار لشکر آراسته ریاحین و ازهار را درعرضه گاه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار فرموده

و تمام روی زمین را ازکران تا بکران بتایید صنع وانبتنا فیها من کل زوج بهیج تسخیر فرمود * نظم *

* سلطانِ ربیع را چو عدل است آیین *
* بگرفت بخرّمی همه روی زمین *
* در هرطرف از سبزه سپاهی آراست *
* و ز معدلتش گشت جهان خلد برین *

حضرت صاحب قران گیتي ستان عزم توجه ایران جزم فرموده باحضار عساکر وکتایب از اطراف و جوانب فرمان داد وپیش ازجمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارک تر طالعي روان شد * بیت *

* اسپِ دولت زیرِران چترِظفر بالای سر *
* فتح و نصرت پیش و پس عونِ الٰهي راهبر *

و عساکرِ منصور از هرطرف و هرجانب متوالي و متعاقب بموکبِ همایون مي پیوست * نظم *

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان * به بستند گُردانِ توران میان
سپاهی بیامد زترکان گزین * همه تیغ دارانِ خاور زمین
ز ختلان و از ترمد و ویسه گرد * زهرسو شده لشکر کس گرد
زخاور بجنبید تا باختر * توگفتی که گیتي برآورد پر
زمین آن سپه را همي بر نتافت * بران بوم کس جای رفتن نیافت
وچون بعد از چند کوچ * نظم *

سوی جیحون رسید با لشکر * شاه صاحب قران دین پرور
کاردانان بکشتی و زورق * جسر بستند بر کنار ذرق[1]
زآبِ جیحون گذشت وآمد تیز * در خراسان فکند رستاخیز
تمام عرصهٔ دشت و صحرا از خیام و اعلام و طویله و سپاه و بُنَه
و بارگاه مالا مال شد * * نظم *
زبس کثرتِ خلق و جوشِ سپاه * سرا پردهٔ و خیمه و بارگاه
چنان گشت گیتی ز نزدیك و دور * که ره بسته شد بر صبا و دبور
زمین گشت جنبان چو ابرِ سیاه * تو گفتی همی بر نتابد سپاه
وچون حضرت صاحب قران باندخود رسید از صدق نیت
و صفای طویت بدیدن بابا سنکو که از زمرهٔ اولیاء و اصحاب
جذبه بود فرمود و او از سرِ جذبه و جنون که داشت سینهٔ گوشت
بطرف آن حضرت انداخت آن حضرت آنرا بشگون گرفته گفت
خدای تعالی خراسان را که سینه روی زمین گفته اند بما ارزانی
خواهد داشت و همچنان شد و ازانجا بسعادت و اقبال
روان گشت ازکوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدوقه
ان زلزلة الساعة شيء عظيم هرروز از تازه مشاهدهٔ
می رفت واز خروش کوس وکرنای و غریو کورگه وفغان
جلاجل و رویین درای صدای فحوای يوم ينفخ في الصور
ففزع من في السموات ومن في الارض در گوش

(۱) دربعض نسخه بجایش (گذار ذرق) و دربعض (گذار درق) است.

کیوان می افتاد و ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در
قلعه سرخس بود چون از توجه رایت کشورکشای واقف
گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساط
بوس فایز شده با نواع نوازش و سیورغامشي شرف اختصاص
یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرو رود که
بمرغاب اشتهار یافته گذشته درچکد الیک که یازده فرسخی
هرات است نزول فرمود و کس بطلب علي بیگ فرستاد تا
سپاه خود جمع آورده هرچه زودتر بموکب ظفرقرین ملحق
گردد علي بیگ چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشید و در
اطاعت فرمان تعلل و تهاون ورزید و پای جسارت از سر
فرور برتر از حد خود نهاد و با آنکه خود نیامده فرستاده را
نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پیرعلي
بآن زودي نیشاپور را از سربدالان انتزاع نموده بود و بسیاری
از لشکر او دران جانب بودند حضرت صاحبقران عنان
عزیمت بصوب جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک
ملحق نتواند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار
آنجا بود استقبال نموده بعز بساط بوس سرافراز گشت
واهالي آنجا را از عبور عساکر گردون مآثر ضرری
نرسید و صاحبقران دین پرور پاك اعتقاد بعزم زیارت
مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادي که از علماء

متورع آن روزگار بود بتایباد نزول فرمود و بصفای نیت و خلوص طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشار الیه زبان نصیحت کشاده آن حضرت را سخنان سودمند فرمود و آنحضرت او را وداع کرد و بسعادت و اقبال بازگشته متوجه هرات شد *

گفتار در تسخیر قلعه فوشنج

چون رایت فتح آیت بقلعه فوشنج رسید عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب پیکار و تحصیل آلاتِ فتح حصار اشتغال نمودند * نظم *

* بروزِ چهارم که سلطان مهر *
* که تاجش زنور است وتختش سپهر *
* بتسخیر این قلعهٔ سبز فام *
* برآورد تیغ شعاع از نیام *

یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که هرکس از مقابلِ خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتشِ پیکار برافروزند و به تیغِ آبدار آتش بار دشمنِ خاکسار باد پیما را بشعله قهر بسوزند * * نظم *

* سپه کار پیکار بر ساختند *
* کورگه زده سورن انداختند *

* چو غرنده شیر و چو برنده تیغ *

* کسی را نبد جان زفرمان دریغ *

بهادران سپاه بسناچها[1] و چوبها چون باد وزان از آبِ خندق گذشته بخاك ریزحصار برآمدند و آتشِ فنا در خرمنِ هستی مخالفان زده آبِ حیات شان برخاکِ هلاک ریختند و خاکِ وجودِ شان بباد نیستي بردادند حضرت صاحب قران که پیوسته بجوشن توکل و مغفر توفیق آراسته بود بي جبه بیک دگله گرد حصار میگردید و دلاوران نبرد آزمای را برجنگ تحریض فرموده فرِّ حضور مبارکش ایشانرا قوتي تازه و قدرتی بی اندازه می بخشید و از بالای حصار سنگ و تیر چون قطرات باران از ابرمطیر فرو می بارید چنانچه دو تیر بر سپرِ حضرت صاحب قران رسید * بیت *

زپیکان پولاد و پرِّ عقاب * سیه گشت رخشان رخِ آفتاب

و امیرزاده علي پسرامیرموید که جمال منقبتش بخالی چون حضرت صاحب قران آراسته بود و ایکو تمور بلکوت و عمر پسر عباس و مبشر و دیگر بهادران * مصرع *

* به نیروی مردی و مردانگي *

پیش رفته بفصیل رسیدند و دستِ جلادت در دیوارها زده بفصیل برآمدند وهرچند ازطرفِ دشمنان تیر و سنگ برایشان بارید

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دربعض نسخه بجایش (بشاخها) است *

روی شجاعت بر نتافتند * * قطعه *

* لشکرِ خسروِ دین دار بهنگام نبرد *

* هرچه مقدورِ بشر هست توانستندے *

* و آنچه در جنگ بباید همه میدانستند *

* بجز از پشت نمودن که ندانستندے *

و شیر بیشه شجاعت و مردی شیخ علي بهادر و برادرِ کوچک او سلطان و خسرو بکه و میرک پسر الچي شمشیر کین کشیده بدست دلاورے حمله کردند و بیکبار روی بدروازه نهاده از آب خندق بگذشتند و بقوت بازوی کامگار و زخمِ شمشیرِ صاعقه کردار تا دروازه رفته با دشمنان دست و گریبان شدند و ایشانرا مقهور و منکوب گردانیده درِ دروازه باز گشادند و لشکرِ منصور از اطراف و جوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند و بقیة السیفي که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع را به تیغ انتقام بگذرانیدند و دستِ تسلط بغارت و تاراج برآورده قلعه را از هرچه بود بپرداختند و خراب ساختند * * شعر *

* دز تودهٔ خاک و اهل دز جمله هلاک *

* ای بخت خجسته احسن الله جزاک *

و این فتح ارجمند نزد زیرکان هوشمند که اشارت زبان رمز دریابند بشارتي بود عظیم بندگان حضرت صاحب قران را چه اول جائی که در فاتحه عزیمت ایران زمین همت آنحضرت

متوجه تسخیر آن شد - این قلعه بود و حقیقت آنکه حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندی سر بآسمان برکشیده وفصیلی در غایت استحکام پیرامن آن گردانیده و استواریش بمرتبه که حصاری برروی زمین بآن محکمی هیچ رونده درهیچ جا ندیده بیرونش بخندقی عمیق وآب بسیار محفوف واندرونش بگروهی انبوه ازمردان کار وبآلات واسباب کارزار وذخیره بی شمار مشحون وبا این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه درانداختند بآسانی مسخر شد واین معنی بروفق فرموده الفاتحة ام الکتاب علامت آنست که تمام ممالك ایران باندك زمانی بی کلفت وزحمت چندان درتحت تصرف وتسخیر بندگان کامگارش قرار یابد وآنچه دراول امر رونموده آخرکار همان بود * نظم *

* دیده می باید وگرنه هرچه ظاهر میشود *
* سرّ عالم هربسر دروی هویدا کرده اند *

ودرین قضیه دفع چشم بد را الیاس وبعضی لشکریان هنگام جنگ درآب خندق غرق شدند * نظم *

* سپند اگرچه درآتش نهند ورسم این است *
* سپند لشکر صاحبقران درآب بسوخت *

گفتار در تسخیر شهر هرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از اندیشه قلعه

فوشنج بپرداخت عنان عزیمت بجانب هرات معطوف گشت و ملک غیاث الدین را دیو غرور باستوارے حصار و بسیاری اعوان وانصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده گردانیده روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بآنجا رسید باغات را خراب کردند و دیوارها بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و یرلیغ همایون صدوریافت که درمقابله حصار خندقي رعایت حزم را فرو برده جای خود محکم سازند امر عالي را بامتثال تلقي نمودند وحضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو دوران مي فرمود و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه مي نمود مخالفان کمر کین بسته در دروازه بگشادند و جماعتی غوریان همه مردان کارو پیل افگنان شیر شکار بیرون آمدند و جنگی عظیم درپیوست ٭

٭ نظم ٭

٭ حدت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید ٭

٭ صدمهٔ آسیب گرز تارک مغفر شکست ٭

٭ شست به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد ٭

٭ دست بایمای تیغ منبر پیکر شکست ٭

امراء نامدار و بهادران تیغ گذار بتخصیص قمارشاه برلاس دران روز جنگهای مردانه کردند و دشمنانرا تا در دروازه رانده ایشانرا مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند ٭

* نظم *

شد از کشته پرپشته بالا و پست * بتاراجِ جان مرگ بگشاده دست
بباريد چندان نمِ خون زتيغ * كه باران بسالي نبارد ز ميغ

وچون جهان از ماتمِ کشتگان پلاسِ سياه شب در گردن انداخت از بيرون و اندرون طَلايه برگماشتند و از هرد و طرف تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور نورها و چپرها گرفته هيچ دقيقه از شرايط حزم فرو نگذاشتند * * بيت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود ياقوت زرد

سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشيده برابر حصار بايستادند اما آن روز اتفاق جنگ نيفتاد * * نظم *

* چو بنوشت شب فرش زربفت راغ *
* شده چرخ طوطي صفت همچو زاغ *
* چنان تيره گيتي که از لب خروش *
* ز بس تيرگي ره نبردي بگوش *

فوج مخالفان از دروازه انصاري که در شهر بند نو بود بقصد شبخون بيرون آمدند و سه کس را بقتل آورده بتعجيل باز گشتند و سوی حصار شتافتند * * نظم *

دگر روز چون چشمهٔ آفتاب * فروشست از چشمها گرد خواب
شهِ خاور از پرده بالا گرفت * زمين از ثَرَیٰ تا ثريا گرفت

چاشتگاه روز جمعه لشکر ظفر قرين * * بيت *

همه سر پر از خشم و دل پر ز کین * با بروی مردي در انگنده چین
آهنگ جنگ کرده اند * بیت *

جهان شد پر آوای بوق و سپاه * همه بر نهادند از آهن کلاه
تو گفتي زمین شد سپهرِ روان * همي بارد از تیغ هندي روان
ز گردِ سواران هوا بست میـــغ * درخشنده چون برق پولاد تیغ
زمین شد بکردار کشتي بر آب * تو گفتي سوي جنگ دارد شتاب

امیر ارس بوغا و شوریده برادر مبشر با فوجي از لشکر نصرت شعار در زیر حصار استاده سعي مي نمودند که ببالا بر آیند و دشمنان از بالاے حصار کوششهاے مردانه میکردند و در محافظت اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگي بظهور مي رسانیدند صاحبقران کامگار بسعادت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار و مشاهده کوشش نبرد آزمایان تیغ گذار توجه فرمود بهادران نصرت آئین را که همیشه در معارك و مهالک جانبازي و سراندازي عادت جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک آنحضرت نیروی قوت یکي هزار شد و دست برد ها نمودند که ناسخ آثارِ رستم و اسفندیار گشت فرمان قضا جریان از آنحضرت صدور یافت که از اطراف و جوانبِ پیک سلطاني در انداخته حمله آورند امیر ایکو تمور و مبشر و سونجک برادر ختاي بهادر بي توقف پیش رفتند و دلاوران از هر طرف بپاي حصار در آمدند و تیر و سنگ اهل حصار را بسپر بلکه بدوش و سر گرفته

پیش رفتند و نرد بانها برباره نهاده بالا رفتن گرفتند و چند دلاور بنزدیک کوشک مرغني از ممري که آب آنجیل بشهر درمي آید درآمدند و چون شهر بند بسیار بزرگ بود مردم ازحال یکدیگر خبر نداشتند و آنروز ملک غیاث الدین در پشت دروازه که درسر پول آنجیل بود کوششهای مردانه نمود اما حرکة المذبوح بود و فایده بران مترتب نشد و از پردلان عساکر منصور اول کسی که آن روز جایز قصب السبق مردی شد و بفصیل برآمد خلیل یساول بود و امرای برنغار و جرنغار هریک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند و بهادران دردروازه را چون دل دشمنان شکسته باندرون حصار ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند مخالفان را از بالای باره و سور بنشیب ماتم و نبور انداختند ٭ بیت ٭
هرکه گردن پیچد از صاحبقران ٭ سور او ماتم شود سودش زیان
چون سپاه شه بکین بشتافتند ٭ دشمنان از سور ماتم یافتند
ملک غیاث الدین از نهیب استیلاء آن سپاه آتش آهنگ پیروز جنگ بگریخت وبشهر اندرون درآمد عساکر منصور قریب دو هزار کس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند مراحم پادشاه به بشکرانه فتح و فیروزي خواست که اهالي آن مملکت از آسیب تیر سپاه قیامت نهیبش امان یافته بسلامت بمانند رقم عفو بر صحایف احوال ایشان کشیده

و بفرمود تا حکم واجب الاتباع مکرر قلمی شود که هرکه
در مسکنِ خود آرمیده بفصیل و باره نرود او و اهل و اولاد
او در امان باشند و هرکه خلافِ آن ورزد هرچه بیند از خود
بیند و هرچندی ازان گرفتگان را نوشته آرزانی داده رها کنند
بندگان حضرت بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و چون آن
جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار درآمدند
و رعایا و سکان شهر ازان حال واقف شدند گوشهای کاشانه
غنیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند و خیال بیهوده
از سر بیرون کرده پا در دامنِ سلامت کشیدند * بیت *

* سلامت ار طلبي از فضول دست بدار *
* وگرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار *

و چون ملک بحصار اندرون درآمد خواست که چاره سازد
و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد که مردم بفصیل و باره
برآیند و در محافظتِ حصار سعي نمایند هرچند در بازار
و محلات بگردیدند و آواز رسانیدند کس التفات نه‌نمود و هیچ‌کس
سخن هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست
همان روز مادرِ خود را سلطان خاتون دختر طغي تمور خان
و پسر بزرگ خود امیر پیر محمد را اسکندر شیخی که گویند
از نسل بیژن بود همراه کرده بحضرت صاحبقران فرستاد مکارمِ
اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و تربیت اختصاص بخشید

و ملك زاده را بخلعت وکمر سرافراز گردانید و ایشانرا استمالت فرموده باز گردانید و فرمود که ملک را بگویید که بیرون آید اگر برمقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ گرفته شود موجب تخریب مملکت و تضییع اموال و دماءِ اهالي آن گردد و وزرو وبال آن درگردن ملک باشد و اسکندر شیخي را بازداشت واحوال واوضاع ازو استفسار نموده بر قضایایه اندرونی چنانچه واقع بود اطلاع یافت و کوشك باغ زاغانرا بنزول همایون مقر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث الدین روز دیگر بتهیه بیرون آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق پندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت پای ادب درجادهٔ انقیاد نهاده زانوزده و سرِ تسلیم فرود آورده دست خضوع و خشوع در دامنِ اعتذار و استغفار آویخت *

* نظم *

* بداندیش را چون شد آشفته بخت *
* بیامد سر افگنده تا پای تخت *
* زبانرا بپوزش بیساراسته *
* ز کردار ... عذر ها خواسته *

حضرت صاحب قران اورا امان داده نوازش نمود و بخلعت خاص و کمرِ مرصع مخصوص فرموده باز گردانید روز دیگر سادات و مشایخ و ایمه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عزبساط بوس

دریافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم سنه (ثلث و ثمانین وسبعمایة) موافق توق ئیل اتفاق افتاد و رایت نصرت شعار ازانجا کوچ کرده بشرقي هرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف نموده بنقل خزاین و ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد * * نظم *

ز هر گونهٔ گنج آگنده بود * ز دینار و از گوهر نا بسود
ز تخت گرانمایه و تاج زر * کمرها مرصع بدر و گهر
ز زرینه آلات و سیمینه ظرف * ز هرگونه گون تحفهای شگرف
ز دیبای زربفت خروارها * ز دیگر نفایس بانبارها
بفرمودهٔ شاه مردان کار * شترها کشیدند در زیر بار
بصحرا کشیدند آنها همه * روانست حکم شبان بر رمه

و یرلیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات نفاذ پیوست * * بیت *

* چو شهر از خزاین بپرداختند *
* حصارش سراسر بینداختند *
* حصارے که بد کهنه و سال خورد *
* همان را که از نو [illegible] است کرد *
* همان و همین با زمین دشت راست *
* که صاحبقران را چنین بود خواست *

و برسم امانی مبلغی براهالي شهر حواله رفت و بچهار روز نقد

شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقدم ایمه و علماء آن مملکت بود بادویست که خدای معتبر را از شهر و ولایت تعیین کردند که با کوچ بشهر سبز روند و داروغه ترمذ تمورتاش که برادرزاده امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان نام زده شد و دروازهای آنرا که مغرق بود بآهن و مزین بنقوش و کتابه بکش نقل کردند و الی یومنا هذا درانجا منصوبست و ملک را حصاری دیگر بود در غایت محکمي و استواری که آنرا قلعه اشکلچه می خواندند و امان کوه نیز گفتندی به پسر کوچک خود امیر غوری که اورا در دلاوری و مردانگي و کارداني و فرزانگی برامثال و اقران خود فایق میدانستند سپرده بود صاحب قران کامکار اشارت فرمود که برو و پسرت را بیاور و اگر نیاوري و تو نیز بقلعه درآئی آنچه شدني باشد خود مشاهده نمائي ملک بموجب فرموده بپای قلعهٔ اشکلچه رفت و اندیشه را برحل آن اشکال گماشته پسر را بحسن تدبیر فرود آورد و بسعادت بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف پادشاهانه بخلعت و اعزاز گرامي و سرافراز گشت *

گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلات

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضایا به پرداخت امیر جهانشاه جاکو را با جمعي از سپاهِ ظفرپناه جهت تسخیر

نیشاپور و سبزوار بآنجانب روانه ساخت و قضیه علي بیگ وجهت همت عالي شده عنان عزیمت را بصوب کلات و طوس معطوف داشت و چون در راه بمزار صاحب الدعوة ابو مسلم مروزي رحمة الله علیه رسید کمال اخلاص و صفای عقیدت باعث اقامت رسم زیارت شده فرود آمد و استمداد همت نموده از حضرت حي لایموت تعالی و تقدس نصرت و تایید خواست * * نظم *

خدای جهانرا ستایش نموده * بدرگاه او دست حاجت گشوده
بهر کار ازو خواستي یاورے * کزو دید پیروزي و برترے

و علي بیگ را آوازه توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار در خانه ثبات و قرار انداخته بود و با دلي درکشاکش امید و بیم بد و نیم روی مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر مآب نصرت معاد آورده درین اثنا برسید و گرد خجالت و انفعال بر چهره حال نشسته بشرف بساط بوس استسعاد یافت و خواجه علي موید سربدال سبزواري نیز چون از توجه لشکر منصور آگاهي یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه هر دو را بنواخت و باعزاز و اکرام مخصوص گردانیده کمر و شمشیر داد و خلعتهای فاخر پوشانیدند ایشانرا * نظم *

بریشان در مرحمت باز کرد * همین و همان را سرافراز کرد
کمر داد و شمشیر و تشریف خاص * بدل جونیش یافتند اختصاص

وازانجا بسعادت واقبال سوار شده بجانب اسفراین که گماشتکان امیرولي داشتند روان شد ومقارن وصول که مردم هلوز بتعیین یورت ومقام واندیشه نزول وضرب خیام مشغول بودند حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که کار شهر بسازند عساکر نصرت شعار بی توقف چپرها وسپرها گرفته روی بحصار نهادند ورسیدن وفتح کردن یکی بود حصار را رخنها کرده درآمدند وخلق بسیار بقتل آوردند وعمارات مطلقا ازحصار وخانه ومسکن وکاشانه بازمین هموار گشت * * نظم *

چو قهر سپاهش برآورد دست * همه خلق شد کشته وشهر پست
حصار وبیوت ومساکن نماند * بجز نامي ازاسفراین نماند

حضرت صاحب قران ایلچي بمازندران پیش امیرولي فرستاد محصل رسالت آنکه اگربي اندیشه باحرازسعادت بساط بوس شتابد بعنایت وعاطفت مخصوص گشته رفعت وسربلندي یابد واگر تقاعد نماید ونیاید درمحنت وبلا برروی خود گشاید امیرولي درترحیب وتعظیم ایلچي شرایط ادب بجا آورده نوشته که همراه داشت ببوسید وبرسرنهاد واظهار متابعت وانقیاد نمود وجه .ن ودولت ملازمت دریافتن وعده داد * * نظم *

که ازمن ببوسي زمین شاه را * فروزنده افسروگاه را
بگستیر ثنا وزمن عرضه دار * کزین بر نیاید بهی روزگار

که برحسب فرمان صاحب قران * بیایم ببندم بخدمت میان
و صاحب قران کامگار ازانجا بتایید کردگار سوار شد و به ییلاق
اغولجاتو برآمد و چند روزی توقف نمود تا اسپان و دیگر
چهارپایان لشکریان * * نظم *
دران مرغزار چو خلد ازنوی * برآسوده فربه شدند و قوی
وزان خاطر لشکری شاد شد * زاندیشهٔ مرکب آزاد شد
و دراثناء این احوال ازاهالی خوراشه که پیش ازین سبق
ذکر یافته که بقتل امیر حاجی برلاس و ایدکو براد رش جسارت
نموده بودند جمعی ازاشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه
آن موضع را بمحمد درویش پسر ایدکو و علی درویش نبیره امیر
حاجی ارزانی داشت والی یومنا هذا در تصرف متعلقان
ایشانست *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران کشورکشای عدو بند بدارالسلطنة سمرقند فردوس مانند

حضرت صاحبقران بمبارکی و طالع سعد ازانجا نهضت فرمود
و ممالک خراسان را که بتحت مراسم تصرف درآمده بود
ضبط و نسق نموده ملک هرات و دیگر حکام آن ولایات را هریک
بجای خود مقرر داشته بازگردانید و امیر شیخ سبزواری را
که پیش از فتح خراسان از ملک گریخته بود و پناه به بندگان

حضرت صاحبقران آورده و سالها بدولتِ ملازمت رکاب همایون استسعاد یافته منصب پیش وائي سبزوار ارزاني داشت و تابان بهادر را داروغه آن ولایت ساخت و روی توجه بتخت سلطنت پناه آورده کیوان در هفتم ایوان سپهر بمهر غبار از پرچم رایت رفعت آیتش مي افشاند و برجیس درششم پایه منبرِ اخضر گردون دفع چشم بد را وان یکاد مي خواند شحنه پنجم حصار فیروزه کار آسمان بد خواه دولت پایدارش را از دارِ هلاك و بوار مي آویخت و جمشید خورشید در چهار بالش چرخ چهارمین زواهر جواهر اجلال و تمکین برفرق روزگار همایون آثارش برسم نثار میریخت ناهید نغمه سرای درسیوم عشرت سرای سما پرده سه کاه(۱) راست کرده عشاق وار آوازه نوای تهنیت این فتحِ بزرگ درداده * * بیت *

خسرو صاحبقران سوے توران *
* خجسته رایت و رای وگزیده نام و نشان *
* جهان بکام و فلك بنده و ملك داعي *
* امید تازه و دولت قرین و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوي یسار *
* سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان *

و پیر دبیر از بالای دوم سریرِ فلك زبانِ قلم و قلم زبان بتحریر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دریك نسخه بجایش (گانه) دیده شد *

و تقریر ثنا و دعا بر گشاده که * * بیت *

* خراسان چه باشد جهان را درست *
* بصاحب قران داده اند از نخست *
* جهان هفت کشور و را بنده باد *
* سرش برتر از ابر بارنده باد *
* همي روز روشن(۱) فزون باد بخت *
* بد اندیش او را نگون تاج و تخت *

برید تیزگام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوی تاچ زرین و سپر سیمین هلال و بدر تعظیم جلال و قدر او را ساخته و طنطنه طَرِّقوا طَرِّقوا در عالم انداخته تا رایت ظفر پیکرش باین آئین و تمکین بشهر سمرقند در آمد غبار موکب همایونش دیده امید اهالی آن دیار را روشنائی بخشید و فیض بی دریغ عدل و احسانش تا طبقهٔ سکان و قطان مملکت را فرا رسید * * بیت *

کس از اهل شهر و ولایت نماند * که منشور احسانِ او بر نخواند

و زمستان ببلده فاخره بخارا فرموده بساط اقامت بسعادت وسلامت بگسترد و قشلاق در عین کامرانی و شادمانی آنجا کرد * * شعر *

* بر کف نهاده جامِ میِ آرزو مدام *
* دستِ امید در خمِ زلفِ عروس کام *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در دو نسخه بجای روشن (روزش) است *

و امیرزاده میرانشاه که برحسب فرموده بسرخس رفته بود برادر ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاد و قشلاق آنجا کرد *

ذکر وفات اکه بیگي

زمانه را از طراوتِ گلشن آراسته آن دولت و حشمت و نضارتِ روضهٔ پیراسته آن بهجت و عشرت عِرق غیرت در حرکت آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم تقابل اسماء الهي سرور بی غم و سور بی ماتم نمي باشد * * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند

گردِ ملال برساحتِ احوال آن فرخنده فال نشاند حضرت صاحب قراني را درپسِ پردهٔ عصمت دختری بود طغی شاه نام که او را بزبان عطوفت و نازا که بیگی خواندی گوهر ذات شریفش را با محمد بیگ پسر امیرموسی درسلک ازدواج کشیده و بانوئي بآن جمال و کمال چشم زمانه و گوش روزکار درهیچ عصر از اعصار ندیده و نشنیده * * نظم *

بهشتي بُد آراسته پرنگار * چو خورشید تابان بخُرّم بهار
روانش خرد بود و تن جان پاک * تو گفتی که بهره ندارد زخاک

حسن سیرتش که بازیبای صورتش جمع بود در ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قران همه تخم محبت و مهرباني کاشتی لاجرم آن حضرت او را بیش از اندازه دوست داشتی و در

اثناء آن احوال نهالِ مزاج غنچه گلبن واقبال وشعبهٔ دوحه سلطنت وجلال از نهجِ اعتدال انحراف یافته عرض مرضی صعب طاری گشت ووجودِ شریفش از حلیه صحت وحله سلامت عاطل وعاری ماند وچون وقتِ نزول امری که شاه وگدا وعاجز وتوانا در وجوبِ قبول آن یکسانند رسیده بود هرچند در معالجه سعی نموده شد مفید نیفتاد وودیعت حیات عاریتی را بمقتضای اجل موعود بازداد انا لله وانا الیه راجعون واز وی یک پسر ماند نام او سلطان حسین * نظم *

جهان تا به پروردیش درکنار * وزان پس ندادی بجان زینهار
نهانی ندانم ترا دوست کیست * برین اشکارا بباید گریست

حضرت صاحب قران که قوت وتمکینش هنگام وقوع وقایع ومصایب فحوای * نظم *

* عالمِ علوی وسفلی زیر وبالا گر شود *
* من نه آن کوهم که هرگز ترسم از زلزالِ خویش *

بزبان راستی ودرستی باد رسانیدی از حدوثِ این واقعه هایله چنان متالم ومتغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا وما فیها برتافت جهانی ازان مصیبت جگرسوز اندوه افند وز جامه چاک وتارک پرخاک ساختند وپلاسِ سیاه درگردن انگنده از بس گریستن ونوحه کردن خون درجگر کوه سنگین دل انداختند * بیت *

خونِ شفق از دیدهٔ گردون بچکید *
* مه روی بکند و زهرهٔ گیسو ببرید *
* شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح *
بر زد نفسِ سرد وگریبان بدرید *

و بر آیین شرع مطهر ترتیب تجهیز و تکفین فرا خور کرده *

* نظم *

تنِ شهسوارش[1] بتختی ززر * مرصع بهر گونه دُر و گهر
بشستند وخود پاك بود آن سرشت * نهالیست گفتی زباغِ بهشت
کفن کرده از پرنیان و حریر * بر آمودهٔ کافور و مشک عبیر
نهاده بتابوتی از چوبِ عود * سپرده برضوانِ ربِّ ودود
بکش برده آن نعشِ رحمت نگار * نهادند در مدفنِ نام دار
ز نورِ رضا باد روشن روان * بخلدِ برین شاد مان جاودان

حضرت صاحب قران بعد از اقامت رسم و آیین تعزیتِ واطعام فقراء و مساکین ترویح روح نازنین آن مرحومه را انزلها الله من الفرادیس فی اعلی علیین دستِ تصدق بصدق برگشاد و غمام انعام عامش باریدن گرفته از فیض خیرات و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایهٔ خواسته نا خواسته رسید که بوسیله تقریر وتحریر شرح عشر عشیر آن نتوان داد * * نظم *

نه چندان عطایا بدوریش داد * که از چند وچونش توان کرد یاد

---

(۱) چنین در دو نسخه و در دو نسخه بجایش (شاهوارش) دیده شد *

و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علي بیگ با امیر ولي متفق شده او را بران داشته است که لشکر بدر سبزوار کشیده و علي موید را محاصره میدهد حضرت صاحب قران را از واقعهٔ فرزند عزیز صورت بی ثباتي و کم اعتباری دنیا بنوعي در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم بحذافیرها بردیدهٔ همتش هیچ مي نمود تا بعربدهٔ یک دو بدمست که از نشوهٔ شراب غرور در بزم پندار و هوس بیخودے کنند چه افتد *

* مصراع * آیا تو کجا و ما کجائیم

اصلا آن حکایت ملتفت الیه رای منیرش نگشت و از ورود آن خبر در حال سعادت مآلش هیچ گونه تبدیل و تغییر راه نیافت *

* بیت *

سرائي که باید شدن زان برون * نیرزد بچندین فُسوس و فسون

وچون از مشیمهٔ مشیت ازلي دین و ملک توامان آمده اند و ضبط امور آن برادر بی معاونت این خواهر متمشي نمي گردد مهد علیا قتلغ ترکان آغا که خواهر حضرت صاحب قران بود و از وبس بزرگتر قوت تحمل این اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که چون واقعهٔ ضروري که سبب ملالت و سآمت خاطر خطیر است بهیچ تدبیر تدارک پذیر نخواهد گشت جانب رعایت مصالح مملکت بیکبارگي فرو گذاشتن که هرآینه بفساد بلاد وتفرقه وپریشاني عباد مفضي

شود از کسوت صواب عاري مي نمايد دل مبارک ازان انديشه مي بايد پرداخت و ضبط امور مملکت و کفايت مهمات سلطنت را وِجهۀ همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندران وکلات نهضت نموده جمعي را که از سرِ غرور پاي جسارت از جادۀ مطاوعت بيرون نهاده دست بي باکي بر آورده اند بهر عقوبت که ازان صعب تر نباشد از قتل و نهب و تخريب اماکن و مساکن ادبی چنان کردن که عبرت و پند ديگران گردد تا هم گناه کاران بجزای خود رسيده باشند و هم بي گناهانِ نيک بخت بموجب السعيد من يتعظ بوعظ غيره بوسوسه ديو غرور از راه نروند و خود را و ديگران را در معرض بلا و عنا نيندازند *

* بيت *

بر دشمنان را چنان کن ادب * که يابند امان ديگران از غضب

بدي را جزا هرکه بيند که چيست * بکردار خويشش ببايد گريست

مودای این کلمات چون منشأش محض نيک خواهي و مهرباني بود در خاطر خطير صاحبقران جهانگير تاثير کرد ودواعي نهضت پادشاهانه در حرکت آمده حدود عزيمت صوب خراسان و مازندران تشديد فرمود * * بيت *

پيل را هندوستان آمد بياد * باز آغاز جانگيهري نهاد

گفتار در لشکر کشيدنِ حضرت صاحب قران بايران زمين نوبت ثاني

حضرت صاحب قران درمیان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشکر آسمان جنبش ستاره عدد بر آراسته باز روی سعادت از بخارا بصوب ایران نهاد نسیم فیروزي از طره پرچم رایت نصرت شعار چون باد نوروزي از روایح گلزار مشام روزگار را مشک آگین کرده انوار فتح و ظفر از ماهچه اعلام ظفر پیکرش مانند بارقهٔ حسن از چهره سرو قدان ماه منظر دیده دولت را روشنائي بخشیده * نظم *

زتوران برآمد دگر باره جوش * بایوان کیوان رسیده خروش
سپاهي بجنبید گز حصرِ آن * یقینم که عاجز بماند گمان
زهرسو شده انجمن فوج فوج * چودریا که خیزد زهرگونه موج
گروهي دلاور چو شیرِ ژیان * همه دل پر از کینِ ایرانیان
چنین لشکرے با چنان پادشاه * روان شد شتابان بعونِ اِلٰه
چو آمد بآمویه لشکر ز دشت * که آنجا زجیحون بباید گذشت
بکشتي در آمویه پل ساختند * هنر پیشگانش به پرداختند
چو از بستنِ پل گشادند راه * ازان آب بگذشت شاه و سپاه
جهانگیر صاحب قران سرفراز * بایران زمین لشکر آورد باز
نهیبِ سپاهش بهر مرز و بوم * فتاده ز چین تا باقصای روم
گرا وکردي از مشرق آهنگ حرب * عدو خواب آشفته دیدي بغرب

چون از راهِ ماخان عبور نموده حوالي کلات مخیم عساکر گردون مآثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفرپناه از

سرخس آمده بمعسکر همایون پیوست و ملک غیاث الدین بالشکر از هرات توجه نموده باردوي همایون ملحق شد و علي بیگ پیش از وصول رایات نصرت آیات تعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلات در آورده بود * * بیت *

* ز بیم سپاه آنچه بودش یلَه *
* هَیونان و از گوسفندان گلَه *
* ز خیل و حشم آنچه زان داشت باک *
* بحصنِ کلات اندر آورد پاک *

صاحب قران کامگار را ملاحظه علاقه پیوند تحریک سلسلهٔ عاطفت کرده نخواست که علي بیگ و ولایتش مصبِّ سیل قهر و سخط گردد پیش او کس فرستاد که سببِ این خوف و هراس چیست مي باید که اندیشه خطا اصلا بخاطرِ خود راه ندهد و باستظهار تمام بی تعلل بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد و اگرنه هرچه بیند از خود بیند لقد اعذر من انذر علي بیگ را چون هنگام فرو نشستن چراغ دولت بود بانوارِ مصباح آن نصایح که از مشکات مرحمت تافته بود راه بجاده صواب نبرد و برو فق ساوي الی جبل یعصمني پشتِ پندار و منيِ بحصانت و محکميِ حصار[(۱)] کلات باز گذاشتِ و باحراز سعادتِ ملازمت نشتافت * * بیت *

---

(۱) در چهار نسخ بجایش (کوه) بنظر آمده *

کسی را که روزِ بد آید به پیش * به پیچد سو از راهِ بهٔ بود خویش

حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرن که از توابع ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور جای رسانید که عنان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت و پی غلط داده بیخبر بکلات راند * نظم *

* چو بهمن بزابلستان خواست شد *

* چپ انداخت آوازه وز راست شد *

علي بیگ و اتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت ازا نصوب و آوازه توجه بجانب مازندران امنیي حاصل شده بود و مجموع گله و رمه و اسپ و گوسفند و دیگر چهارپایان از حصار بیرون آورده و در علف خوارها (۱) رها کرده تمامت آن عرضهٔ غارت و تاراج گشته فتوح روزگار لشکر ظفر شعار شد و در مقابل دروازه کلات که مشهور است بدروازه چهارده (۲) جهت نزول همایون شاه قبه بارگاه باوج * مصراع *

* سقف فیروزه فام گلشنِ ماه *

برافراخته شد و رمح سنجق ظفر پیکرش درساحت دولت فرو زده پای قرارش چون خار پرکار بمرکزِ زمین استوار گشت * بیت *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجایش (زارها) دیدم

(۲) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (چهار) است *

فرو زد بماهي و برزد بماه * بن نیزه وقبهٔ بارگاه

و سپاهِ فتح آثار کلات را چون حوادثِ روزگار از اطراف وجوانب
فرو گرفتند امیرزاده میرانشاه در برابر دروازهٔ دهچه نزول
فرمود و امیرزاده علي که پسر امیر موید ارلات بود درگذار
لهره فرود آمد و امیر حاجي سیف الدین در بند ارغون شاه را
محل نزول ساخت و امیرزاده عمرشیخ بدروازه دیگر رایت
جلادت برافراخت نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب
ارکان تمکن علي بیگ را متزلزل گردانید و از سرِ عجز و اضطراب
بپایه سریر اعلي عرضه داشت که از افعال ناپسندیدهٔ خود
خجلت زده و شرمسارم و دلیري آنکه بی تمهید معذرتي
بخدمت شتابم و سعادتِ بساطبوس دریابم ندارم اگر مراحم
پادشاهانه مسامحت نماید و آن حضرت با نفري اندک بدروازه
تشریف فرماید بنده بدولت پای بوس سرافراز گشته دستِ
ضراعت بدامنِ عفوگناه سوز یازیده جرایم و زلات را باعتذار
و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب قران ازکمالِ مرحمت
بی پایان ملتمس او را باسعاف مقرون گردانید و روزي
تعیین فرموده با پنج سوار بدرِ حصار تشریف حضور ارزاني
داشت و آن حصار را راهي بود باریک و تنگ دردره هولناک
که تیغِ کوهش در سمّک از سِماک گذشته بود و در عمق بسمّک
رسیده و مسافت میان نشیب و فرازش از ثری تا بثریا

کشیده * * بیت *

تیغش به نشیب برده آهنگ * زان سوی سمک هزار فرسنگ
تیغش بفراز برده خرگاه * زان سوی فلک بسالها راه

علي بیگ را چون آمدنِ آنحضرت باندک نفری معلوم شد شرارتِ نفس و خبثِ طبیعت بلکه عدمِ دولت و قلتِ سعادت اورا بران داشت که اندیشه غدر و مکر کرده جمعي بدفعل رادرکمین گاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سرِبی باکي دست یازي کنند و خود بعهد وفا ننمود و بیرون نیامد غافل ازین معنی * بیت *

* کانرا که هست حفظِ إلٰهي نگاهبان *
* ازگردشِ سپهر نیاید برو زیان *
* کاخِ سعادتی که شد از فضل حق بلند *
* از منجنیقِ حیله نیاید برو گزند *

حضرت صاحب قران بعد اززمانها که در وعده گاه توقف نمود مراجعت فرمود و از حمایتِ عنایت رباني برحسب
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون بد اندیشان کورگشته کس را مجالِ آن نه شد نه درآمدن ونه دربازگشتن که دست از پا خطا کرده بیک سرِمو آسیبي رساند * نظم *

آنرا که خدا نگاه دارد * گرسنگ زآسمان ببارد

حاشا که باو رسد گزندی * و آشفته شود زنا پسندي

لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بمعسکر همایون باز آمد *

* نظم *

جهان جو فرود آمد از کوه بر * برفتند گردان بانبوه بر گرفتند یکیک برو آفرین * که ای نامور شهریار گزین چه به زانکه باز آمدي تن درست * بآب مژه رخ نبایست شست و چون نقض عهد و غدر اندیشي علي بیگ بظهور پیوست نایره غضب حضرت صاحب قران برافروخت و یرلیغ همایون بنفاذ پیوست که لشکر منصور جنگ در اندازند و اشارت علیه صادر شد که بهادران دلاور از محلي چند معین بحصار کلات برآیند سپاه ظفر پناه امتثال فرمان را کمر جان سپاری به بستند و هرکس از موضع خویش پیش رفته آنچه در وسع مکنت و مقدرت او بود کوشش نمود ودر اوایل ربیع الاول سنه (اربع و ثمانین و سبعمایة) موافق ایت ئیل شب سه شنبه جماعتی از مکرتیان و لشکر بدخشان که ایشان در کوه روی با کبك دري برابري کردن عار شمارند و در کمرگردی از پهلوی مساوات زدن با رنگ و پلنگ ننگ دارند فرمان شد که بحصار برآیند آن گروه في الحال روی جلادت براه نهاده همدران شب بکوه برآمدند و جمعي دیگر نقاره فرو کوفته و یرغو کشیده بدروازه رسیدند *

* نظم *

زبانگِ تبیره میانِ دوکوه * دلِ کرگس اندر هوا شد ستوه
سوار و پیاده بزرین کمر * همه تیغ دار و همه نیزه ور
روان اندر آمد گروها گروه * دلیران رسیده میانِ دوکوه

حضرت صاحب قران جمعي از دلاوران لشکر را اختیار فرموده از پیش خود روانه داشت و جماعتي از بهادران و مقربان مثل آقتمور بهادر و ایکو تمور از راه لهره بکمر کوه برآمدند وآقتمور دشمنان را رانده بقله برآمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو تمور بسرِ خصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران و رزم آزمایانِ لشکرِ ظفرقرین هرکس ازجای خود حمله کرده مقابلِ خود را براندند و ببالای کوه برآمدند * نظم *

زبس نعره و نالهٔ کره نای * توگفتي جهان اندرآمد زجای
همه سنگ مرجان شد و خاک خون * بسي سروران را شده سرنگون
ز خون چشم گیتي همي نم گرفت * زبس کشته پشتِ زمین خم گرفت

و عمر عباس و مبشر با چند کس پیش رفته بودند و درکمري ایستاده دشمنان برایشان حمله کردند حضرت صاحب قران جمعي از دلیرانِ لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی بازوی کامکار منهزم و متفرق گردانند و عساکرِ منصور چون آفتاب وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور منکوب گشته بتضرع وزاری امان طلبیدند علي بیگ را کاردِ اضطرار باستخوان رسید و باز از درِ استکانت وانکسار درآمد و کس پیش حضرت

صاحب قران فرستاد و بتشفع و تضرع درخواست کرد که لشکرِ منصور دستِ استیلاء و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فردا بپای اطاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را سجده گاه جبین ضراعت و مسکنت سازم و برین معنی عهد و پیمان بست و پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانید و نیک روز و محمد شیخ حاجي را که از اعیان امراء جون غربان بودند با دخترش خوانده سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان درمقامِ ادب زانو زده زبانِ تضرع بشفاعت بر کشودند عواطف پادشاهانه درخواست او را بحسنِ قبول تلقي نمود وباز عهد علی بیگ را درمحلِ اعتداد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دستِ کین از پیکار باز داشته تیغ انتقام را درحریمِ نیام آرام دهند و ازانجا موید و مظفر بمعسکرِ نصرت مقر معاودت نمود وبسعادت نزول فرمود و نیک روز و محمد ملازم رکاب همایون بلشکرگاهِ ظفر پناه آمدند روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سبز خنک فلک سوار شده افسرِ استعلاء واقتدار بر افراخت و مخالفِ سیاه روی شب خوار و زار گشته معجر مشکین از سر بینداخت * بیت *

خور از کوه بفراخت زرین کلاه * شب از سر بینداخت شعرِ سیاه

حضرت صاحب قراني محفوف بتائید آسماني سوار شد و درِ دروازه کلات را از فرِ حضور سعادت گستر غیرتِ حصار فیروزه کار

چرخِ اخضر گردانید علي بیگ بپای ضرورت و اضطرار از حصار
چون مار از پوست بیرون آمد و روی تضرع بخاکِ استکانت
نهاده بگناهانِ خود اعتراف نمود و بحامیِ مراحم پادشاهانه
توسل جسته امانِ جان طلبید و چون منشورِ آن حاجتش در
دیوانِ عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برداشته
را دگربار بر امیدِ زندگاني بست زبان معذرت بخواهش
گوي بر کشاد که امروز از ملازمتِ رکاب همایون معاف باشم
تا فردا بار دوی اعلی شتابم و سعادتِ بساط بوس دریابم
سعتِ مرحمت حضرت صاحب قران آن ملتمس را نیز رقم
اسعاف کشید و عنانِ سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل
مبارک خویش فرمود علی بیگ را چون روز اقبال بشام زوال
رسیده بود بخت بر گشته بهیچ حال نمي گذاشت که قدم توفیق
برطریقِ صواب استوار دارد * * بیت *

* هرکرا از بختِ واژون روز دولت شد سیاه *
* طالعِ شوریده نگذارد که آرد سر براه *

باز اندیشه خطا پیش نهادِ پند ار باطل کرده درشب راه
لهره و دیگر ممرها که عساکرِ منصور از انجا بر آمده بودند محکم
گردانید و کشَف کردار سر در حصار سنگین کشیده دیگر عهد
بشکست و یاغي شد من لم یجعل الله له نورا فماله من نور
حضرت صاحب قران بعد از چهارده روز از انجا کوچ کرده

بحصار قهقهه که درمیان باورد و کلات واقع است و خراب بود فرمود و بعمارتِ آن فرمان داد سپاهِ ظفرپناه بدوشبانه روز آنرا معمور ساختند وحاجي خواجه را باجماعتی ازمردان کار آنجا به نشاند سیورغتمش خان و امیرزاده علي وکلانتر بهادران شیخ علي را با تومانهای خود ازجانبی دیگر بمحافظتِ راههای کلات تعین فرمود تا از جمیع جوانب راهِ آمد و شد بر ایشان بسته آن حصار رالحد کردار محبسي سازند که نه هیچ کس بیرون تواند آمد و نه هیچ کس پیش ایشان تواند رفت تا چیزی تواند برد * بیت *

* آن را که دل زصدق و صفا زندگي نیافت *
* در گور به وگرچه دمي سرد مي زند *

ذکر در فتح قلعه ترشیز

حضرت صاحب قران چون حصار کلات را بحسنِ تدبیر مدفنِ مخالفان مرده دل ساخت کمندِ اندیشه صواب انجام را برکنگرهٔ فتح قلعه ترشیز انداخت و روي عزیمتِ مبارک بآنصوب آورده رایتِ نهضت همایون برافراخت و ازیسي دبان گذشته بخیوشان درآمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاري شده بود بجانب سمرقند باز گردانید و در ضمانِ حفظ افریدگار * نظم *

بفرخنده ترطالعي شد سوار * جهاندار صاحب قران کامکار

بدولت روان گشت با لشکرش * سپهر و سپهر آفرین یاورش
چو جوشنده بحر و خروشنده سیل * بترشیز و آن بوم و برکرد میل
بعون الٰهی چو آنجا رسید * سپه گرد قلعه رده بر کشید
قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار
در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبهٔ که پاسبانش اگر
بکنگره برآمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی و ژرفی
خندقش بحیثیتی که اگر در بُنش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین
امان نیافتی از پنهای خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی
گذشت و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی رسید از شدت حرارت
آفتاب نتوانستی نشست * نظم *

* فلک مثال حصاری که سدّ اسکندر *
* بُدی به نسبت او نسج عنکبوت نزار *
* بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست *
* کمند فکر نگندن بطرف بام حصار *
* ز محکمی بطریقی که منجنیق سپهر *
* بسنگ حادثه کاهش نکندی از دیوار *

و محافظان حصار دران روزگار سدیدیان بودند که ملک
غیاث الدین آن قلعه را با میرعلی سدیدی سپرده بود و سدیدیان
جماعتی غوریان بودند ببهادری و حصارداری مشهور و در واقع
ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال

و در دلاوري و پهلواني بي شبه و مثال و قلعه از كفايت و تدبير ايشان از ذخيره بسيار و انواع آلات حرب و اسباب پيكار مالا مال و گروهي انبوه درانجا متحصن شده مستعد و آماده قتال و جدال ٭

٭ نظم ٭

٭ چنين حصاركه يارد(۱) گشاد جزملكي ٭
٭ كه پيش خدمت او بست روزگاركمر ٭
٭ چنين سپاه كه يارد كشيد جز شاهي ٭
٭ كه شد درست بد و رسم و دين پيغمبر ٭

صاحب قران كامكار ملك غياث الدين را فرمود كه اينها نوكران تو اند و اين قلعه تو بديشان دادۀ چون تو مطيع امر و حكم ما شدي ايشان چرا سرباز مي زنند ملك غياث الدين گفت از بي عقلي و ملك بهاي حصار رفت و چند انكه ايشانرا نصيحت نمود بسخن ملك از قلعه بزير نيامدند فرمان قضا جريان نفاذ يافت و لشكر گيتي ستان قلعه را مركزوار درميان گرفته فرود آمدند و تومانات و هزارجات صوبهاي خود را مرتب و مستحكم گردانيده بجنگ مشغول شدند و با آنكه آتش ميوۀ زمستانست ايشان دو تابستان كه مردم از شدت حرارت هوا مي سوختند پيوسته آتش پيكار مي افروختند و حضرت صاحب قران هرروز سوار شده گرد قلعه برمي آمد و مداخل

(۱) چنين است در اكثر نسخ و در بعض بجايش (داند) است ٭

و مخارج آنرا احتیاط می فرمود مهندسان کاردان برحسب فرموده منجنیقها بساختند و عرادها راست کرده برافراختند و فرمان شد تا نقبچیان چیره‌دست نقب درخندق ابرید؟ آنرا از آب خالی ساختند و در زیر حصار نقبها بنیاد انداختند عساکر گردون مآثر از اطراف جنگ در پیوسته دست بردهای مردانه می نمودند و اهل حصار نیز در مقابله کوششهای دلاورانه نموده آنچه غایتِ شجاعت و نهایتِ مردانگی و جلادت توانند بود بتقدیم میرسانیدند • نظم •

گردها کرده چشم گیتی کور • کوسها کرده گوش گردون کر
تیغ چون مور و کشته چون لاله • روی چون گل شده چو نیلوفر
خارپشتی شده زنیزه و تیر • اجل جان شکار عمر شکر

آخرالامر اعوانِ دولت روز بروز زیاده بزخم سنگِ منجنیق و عراده بارو و فصیلِ حصاررا چنان درهم شکستند که مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد سدیدیان را ازان حال پشتِ دل بشکست و دریافتند که اقبال حضرت صاحب قران امریست آسمانی و مقاومت با آن دولت بجلادت و پهلوانی ممکن نیست از درِعجز و ناتوانی درآمده بجان امان خواستند و زبان تضرع و انکسار بپوزش و اعتذار بیاراستند عواطف خسروانه ایشان را امان بخشید و بعنایت و استمالت ایمن و امیدوار گردانیده ایشان از قلعه بیرون آمدند و بسعادت بساط بوس

استسعاد یافته بمراسم بندگي و خدمتکاري قیام نمودند صاحب قران چون در ایشان آثار مردانگي و فرزانگي مشاهده فرمود همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته سیورغالات وانعامات پادشاهانه ارزاني داشت و برضبط و محافظت حصارها و قلعهای سرحد ترکستان نامزد فرمود ٭ نظم ٭

چو سلطان کند بندهٔ را پسند ٭ میانِ بزرگان شود سربلند

و چون ایشان بخانه کوچ روانه آن جانب شدند داروغگي ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق اتکه مفوض گشت ٭

ذکر رسیدنِ ایلچی فارس

درین ولا والي فارس جلال الدین شاه شجاع که غره جبین دودمان مظفري و واسطه عقد ملوکِ آن دیار دران روزگار او بود از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هوا داري بندگان پایه سریر اعلی مبادرت نمود عمرشاه که از وجوهِ امرای او بود با مکتوبی مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض ضراعت و اخلاص و اظهارِ دولت خواهي واختصاص روانه درگاه عالم پناه گردانید و برسم پیشکش بسی ظرایف و تحف از جواهرِ نامدار و لآلي شاهوار و قناطیر مقنطره از زر و دینار مقرون بصنوف اقمشه فاخره و تنسوقات و اجناس ثمین واسپانِ تازي با برگستوان واستران راهوار با زینهای زرین و اشترِ رکاب و قطار با رخوتِ نفیس وآلاتِ گزین و سراپردهِ سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان

همه از نفایس اقمشه در غایتِ تکلف و تزیین مصحوبِ آن فرستاده بفرستاد و چون عمرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید وبشرفِ بساط بوس مستسعد گشت رسم انجامشی بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف وهدایا که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب قران کامگار اورا بنواخت و بانواعِ احسان بیدریغ اززر وخلعت واسپِ گرامی بلند پایه ساخت وجوابِ مکتوب مشتمل بر وفور عنایت وعاطفت کرامت فرموده اورا مقضی الاوطار وامیدوار باز گردانید وکسِ خود را با بسی تحف وهدایا همراهِ او پیش والي فارس فرستاد تا اورا بعواطف ومراحم خسروانه معتضد ومستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیر زاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستاري نماید واساسِ مودت ومصادقت که درمیان آمده بقرابت ومصاهرت موکد گشته استحکام پذیرد واستمرار یابد ٭ بیت ٭

محبت به پیوند چون شد قوي ٭ شود تازه شاخِ امید از نوي

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب مازندران

چون حصارِ ترشیز برحسبِ دلخواه بندگان حضرت در سلکِ تسخیر انخراط پذیرفت ودر تحت تصرف گماشتگان

انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنفِ حفظ پروردگار بصوب
ما زندران روان شد ● ● بیت ●

● از صفِ لشکر فگنده جنبش اندر دشت وکوه ●

● وز تفِ خنجر فگنده جوشش اندر بحر و بر ●

و چون از راهِ روغی عبور نموده کبود جامه و شاسمان مخیم
نزول همایون گشت والی ما زندران امیر ولی از اطلاعِ بران
معنی دهشت و حیرت شامل حالِ خود یافت و از مقربانِ
خود امیر حاجی و دیگر فرزندگان را با نواع پیش کشها از نقوز
و تحف و هدایا بفرستاد و بساطِ اعتذار با قدامِ تخشع و انکسار
سپرده بعاملانِ دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگی
درخواست همین است که بنده را درین مجال معاف داشته
عساکرِ منصور در ضمانِ تایید رب غفور عنانِ توجه ازین دیار بر
تابند تا کمینه را سکینه امن و اطمینان حاصل شده بخاطرِ کشاده
احرام کعبه اقبال در بندد و از عقبِ شتافته زمین عبودیت را
بجبین اخلاص بفرساید و بقیه عمر کمرِ خدمتگاری را زیورِ میان
بختیاری ساخته بمراسم جان سپارے قیام نماید ● ● بیت ●
یکی بنده باشم بدرگاهِ شاه ● بخدمت به بسته میان سال و ماه
کرمِ بی دریغ آن حضرت صحیفه ملتمس او را رقمِ اسعاف کشید
و از خزانه سماحتِ خسروانه قامت حاجتش را خلعتِ قبول
پوشانید ● ● بیت ●

کرم بین که دشمن چو کرد التجا • مرادِ دلش سربسر شد روا

درهمان اثنا از کلات خبر آمد که شیخ علي بهادر کمرها و ممرهای آن قلعه را تحقیق کرده شبی بی آنکه امیرزاده علي را آگاهي دهد با جندي از نوکرانِ خاصهٔ خود نهفته بحصار کلات بر آمد و چون هوا از غبارِ ظلمتِ شب تیرگي داشت راه گم کرده بکمري بلند باز خورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند و کمرها و گذارها گرفته مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین سورن انداخته جنگي عظیم در پیوست • • نظم •

• زبس خروش برافتاد کوه را لرزه •

• زبس نهیب فرو رفته آسمان را دم •

• زبانِ گُردان چون زلفِ دلبران درتاب •

• دهانِ مردان چون چشمِ سفلگان بي نم •

تا در آشیانِ ترکشها از طایرِ تیر نشاني مانده بود زاغِ کمان ازهوای دستِ دلاوران گوشه گیر نشد و تا زبانِ تیغ درکامِ انتقام سراسر دندان نگشت بهادران را سختي جزدِ و دار و گیر دلپذیر نیفتاد • • نظم •

تیر جان یافته زوصلِ کمان • تیغ باریده خون زهجرِ نیام

آن نشسته چونوردر احداق • وین روان همچو روح در اجسام

و چون جعبها از تیر چون کفِ کریمان از دنانیر خالي ماند و تیغ

و سپهر چون دلِ اهل هنر و احوالِ مردم دانشور شکسته و مُبَتّر گشت و بسیارے از مردمِ طرفین سپري شدند جمعي از سرِخیر اندیشي پای صلاح درمیان نهاده بدست یاري توفیق آب تمکیني بر آتشِ فتنه افشاندند و غبارِ بلا که ببادِ حمله پرخاش جویان از خاکِ معرکه برخاسته بود فرو نشاندند و ازجانبین عهد مصافات بسته علي بیگ و شیخ علي بهادر ملاقات کردند و برسمِ مصالحت یکدیگررا درکنار گرفتند و وحشت و کدورت از میان برخاسته ازعناد وستیزه کنار جستند و علي بیگ اورا بخانه خود فرود آورده آنچه ازلوازمِ اعزاز و جانب داري تواند بود بجای آورد وبا او طرح مصاحبت شبا روزي در انداخته چشم آن داشت که بوسیله شفاعتِ او عفو حضرت صاحب قران گناهان اورا درگذارد * بیت *

* زین محترم شفیعي آنرا که کرد یاري *
* شاید که با گناهش باشد امیدواري *

حضرت صاحب قران چون التماس والي مازندران که از درِ اطاعت و انقیاد در آمده درخواست کرده مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده ازراه شملغان و چرمغان عبور نموده مرغزار رادکان رامضربِ خیام سلطنت و محل سراپرده عظمت گردانید و درانجا شیخ علي بهادر و جماعتي که با او بودند باردوي همایون ملحق شدند و چون شیخ علي بهادر ۴

علي بيگ را با شمشير و كفن بشرف بساط بوس رسانيده زانو زده خون او درخواست كرد مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعنايت و نوازش مخصوص گردانيد و شيخ علي بهادر را ملحوظ نظر عنايت و تربيت گردانيده رادكان را سيورغال او فرمود و سبزوار را بعلي موبه سربدال مسلم داشت و فرمان داد كه ملك غياث الدين را با فرزندان و علي بيگ را با متعلقان بسمرقند برند و مجموع جون غربانيان را بر امراء قسمت نموده خانه كوچ بماوراء النهر نقل كنند

گفتار در مراجعت صاحب قران اسلام پناه بجانب تخت گاه

چون ممالك خراسان از دغدغه مخالفان يكبارگي صافي شد و گماشتگان اميرزاده ميرانشاه بر تمامِ آن بلاد و ديار متمكن و صاحب اختيار شدند رايت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سرير سلطنت و جلالت گشت و عساكرِ منصور را اجازت داد كه بمواضع خود باز گردند و هركس درخانه خود بيارامد و بتعجيل روان شد و چون غبار موكب همايون سرمه ديدهٔ اميد اهالي سمرقند آمد و آن مملكت از فرِ نزولِ مبارك آنحضرت غيرتِ باغ ارم و روضه جنان گشت علي بيگ و امير غوري پسر ملك غياث الدين و ملك محمد برادرش را بند كرده باندكان پيش اميرزاده

عمر شیخ فرستاد و چون غربا نیانرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین
را با پسر بزرگش پیر محمد درسمرقند موقوف داشت و درین
زمستان از تصادم تقدیرات الهي درهرات حادثه موحش رو
نمود و تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخرالدین محمد
و برادرش درزمان استیلاء و حکومت ملک حسین و پسرش
ملک غیاث الدین اعتباري و اختیاري نداشتند و درغایت
فلاکت و بے وضعي روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب
قران هرات را فتح فرمود ایشان درپایه سریراعلی حال خود
عرضه داشتند که ما بندگان با ملک حسین ابنای اعمامیم و او
و پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب واملاک پدران ما
بدست تغلب و تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلي ضایع
و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت
و حکومت غور به برادر بزرگتر ملک محمد ارزاني داشت
وهم دران ولا ابو سعید اسپهبد که غوري بچه بی باك بود
وملک غیاث الدین اورا بند کرده وده سال بران گذشته
ازمیامن التفات آنحضرت خلاص یافت ودر اواخرسنه (اربع
وثمانین وسبعمایة) که امیرزاده میران شاه باامراء بکنار
مرغاب درموضع پنج ده که به پندی مشهوراست قشلاق
فرموده بود ملک محمد از محض جنون وجهالت روی
شقاوت بتیه ضلالت آورد وباجمعي غوریان ازو جاهل تر

متوجه هرات شدند و ابوسعید اسپهبد نیز خز درمیان گله انداخته بایشان پیوست و چون بهرات رسیدند حشري از ارذال واوباش سرد رپی ایشان نهادند و داروغگان و محصلان ونوکرانِ امراء که هریک بمهمي بآنجا رفته بودند باتفاق بحصار اختیارالدین درآمدند وآن بی‌باکان عاقبت نا اندیش درشهرافتادند ودستِ تعدي وبیداد بهرگونه شر وفساد برگشادند وازجمله بدرِحصار آمدند وهیزمي چند جمع کرده آتش دران درزدند جماعت ترکان که دران حصار بودند ازان حال متوهم شدند وجریده بي چیزي که بنظرطمع شریري درآید خود را بزیر مي انداختند که جان بسلامت بیرون برند وازآسیبِ تعرض آن ملاعین امان نمي یافتند وچون این خبربامیرزاده میرانشاه رسید امیرحاجي سیف الدین وامیر آق بوغارا بافوجي ازلشکرِ ظفرقرین بتعجیل روانه هرات گردانید وخود نیز بالشکرمتوجه شد وچون امراء برسیدند غوریان بمقابله ومدافعه پیش آمده درسرِ کوچه خیاوان جنگ واقع شد وشکست برمخالفان افتاد وبسیارے ازایشان کشته شدند واندکي زارو زخم داردرشهرگریختند ودرشب ا: هم فروریخته متفرق وپراگنده شدند وامیرزاده میرانشاه .. برسید وسپاه نصرت پناه تیغِ سیاست ازنیام انتقام کشید جمعي کثیرازبي باکان بقتل آوردند وازسرهای کشتگان

مناره ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنین آید پیش *

وچون پرتوِ این خبر در سمرقند از ممر اِنهای امیرزاده میرانشاه برپیشگاه خاطر آگاه حضرت اعلي تافت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت وملک غیاث الدین که در ارک سمرقند محبوس بود وبرادرش ملک محمد و پسرِ کوچکش امیرغوري وعلي بیگ جون غرباني درانده گان مقید بودند هر چهار عرضه چهار تکبیر فنا گشتند واز مصدوقه و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة نموداري مشاهده افتاد ولامردّ لقضاء الله *

ذکر وفات حضرات دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا

در سال هفتصد و هشتاد و پنج هجري مطابق تنگوز ئیل حرمِ محترم حضرت صاحب قران دلشاد آغا از غم آباد دنیا رحلت نمود و مرغِ روحش بامتثال امر ارجعي الی ربک راضیة مرضیة بال کشود و بعد از چند روز مهینِ خواهر آن حضرت قتلغ ترکان آغا که از خواتین روزگار بانواع خیرات و اصنافِ مبرات امتیاز داشت و معمارِ همتش بقاع خیر از مدارس و خوانق پرداخته از فیضِ احسانش طبقاتِ خلایق محظوظ و بهره ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود

وازتنگنای دارغرور بفضای دلکشای سرای سرور انتقال نمود * نظم *

* دردا که مصر عصمت و حشمت خراب شد *
* وآن نیل فضل گسترِ دولت سراب شد *
* ماتم سرای گشت سپهرِ چهارمین *
* روح القدس بتعزیتِ آفتاب شد *

واورا درجوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضي الله عنهما دفن کردند حضرت صاحب قران را از حدوثِ این واقعه حزني عظیم بخاطرِ مبارک راه یافت واندوه بیش از اندازه گرد ضمیر منیر برآمد مراسمِ تعزیت بآیینی تمام اقامت افتاد وثواب روح مطهر ایشان را ازفواضل صدقات حضرت صاحب قران آن مایه مواهب بارباب استحقاق رسانید که شرح نتوان داد وچون رای عالم آرای آنحضرت از غایتِ ملال وکلال عنان اندیشه از اشغالِ دنیوي بکلي برتافت واصلا پرتوِ التفات براحوالِ مملکت وتدبیرِ مصالح سلطنت نمي انداخت سادات وعلماء و مشایخ وصلحاء مثل سید برکت وخواجه عبد الملک وشیخ زاده ساغرجي اتفاق نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان دولت خواهي بوعظ ونصایح برکشوده خاطرِ مبارکش را بلطایف واشاراتِ ازاحادیث وآیات ونوادرِ حکایات

تسلي دادند و بکفایت مهماتِ رعایا و لشکري و اشاعتِ
آثارِ معدلت و داد گستري که میامن ساعتي از زمان که
بآن صرف شود در میزانِ معرفت و ایقان برعبادتِ عمر
رجحان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامگار یتیمه
انا لله و انا الیه راجعون را تمیمهٔ بازوي اصطبار ساخته
روی همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد *

گفتار در فرستادنِ لشکر بجانب جته

حضرت صاحب قران درهمان سال تنگوز امیرزاده علي
را با لشکری بقلع وقمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام بی
بهره بودند نامزد فرموده بطلب قمرالدین که برافروزندهٔ شعله
شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون
امیر زاده علي باسپاه روان شد درراه طایفه بهرین که دریای
فتنه را نهنگ وکوهِ فتاکي و بی باکي را پلنگ بودند کمین غدر
گشاده اغرق امیرزاده علي را بغارتیدند و او شکسته بازگشت
و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت شیخ علي بهادر
و سیف الملوک پسر امیر حاجي سیف الدین و اتلمش و ارغون
شاه اختاجي را باسپاهی دررزم جان ستان و سرپاش بقصد
انتقام آن بی باکان روان گردانید و چون بزودي ازیشان خبری
نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچي بوغا و شمس الدین اوج قرا
و صاین تمور بها در را با ده هزار سوار درعقب ایشان بفرستاد

وچون با تاقم رسیدند امراء که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته وبسیاری ازیشان بقتل آورده و تالان وبرده کرده وبازگشته درانجا برسیدند و چون امیرجهانشاه مامور بود که درطلب قمرالدین سعي نماید ایشانرا مجموع بازگردانیده باتفاق ازایسي کول گذشته تاکول توبه بجست وجوی قمرالدین برفتند وچون اورا جائی نیافتند مراجعت نموده درپاییز بسمرقند رسیدند ودرپایه سریر اعلی باحراز سعادت زمین بوس سر افتخار بآسمان رسانیدند *

گفتار درنهضت صاحب قران ممالک ستان بطرف مازندان ورفتن بجانب سیستان

صاحب قران گیتي ستان درهمان پاییزحدود عزیمت مازندران را تشحیذ فرموده روی همت بلند جناب بتجهیز وترتیب لشکرآورد وسپاه بیکران که هنگام حمله غیرت گردون وگاه شمار ازعدد ثوابت وسیاره افزون * * نظم *

* چوشیرپردل ودر زیربارهای چوپیل *
* چوموربی‌حد ودردست نیزهای چومار *
* چوباد حمله بروهمچــوکوه حملــه پذیر *
* چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار *

برآراسته بمبارکی وطالع فرخنده سوارشد ودرضمان حفظ وتائید

ملک دیان بصوب مازندران روان گشت و ماهچه سَنجُق ظفر پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طنطنهٔ صیت قیامت تهیبش زلزله درجهان انداخته درجنبات خافقین افتاد و چون بعد از قطع مراحل و منازل بترمذ رسید برسانیدن تغارِ لشکر فرمان قضا جریان صدور پذیرفت و بر معبرِ آنجا پل بسته عبور فرمود و چون کنارِ آب مرغاب محل نزول همایون گشت امیرجاکو که برحسب فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت و مهمات ملکی که داشت بعز عرض رسانیده باز از جهتِ ضبط و نسق سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبر آوردند که تومن گرم سیرے نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داؤد سبزواري که عاطفت حضرت صاحب قراني او را به پیشوائي سبزوار بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش گرفته دستِ جسارت بقتل تابان بهادر که داروغه آنجا بود دراز کرده و یاغي شده و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال آگاهي یافت امیر آقبوغا را از هرات با لشکر بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجي سیف الدین بامدادِ او از عقب روان شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدرآباد که برقله کوهی واقع است برآمد و متحصن شد والحالة

هذه امیر حاجي سیف الدین و امیر آقبوقا بمحاصرهٔ آن مشغول اند چون این اخبار بمسامع علیه صاحب قران کامکار رسید و اهالي سیستان نیز مخالف بودند شیخ علي بهادر و اوج قرابهادر را بالشکری مرتب بطرف امیر ولي فرستاد تا در مقابل او نشسته آن سرحد را ضبط نمایند و عنان توجه همایون بصوب سیستان معطوف داشت و چون موکب ظفرقرین در اوایل رمضان سنه (خمس وثمانین وسبعمایة) بهرات نزول فرمود و مردم آنجا با غوریان اتفاق نموده اظهار مخالفت کرده بودند چنانکه سبق ذکر یافته مال اماني بر ایشان حواله رفت و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سبزوار شد و چون آن دیار مخیم نزول صاحب‌قران کامکار گشت یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت و قلعه را نقب زدند و شیخ یحیی خراساني برسر نقبچیان ایستادگي نموده شیب آنرا چون خانه زنبور مجوف ساختند و قلعه بنوعي از هم فرو ریخت که بیشتر مردم که درانجا بودند هلاک شدند و شیخ یحیی نیز بزیر دیواري بماند و قریب دو هزار کس را اسیر کرده زنده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل وخشت استوار کرده منارها برآوردند تا عالمیان از سطوت قهر آگاهي یافته خود را بوسوسه دیو غرور درچاه ویل و ثبور نیندازند و چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر ازان قضیه به پرداخت عساکر گردون مآثر مرتب

داشته مغفلای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان
با لشکر نصرت پناه روی ظفر براه آورده * * نظم *
بشبگیر برخاست آوای کوس * شد از گردِ لشکر سپهر آبنوس
همي رفت آن لشکرِ نامدار * سواران شمشیرزن صد هزار
خروشان و جوشان گروها گروه * که حمله باد و برِ حمله کوه
شاه جلال الدین والي فراه هوا خواهي بندگان درگاه را گوشوار
افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایتِ فرخنده فال را بقدم
استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت با غایت
قدرت و مکنت امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر با علو
رتبتِ محل و جلالتِ قدر و مقام * * مصراع *

* که آن بر نیاید ز دستِ کسی *

بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگي
و خدمتکاري را که آرایش قامتِ اقبالش بود بکمر اطاعت
و جان سپاري بیاراست و چون حضرت صاحب قران با فتح
و نجاح في جیش من الافراح از فراه روان شد و گرد موکب
کشور کشایش در تنِ گیتي بجای روان آقتمور بهادر را با جمعي
از امراء قوشونات فرمان داد که حوالي سیستان را تاخت
کرده غارت کنند و چون بامتثال امر بشتافتند تا درِ دروازهٔ
سیستان بباد تاراج بر رفت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب
مزید سعت و جمعیت معسکر سعادت مآب گشت و چون رایتِ

تایید پرچم از موضع اوک عبور نموده آن لشکرِ جوشن در تیغ
گذار بقلعه و حصار زره رسیدند برحسب فرمان قضا جریان
جنگ در انداخته درهمان روز مسخر کردند و از مخالفان پنج
هزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان گذاشته جنگی
عظیم کردند و بیشتر بزخم تیر و شمشیر سپری شدند و ازکشته پشته
برهم انداختند و از سرها منارها ساختند * نظم *

* در دستِ اسپ پاره شد ازکشته پارها *
* و آویخت قدِ نیزه ز سر گوشوارها *
* تا کار خصم نیز شد از دولتش بلند *
* از کشته پشتها و ز سرها منار ها *

گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن

صاحب قران گیتي ستان از حوالي حصار زره لشکر بآئین
جمال آراسته روان شد و با جمعي از خواص لشکر از پیش
براند و چون مسافت تا بدروازه اندکی ماند ببالای پشته
از ریگ بر آمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستاني با جمعي
از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته از سعادتِ پای بوس
سربلندي یافتند و از درِ عبودیت و خدمتکاري درآمده
بتضرع و زاري سخنِ قبول خراج و باج عرضه مي داشتند
و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول بود
که ناگاه دشمنان لشکرآراسته از دروازه بیرون ریختند و آهنگ

جنگ کرده متوجه شدند حضرت صاحب قران دو هزار سوار مکمل را در کمین باز داشت و محمد سلطان شاه را فرمود که با سپاهي اندک پیش رود و با دشمنان جنگ در انداخته و خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود وچون برحسب فرموده کاربند شد مخالفان چیره گشته دلیر از عقب ایشان در آمدند و بکمین گاه رسیدند آن دو هزار سوار مکمل بر ایشان تاختند و جنگي عظیم واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخمِ خنجر اسپ بسیار مجروح ساختند و چندي بکشتند و خلقي انبوه از ایشان از تیغِ انتقام برخاکِ هلاک افتادند و بقیه که بماندند بزخم شمشیر براندند و بدروازه رسانیدند * * نظم *

* زبس خون که با خاک آغشته بود *
* بچشمِ ظفر لاله زاری نمود *
* زمین را ز خون بازنشناختند *
* همي اسپ برکشتگان تاختند *

وچون شهسوار معرکه سپهر از هولِ آن رزم گاه بحصار مغرب شتافت و صانع تقدیر از تار و پود تاریکي و ظلام کسوت مشکین فام و جعلنا اللیل لباسا ببافت * * بیت *

لشکر از جنگ دست باز کشید * تا زمشرق سپیده دم بدمید
باز چون آفتاب سر بر زد * بر سرِ خویش کوه خنجر زد

لشکر آراست شاه عالم گیر * بفلک برشده خروش و نفیر
حضرت صاحب قران قول را بفر شکوه پادشاهانه بیاراست
و میمنه بظل رایت فتح آیت امیرزاده میرانشاه زینت یافت
واز امراء بزرگ امیر حاجي سیف الدین و آقبوغا [illegible]
و دیگر نوئینان ملازم بودند و قنبل میسره امیرساربوغا و در
پهلوي او خداداد پسر حسین و عساکر منصور بر تمام اطراف
و جوانب حصار محیط گشته کورگه فرو کوفتند و برغو کشیده
سورن انداختند و در پیش خود خندقي ساختند و برلب
خندق مندوها (١) نشا [illegible]
بازدر وقت آن [illegible] پشتها و زسرها منار ها *
عرض داده سپاه انجم را * شب ظلمت شعار ظلم آیین
دو هزار کس از مردم اندرون بعزم شب خون بیرون آمدند و
بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برات
خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن بي باکان از خندق
گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسپ و شتری چند را بخنجر
تلف گردانیدند بعد ازان از اطراف تیرباران کردند و بسیاری
ازیشان را برخاک هلاک انداختند و بعضي خسته و جسته در
اندرون حصار گریختند روز دیگر که جمشید منوچهر مهر بعزم تسخیر

(١) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (هنده وها)
و در بعض (مندوهات) دیده شد *

حصار زبرجد نگار سپهر لواء ضیاء برافراخت و شهربند گردون را بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب بپرداخت * * نظم *

ز خم ازکمین تیغ کین شاه مهر * بپرداخت زانجم حصار سپهر

بفرمان سلطان صاحب قران * خدیو جهان بخش گیتي ستان لشکر فیروزی اثر روی بشهر آورده از هرجانبي جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دلهای بیدریغ آتش پیکار افروخته رایت تسخیر برافراختند امیرزاده علي با پانصد سوار حمله کرده تباه و از ایشان از تیغ انتقام بود مخالفان را بکشتند و بسعي انبوه افتادند و بقیه که بماننده بزخم شمشیر بهمین همه را چین تصور رستمي در جبین پندار و کین روی تهور بایشان نهاده *

* مصراع *

* دل از زنده جان بپرداختند *

و جماعتی از عقب در آمدند و از هرطرف دست جلادت گشاده راه دروازه بران فوج از سپاه ظفرپناه که دلخواه چرخ فیروزه جز فیروزی ایشان نبود به بستند و آن بهادران نصرت آیین شمشیرکین را بدست تایید برکشیده داستان پورد ستان را بیاد زاولستان آوردند * * نظم *

ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان

رسیده بلب جان جنگ‌آوران * ولي تیغ را لب رسیده بجان

دران حال آق تمور بهادر با هزار سوار هریک با جرأتِ رستم و قوتِ اسفندیار عنان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده براندند وجمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند و امیرزاده علي با قوشون بیرون آمدند و مظفر ومنصور بمعسکرِ همایون پیوستند شاه قطب الدین بدانســت که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت از حیز قدرت و مکنت او بیرونست از راهِ ضرورت و اضطرار از حصار بیرون آمد و درساحتِ دولت صاحب قران کامکار روی تضرع بخاک استکانت وانکسار نهاده زبان حالش بفحوای این نظم مترنم گشت که * * نظم *

گردشِ چرخ جز بکام تو نیست * کوه را تابِ انتقام تو نیست
چه کنم چون بجان رسد کارم * از تو هم سوی تو پناه آرم

مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گسترده او را بجان امان بخشید وبعنایت و نوازش مخصوص گردانید * * نظم *

باعفو خسروانه چه سنجد گناهِ خصم * دریا زباد گردفشان تیره کي شود

حضرت صاحب قران یکتائی و دگله پوشیده بی جبه بر اسپِ کُرَنگ * * نظم *

* کُه اندام و مه تازش و چرخ گرد *
* زمین کوب و دریا بر وره نورد *

* گهِ شیهه رعد و گهِ پویه برق *
* بیك تاختن طی کند غرب و شرق *

سوار شد و با پانزده کس جهت تفحصِ لشکر بطرف جرنغار توجه فرمود ناگاه بیست هزار مرد از جهالِ سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود به تیر وکمان بربالای بارو برآمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از حصار بزیر انداختند و دستِ تفتاکي برآورده روی بی باکي بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب قران کامگار چون آن حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان تیربا ران کردند و اسپ صاحب قران مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر را مرتب داشته بنفسِ مبارک عزم رزم کرد امراء بدستِ اخلاص عنان مرکب فلك شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هوا خواهي عرضه داشتند که بندگان را سالها است که از میامن دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامراني مهیا و آماده گشته روزگارِ بجهت و شادماني میگذرد تا یکی از ما زنده باشد روا نمي داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که مظنه خطر تواند بود * * بیت *

* هزار جانِ گرامي غریق نعمت و ناز *
* فدای شاه فلك اقتدار بنده نواز *

و چون حضرت صاحبقران بدر خواست بندگان عنان باز کشید امراء از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار برآوردند و اکثرِ ایشان را بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف و نا چیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و درِ دروازه به بستند سپاه ظفر قرین بیک حمله دیگر بفصیل بر آمده رخنها کردند و شهر را تسخیر کرده حصار را بینداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران گردانیده بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار بساختند *

* نظم *

گشادند رزم آوران دست قهر * بکشتند خلق و بکندند شهر
تلف شد زن و مرد و برنا و پیر * زصد ساله تا کودکانِ بشیر

حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقلِ اموال و خزاینِ شاهان فرمان داد * * نظم *

زما وای دستان و سامِ سوار * شتر وارها بر نهادند بار
ز دینار و از گوهرِ نا بسود * ز تخت و زگستردنی هرچه بود
ز زرینه و تا جهای بزر * ز سیمینه و گوشوار و کمر
ز اسپانِ تازی بسیمین ستام * ز شمشیر هندی بزرین نیام
همان برده و بدرهای درم * ز مشک و زکافور و هر بیش و کم

و هرچه دران دیار بود از خزف تا گوهرِ شاهوار و از نفایسِ

اجناس تا میخ در دیوار بباد تاراج برفت وبرق غارت بر بیش و کم آن ولایت گرفته خشک و تر درهم سوخت *

* نظم *

زبیش وکم ونیك وبد خوب وزشت * زمانه دران بوم چیزی نهشت
نه کس ماند ونی شهرونی خواستة * ازان بوم و بر کرد برخاسته
رسید از بر و بوم زابلستان * سوی روح رستم پیامی که هان
سر از خاک بردار وایران به بین[1] * بکام دلیران توران زمین

واین فتح ارجمند در شوال سنه (خمس وثمانین وسبعمایة) موافق تنگوزئیل اتفاق افتاد وآفتاب درجدی بود شاه قطب الدین وکلانتران آن ناحیه را بسمرقند فرستادند وقضات وعلماء وصلحاء را کوچانیده بحصار فراه روانه داشتند وبهادران رزم آزمای که ازچشمهٔ تیغ آبدار نهال فتح وفیروزی را سبز وسیراب گردانیده بودند بعنایت وتربیت حضرت صاحب قران سرافراز گشته بانواع مواهب و عطایا اختصاص یافتند *

* نظم *

همه زابلستان بتاراج داد * مهان را همه بدره وتاج داد
بتخصیص آنرا که مردی نمود * عطای گران داد ورتبت فزود

وحکومت ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارزانی داشت *

---

(١) دردونسخه بجای زمین (ببین) دیده شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان ازانجا نهضت فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر مظفرلواء قلعه طاق را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن (۱) مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزلهٔ جوش سپاهِ تسلط نشان و آسیب صدمهٔ استیلاء تخریب ایشان لرزه بربند رستم افتاد چنانچه مفاصلش ازهم برآمد و آنرا نیزخراب کرده ازان هم اثری نماند * * بیت *

* چه رستم که با شاهِ صاحب قران *
* زکیخروش کس نجوید نشان *

و رایت نصرت شعار ازراه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبردادند که تومن نکودري یکران عزم جانب کیج و مکران را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامکار امیرزادهٔ میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و امیر محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیرحاجي سیف الدین و شیخ علي ارغوي برلاس و سونجک بهادر ودیگرامراء رادرركاب اوروانه داشت وایشان درضمان

---

(۱) دربعض نسخه بجاي (هیرمن) (هیرمند) است •

دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از چول گذشته بجلکای قرن درآمدند تومن با حشم نکودرے دران صحرا فرود آمده بودند چون از وصولِ لشکر خبر یافت سوار شده بمعرضِ جنگ و مقابله درآمد امیر حاجي سیف الدین ملاحظهٔ آشنائي قديم وکبرسن نموده اورا بزبان حرمت آواز داده پرسش کرد وبطريق نیک خواهي گفت که بي دهشت بپايهٔ سریر اعلي مي بايد آمد که هیچ اندیشه نیست واصلا مخالفت نورزید تومن را پیمانه عمر پرشده بوده نصیحت از زبان نیک خواه مسلم نداشت وبجنگ اقدام نموده باشارتِ زبان نیزه جان تسلیم کرد وسرش را بدرگاه عالم پناه فرستادند * بیت *

* آنجاست حواله گاه سرهای سران *

* هرسرکه بپای خود نیاید ببرند *

حضرت صاحب قران سمند دولت ابد پیوند زیرران باد ریای لشکر همه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب هیرمن روان شد چین طرهٔ پرچم رایتش را تبت نافه ظفر و شعله رزم افروز دشمن سوز سنان بند گانش را فتح وفیروزي سمندرو چون وقت دولت حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که هرکه نسبت بآن حضرت باساءت ادبي جسارت نماید البته سزای آن بابلغ وجهي بیابد ملک ممقتو که هنگام

مراجعت امیرحسین و حضرت صاحب قران از سیستان

تیری بدست دریا نوال آن حضرت زده بود درین ولا
باپیکشها بدرگاه عالم پناه آمد و همین که چشمِ مبارک
آن حضرت برو افتاد اورا باز شناخت وچون از مجلسِ
همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام صدوریافت
واورا گرفته تیرباران کردند * * مصراع *

* وآن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

وبعبور ومرور عساکر منصور حصار ممقتو وقلعه سرخ مسخر
گشت ودر قلعه هزار پر(۱) ازصده توقای از ایل تومن سه هزار
مرد جمع آمده بودند وراههای آن کوه را ضبط کرده درانجا
متحصن شده وچون ازسعادتِ اسلام بهره نداشتند دستِ فساد
برآورده بودند ومسلمانان ازشرِ ایشان بتنگ آمده لشکر
مظفرلوا کشورکشا چون بدانجا رسیدند قلعه را درمیان گرفته
جنگ درانداختند * * نظم *

* شده از گردِ سپه چهرهٔ ایام سیاه *
* کوه بی زلزله در زلزله(۲) ز آشوب سپاه *
* بس که با خاک شد آمیخته خون تا دمِ حشر *
* بجز ازلاله ازان گل ندهد هیچ گیاه *

بهادران کوششهای مردانه نمودند و بمعونتِ دولت

---

(۱) دربعض نسخه بجایش (میز (۲) دردونسخه بجایش) (لرزه) است *

روز افزون قلعه را با آن مناعت[1] و محکمي بقهر مسخر گردانيدند و متمردان که درآنجا بودند بعضي را از بالاي کوه در انداختند و بعضي را بتيغ گذرانيده از سرهاي ايشان منارها ساختند * نظم *

* کوس اذان درداد وآنگه نيزه قامت برکشيد *
* شد زتکبيرِ زبانِ دشنه دشمن در سجود *
* شد زسرهای مخالف بس منـــار افراخته *
* چون بمسجد طاعتي زيشان نيامد در وجود *

و ازانجا عنان توجه همايون بقلعه دهنه تافته شد وآن قلعه را ايل تعاجي گرفته بودند و بتهمت ضبط و حيطه محافظت درآورده جيش نصرت آيين درانجا نيز کوششهای مردانه نموده قلعه را بنيروي بازوي جلادت و مردانگي بگشادند و ايشان را مجموع بقتل آورده از سرهاي مقتولان منارها ساختند تا موذن اقبال صيت اذان فتح وفيروزي درعالم اندازد و سر افرازانِ قامت انقياد را درمتابعت امام صاحب قران خم داده بوظايف طاعت گذاري قيام نمايند و بعصيان نگرايند *

گفتار در پيکار جماعت اوغانيان بدکردار

پيش ازين اوغانيان ازکوه سليمان کس فرستاده بودند

---

(۱) دردو کتاب بجايش (مقانت) ديده شده

اظهار مطاوعت[1] کرده و شحنه طلب داشته درین اثنا خبر آمد
که قدم از جادهٔ سعادت بیرون نهاده یاغي شده اند رایت
نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکرِ
منصور بآنجا رسید بر حسب یرلیغ لازم الاتباع جنگ
در انداختند * نظم *

زجوشِ سپاه و خروشِ نفیر * چو اطفال ترسیده گردونِ پیر
شده عمرها گوته وکین دراز * دمِ اژدهای فلک مانده باز
خدنگ از دلِ جنگیان کینه دوز[2] * سپرمغز کاف وسنان سینه دوز
رزمي عظیم واقع شد و امیرزاده علي وایکو تمور و جماعتي
ازسپاه ظفرپناه زخم دار شدند و نیکبي شاه پسرمبارک شاه
برد اغولي عز شهادت یافت و آق تموربهادر را ازمشاهدهٔ
آن احوال عِرق شجاعت در حرکت آمد وشعلهٔ غضبه
برافروخت درحضرت خدیو صاحب قران زانوزده رخصت
طلبید که در راه خدمتگاري آنحضرت جان فدا کرده سربازي
کند مرحمت حضرت صاحب قران را چون کمال جلادت
ومردانگي او معلوم بود از اندیشهٔ آنکه خودرا عرضه تلف
سازد اجازت نفرمود و بسیاري از قوشونها چون طاقت
مقاومت نداشتند جاي را خالي گذاشتند مگررمضان خواجه

---

(۱) دربعض نسخه بجایش (متابعت) مکتوب است * (۲) درسه
نسخه بجایش (توز) دیده شد

که روي از مصاف برتافتن محرم دانست و جان قربانِ مردمي و مردانگي کردن عيد انگاشت و چون کوه پا برجاي ثبات قدم نموده از محلِ خود نجنبيد حضرت صاحب قران بخت خواجه اوزبک و شمس الدين عباس را اشارت کرد که حمله کنند وعيد خواجه کمين کرده درپناه سنگي استاده بود چون دشمنان را برو گذار افتاد يکي از ايشان را موي گرفته فرو کشيد و برزمين زد و سرازتن جدا کرده بحضرت صاحب قران آورد درسنِ کودکي چنان مردانگي بظهور رسانيد و بهادران از اطراف حمله کرده دست بردي نمودند که بهرام خون آشام را از نهيب پاي ثبات ازجاي برفت و بعون تاييد آسماني وفرِّ دولت غراي صاحب قراني قلعه را تسخير کرده مجموع آن بدکرداران قاطع الطريق را ازانجا فرود آوردند و برهزارجات و قوشونات بخش کرده همه را بياساق رسانيدند * * نظم *

ازان زمرهٔ گمرهِ راه زن * يکي را نماندند جان دربدن

وصاحب قران کامکار ازانجا سوار گشته در کنفِ حفظ پروردگار متوجه قندهار شد و جهانشاه بهادر و مبشر و اسکندر شيخي را با سپاهي * * نظم *

* شهاب صولت ودريا شکوه وباد نهيب *
* زمانه بسطت وگردون توان وکوه شکيب *

پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار رسیدند اطراف وجوانب حصار را فروگرفته محاصره آنجا آغاز نهادند و جنگ در انداختند از میامن دولت قاهره شهررا بقهر بگشادند و سردار آنجا را بقید اسار آورده بپایهٔ سریر اعلي فرستادند و باشارت قهرمان قهر اورا بردار کردند

* بیت *

بفرمود فرمان دهِ کامگار (۱) * که سردار بردار کردند زار

و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه جاکورا بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از دریاي عطا به بخشش بي کران محظوظ و بهره ور گردانید و اورا با لشکری آراسته بحصار قلات فرستاد وچون امیر جهانشاه با سپاه بآنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قوي بازو از اطراف وجوانبِ حصار و بارو درکارآمدند وحوالي آن را تمام خالي کرده بیند اختند و چون حصار را تسخیر کرده بکلي خراب گردانیدند ازانجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرِ همایون پیوستند و درین ولا امیرزاده میرانشاه نیز ازراه خستار و رباط سلطان محمود بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید *

* نظم *

---

(۱) دربعض کتاب بجاي کامگار (روزگار) است *

بندرگاه باز آمد از هر دیاره بفتح و ظفر لشکر نامدار مخالف شده طعمهٔ تیغ قهره ممالک مسخر چه قلعه چه شهر

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران موفق سعادتمند بدار السلطنة سمرقند فردوس مانند

چون تمام سیستان وزاولستان با توابع ولواحق بتحت تسخیر وتصرف بندگانِ حضرت درآمد ودران نواحي از مخالفان کسي نماند وهیچ متنفس خلاف رضاي بندگانِ حضرت نفسي نراند * بیت *

* میان سینه ولب سالها بود دربند *
* هرآن نفس که نباشد رضای شاه بلند *

درزماني که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانهٔ شرف وتمکین آورد وسلطانِ گل باکوکبهٔ ریاحین عازم تختگاه چمن ودارالسلطنة بساتین گشت حضرت صاحب قران را داعیه معاودت بدارالملک سمرقند از همایون خاطر ارجمند سر برزد وایالت قندهار وضبط ونسق آن دیار بسیفل برلاس قندهاري تفویض فرمود وایل تومن را بسیفل نکودري ارزاني داشت وچون دران زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیوست جای اورا به پسرش امیرجهانشاه مفوض فرمود وامراء لشکریان را اجازت انصراف داده ازاغرق جدا شده وپای عزیمت برکاب استعجال درآورد وبدست تایید عنان سعادت

و اقبال بصوب تخت گاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنف
حفظ ذوالجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتي بعيد
را بچهارده شبانه روز که مدت سير ماه است از سرحد هلال
تا بمقصد کمال طي کرده در مستقر سرير سلطنت و جلال نزول
فرمود و تمام خواتين و نوينان و طبقات اکابر و اماجد از امراء
و اشراف و اعيـــان بعد از اقامت مراسم زمين بوس زبان
بهجت و استبشار به تهنيت فتوحات نامدار که روی نموده بود
برگشادند و رسم نثار و پيشکش باقامت رسانيدند و بشکرانه
سلامت ذات بزرگوار خسرو گردون اقتدار سجدات شکر بادا
رسانيده صدقها دادند درين ولا از رونق سلطنت برقی درخشيد
و از آسمان پادشاهي شهابي ثاقب لامع شد و حضرت صاحب
قران را پسری در وجود آمد و بسلطان ابراهيم موسوم گشت
خواتين و امراء نثارها کردند • بيت •

هوا جمله ابر گهـــر بار شد • بسيط زمين فرش دينار شد

و طويهای بزرگ کرده شاديها نمودند و مدتی در بزم عشرت
و شادماني ساغر بهجت و کامراني پيمودند و آن فرزند هم
در سن طفوليت وديعت روح را که از موهبت ثم انشاناه خلقا
آخر باو سپرده بودند بطهارت کل مولد يولد على الفطرة
بي آلايشي که طاري شود باز سپرد حضرت صاحب قران بعد
از سه ماه که در مقر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانيد همت

عالي نهمتش تسخير حدود عزيمت مازندران اقتضا نمود ٭

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بجانب مازندران

در سنه (ست و ثمانين و سبعماية) موافق سچقان ئيل در ضمان حفظ و تاييد حفيظ ديّان روي توجه بايران آورده بصوب مازندران روان شد ٭ ٭ نظم ٭

٭ جهان جو چوهر(۱) جاكه شد كام يافت ٭
٭ ز توران دگرسوی ایران شتافت ٭
٭ سر رایتش بر گذشت از فلک ٭
٭ ظفر جیش فرخنده اش رایزک ٭
٭ سپه راند تا سوی ترمذ رسید ٭
٭ هنر پیشه بر آب جسری کشید ٭
٭ بران پل چو لشکر ز جیحون گذشت ٭
٭ همه ملک ایران پر از بیم گشت ٭

و چون قبة الاسلام بلخ مخيمِ نزول مبارك شد چند روز توقف فرمود چه برحسب فرمان قضا جريان لشكرِ اطراف و جوانب متوجه معسكر همايون بود ٭ ٭ نظم ٭

پياپي ز هر جانبي لشكرے ٭ سپاهي گرانمايه با سرورے
بدرگاه عالم پناه آمدند ٭ همه دل پر از مهر شاه آمدند

---

(۱) در بعض نسخه بجای (چوهر) (بهر) مكتوب است ٭

سپهدار وجوشن دران صد هزار * شماره بلشکر که آمد سوار
یکی لشکر آمد زهر سو ببلخ * کزآوازه شد عیش بدخواه تلخ

و پیش ازین چنانچه در محلش یاد کرده شد دختر والي فارس جلال الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد جهانگیر خواستاري رفته بود و در اوایل سنه (خمس و ثمانین و سبعمایة) اوزن اولجایتو و حاجي خواجه را برسالت بفارس ارسال فرموده که اورا بیاورد درین وقت ایشان برسیدند خدر عصمت مآب جلالت انتساب نبیره شاه شجاع را باتجملي تمام بمرکز اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحب قران گردون غلام را وصول شاهزاده دران هنگام از طریق تفاول وشگون ملایم خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم اورا باعزاز واکرام تلقي نموده نثارها کرده وطربها مرتب داشته شادیها نمودند * * نظم *

سرا پرده و خیمه آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
می ارغواني بزرین قدح * کشوده نقاب از جمالِ فرح
سرودِ مغني ز آهنگ ساز * صلا داده ناهید را نوش و ناز
جهان پر صدای نوای سرور * بگردون رسیده بخارِ بخور
نمانده ز اندوه و غم در جهان * نشاني مگر در دلِ دشمنان

وچون حاجي خواجه دران سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود و زندگاني نه بقاعده کرده منهیان صورت بی راهي او بعز

عرض رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه شحنه قهر بقتل او فرمان داد ٭

٭ نظم ٭

قدم بر تر از پایهٔ خود نهاد ٭ ازان رو سرِ خویش بر باد داد
بدرگاه سلطان هر آن کز ادب ٭ به پیچد رسد روز عمرش بشب

٭ شعر ٭

٭ و ما السلطان الا البحر عظما ٭
٭ وقرب البحر محذور العواقب ٭

و چون سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرض دیده لشکر را ترتیب داد و روی سعادت و اقبال براه نهاد ٭

٭ نظم ٭

درِ گنج بگشاد وروزي بداد ٭ سپه بر نشاند و بنه بر نهاد
سپاهی که دریا و صحرا و کوه ٭ شد از نعل اسپانِ ایشان ستوه
خروشِ سواران واسپان زدشت ٭ ز بهرام وکیوان همي درگذشت

و چون بآب مرغاب رسیدند خدرمعلی خانزاده که حرم امیر زاده میرانشاه بود برسم استقبال از هرات بیامد و امیرزاده خلیل سلطان دو ماهه بود مهد اعلی سرای ملک خانم خانزاده را طویهای سنگین داد و امیرزاده خلیل سلطان را جهت پرورش بستد و صاحب قران کامکار مهد جلالت مآب تومان آغا را باردوي همایون باز داشت وسرای ملک خانم ودیگرخواتین را بسمرقند بازگردانید . و ازان موضع نهضت

فرموده براه برکه تاش درآمد و بسرخس نزول فرمود و چون
از سرخس روان شده از باورد بگذشت و به نسا رسید معلوم شد
که کوتوال امیرولي قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا
متحصن شده اند شیخ علي بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر
امراء که منغلای لشکر بودند بموضع کاوکوش بقراول امیرولي
رسیدند و صف کشیده ومیمنه و میسره آراسته جنگ در پیوستند
مبشر پای جلادت پیش نهاده حمله کرد و دشمنان درمقابل
تیري انداختند که برد و دندان او آمد و بشکست و از طرف
حلقش بیرون رفت آن دلاور باوجود زخمي چنان باز حمله
کرد وبیک ضرب سر دشمن را بخاك معرکه انداخت و دشمنان
هزیمت یافتند صاحب قران کامکار بازاء آن کار مردانه که ازو
صدور یافت همان موضع کاوکوش را بهوت بري سیورغال او
گردانید و چون ازانجا روان شده بقلعهٔ درون رسیدند آنرا
درمیان گرفتند و از اطراف جنگ در انداخته فی الحال
مسخر گردانیدند وکوتوال و لشکریان امیرولي که آنجا بودند
مجموع را بتیغ فنا بگذرانیدند ‌• بیت •

• قلعه و قلعه نشین از مددِ داور پاک •
• آن مسخر شده بی زحمت واین کشته هلاك •

حضرت صاحب قران ازانجا روان شده از دهستان جیلاون
عبور فرمود و از آب جرجان گذشته بشاسمان فرود آمد • نظم •

سراپردهٔ شاه صاحب قران ٭ کشیدند در دشت مازندران
زبس خیمه و خرگه و سایبان ٭ زخورشید روی زمین بی نشان
هوا نیل گون گشت و دشت آبنوس ٭ بجوشید دریا ز آواز کوس
و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که از امراء هزاره و صده
مچلکا ستدند که از قوشونات خود جدا نشوند و بی اجازت
بجائي نروند و اگرنه مستوجب قتل باشند و همچنین فرمان شد
تا بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسخ کوچ مي
کردند و درختان بیشها را برید ه راه مي ساختند ٭ ٭ نظم ٭
گذرگاه لشکر چو بر بیشه بود ٭ دل نامداران پر اندیشه بود
سپه را بفرمود صاحب قران ٭ که بندند در ره کشائي میان
چو شیران بآن بیشه پرداختند ٭ درختان بکندند و ره ساختند
و چون قراول طرفین بهم رسیدند باد حمله دلاوران آتش پیکار
برافروخت و آب تیغ آتش بار آب حیات را بر خاک هلاک
ریخته خرمن زند کاني را بآتش قهر مي سوخت ٭ ٭ بیت ٭
ز چهره بشد شرم و آیین مهر ٭ همه گرز بارید گفتی سپهر
همه تیغ و ساعد زخون گشته لعل ٭ خروشان شده خاک در زیر نعل
و دران جنگ از دست جلادت حاجي محمود شاه یسوری
آثار مردانگي بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
گشت و آقتمور بهادر و پسرش شیخ تمور جنگهای مردانه کردند
و بهر طرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای ثبات

همان از جای ببردند ٭ ٭ نظم ٭

قوي بود پشت ودلش هم قوي ٭ بپیروزئی دولتِ خسروی
کسی را نبد پای با او بجنگ ٭ اگر شیر پیش آمدي ور پلنگ

تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگي عظیم واقع میشد در روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگذشتند و امیر ولي جلادت نموده پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نمود و تا نمِ قوت در جگر توانائی داشت پای ثبات در جنگ بیفشرد وچون مقابله با جنودِ سعود آسماني و وفودِ عون و عنایت رباني از حیز قدرت و مکنت انساني بیرون است امیر ولي آخر الامر مغلوب گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب گریز نهاد لشکرِ ظفر قرین از عقبِ او لجام ریز در تاختند وبسیاری از بهادرانِ لشکرِ او را دستگیر کرده برج تن از کبوترِ روح بپرد اختند ٭ ٭ نظم ٭

برآمد زشورِ سپه رستخیز ٭ نبد دشمنان را مجالِ گریز
همه راه اگر دشت اگر پشته بود ٭ پر از خسته و جسته و کشته بود

ذکر شبیخون آوردنِ امیر ولی

چون سپاهِ نصرت پناه ازان رزم فراغ یافته فرود آمدند اشارت علیه صادر شد تا تومانات و قوشونات در ضبط و اِحکام جایهای خود شرایطِ حزم و احتیاط مرعي داشته در پیش خود خندقی فرو برند و از چپرها فصیل ساخته در پیش فصیل

سیخها استوار گردانند و چون روز بآخر رسید رای عقده کشای
حضرت صاحب قران که در لوحِ حال صورتِ وقایع مستقبل
مشاهده نمودی از لشکرِ فتح آیین سی قوشون اختیار فرمود
و کمین گاه تعیین نموده در انجا بازداشت و چون شب در آمد
جهان از استیلای سودا ٭ بیت ٭

٭ چو هندو بقار اندر اندوده روی ٭
٭ سیه کرد جامه فروهشت موی ٭

امیرولي با سپاه بسیار از مازندران دیو سار بعزم شبیخون از
حصار بیرون آمد و بردست راست لشکر که محلِ نزول امیرزاده
میرانشاه بود سورن انداخته با سپاه حمله کرده و بخندق رسیده
چپرها و سیخها که تعبیه رفته بود بضرب شمشیر و نیزه بینداختند
اما بسیاری از لشکرش بربالای هم درخندق افتادند امیر
زاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و فرمود تا لشکرِ منصور
تیرباران کردند و درین حال سي قوشون که درکمین مستعد
حرب ایستاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین روی بایشان
نهادند و امیرولي پیشتر گفته بود تا دران راهها چاه بسیار
کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران انداخته وازین
نوع حیلها پرداخته چون دران تیره شب لشکرش اززخم
شمشیرِ سپاهِ ظفرپناه رو بگریز آورده بازگشتند بسیاری دران
چاهها افتاده هلاک شدند و فحوای من حفر بیرا لاخیه

وقع فيه صورت حال گشت و مصدوقه ولا يحيق المكر السيء الا باهله بظهور پيوست ٭ بيت ٭

مكن بد كه از بد نيابي امان ٭ مكن چاه تا خود نيفتي دران

حضرت صاحب قران امير ايكو تمور را طلب داشت و چون حاضر نبود تفحص حال او فرموده گفتند بنكاولي (۱) ايشان در عقب روان شده است ٭ نظم ٭

سپاهِ سحر چون علم بركشيد ٭ همان حرف شب را قلم دركشيد

بگسترد طاؤس خورشيد پر ٭ فرو برد زاغِ گريزنده سر

لشكرِ كامياب مظفر بشهر استر آباد رسيدند ٭ نظم ٭

سپاهِ جهانگير صاحب قران ٭ رسيدند قران بمازندران

برافراخته نيزه و گرز و تيغ ٭ زده برسرِ دشمنان بی دريغ

زن و مرد تا كودكِ شيرخوار ٭ نديدند از تيغ شان زينهار

و اين محاربه در شوال سنه (ست و ثمانين و سبعماية) دست داد و امير ولي را وهم و هراس غالب شده در همان شب با اندك نفری از سپاه زنان و فرزندانِ خود را برداشت و از راه لنكور بطرف داعغان روان شدند و خواتين و اولاد را در قلعه كرد كوه بگذاشت و خود بجانب ري توجه نمود صاحب قران كامكار لشكری جرار با خدايداد حسيني و شيخ علي بهادر

---

(۱) چنين است در اكثر نسخ و در بعض كتب بجايش (بلكامشي) مكتوب است ٭

و عمر عباس و تماري ايناق و ديگر بهادران در عقب او
بفرستاد و ايشان بتعجيل تمام رانده دررعي باو رسيدند واو
از بيم جان خود را بولايت رستم دارانداخت كه در جنگلهاش
از تشابك اشجار نسيم را گذار بدشواري تواند بود و در قله
كوههاش از بلندي زمزمه مسبحانِ افلاك توان شنيد و ولي
بواسطه حصانتِ آن مواضع از آسيبِ قهر لشكرِ منصور خلاص
يافت واو پسر شيخ علي بيسود بود از امراء طغي تمور خان
و دران وقت كه سربداران دست غدر بقتل آن پادشاه دراز
كردند ولي در مجلس ايستاده بود بگريخت و بنسا رفت
و پدرش همانجا كشته شد و ولي درانجا قوت گرفته باستر آباد
آمد و آن ولايت را در تحت تصرف درآورد و مستولي
گشت و لقمان پادشاه پسر طغي تمور خان از خوف او مدتي
هراسان و گريزان مي‌گشت و در آخر بملازمتِ موكب همايون
حضرت صاحب قران استسعاد يافت مرحمت پادشاهانه
درين هنگام كه شهر استر آباد درقبضهٔ تصرف و تسخير بندگان
حضرت آمد آنجا را بوي ارزاني داشت ٭ بيت ٭

بدرگاه او هركه كرد التجا ٭ همه كار او شد بخوبي روا

گفتار در توجه رايت منصور خسرو آفاق
بتاييد مهيمن خلاق بجانب عراق

بعد ازان حضرت صاحب قران امير آقبوغا و امير اوج قرا

را با اغرق و لشکر تعیین فرمود که در استرآباد قشلاق کنند
و از هرده مرد سه مرد برگزید و بملازمت رکاب همایون نام زد
کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت ري شد و چون
موکب نصرت مآب بجلکه ري درآمد سلطان احمد شیخ اویس
جلایر در سلطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحب قران
خبر یافت پای ثباتش از جای رفت و قلعه را محکم گردانیده
جمعي از معتمدان را با پسر خود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود
فرار اختیار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این
قول دلپذیر راست ترانه گشت * * نظم *
کای خسرو دین پرور اسلام پناه * شایسته افسرے و زیبنده گاه
یکساله ره از تو دور بگریزد خصم * از جنبش لشکرت چو گردد آگاه
و عمرعباس با شصت سوار عنان جلادت بصوب سلطانیه تافتند
و با آنکه در راه برفي عظیم و سرمای بیش از اندازه بود بآنجا
شتافتند مخالفان را چون از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شد دانستند
که با صدمه سیل مقاومت کردن و با شیر ژیان پنجه انداختن
نه مقتضای فرزانگي است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر
شناختند و آقبوغا را برداشته بطرف تبریز تاختند هنوز ایشان
از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمرعباس با شصت مرد
برسید دلاورانه شمشیر برکشید و از کمال شجاعت و مردانگي
بقلعه درآمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود یرمافچي نامي

رابري فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سریر اعلی عرضه دارد حضرت صاحب قران تمام زمستان درري با قبال و کامراني بگذرانید *

گفتار در نهضت حضرت صاحب قران بصوب سلطانیه

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالي محل حمل نهضت فرمود و بهادر تیزتاز صبا از هواداري خسرو ربیع جهانگشا قلعهٔ غنچه را بی آنکه سنان بخون لاله رنگین گردد بچستي و چالاکي بکشود * نظم *

صبا بقلعه گشائي غنچه بست کمر * بفر دولت شاه ربیع عدل سیر
نکرد خار سنانرا بخون لاله خضاب * حصار غنچه شده فتح باذخیره زر

حضرت صاحب قراني محفوف بتایید آسماني بجانب سلطانیه نهضت فرمود و دران حال سارق عادل که از عظماء امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع او را از سلطانیه با خود برده بود و بعد از وفات او که در روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه (ست و ثمانین و سبعمایة) چنانچه شمارـ حیف ازشاه شجاع - ازان خبر میدهد وقوع یافت ملازم پسرش سلطان زین العابدین بود عنایت حضرت صاحب قران بآمدن او اشارت علیه ارزاني داشت و او برحسب *

* مصراع *

* از شاه یک اشارت از ما بسر دویدن *

مشیاً علي الراس ازشیراز باحراز سعادت بساط بوس شتافت وبعد از وصول بمراحم پادشاهانه بلند پایه وسرافراز گشته بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت وآنحضرت ایالت مملکت سلطانیه وآن ولایات را باو رجوع فرمود و محمد پسر سلطان شاه را با لشکری آنجا بازگذاشت ما مور بآنکه آن سرزمین را ضبط نموده اطراف ونواحي آن را بحوزهٔ تصرف درآورد بعد ازان حضرت صاحب قران در شهور سنه (سبع وثمانین و سبعمایة) موافق لوي ئیل ازسلطانیه مظفرو موید وکامکار بسعادت مراجعت فرمود وبکوهستان رستم دار درآمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود با سپاه نصرت آیت ونه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت بضرورت امان جان ازگریز جستند و پیش از وصول عساکر منصور بجستند *

* بیت *

بدي رزم صاحب قران رستخیز * امان خانهٔ جانِ خصمش گریز

و چون ولایت بی دغدغه منازعي ومعارضي میدان یکران استیلای وتصرف بندگان حضرت صاحب قران شد ایشان دست تسلطت ونهب و غارت یازیده *

* بیت *

هرچه آن را توان ستود ببود * دستِ تاراج ازان زمین بربود

و غنایم بسیار بیرون ازحد شمار برفتوحات عساکرگردون مآثر

فزود • بیت •

مدام این سپاهِ خجسته مآل • غنیمت کشد یا سرِ بد سِگال

و امیرولي از موضع جالوس روی حیرت بدارالامان فرار آورد صاحب قران بعزم تسخیر ولایت آمل و ساري عطفهٔ عنان بآن جانب فرمود و از طرف کوهستانِ آن ولایت متوجه شد درین اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام و ولات آن دیار بودند از درِ انقیاد و اذعان درآمده نایبان خود را بانثار و پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقدِ متابعت بسکهٔ مبایعت تمام عیار ساخته سکه و خطبه آن ممالک بفر القاب همایون حضرت صاحب قران سکه برزر زدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران ایشان را بمتابعت لقمان پادشاه که آن حضرت حکومت ولایت استرآباد باو داده بود امر فرمود تا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته از صواب دید تجاوز نه نمایند •

گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتختگاه همایون

چون تمام ممالک مازندران و ری و رستم دار تا سلطانیه در حوزهٔ تسخیر و تصرف بندگانِ حضرت قرار یافت رایت نصرت آیت از انجا بصوب مستقر سریر سلطنت روان شد عکس ماهچه سعادت پیکرش جنبات خافقین را بانوار فتح و ظفر منور

گردانیده و نسیم عنبر شمیم از طرهٔ پرچم مشکبارش نکهت نصرت و فیروزی باطراف و اکناف عالم رسانیده و چون موکب همایون از جیحون عبور کرده بدار السلطنة سمرقند رسید صبح سعادت و اقبال از افق امانی و آمال اهالی آن دیار بدمید حضرت صاحب قران آن تابستان آنجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و زمستان در زنجیر سرای بعشرت و شادمانی قشلاق فرمود و دران زمستان توقتمش خان لشکری گران قریب نه تومان اکثر کفار و همه بی رحم و ستمکار باد و ازده اوغلن جوجی نژاد سر ایشان بیگ فولاد و از امراء عیسی بیگ و یغلی بی قزانچی و دیگر نوئینان از راه دربند به تبریز فرستاد و چون ایشان از شروان گذشته بآذربایجان درآمدند و حوالی تبریز را فرو گرفتند در شهر حاکمی صاحب وجود که در امثال این وقایع کاری ازو بیاید نبود رعایا و اهالی آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود باتفاق امیر ولی که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالی جوانب و حوالی شهر را مستحکم گردانیده بدفع صایل که شرعاً واجب است مشغول گشتند و قریب یک هفته بمدافعه و مقابله قیام نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و ولی و محمود خلخالی گریخته بخلخال رفتند و لشکریان دست استیلاء بنهب و غارت بر آوردند و از جور و بیداد و فجور

و فساد بهرچه در تصور آید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال و نفایس اجناس آنچه در چنان شهری بسالها جمع آمده بود بمدت ده روز برباد تفرقه و تلف رفت *

* بیت *

* چنین است رسم سپنجی سرای *
* تو هرچند خواهیش مي آزمای *

هم دران زمستان غارتها جمع کرده و بردها گرفته از همان راه که در آمده بودند بازگشتند و چون خبر این واقعه بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید غدر و بیدادي که بر مسلمان رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سایه التفات بضبط ممالک ایران انداختن بر ذمت همت خود واجب دانست چه دران وقت صاحب شوکتي که فرمانش بر تمام بلاد ایران جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از اطراف دندان طمع تیز مي شد و امثال این بلایا بر رعایای بیچاره میرسید * نظم *

شاه را چون عدو بود هرسوی * ملک پر فتنه و عنا باشد
چون شبانان بهم در آویزند * رمه از گرگ در بلا باشد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم یورش سه ساله بجانب ایران

در سنه (ثمان و ثمانین و سبعمایة) موافق بارس ئیل حضرت

صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تواجیان بجمع سپاه ظفرپناه قیام نمایند برحسب فرمان لشکر از اطراف وجوانب روی توجه بدرگاه گردون اشتباه آوردند آن حضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر منصور امیر سلیمان شاه بن داؤد و امیر عباس و دیگر امراء را جهت ضبط ماوراء النهر در سمرقند باز داشت * * بیت *

* وزان پس جهاندار چرخ اقتدار *
* بفرخنده تر طالعی شد سوار *
* بتایید حق شاه صاحب قران *
* ز توران شده سوی ایران روان *
* دلیرانِ توران زمین کینه خواه *
* نهادند روی شجاعت براه *
* گروهی بدریای کوشش نهنگ *
* بمردی ز رستم فزون گاه جنگ *
* زمین خُرد شد زیر سمِّ ستور *
* گرفته جهان یکسر آشوب و شور *
* شده پر ز لشکر همه کوه و دشت *
* رَوا رَو ز چرخِ نهم درگذشت *

و چون از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرده بسعادت و فیروزی بفیروزه کوه رسید سید کمال الدین والی ساری

پسرِ خود سید غیاث الدین را با لشکر بدرگاه عالم پناه فرستاد تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشد و چون رای مشکل کشای آنحضرت که جام جهان نمای دولت بود از احوال و اوضاعِ وُلات وحکامِ اطراف استفسار و استکشاف می فرمود و حکایت ملک عزالدین که حاکم لُرکوچک بود و بدکرداری و راه زنی که آن طایفه بی باک می کردند بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر ازین کاروانی را که متوجه حجاز بود و بولایت ایشان رسیده زده بودند و غارتیده و خبرِ آن حرکت ناپسندیده بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطرِ خطیر خطور یافته که هنگامِ مجالِ انتقامِ حجاج که یاتین من کل فج عمیق ازان قاطعان طریق بکشد درین ولا که بتجدید صورت افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالی نهمت اقتضاء آن کرد که بصاعقهٔ سیاست خرمنِ مکنت و اقتدارِ آن اشرار سوخته خارِ فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواجیان از هرده نفر لشکری دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند صاحب قران کامکار اغرق گذاشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لُرستان گشته بتعجیل هرچه تمام تر براند و بعد از وصول بفرمود تا وروجرد و حوالی آنرا غارت کردند و خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه متمردان و قطاع الطریق

آن سرزمین بود مسخر کرده بکلي ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سر کوهها فرو انداختند و دران ایام آقتمور بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه بواسطه عفونت هوا بلکه بحکم سابقهٔ قضا بیمار شدند و از دار غرور بسرای سرور رحلت نمودند و خواجه علي موید سربدال را در بعضی ازین معرکها زخمي رسید و بعد از مدتی بآن زخم سپرے شد *

* بیت *

چنین است آیین گردنده دهر * نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نرم است و در کین درشت

حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ولایت لُرکوچک و قطع شر و فساد قطاع الطریق ازانجا نهضت فرموده و در جلگه نهاوند با غرق همایون که از عقب مي آمد ملحق شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آذربایجان

دران اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری جمع کرده از بغداد به تبریز آمده حضرت صاحب قران اغرق را با بعضی سپاه بشیخ علي بهادر گذاشته درهمان روز بسعادت سوار شد وبا لشکری چرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون سلطان احمد از توجه آن حضرت واقف شد مجال توقف نیافت و چون پشهٔ ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد از تبریز

گریخته بجانب بغداد شتافت * * نظم *

بهر جاکه صاحب قران رو نهاد * مثل زد خرد پشه و تند باد
که پیش از وصولِ شهِ کامیاب * گریزان شدی دشمن از اضطراب

حضرت صاحب قران امیر حاجي سیف الدین را بادیگر امراء ولشکریان بتکامشي درپی او بفرستاد و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند از غایتِ دهشت و اضطرارِ تمام کوتل وبار و بنه گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع اسباب و ارختهٔ او بپرداختند بتعجیل هرچه تمام ترازعقبِ او روانه شده سورن انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علي بهادر با اندک نفری از سپاه از نخجوان گذشته درموضع نملک زار بسلطان احمد رسید وبا او غلبهٔ بسیار بود جنگی عظیم واقع شد و ازطرفین جماعتی مجروح شدند و ازانجمله الیاس خواجه را زخمي رسید که ازکوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد خلاص یافته جان ازان ورطه بیرون برد و جراحت الیاس خواجه که از امراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصل بدن مفضي شد و بیماري صعب برمزاج او استیلاء یافت اما از میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت *

* نظم *

* مرض قوي و خطرناک بود لیکن یافت *
* بیمن دولتِ صاحب قرانِ ز نو جاني *

* چو رست از همه دردی بماند درپایش *
* بدفع آفتِ عیـن الکمـال نقصـانی *

دران واقعه در نخجوان قتل و کوشش بسیار واقع شد از جمله شعله آتش انتقام قماري ایناق در گنبد ضیاء الملک قریب پانصد کس بکاه دود عرضه تلف گشتند حضرت صاحب قران ممالک آذربایجـان را بتحتِ تسخیـر و تصرف درآورد و بحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضي و خواجه حاجي محمد بند گیرخطاط و قاضي غیاث الدین و قاضي عبد اللطیف وغیرهم کمربندگي بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسبِ فرمان مالِ امان بر اهالي تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام وکمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت شعار آن تابستان در تبریز و نواحي آن توقف نمود و فرمان لازم الاتباع بقتل سارق عادل نفاذ یافت واو را در زیر دیواري کرده بنه وارخته اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان و پیشه کاران هرکه در قسمي از اقسام مشهور و معروف بود همه را خانه کوچ بسمرقند فرستادند و دران اثنا امیرولي را که از بیم جان گریخته سراسیمه مي گردید در ولایت خلخال محمود خلخالي او را گرفته بقماري ایناق سپرد وقماري ایناق او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند

و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز بمحمد سلطان شاه مفوض گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند و دره دز عبور نموده و از آب ارس بپول ضیاء الملک گذشته فرود آمد و آن قنطره ایست درزیر طاق ابگون گردون طاق افتاده وکس نظیرآن درجهان نشان نداده چه درولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که درانجا آب ارس ازدامن کوهی می گذرد پلی ازسنگ تراشیده درغایت استواری و استحکام و نهایت همواری وحسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند که مهندس عقل دراک از مشاهدهٔ آن حیران می ماند و ازجمله طاقهای آن دوطاق چنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی بتخمین شصت گز باشد و زیاده وازان یکی که پاره تنگ تراست دروقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته پنجاه و پنج گز شرعی است چه درغیرزمان طغیان سیل تمام ارس ازطاق بزرگتر می گذرد که متصل است بکوه و فراز آنرا چنان بکوه پیوسته اند که زیرآن خالی مانده وآن را کاروان سرای ساخته اند و ازهرطرف پل دروازه ازسنگ بر آورده اند وبغایت خوبی برافراخته و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بحصار کرنی رسید عساکرگردون مآثر جنگ درانداخته آن حصاررا بکشودند و شیخ حسن راکه پیشوای ایشان بود گردن بسته بحضرت آوردند و ازانجا نهضت نموده بحصارسرمالوکه بکنار آب ارس واقع

است رسیدند و اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در
انداختند و به نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر
کرده خراب و ویران ساختند تومان ترکمان را که بزرگ آن
قوم بود گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و از انجا کوچ کرده
بقارص رسیدند و آن حصاری بغایت محکم و استوار بود تمام از
سنگ و شخصی پیروز بخت نام که حکومتِ آنجا تعلق باو داشت
بحصانتِ حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم
گردانیده بود و مدافعه و مقابله را آماده شده حضرت
صاحب قران فرمان داد تا لشکرِ فتح قرین اسباب و آلاتِ حرب
مهیا داشته برتمام حصار محیط گشتند و از همه جانبی کورگه
زده سورن انداختند از ان طرف نیز دستِ جلادت برآورده
و پای مقاومت فشرده در دفع و منع ایشان هربازیها نمودند
و جنگی در پیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالی قلعهٔ زبرجد
فام حصار فلك موسوم است واقعه بدان هولناکی کسی یاد
نداشت آخرالامر نسیم فیروزی از مهب دولت غراء وزیدن
گرفت و والی آنجا از نهیبِ صولت بهادران گردون سطوت
مضطرب و مضطر گشته از درِ عجز و مسکنت درآمد و باقدام
عبودیت و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت
صدمهٔ قهر عساکرِ منصور آن حصار را غارتیده با زمین هموار
کردند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بغزو گرجستان

خطاب مستطاب ملك ذوالجلال با افضل و اكمل اهل فضل و كمال صلی الله علیه و علی آله خیر آل حیث قال جل جلاله عزمن قایل یا ایها النبي حرض المومنین علی القتال دلیلي است قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله با اعداء دین و فرقهٔ ضلال ونص و فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم برهاني ساطع بر مزیت جهاد و علو رتبت غازیانِ مجاهد بنفس و مال لاجرم حضرت صاحب قران را از بدو حال باز پیوسته قصد و نیت ضمیر منیر غزا بود و درین ولا آن نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالي نهمت بصوب تفلیس آورد و از قلعهٔ قارص نهضت فرموده ببالای موضع آق بغرا برآمد در موسمي که غلبهٔ سرما بغایت رسیده بود و شدتِ برودتِ هوا بنهایت انجامیده ٭

٭ نظم ٭

٭ چرخ پوشیده رخِ خویش بسنجاب سحاب ٭
٭ درپسِ پرده شده مهرِ جهانتاب مقیم ٭
٭ اثر آتشِ سوزنده چنان شد باطل ٭
٭ کاندرو گشت عیان معجزهٔ ابراهیم ٭
٭ گر برافشانده شدي سوی هوا باده و آب ٭

* آمدی باز یکی لعل ویکی دُرِّ یتیم *

پیوسته ابر از هوا چون دستِ کریمان سیم می پاشید و کوه از آسیب سرما چون دلِ مخالفانِ بی دین از بیم می لرزید درچنان حال موکبِ همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید گرجیان کافرکیش باستواری حصار خویش مغرور گشته قلعه را استحکام تمام داده بودند وجنگ را اماده شده حضرت صاحب قران اشارت بشارت قرین قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم بسمع جان وآذان اذعان شنیده بایقاد نیران محاربه ومقاتله فرمان داد امراء کامکار وبهادران نامدار برحسب فرموده اسبابِ جنگ حصار مرتب داشته میمنه ومیسره وقلب وجناح برآراستند وبرحصار محیط گشته بغلغله تکبیرو تهلیل کوس شریعت محمدي علیه الصلوة والسلام فروکوفتند وازاطراف وجوانب توارها وچپرها پیش برده جنگ درانداختند *

* نظم *

خسرِودین پرورصاحب قران * چون بغزا بست کمردرمیان
دست زه وتیغ ظفر بر کشید * غلغلِ تکبیر بگردون رسید

دلاورانِ لشکرِ اسلام به نیت صادق وسعي تمام کوششهای مردانه نمودند وبتاییدِ نصرت وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مومنین آن حصار بکشودند وبموجب امر اقتلوهم حیث ثقفتموهم آن کفار خاکسار را بزخمِ تیغ آبدار

آتش بار مآویهم جهنم و بیس القرار فرستادند و والي
ایشان ملک بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند
فرمان واجب الاتباع برطبق فشدوا الوثاق صادر شد که او
را بند کرده نگاه دارند * بیت *

چون علمِ کفر نگون سار شد * سرورِ کفار گرفتار شد
رایتِ اسلام شد افراخته * شرک ز بنیاد بر انداخته

صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار ازانجا روان شد
و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرموده
برحسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکرِ نصرت شعار
از برنغار و جرنغار جرگه انداخته تمام دشت و کوه آن
صحاري و نواحي فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم
رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباع
دران جرگه جمع آمده بود که صورت و اذا الوحوش حشرت
قبل از وقوعِ اذا الشمس کورت برای العین مشاهده افتاد
و بعد ازانکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوئینان
به ترتیبي و اساسي که معهود است بمیان جرگه در آمده
صیدي چند بینداختند و از نشاطِ شکار بپرداختند سایر سپاه
و لشکری بحلقه در آمدند و کس نماند از قوی و ضعیف توانا
و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزوش
بگردنِ مراد حلقه نشد و بسیارے ازان جمله بود که بی زحمت

و مشقت بدست مي گرفتند و آنچه فربه بود مي کشتند و آنچه لاغر بود رها مي کردند و از بس نخچیر که افگنده شد سپاه از حمل آن عاجز آمده بسیاری از آن بگذاشتند چنانچه مدتی سباع و وحوش و طیور از آن محظوظ و بهره مند بودند *

* بیت *

مدتی وحش و طیر را پس از آن * فلک از کشته میزبانی کرد

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران علی الاطلاق بطرف قراباغ از برای قشلاق

حضرت صاحب قران از آنجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده در ضمان حفظ ذو الجلال روان شد و عساکر نصرت شعار حصن و قلعهٔ بسیار که دران گذار و حوالی آن دیار در تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامکار و زخم تیغ آبدار آتش بار مسخر گردانیده آن مواضع را از خبث وجود آن ملاعین بدکردار پاک گردانیدند و دست تسلط و اقتدار بنهب و غارت برآورده غنایم بی حد و شمار فتوح روزگار آن سپاه فرخنده آثار گشت و چون ولایت شکي مضرب خیام موکب همایون شد حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع کفار لشکر نصرت شعار را فوج فوج بهر جانبي روان فرمود امیر جهان شاه با بعضی امراء برحسب فرمان تمام لگزیان را

تاخت کرده بغارتیدند و بسیاری ازیشانرا بتیغ جهاد بگذرانیدند * نظم *

بسی کافران را به تیغِ غزا * بکشت آن سپاهِ مظفر لوا
غنیمت نه چندانکه شاید شمرد * سپه با بسی برده زانجا ببرد

و امیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون شکوه بکوهستان شکی درآمدند و جماعتی را که قدم بجادهٔ مطاوعت ننهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر و منقاد ساختند و هرچه داشتند بباد غارت و تاراج برد ادند

* نظم *

سپاهِ مظفر دران کوهسار * برآورده از جانِ دشمن دمار
بتاراج بردند بسیار چیز * باولجه گرفته بسی برده نیز

و ارغون شاه اختاجی و رمضان خواجه با فوجی از لشکرِ ظفر قرین بولایت تنکغوت شتافته آثار کمال غلبه واستیلاء از قتل و اسر و غارت بظهور رسانیدند * بیت *

کجا بود کان لشکرِ نامدار * بشد غالب از عونِ پروردگار

و امیر محمد بیگ و امیر موسی با غلبه سوار همه شیرانِ بیشهٔ پیکار بولایت آق جب رفتند و آن مواضع را بحوزه تسخیر وضبط درآوردند * بیت *

بهرجا که رفتند ازان سرزمین * مظفر شدند آن سپاهِ گزین

و حضرت صاحب قران بنفسِ مبارک با سایر لشکر فیروزی

انور دامن البرز کوه روان شد و نود عنایت ربانی همعنان دولت روز افزون و جنود تاییدات آسمانی ملازم رکاب همایون عساکر منصور رایت غزو و جهاد به نیروی بازوی صدق نیت و حسن اعتقاد برافراخته و نصرت دین مبین و کوری کفرهٔ لعین را غاغله تکبیر و تهلیل در جهان انداخته *

* نظم *

* چون کوکبهٔ شاه جهانگیر درآمد *
* از هر طرفی غلغل تکبیر بر آمد *
* هرجا که سپاهش بسعادت گذر آورد *
* در روضهٔ دین شاخ کرامت به بر آمد *
* روشن شد از انوار هدایت افق دین *
* تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد *

و امراء نامدار و بهادران پیل افگن شیرشکار که جهت تسخیر ولایت کفار و دفع فساد و شر اشرار باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری از بی‌دینان را بتیغ بگذرانیدند و قلاع و حصون ایشان مسخر کرده و ویران گردانیده و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف در آورده درموضع قبله باردوی اعلی پیوستند *

* نظم *

* بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد *
* سپاه خسرو غازی زهر بلاد و دیار *

* گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو *
* بدست کرده غنایم فزون ز حد و شمار *

و قلعهٔ سرخ را نیز مسخر کرده و با زمین هموار ساخته بقراباغ سرخاب آمد و ازانجا کوچ کرده بکنار آب کر نزول فرمود و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست تا ازنی و خاشاک نوالها پیچیده بر آبِ کر پل بستند و چون صاحب قران غازي بالشکرِ منصور از آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب بردع معطوف گشت و ایل آن ولایت مسخر و ایل شد * نظم *

بهرجا که صاحب قران برگذشت * مسخر شد و هرکه بدْ ایل گشت
جهان آفرینش که پرورده بود * جهان بحر و برنامزده کرده بود

و در قراباغ بقراط تفلیسي را که پیش ازین بقید و حبس او حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة زبانِ مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظِ حکمت امیز برکشود و اورا بدینِ قویم محمدي و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت فرمود و ازمیامنِ انوار نصیحت و ارشادِ آن حضرت نور هدایت از روزن توفیق دردرون تاریک آن گمراه تافت و از برکتِ شربت انفاس عیسوي خاصیتش بقراط که در سرسام ضلالت مشرف هلاکتِ شقاوت ابدي بود بصحت

عقیدهٔ صافي فایز گشته حیات سعادت سرمدي یافت و زباني که مدة العمر از معلم فابواه یهودانه و ینصرانه تلقین ان الله ثالث ثلثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شد و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین را تصدیق نموده باداء کلمه طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادت منداان کنتم خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت * بیت *

دل از نور توفیق بینا شده * زبانش بتوحید گویا شده

بقراط زرهي که حضرت داؤد پیغامبر علي نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در زرّاده خانه و علمناه صنعة لبوس بسر انگشت و النا له الحدید پرداخته بود و باتفاق[1] ان اعمل سابغات و قدر في السرد مکمل و مستحکم ساخته داشت آنرا با دیگر تحف و تبرکات بحضرت صاحب قران آورده پیش کش کرد همت پادشاهانه بحکم و المولفة قلوبهم افاضت فیض عواطف و مکرمت بی دریغ درباره او واجب شناخت حکومت مملکتی که باو تعلق داشت با دیگر ضمایم و مضافات باو ارزاني فرمود و یرلیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازت انصراف علاوه دیگر الطاف و اعطاف ساخت و با صناف عطایا و مواهب بی پایان اختصاص بخشید چنانچه اکثر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (بایقان) دیده شد *

اتباع و اشیاع و اهالي آن مملکت میل بملت حنفیه زهراء
کرده بسعادت اسلام استسعاد یافتند ودرین ولا والي
شروانات امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر و نباهت ذکر
و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود
بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت و خدمتکاري
برمیان اخلاص و هواداري بسته ازراه انقیاد و متابعت
بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساط
بوس که مقصد اقصي سلاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای
لایق و تقوزهای موافق بعز عرض رسانید و از جملهٔ لطایف
که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز که از
هرنوع نفایس و تبرکات نه نه مي کشید هشت مملوک زرخریده
بمحل عرض رسانید وخود درمیان ایشان استاده تقوز بنفس
خود تمام کرد صورت اخلاص اودرنظر حضرت صاحب قران
موقع قبول و ارتضا یافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه
سرافراز گردانیده تمام ممالک شروان با توابع ولواحق باو
ارزاني داشت و بمیامن آن تربیت شروان شاه روزگار شد
و ملوک کیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل
و بسیاری آب ولای ازقرنهای بعید بازاطاعت پادشاهان
نمي کردند درین ولا نسبت با بندگان حضرت صاحب قران
ازدر متابعت واذعان درآمده پسروکسان خود را با تحف

و هدایا بپایه سریر اعلی فرستادند و اظهارِ مطاوعت و فرمان برداري كرده باج و خراج تقبل نمودند و درین اثنا شیخ علي بهادر كه بمحافظتِ اغرق همایون مامور بود با اغرق از راه اردبیل بقرا باغ رسید حضرت صاحب قران آن زمستان درانجا بسعادت و اقبال بلب آبِ ارس قشلاق فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ببردع و رسیدنِ خبر حركت لشكرِ دشت

چون فصلِ شتا بآخر آمد و آوازهٔ هجوم لشكرِ ربیع در عالم افتاده سپاه سبزه وگیاه در حركت آمد دراوایل سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) موافق توشقان ایل رایت نصرت شعار صاحب قران كامگار بصوب بردع نهضت نمود و مقارن این حال آوازه در افتاد كه توقتمش خان اظهار عصیان كرده لشكری از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن بود كه علي بیگ قونكغرات و اوروک تمور و آقبوغای بهرین كه ازعظماء امراء الوس جوجي خان بمزید عقل و نیک اندیشي ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را بسخنانِ نصیحت امیز از رایهای فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمائي میكردند و ازانجمله همواره او را بر مراعاتِ حقوق حضرت صاحب قران و سلوک جادهٔ ادب نسبت با بندگانِ آن حضرت تحریض مي نمودند كه خانرا پادشاهي الوس جوجي و جای پدران

از میامنِ دولت حضرت صاحب قران بقبضه قدرت و اقتدار درآمده و این بزرگي و سرافرازي که بر مزید باد مطلقا از ممر تربیت و عنایت آن حضرت حاصل شده و انواع عواطف و مراحم که در هرباب ارزاني داشته اند زیاده ازان است که شرح توان داد وظیفه آنست که این معاني را نصب العین ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائي وازشرایطِ سپاس داري وحق گذاري هیچ دقیقه مهمل نگذاري که هرآئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسطتِ مملکت گردد و نیز بر اوضاعِ عالم اعتمادي چندان نیست اگر العیاذ بالله روزي حریفِ دولت را پای بسنگ نامرادي برآید بدست گیري عنایت آن حضرت پشت امید باز توان داد و از پهلوی اقبالش جبرِ اختلال حال توان کرد و از برکتِ اخلاص آن دولتخواهان رونقِ ملک و سلطنتِ توقتمش خان روز بروز در ترقي بود تا اوروک تمور و آقبوغا درگذشتند وجماعتي تلبه منغوتیان که مخصوص توقتمش خان بودند و قرانجي که پدر خود را کشته بود پیش او راهي تمام یافتند وعلي بیگ را باوجود تقربِ مفسدان اختیاري نماند واز شامتِ اغوا و افسادِ ایشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد و پای از جاده موافقت و مخالصت حضرت صاحب قران بیرون نهاده سر بطغیان و عصیان برآورد و یاغي شد و لشکری

گران را تجهیز کرده بآذربیجان فرستاد و چون اخبار باز بمسامع علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیگانه رادران طرف آب گردیده اند حضرت صاحب قران شیخ علي بهادر و ایکوتمور و عثمان عباس و جمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان داد که از آب کر گذشته کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود که چون ما را با توقتمش خان عهد و پیمان درمیان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکر او باشند درجنگ مبادرت منمایید و پیش دستي مکنید و چون ایشان برحسب فرموده روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیرحاجي سیف الدین را با جماعتی امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امراء که پیش تر رفته بودند از آب کر گذشته بسپاه یاغي رسیدند و بیقین پیوست که لشکر توقتمش خان اند بنابر فرمان حضرت صاحب قران جلادت و تیز جنگي که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند و جانب حزم فرو گذاشته حساب از جنگ برنداشتند و باز گشتند دشمنان آن معنی را حمل بر ضعف کرده چیره گشتند و روان برایشان تاخته تیرباران کردند و جنگ درانداختند ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

زهر سو چو تنگ اندر آمد سپاه * یکی ابر گفتي برآمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بکردار دریای قیر
و چون امراء این جانب از اول جنگ را در حساب نگرفته بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پیشه بود و آدم و مجال کر و فر نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس از ایشان کشته شد و بر خلاف معهود آن دلاوران را که سرآمده روزگار بودند چون زلف دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون شکست طرهٔ برشکنج ماه رویان بود که در شکستگی سکه بردرست دل ربائي زند و در عین پریشانی بنه جمعیت هوشمندان را بتاراج دهد و لهذا گفته اند * * بیت *
چون زلف بتان شکستگي عادت کن * تا صید کني هزار دل در نفسی
دران اثنا امیر زاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از آب کرگذشته دررسیدند بهادران نامدار از یمین و یسار حمله آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار از روزگار دشمنان بر آوردند و چون مخالفان را پای قرار از جای رفته رو بفرار نهادند و لشکر منصور ایشان را تکامشي کرده تا آن سوی دربند پراندند و بسیاری از ایشانرا دستگیر کردند امیرزاده میرانشاه آن گرفتگان را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و شوریده برادر مبشر دران جنگ زخم دار شده بود و بعد از انکه اورا باردوی اعلی آوردند بجوار رحمت حق پیوست و چون اسیران سپاه مخالف را بپایه سریر

اعلی رسانیده بزانو در آوردند صاحب قران کامگار از کمال
تمکین ووقار سایه التفات برجزای بدکرداری ایشان نینداخت
و ملحوظ نظرِ عفو و اغماض گردانیده توقتمش خان را برقاعدهٔ
پیشین پرسش فرمود و بزبانِ عاطفت و نصیحت راند که میان
ما حق پدر فرزندیست جهت چه بود که بدین حرکت نامناسب
اقدام نمود و بی موجبی لشکر باین جانب فرستاد و چندین
هزار مسلمانِ بی گناه عرضه تلف گشتند می باید که بعد ازین
از امثال این کردار ناپسندیده محترز باشد وبعهد و پیمان وفا
نموده فتنه که درخواب رفته بیدار نسازد و این نصیحت که
بر زبان مبارک آن موید کامگار گذشته موافق حدیث نبویست
حیث قال صلی الله علیه و سلم الفتنة نایمة لعن الله من
ایقظها و بعد از گزارشِ این کلام لطایف نظـــام مرحمـــت
پادشاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده
زر و جامه بدهند و بدرقه همراه کرده از عساکر منصور بگذرانند
و بطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند *

* بیت *

دوستان را کجا کنی محروم * تو که بادشمنان نظرداری

و امیر زاده میرانشاه از آب کر عبور نموده درکنار آب باردوی
اعلی معاودت نمود و اردو ازانجا کوچ کرده رایت نصرت شعار
درضمان حفظ و تایید پروردگار متوجه کوکجه تنکیز شد * بیت *

* در ضمانِ حفظ یزدان در پناهِ عدل خویش *
* لطف و قهرش گاه و بیگه نیک و بد را نوش و نیش *

ذکر قدوم اعلی سرایملک خانم از طرف سمرقند باشاهزادگان ارجمند

چون موکبِ همایون مقارنِ فتح و ظفر بکوکچه تنگیز رسید مبشر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرایملک خانم با امیر زاده شاه رخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرامِ حرم امن و امان و قبلهٔ ملوک و سلاطینِ عهد و آوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحب قران بسته میرسند آنحضرت را از وصولِ این بشارت ریاض بهجت و شادمانی نضارتی تازه پذیرفته و در حدیقهٔ آمال و امانی غنچه مسرت و شگوفه کامرانی بشگفت داعیهٔ دیدنِ فرزندان بحکم اذا دنت المنازل زاد شوقي چنان برخاطرِ مبارك مستولي شد که اغرق را درکوکچه تنگیز گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال درآورده بی توقف روانه گشته درموضع مرند شمامهٔ عرار ورند وصال مشام آمال را معطر ساخت ودرانجا اتفاق ملاقات افتاده دیدهٔ امید ازمشاهدهٔ جمالِ مقصود منور گشت رسمِ نثار اقامت کرده چندان زر و جواهر برافشاندند که دستِ ملازمان سعادت مند از جمع آن بستوه آمد و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب و تجملات بمحل

عرض رسید که دیدهٔ سپهر از نظارهٔ آن خیره گشت صاحب قران کامکار از آنجا سوار شده بسعادت و اقبال بازگشت و بجانب قلعهٔ النجق که گماشتگان سلطان احمد محافظ آن بودند توجه نمودند و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون بنفاذ پیوست تا امراء و لشکریان در شب بکوه بر آمدند و دیگر روز جنگ در انداخته فصیل زیرین را بغلبه و قهر بگرفتند و خراب گردانیدند و ایشان از بیم جان گریخته ببالای قلعه بر آمدند و اهل قلعه که از بی آبی و قلت حیا یاغی گری بحد گرفته انقیاد نمی کردند از بی آبی و تشنگی بجان رسیده در صدد هلاک بودند بضرورت از در عجز و بیچارگی در آمدند و سوگندها خورده عهد کردند که فرود آیند و قلعه سپارند لشکر منصور دست از جنگ بازداشته از کوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن مخالفان ابری پدید شد و یکشبانه روز باران عظیم بارید و مجموع ابگیرها وحوضهای ایشان پر آب شد وچون از ان آب انتعاش یافتند عهد شکسته بقول خود وفا ننمودند حضرت صاحب قران محمد میرکه پسر شیر بهرام و اوچ قرا بهادر را تعیین فرمود که قلعه را حصار دهند و بسعادت مراجعت نموده باغرق همایون پیوست و پیش ازین شیخ علي بهادر را بمحاصرهٔ قلعه بایزید فرستاده بود بعد ازان امیر حاجي سیف الدین و امیر ایکو تمور را با لشکري بمدد ایشان فرستاد و باتفاق قلعه را

درمیان گرفته نقب زدند و آب آنرا دزدیده از اطراف
وجوانب جنگ درانداختند و باندك زمانی مسخرساخته
خراب وویران گردانیدند و حاکم قلعه را بسته بحضرت آوردند *

* بیت *

لشکر صاحب قرانِ کامگار * شاه کیوان رفعتِ چرخ اقتدار
بردرِآن قلعهٔ گردون شکوه * چون برآشفتند وقتِ کارزار
قلعه بگشادند و ویران ساختند * خصم را بستند و آوردند خوار

گفتار درتوجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ترکمان

درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست
تعدي و طغیان بایذای مسلمانان درازکرده قافلهٔ حجاز
ودیگرکاروانیان را متعرض مي شوند و هیچ کس با من و سلامت
ازان راهها گذ رنمي تواند کرد حضرت صاحب قران بقصد دفع
فساد آن بدکرد اران ازجلگهٔ نخجوان نهضت فرموده متوجه
ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میرکه که
بمحاصره النجق مامور بود بموکب گیتي ستان ملحق شود
و در راه فرمان داد که اغرق بآله طاق (۱) رفته درانجا
توقف نمایند و بنفس مبارک با لشکرِ نصرت شعار ایلغار فرموده

---

(۱) دربعض نسخه بجایش (بآله باق) و دربعض کتاب (بآله تاق)
و دربعض (باکه تاق) مکتوب است *

و چون بحصار بایزید که آنرا قلعه آیدین نیز گویند رسید سپاه ظفرپناه انچه از الوس آیدین دران نواحي مانده بود غارت کردند و چون ازانجا گذشته بقلعه اونیك رسیدند که مصر پسر قرا محمد آنجا بود تمام ایل وحشم ترکمان که دران حوالي ونواحي درکوه ودشت بودند بغارتیدند و چون ازانجا عبور نموده بارزروم رسیدند قلعه آنرا درهمان روز مسخر کرده کنار آب چپاچور مخیم نزول همایون گشت وایلچي بجانب آرزنجان فرستاده طهرتن را که والي آنجا بود بایلي وانقیاد دعوت فرمود چون فرستاده بارزنجان رسید طهرتن مقدم اورا به تعظیم و ترحیب تلقي نموده انچه از لوازم ادب و جانب داري تواند بود بتقدیم رسانیده از در مطاوعت و فرمان برداري درآمده خراج قبول کرد و ایلچي را بانواع رعایت و خدمت خشنود ساخته بازگردانید وحضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفرقرین را گزین کرده فرمان داد که بطلب قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان روان شوند برحسب فرموده امیرزاده میرانشاه با گروهی از سپاه ظفرپناه *

* نظم *

* همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن *

* دلیر وصفدر و رزم آزمای قلب شکن *

* همه به تندي چرخ و نهیب رستاخیز *

* بگاه کینه جهان سوزتر ز آتش نیز *

متوجه شده بایل وحشم آن مفسدان متمرد درآمدند وتمام اموال وچهارپایان از اسپ وشتر وگوسفند وغیرآن غارت کرده بسیارے اززنان ودختران ایشان را اولجه گرفتند ومظفر ومنصور باز گشته بموکب همایون پیوستند ومحمد میرکه با گروهی دیگراز مردان کار ودلاوران تیغ گذارهم بدان مهم روان گشت وبحسب اتفاق ممر ایشان برکوهستان واقع شد وبدرهاي تنگ درآمدند ودشمنان واقف شده سرراه بگرفتند وبعد ازجنگ وکوشش فراوان به نیروی دولت حضرت صاحب قران ازان مضیق خلاص یافته باردوی اعلی مراجعت نمودند وشیخ علي پسرارغوی برلاس واقبال شاه برغوجي وتیلک[1] قوچین *

* بیت *

دلیرانِ گُرد افگنِ شیرگیر * خروشنده با جوشن وتیغ وتیر

وفوجی دیگررا ازسپاه سرکرده روی جلادت بجست وجوی قرا محمد نهادند ودرکوهی عظیم محکم وجاي سخت باو رسیدند وبمحاربه وقتال اشتغال نموده کوششهای مردانه کردند وجنگ بسیار واقع شد ولالا خواجه دران رزم بقتل آمد وچون خصم بآن کوه عظیم برآمده بود وازجنگ فایده متصور نه امراء با سپاه بمعسکر ظفر پناه آمدند صاحب قران

(۱) در بعض نسخه بجایش (بیلک قوجني) دیده شد *

کامکار دیگر بار جهانشاه بهادر را با لشکری جرار بایلغار فرستاد و او با ایلِ ایشان رسیده دستِ استیلاء بغارت و تاراج برآورده مال بسیار و مراکب و اسلحه بی شمار فتوح روزگارِ لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامکار باردوی اعلی ملحق شدند * نظم *

* زبس غارت و الجه وچار پای *
* دران دشت شد برسپه تنگ جای *
* ز بسیارے برده و خواسته *
* سراسر شد آن لشکر آراسته *

وشاه ملک پسرغیاث الدین برلاس بی اشارت وفرمان حضرت صاحب قران بطرفی رفته بود او را دربیابانی کشته افتاده یافتند و آن حضرت ازانجا متوجه صحرای موش گشت وایل والوس آن نواحی را غارت کرده بشهراخلاط رسید وتمامت اهالی آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده درحیزضبط آورد وچون ازانجا روان شده بشهر عادل جوزرسید والی آنجا از درِ اطاعت وفرمان برداری درآمده باقامتِ مراسم استقبال استعجال نموده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت ونثارهای فراخورکرد وپیشکشهای لایق کشید وبمساعدتِ دولت خود را درزمرۀ بندگان درگاه منخرط گردانید وعاطفت پادشاهانه اورا بمزید تربیت و نوازش اختصاص بخشید

و ولایت و الوس او را باو ارزانی داشت و ازانجا نهضت فرموده ازکنارکول با تمامی لشکر ازبند ماهی گذشته در آله طاق در مرغزار باقا[1] سرای با غرق همایون پیوست *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب وان و وسطان

رایت ظفرپیکر ازانجا متوجه وان و وسطان شد و ملک عزالدین شیر[2] از صدمهٔ لشکر قیامت نهیب بقلعه وان درآمد و آن حصاریست بغایت محکم و استوار برسرِ کوهی بلند واقع شد و یک طرفش بآب دارد * * نظم *

* ز موج دریا سنگ بناش چون مینا *
* زتف مهرگل بارهاش چون مرجان *
* هزار سال ز باران بوو زیان نرسد *
* بجای قطره اگر بارد از هوا سندان *
* ملوک را ز رسیدن بآن گسسته امید *
* عقاب گاه عروجش فگنده بال توان *

عساکرِ منصور روی جلادت بتسخیر آن نهاده قلعه را از جانب خشکی درمیان گرفتند و به ترتیب اسبابِ محاصره و جنگ حصار مشغول شدند ملک عزالدین بعد از دو روز به تعلیم

---

(۱) در یک نسخه بجای باقا (ایاق) است (۲) در دو کتاب بجای شیر (شیرازی) است *

دولت از حصار فرود آمد و بسعادتِ بساط بوس سرافراز گشت اهل قلعه از غایتِ غوایت و نهایتِ شقاوت طریق عصیان پیش گرفته یاغي شدند و راه حصار را استوار کرده مدافعه و مقابله را آماده گشتند * نظم *

بوسواس شیطان و جهل و غرور * زراهِ سعـــادت فتادند دور
کســـی را که شد تیره روزِ بهي * باد باد خود کوشد از ابلهی
شتـــابد بپای شقـــاوت روان * بسوی هلاکِ تن و فوتِ جان

سپاه مظفر لوا برحسب یرلیغ قضا مضا عراده و منجنیق ساخته و افراخته جنگ درانداختند * نظم *

زبس شپ شپِ تیر و جرِّ کمان * زمین گشت لرزان تر از آسمان
ز پرواز پیکان هوا تیره گشت * همي آفتاب اندران خیره گشت

و به نیروی دولت قاهرهٔ حضرت صاحب قران آن حصار نامدار که شُدقا را قتدار هیچ کامگار بهیچ روزگار در هوای تسخیر آن پرواز نجسته بود بمدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر گردانیدند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند وبسی رادست و گردن بسته ازبالای کوه درانداختند وجهان را از خبثِ وجود آن بدکرداران فساد پیشه بپرداختند *

* نظم *

زگردان جهان را به پرداختند * بسی را زکوه اندرانداختند
شد ایمن زشر و فساد آن دیار * بیمنِ جهاندار چرخ اقتدار

ودرین اثنا ایلچی طهرتن ازار زنجان رسیده تحف وهدایای بسیار ازنقود واجناس وپیشکشهای لایق ازاسپان نامدار واستران راهوار بعزعرض رسانیدند مضمون رسالت اظهار بندگی وخدمتکاری ورسوخ قدم در مقام هواداری واطاعت گذاری * * نظم *

که صاحب قران راکمین بنده ام * بخدمت کمر بسته تا زنده ام
نیاید ز من جز پرستندگی * کنم بندگان ورا بندگی

حضرت صاحب قران اورا نوازش پادشاهانه فرموده یرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت که ایالت آن ولایت برقرار باو مفوض باشد ایلچیان اورا با منشور حکومت وخلعت خاص بازگردانید * * نظم *

هرکه در آمد زد رطاعتش * یافته شایستگی تاج وگاه
وانکه کشید از خط فرمانش سر * شد چو قلم سرزده وروسیاه

وفرمان عالی بصدور پیوست که قلعهٔ وان را خراب سازند وآن قلعه از بناهای شداد عاد است که برقلهٔ کوهی رفیع منیع به گچ وسنگ برآورده هروصله سنگ ازان بمثابه کوهی واستحکامش بمرتبه که یادگار اند خودی که از امراء تومان بود با غلبهٔ لشکریان متصدی تخریب آن شده هرچند سعی نمود یک سنگ ازان کنده نشد * * نظم *

سپهرش بدوران نسازد خراب * وگر کوه بارد بروسالها

تو گوئي كز اقبال صاحبقران * اساسش فگند اوستاد قضا
حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت معاودت نموده بمباركي و طالع سعد بسلماس رسيد و ملك عزالدين را بعنايت خسروانه سرافراز گردانيده ولايت كردستان را باو مسلم(1) داشت و ازانجا قرين عون و تاييد الهي بي توقف روان شد و درين اثنا حاكم ارمي تيزك بسعادت بساط بوس رسيد و درمقام انقياد و فرمان برداري مراسم بندگي و خدمتگاري بتقديم رسانيد عاطفت سلطان گيتي ستان كشوربخش ولايت ارمي را باو ارزاني داشت و كنيزكي صاحب جمال باو بخشيد *

* نظم *

* كافتاب از شرم او رخ زرد بود *
* صبح را از شوق او دم سرد بود *
* زير زلفش آفتاب روی او *
* كرده روشن چين يك يك موی او *
* چون گشادي درج لعل از خنده باز *
* مرده صد ساله كردي زنده باز *

و چون صاحب قران كامگار از مراغه عبور كرده بگيلان نزول فرمود چند روز درانجا توقف نمود و پيش ازين مراحم خسروانه كس فرستاده بود و والي شيراز زين العابدين پسر

(۱) در بعض نسخه بجاي مسلم (ارزاني) مكتوب است *

شاه شجاع را طلب داشته که چون پدرِ مرحوم تو با ما دم از
هواداري و یك جهتي میزد و در هنگام وفات عرضه داشتي
مشتمل بر سفارش تو نوشته و جهه همت آنست که اثر آن
بنوعي ظهور یابد که عالمیان از نزدیك و دور مشاهده نمایند
مي باید که درین ولا که موکبِ ما باینجا رسیده و مسافت
نزدیك است بی توقف بیاید تا بعنایت و عاطفت مخصوص
گشته چنان بازگردد که دوستانش بلند پایه و سرافراز گردند
و دشمنانش از حسد درسوز وگداز افتند و چون سیاق سخن
بذکر مکتوب شاه شجاع منجر شد صورت آن بر سبیل استطراد
ثبت افتاد *

ذکر مکتوبی که جلال الدین شاه شجاع در حال وفات بحضرت صاحب قران نوشته بود

هو الحی لا اله الا هو له الحکم و الیه ترجعون

عالي حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار
مکرمت آثار نویین بزرگ کامکار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار
شهسوار مضمار عدل و احسان اعدلِ اکاسرهٔ زمین و زمان
المنظور بانظار عنایة الملک الدیان قطب الحق و
الدنیا و الدین امیر تیمور کورگان خلد الله ملکه و سلطانه
ملاذ قیاصرهٔ گیتي دار و ملجاء جبابرهٔ چرخ اقتدار باد و در تعظیم
اوامر آسماني و تحري مراضي سبحاني موفق و موید وحق

جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی باعلی مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رسانان (بمنه القدیم وطوله العمیم) بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد انها می گرداند که چون بر آرای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارف مموه آن التفات ننموده اند و نعیم باقی را برجهان فانی راجح داشته و بحقیقت دانسته که فنای هر موجودی از قبیل واجبات است و بقای هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند روزی که از بارگاه مهیمن بیچون عز شانه و عظم سلطانه منشور تعز من تشاء موقع بتوقیع تؤتی الملک من تشاء ارزانی داشته اعنه اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند برحسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتباع اوامر سید المرسلین (صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین) کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیردستان را (خالصا لوجه الله تعالی) مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بوده معیشت با کافه خلایق بوجهی کرده شد که شمهٔ بسمع مبارک رسیده باشد و چون نسبت با جناب معدلت پناهی عهد مصادقت

وعقد مخالصت بروابط خلوة منعقد شده بود فتوح روزگار
دانسته در ابقاء آن راسخ دم ثابت قدم زیست و پیوسته مکنون
خاطر و مکتوم ضمیر آن بوده که * * بیت *

* بقیامت برم آن عهد که بستم با تو *
* تا دران روز نگوئي که وفای تو نبود *

و ازان حضرت علی التعاقب والتوالي زلال الطاف و سلسال
اعطاف چنانچه عالمیان را مشکور و مستحسن باشد مترشح
بوده و این معنی موجب مباهات مي دانست درین وقت
که ازبارگاه کبریا نسیم دعوت والله یدعوا الی دار السلام
بمشام جان رسید و متقاضي ولن تجد لسنة الله تحویلا
حلقه طلب بر در دل زد که * * بیت *

* عرش است نشیمن تو شرمت ناید *
* کآئي و مقیم خطهٔ خاک شوي *

و بحمد الله تعالی هیچ نگراني و حسرت در دل نمانده است
و با وجود انواع زلت و تقصیر و اصناف آثام و اجرام که لازمه
وجود انسان است هر آز و آرزو که در مخیلهٔ تصور بشري
مرتسم تواند بود از موائد احسان حضرت واهب منان که
فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعین درین پنجاه
و سه سال که اتفاق نزول این منزل خاک افتاده در کنار
مراد نهادند * * شعر *

* متی زدت تقصیرا یزدني تفضلا *

* کانني بالتقصیر استوجب الفضلا *

باقوافل رجای عفوِ عمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمینه را ندای ارجعي الی ربک راضیة مرضیة در داد * بیت *

* بدین مژده گر جان فشانم رواست *

* که این مژده آسایشِ جانِ ماست *

با بضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که در سراچه دنیا بدان زیست اثقالِ احمال آمال ازدوش نهاده روی تضرع بحضرت آورد * * مصرع *

* کز دوست یک اشارت و زما بسر دویدن *

رجاء واثق و امل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگرچه عین زحمت دانیم محض رحمت باشد *

* بیت *

* زهي سلام تو آسایشِ سکینهٔ روح *

* زهي کلام تو مفتاحِ گنجهای فتوح *

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا

بر بقای عمر و دولت و دوست کامي و بسطتِ جاه و مملکت آن حضرتِ سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایهٔ

معدلتش برسر خلایق پاینده (بحق الحق واهله) بنابر صدق
نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهي از
آب صافي روشن تراست واجب دیده صورت حال انها کردن
فرزند دل بندم زین العابدین (طوّل الله عمره في ظلال
عنایتکم) * * مصراع *

* کورا بخدا و بخداوند سپردم *

و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب مملکت پناهي
سفارش نمودن احتیاج نمي داند چه بحقیقت دولتخواهي
آنحضرت پیوسته ذخر اخلاف دانسته ام تا چنانچه از سجیه کریم
و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون ان حسن
العهد من الایمان کاربسته بقاعده مستمره ایشان را
با جمعهم بجانب مبارك خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق
بر احوال ایشان گسترانند بوجهي که آثار آن صغار و کبار روزگار
در یابند و در قرنها بازگویند و حاسدان و قاصدان که سالها
است که در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل
استیلاء نیابند و این معني موجب ادخار ذکر جمیل و اجر
جزیل شناسند و این دوست مخلص را که با میثاق عهد مودت
توفیق عزلت یافت بفاتحه و دعاء خیریاد فرمایند تا بیمن
همت آن صاحب دولت از فحوای آیت یا لیت قومی
یعلمون بما غفرلی ربی و جعلني من المکرمین

محروم نماند هذا ما عهدنا الیه والعهدة فی الدارین علیه همواره بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد وحق تعالی بر عمر باقیش برکت کناد بالنبي وآله الامجاد *

گفتار در توجه رایت آفتاب اشراق بجانب فارس وعراق

چون زین العابدین را روز دولت بشام رسیده بود وایام سعادت بفرجام آنجامیده در آمدن تعلل نموده و فرستاده حضرت صاحب قرانرا موقوف داشته بازنمي فرستاد واندیشهاے فاسد که حد امثال او نبود بخاطر راه داده سلسله اقبال نا ممکن مي جنبانید رای آفتاب اشراق آنحضرت چون بران معني اطلاع یافت نایره غضب جهانسوزش اشتعال یافته عزیمت صوب فارس وعراق تصمیم فرمود ودر پائیز توشقان ایل سنه (تسع وثمانین وسبعمایة) حضرت صاحب قران روی همت عالي نهضت بتسخیر ممالك عراق وفارس آورده ولشکرِ ظفرقرین را گزین کرده منغلای تعیین فرمود و پیشتر روانه گردانید وفرمان داد که اغرق همایون بصوب ری رفته درسارق قمش قشلاق نمایند وامیرزاده میرانشاه وامیر حاجي سیف الدین وشیخ علي بهادر را بضبط ومحافظت اغرق بازداشت ورایت نصرت شعار با باقي لشکر فتح آثار

متوجه مملکت فارس گشت * * بیت *

روان شد بصوب صطخر گزین * وطن گاه شاهان ایران زمین
خجسته سمند ظفر زیر ران * سعادت قرین نصرتش همعنان
دلیران توران زمین در رکاب * همه دل پر از کین و سر پر شتاب
یکایک بر ابرو فگنده گره * سنان داده آب و کمان کرده زه
ز گرد سواران جهان قیر گون * سپاهی برون از در چند و چون
همي رفت زین گونه صاحب قران * نگهبان خداوند کون و مکان

و چون از ولایت همدان گذشته بجربادقان رسید به ترتیب لشکر فیروزی اثر التفات فرمود و از انجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون گشت سید مظفر کاشي که خال زین العابدین بود و از قبل او حاکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء و اکابر و اشراف از راه استیمان و استعطاف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف و مراحم پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکر گردون مآثر اطراف وجوانب شهر را فرو گرفتند و صاحب قران کامکار بشهر در آمد وطبرک را بفر قدوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم چهارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیر ایکو تمور را بضبط قلعه طبرک فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون آمده بمنزل مبارک معاودت نمود و در هر دروازه جمعي از

لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و یرلیغ لازم
الاتباع بنفاذ پیوست که در تمام شهر از اسپ و اسلحه هرچه
باشد بخدام بهرام انتقام سپارند و چون برحسب فرمان کاربند
شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای
عساکر منصور مال امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت کرده
از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا
جریان صادر شد که محلات را برامراء قسمت کرده هر امیری از
مردم خود کسی بتحصیل فرستد و از برای ضبط مال نور ملک
برلاس و محمد سلطان شاه را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را
در اردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر در آمدند
و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون ارادت پادشاه
قهار جل جلاله بخرابي آن دیار تعلق گرفته و اذا اراد الله شیئا
هیأ اسبابه دران اثنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان
که او را علي کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود در
اندرون شهر دُهلي زد و حشری از اشرار عوام کالانام بل هم
اضل جمع شدند و دست بی باکي برآورده گرد محلات بر
آمدند و اکثر محصلان را بکشتند مگر در چند محل که عقلي
و وجودي داشتند و محصلان خود را از شرِ آن مفسدان
بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت
مهماتِ خود بشهر درآمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند

و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار
کس دران از غوغاے عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد
بي باک بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که
بمحافظت آن قیام مي نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن
مشغول شده بتصور باطل و اندیشه محال بنیاد یاغي گري
نهادند روز دیگر چون کیفیتِ واقعه بسمع مبارك صاحبقران
رسانیدند آتشِ خشم جهان سوزش اشد نار الجحیم ابرد ها
زبانه زدن گرفت و لشکرِ نصرت شعار را بتسخیر شهر فرمان
داد دلاوران سپاه تیغِ انتقام بدستِ جلالت کشیده روی قهر
بشهر نهادند و مردمِ اندرون چون قضیه واقع شده بود
و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان
حرکة المذبوحي مي کردند و بیان تمور آقبوغا دران جنگ
کشته شد و چون بهادران ظفر قرین حصار بکشودند و شهر تمام
مسخر شد صاحب قران کامکار جمعی را بفرستاد تا محله سادات
و کوچه موالي ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ اگرچه
بیك سال پیش ازین حال وفات یافته بود حمایت نمایند
و بقتلِ عام و انواعِ عقوبت و انتقام فرمان داد * * بیت *
فتادند در شهر خیلِ مغُل * بر افتاد بنیاد مردم بکُل
بقتل و بغارت گشادند دست * سرای سران جمله کردند پست
و بعضی مردمِ زیرک که لشکریان را باَدب نگاه داشته بودند

و از آسیب تعرضِ آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن تواجیان دیوانی علیحده بنهادند و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمی خواستند که بدست خود مباشر قتل شوند سر از یاساقیان می خریدند و می سپردند و در اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده بود وکس نمی خرید و همچنان هرکرا می یافتند می کشتند و از غوامضِ حکمت الهی آنکه جمعی که در روز ازگزندِ تیغ بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا برفی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هرجا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند لیقضی الله امرا کان مفعولا و از عدد کشتگان آنچه بقلم در تحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایتِ اقل هفتاد هزار سر درظاهرِ اصفهان جمع شد و ازان در مواضع متعدد منارها ساختند * * بیت *

* کاه خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یارمرا خواست خوست[1] *

وحقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نااندیش سرِ اطاعت از اولوالامر ذوشوکت کشیده سه هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهرِ قهار شدید الانتقام عز و علا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاري موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم و این واقعه در روز دوشنبه ششم ذي قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگرمسلم دارند که بنابر دقایق وبدایع حکمت نامتناهي الهي حوادث و وقایع عالمِ کون و فساد را نوع ارتباطي با اوضاع فلکي هست این واقعه که در اصفهان دست داد قرب زماني داشت باقران یازدهم[2] از قرانات مثلثه هوائي درجوزا و قران نخستین درسرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دارالملک شیراز

چون خاطرمبارک صاحب قران کامکار از قضیه فتح

---

(۱) دربعض نسخه (خوست خوست) ودربعض (خواست خواست) ودربعض (خوسش خوشست) (۲) در دوکتاب بجایش (نهم) مکتوب است *

آن دیار بپرداخت امیر حاجي بیگ پسر امیر ساربوغا و نونان(۱) شاه را بسالیانه بمحافظت اصفهان باز داشت و درکنف حفظ و تایید ملک دیان بصوب شیراز روان شد والي فارس زین العابدین چون خبر شنید * بیت *

که صاحبقران آمد و صد هزار * دلیران جنگي زتوران سوار

رو بگزیز نهاد و در تستر پسر عم او شاه منصور حاکم بود باوجود آنکه میان ایشان صفائي چندان نبود کالمستجیر من الرمضاء بالنار با سپاه خود براه کازرون متوجه او شد غافل ازانکه هرکه بر دشمن اعتماد نماید و ازغدر او حذر واجب نداند سررشته سعادت از دست داده باشد و درِ ملامت برخود گشاده و چون بکنارِ آب دودانکه رسید شاه منصور مردمِ او را فریب داده بجانب خود دعوت نمود و چون مزاج لشکرِ ایران بلکه طباع نوع انسان که انه کان ظلوما جهولا بربی وفائي مجبول است مجموع خاک بی‌آزرمي برروی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زین العابدین باندك نفری بماند شاه منصور جمعي را بفرستاد تا او را بشهر آورده درقلعه سلاسل باغلال و سلاسل مقید گردانیدند و آن جماعت که بی‌وفائي نموده ازو برگشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال واسباب ایشان باز ستده محبوس

(۱) دربعض نسخه (توران) و دربعض (تویان) دیده شد *

گردانید * * بیت *

هیچ دشمن بدشمن این نکند * که کند مرد بی خرد با خود

و چون رایت همایون صاحب قران در ذی الحجه سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) بفتح و فیروزی بشیراز رسید مملکت فارس بی کلفتِ دفع منازعي در حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت و لله در من قال * بیت *

* دولت آنست که بی خون دل آید بکنار *
* ورنه با سعي عمل باغ جنان این همه نیست *

در ظاهر شهر شیراز حوالي تخت قراچه مرکزِ رایت نصرت آیت گشت و تمام اصول و کلان تران و کلویان باحراز سعادتِ زمین بوس شتافتند و بعد از اقامتِ رسم خاک بوسي یک هزار تومان کبکي قبول کردند که بخزانه اماني فرود آرند و از برای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر درآمد و وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید عیدگاه بفر حضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه بالقاب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف عبادت و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش سلطان محمد و حاکمِ کرمان سلطان احمد برادرِ شاه شجاع

و ابو اسحاق نبیره شاه شجاع از سیورجان و سایر حکام اطراف و جوانب مثل اتابکان لر و گرگین لاري که گویند از نسل گرگین میلاد است کمر بندگي و فرمان برادري بسته بشرف بساط بوس رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان جهان مطاع بعضی ولایت را که قدم انقیاد برجادهٔ متابعت ننهاده بودند تاخت کردند و چون مملکت فارس با تمامي توابع و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف گماشتگان قرار گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظایم امور و جلایل احوال که دران مدت از آثار عنایت بی غایت پروردگار (عظمت مواهبه و جل جلاله) روی نموده بود بنوک خامه گوهربار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها پرداختند و مبشران را بدار السلطنة سمرقند و خراسان و سایر ممالک بلاد روان ساختند * * بیت *

بپرداخت منشي صاحب هنر * بسی نامه در باب فتح و ظفر
برانگیخت یکران کلک دبیر * ز میدان کافور کرده عبیر
رقم زد بسی داستان شریف * بخطی لطیف و ادائي ظریف
بصد لطف چون گشت پیراسته * بمهر همایون شد آراسته
رسانید قاصد بهر کشوری * صدایش برآمد زهر منبری
جهان شد سراسر کران تا کران * پر آوازهٔ فتح صاحب قران

گفتار در سببِ معاودت حضرت صاحب قرانی بمستقر سزیر سلطنت و جهان بانی

روزگار چون این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت
و اقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال را نیل دغدغه بر جمال
حال فرخنده مال کشید و از جانب ماوراء النهر چیرا ایلچی
بهفده روز رسید و خبر رسانید که در آن طرف گرد فتنه برخاسته
و توقتمش خان دگر باره خاک بد عهدی و بی وفائی بر فرقِ
دولت خود پاشیده لشکری گران بماوراء النهر فرستاده است
و صورت آن واقعه چنان بود که چون لشکرِ دشت مقدم ایشان
بیگ یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و عیسی بیگ و ساتقن بهادر
و دیگر امراء از سغناق گذشته بصیران آمدند و بمحاصره آنجا
مشغول شدند تمور خواجه آقبوغا که محافظتِ آنجا بدو مفوض
بود بمدافعه و مقابله ایشان قیام نمود و بیرونیان هرچند کوششها
نمودند و جنگهای مردانه کردند کاری از دستِ ایشان برنیامد
و چون از تسخیر عاجز شدند ازانجا گذشته دیگر مواضع را تاخت
کردند و امیرزاده عمرشیخ که در اندگان بود لشکر آن نواحي
جمع آورده بدفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر
عباس نیز سپاهي که درسمرقند مانده بود مرتب داشته و امیر لعل
براد رطغي بوغاي برلاس و شیخ تمور پسر آقتمور بهادر را
درسمرقند گذاشته متوجه شدند و با امیرزاده عمرشیخ پیوستند

وباتفاق از آب سیحون گذشته بصحرای جو کلک که به پنج فرسخی اترار واقع است بجانب شرقی درپائیز آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند وصفها کشیده میمنه ومیسره آراسته بر یکدیگر حمله آوردند وجنگ درپیوست * * بیت *

* از بادِ حمله آتشِ حرب اشتعال یافت *
* ترکِ اجل بغارتِ جانها مجال یافت *
* ازبس که کشته گشت خلایق دران مصاف *
* مرگ ازپری مرده زخویش انفعال یافت *

والتهاب نیران محاربه ومقاتله تاشب هنگام تمادی پذیرفت امیرزاده عمرشیخ که درکمالِ جلادت ومردانگی یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف والریح العاصف برقلب معرکه زد وازان سوی لشکرِ دشمن بیرون رفته ازسپاهِ خود دور افتاد لشکریان چون اورا ندیدند متوهم شدند وشکست یافته متفرق گشتند وامیرعباس را دران مصاف زخم تیر رسید وامیرزاده عمرشیخ بفرِّ دولت قاهره ازمیان دشمن بسلامت بیرون آمده باندگان شتافت وباز لشکرهای متفرق را جمع آورد ودران اثنا خبر آوردند که انکاتورا برادرزاده امیر حاجی بیگ ارکنوت نیز حقوق انعام واحسان حضرت صاحب قران فراموش کرده عهد وپیمان شکسته است وبا لشکرِ گران ازمغولستان بسیرام وتاشکنت آمده لشکریانش دست فساد

بغارت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون
بران حال اطلاع یافت لشکر اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد
و درانجا معلوم فرمود که دشمنان ازراه چقمش[1] بصوب اندگان
روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد
باز گردید و درکنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است
بمقابل رسید و ازجانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز
کنار بکنار آب در برابر یکدیگر ببالای آب میرفتند و انتهاز
فرصت را رعایت می نمودند شبی انکاتورا حیلت کرده
و در محلی که فرود آمده بود هزار کس را بگذاشت و امرکرد
تا آتش بسیار پراگنده برافروختند و خود با باقی لشکر
ببالای آب روان شد و به تعجیل رانده محلِ گذار پیدا کرده
و از آب گذشته صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ
استقبال او نموده لشکر هردو جانب بهم رسیدند و جنگ
در پیوست * * بیت *

جهان شد بگرد اندرون ناپدید * کسی از یلان خویشتن را ندید
بخون گشته آغشته هامون و کوه * ز بس کشته کامد ز هردو گروه

امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت
وافزونی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگِ ایشان

---

(۱) در بعض نسخه (چقمیش) و دردو کتاب (چقمشن) بجای
چقمش است *

برنافته بحصاراندگان درآمد و انکاتورا با لشکر از عقب روان شده چون برسید خواست که شهر را از اطراف و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزادهٔ جوان بخت را عرق عبرت و حمیت ارثي در حرکت آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تایید و سپر توکل روی جلادت بد شمنان نهاده جنگ در پیوست * بیت *

* بر آمد چنان از دو لشکر خروش *
* که چرخ فلک را بدرید گوش *
* ز عکس سرِ تیغ و برقِ سنان *
* سر از راه مي رفت و دست از عنان *
* ز زخم تبرزین و تیر خدنگ *
* همه موج خون خاست از دشت جنگ *

و چون لشکرِ جته بسیار بود و سپاه شاهزاده به نسبت اندک و او از غایت شجاعت و دلاوري بمیان درآمده چون شیر مي غرید و جگرگاه خصم بزخم نیزه و شمشیر مي درید دران حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنانِ اسپ شاهزاده گرفته از جنگ گاه بیرون آورد انکاتورا نیز ایستادن مصلحت ندید باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزادهٔ عمر شیخ لشکریان را دریی او فرستاد و قریب سه روز تکامشی کرده بسیاری از سپاه جته را که از عقب مي رفتند نیست گردانیدند

و امیرسلیمان شاه و امیرعباس و ازامراء قوشون تمورتاش
و برا تخواجه و سونچ تمور و غیرهم چون از جنگ لشکر دشت
که درموضع چوکلک واقع شده بود شکست یافته بازگشتند
و بمحافظت سمرقند مشغول شدند و مردم را باندرون حصار
درآوردند و تمورتاش را به ترمذ فرستادند تا بمحافظت آنجا
قیام نماید و مخالفان رسیده دیهها را غارت کرده می گشتند
و بعضي ازیشان متوجه بخارا شدند و فوجي دیگر از لشکر
توقتمش که از راه خوارزم در آمده بودند چون به بخارا
رسیدند هوای تسخیر آن درسر پندار ایشان افتاد و بقصد
محاصره در ظاهر شهر بنشستند و دراندورن طغي بوغاي
برلاس و اتلمش قوچین و دربی قوچین حصار و قلعه را محکم
گردانیده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلادت برگشاده
جنگ بسیار واقع شد و چون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند
بضرورت ازانجا برخاستند و بخرابي ولایات ماوراءالنهر مشغول
گشتند و زنجیر سرای را آتش زدند و دلیل ایشان سلطان محمد
پسر کیخسرو ختلاني بود و ازقرشي و خزار گذشته تا کوی قن
و لب آب آمویه تاخت کردند و دران ولا امیر عباس بزخم
تیري که در جنگ چو کلک باو رسیده بود درگذشت
انالله و انا الیه راجعون *

گفتار در مراجعت صاحب قران دین روز

و تفویض حکومتِ فارس و عراق به آل مظفر

چون خبر وقایع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قران رسید امیر عثمان عباس را با سي هزار سوار از دلاوران نامدار به تعجیل هرچه تمام تر از راه یزد روانه سمرقند گردانید و حکومتِ شیراز را بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض فرمود و اصفهان را بسلطان محمد پسر بزرگ او و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیر جان را با قلعه اش که ذکرِ آن خواهد آمد بسلطان ابواسحاق نبیره شاه شجاع برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را بیرلیغ و آل تمغاء لازم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین سید شریف جرجاني بدارالسلطنة سمرقند نقل فرمایند و از عظمای امرای شاه شجاع امیر علاء الدین ایناق نیز با جمعي دیگر از اکابر و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان پیشه ور جماعتي را بخانه کوچ روانه آن طرف گردانیدند حضرت صاحب قرآن در اواخر محرم سنه (تسعین و سبعمایة) عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد * بیت *

بایمن طالع و اعزّ نصر * و ارفع دولت و اجلّ حال

وچون به بند امیر رسید پهلوان مهذب خراساني که حاکم ابرقوه بود کس فرستاده و عرضه داشت که شهر را بي محافظي

گذاشتن مصلحت نمي نمايد اگر داروغه بيايد بے توقف باحراز
سعادتِ زمين بوس شتابم حضرت صاحب قرآن گيتي ستان
توكل باورچي را بفرستاد و مهذب باستقبال موكبِ همايون
مستعجال نمود و بوسيله امراي كامگار بشرف بساط بوس حضرت
اعلى سرافراز گشت و چون رايتِ نصرت شعار باببرقوه رسيد
مهذب كمر خدمتگاري برميان جان بسته حسب المقدور
به ترتيب ترغووساورے قيام نمود و باندازهٔ قدرت و مكنتِ
خويش پيشكشهاي لايق كشيد عاطفت پادشاهانه شامل حال او
گشته ابرقوه را باو مسلم داشت و يرليغ داد حضرت صاحب
قراني ازانجا به تعجيل براه اصفهان وتخته پل روان گشت * شعر *
همي رفت منزل بمنزل روان * سعادت قرين و ظفر همعنان
زگردِ سپاهش هوا مشك فام * بيك حال روزوشب وصبح وشام
جهان را شب ازروز پيدا نبود * تو گفتي سپهر و ثريا نبود
وچون آوازه توجه رايت نصرت شعار بماوراء النهر رسيد
دشمنان را پاي قرار برجاي نماند و طريق فرار اختيار
نموده بعضي بخوارزم و جماعتي راه دشت قبچاق پيش
گرفتند رايت فتح آيت از جيحون گذشته بدارالسلطنة سمرقند
رسيد خداداد حسيني و شيخ علي بهادر و عمر تابان وديگر امراء
را درعقب مخالفان روان گردانيد وايشان برحسب فرمان
شب و روز رانده تا موضع بيلن تكامشي كردند و بسياري از

مخالفان را بتیغ انتقام بگذرانیده مظفر و منصور بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند *

گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قران امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود

چون سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از فرّ دولت و اقبال آن موید گیتی ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن دشمنان و بر انداختن مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه چوکلک که لشکرِ توقتمش خان را اندک غلبه دست داده بود برخاطرِ همایون بغایت گران آمد و باحضار امراء که دران جنگ حاضر بودند فرمان داد وایشان را یرغو پرسیده و از کیفیتِ آن جنگ تفتیش و تفحص نموده * * نظم *
بفرمود تا هرکه روزِ نبرد * بمیدان چو مردان نینگیخت گرد
چو زن معجرش برسر انداختند * پیاده بشهرش همی تاختند
و اگر کهتری مردئي کرده بود * ورا همچو میران نوازش نمود
برات خواجه کوکلتاش را که بشرایط مردمي و مردانگي چنانچه عادت و شیمهٔ دلاورانِ عساکر منصور است دران معرکه اهمال نموده بود برحسب فرمان گرفته و ریش تراشیده مواخذهٔ عظیم کردند و گوناب و سفیداج[1] کرده معجر پوشانیدند

---

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعض بجایش (سفیداب) و در بعض (سفید اب) *

وکوچه ملک چون بمراسم شجاعت و جلادت قیام نموده در پی یاغي رفته بود و با سیزده مرد در موضع یخجال ازکذار خجند برسر سی صد نفر کافر انکاتورائي شبیخون برده و اسیران خجند و آن نواحی را ازذلِّ اسار کفار خلاص داده بوطنهای خویش فرستاده بود اورا سیورغال فرمود و بمزید عنایت و تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخاني ارزاني داشت و پایه قدر امیرزاده عمرشیخ که در اظهار آثار جلادت و اقتدار ید بیضا نموده بود از میامنِ حسن مراحم پادشاهانه از اوج عَیُّوق برگذشت *

گفتار درنهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب خوارزم نوبت پنجم

درسال لوی ئیل مطابق سنــــه (تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم معطـــوف داشته درموضع اکري یار نزول فرمود و کونجه اغلن وتمور قتلـــغ که از توقتمـــش خان روگردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ علي بهادر وشیخ تمور بهادر برسم منغلای ازپیش روان کرد وایشان ازنهربغدادك عبورنموده عید خواجه را بقراولی فرستادند واوبرمرکبِ جلادت سوارگشته روان شد وازگله بانان ایلغمش اغلن شخصی را گرفته بیاورد وکیفیتِ حال

مخالفان ازو استفسار نموده اورا پیش حضرت صاحب قران کامگار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان ازو باز دانست ازانجا روان شده بجوی چدریس رسید و چون ازانجا بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد و خبرداد که الغمش اغلن و سلیمان صوفي سربرسریر و جان برخان اختیار کرده خوارزم را گذاشتند و گریخته روی گریز بصوب توقتمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر و ایکوتمور و سونجك بهادر را درعقب ایشان بتکامشي روان فرمود ایشان برحسب فرمان ازراه قم کنت و قیره بشتافتند و ازبرق سرعتِ سیر استعاره کرده بمخالفان رسیدند و بسیاري ازیشان را بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمتِ نامحصور مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرِ همایون پیوستند حضرت صاحب قران چند روز درخوارزم توقف فرموده یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت تا تمام اهالي وسکان شهر و ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهرِ خوارزم را یکبارگي ویران ساخته جوکاشتند و تخم بدکرداري که مخالفان درکشت زار بے باکي افشانده بودند هلاك و آوارگي لشکر و زوال و خرابي دیار و کشور بارآورد * بیت *

چو آمد بخوارزم صاحب قران * گریزان شده دشمن ازبیم جان

مسخر شد آن مملکت بی نبرد * بنقلِ اهالیِ آن امر کرد و چون شعله خشم حضرت صاحب قران که از جسارت و بی باکیِ مخالفان اشتعال یافته بود بعد از سوختنِ خرمن شوکت و مکنتِ ایشان تسکین پذیرفت رایتِ نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت و اقبال بمستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت آنکه اصل جبلهٔ مبارک آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت پروری بود و وجههٔ همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیهٔ عباد و آنچه از آثار قهر و خرابی احیانا از عساکر گردون مآثر صدور می یافت جهت ضرورت جهانگیری می بود و مصالح کشور کشائی که بی سیاست و القای رعب میسر نمیگردد لا جرم چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت در اواخر سنه (ثلث و تسعین و سبعمایة) هنگام مراجعت از یورش دشت قبچاق موسیکه پسر جنکی قوچین را بفرستاد که خوارزم را بحال عمارت باز آورد و او محله قاآن را که چنگیز خان هنگام قسمت ممالک بفرزندان آنرا با کات و خیوق داخل الوس چغتای خان کرده بود حصار کشید و آبادان ساخت و الحالة هذه معمورهٔ خوارزم همان است *

ذکر احوالی که در اثنای یورش همایون بجانب خوارزم روی نمود

چون حضرت صاحب قران عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابوالفتح برادر کوچک محمد میرکه از آستان دولت آشیان روگردان شده بگریخت و شبگیر کرده خود را در چول انداخت و چون لالم بهادر قوچین ازان حال آگاه شد او را تکامشی کرده در راه اسپ لشکریان میگرفت وبشتاب میرفت تا در موضع حصارک باو رسید واو در پای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران نعمت و سبب آن حرکت ناپسندیده سوال کرد در جواب گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی را بطلب من فرستاده بود من بآن واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر اورا گرفته و بسته سوار گردانید و ازانجا بازگشته در بخارا با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه باز راند شاهزاده چون ازان حال آگاه شد درزمان خبر بخوارزم پیش حضرت صاحب قران فرستاد و به تعجیل متوجه سمرقند شد وچون بآنجا رسید و ازحقیقت امر استکشاف نمود محمد میرکه با وجود آنکه شرفِ قرابت و سعادتِ مصاهرت حضرت صاحب قرانی یافته بود چه مهد اعلی سلطان بخت بیگم را درحباله داشت واز میامنِ تربیت آنحضرت ولایت ختلان وایل آن نواحی تمام در تحت فرمان او بود بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشوهٔ غرور شوکت

و حشمت راه سعادت و صواب از دیدهٔ بصیرتِ او پوشانیده
بسودای محال اندیشهٔ تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود
و اگرچه خرد بهزار زبان فحوای * بیت *

مکن آنکه هرگز نکرد است کس * بدین رهنمون تو دیوا ست وبس
باد امیرسانید سابقه شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت
جزم کرده بود و با لشکر که بسمرقند رسیده بود یاغي شد و
ازانجا باز گشته و چون از قهلغه گذشته بودند لشکریانِ ختلان
در ولایت ترمذ دست بی باکي بغارت برآورده بودند
و نفس شهر را تمورتاش پسر اپاچي صوفي براد ر امیرآقبوغا
که داروغه آنجا بود محافظت نموده و کوچه بند کرده از
آسیبِ تعرضِ آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر
شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت
فرموده در یلغوز یغاچ نزول فرمود و لشکر را جمع کرده از عقب
میرکه روان شد واو قومِ خود را گرد آوري کرده بود و به‌بیداد
خانه داد ملک برلاس و آقتموربهادر که از گماشتگان حضرت
صاحب قران بودند در حصار غارتیده واموال ایشان را تصرف
نموده و زرّاد خانه خاص که آنجا بود گشاده و مجموع اسلحه
و آلات جنگ را بارندال واوباش بخش کرده و اسپ وجامه
داده وحشري بی طایل باندیشه باطل فراهم آورده وکمر
مخالفت برمیان طغیان بسته مقاومت و جدال را آماده

گشته بود * * بیت *

باسبابِ شوکت چندان غره گشت * که خورشید در چشمِ او ذره گشت

غافل از آنکه اسباب صوری را در معرض تایید ملک قدیم همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سَحَرهٔ فرعون در مقابل عصای کلیم لا جرم چون امیرزاده عمرشیخ نزدیک رسید مصدوقه فاذا هی تلقف ما یافکون بظهور پیوست و سِرِّ عنایت انک انت الاعلی بجلوه در آمده از قوتِ دولت حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسست و بمجرد آوازه وصول عساکر گردون مآثر هزیمت یافته متفرق و پراگنده گشتند و میرکه را چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرونشست شکسته و خاکسار از آبِ وَخْش ازتاش کبرک گذشته بجانب ختلان گریخت شاهزاده به تعجیل تمام از عقبِ او روان شد و از حصار براه نیرکنی قپچغای شتافته بکنارِ آب وخش رسید و بشناه از آب بگذشت و میرکه روی از دولت برتافته بصوب حمایت شاه جلال الدین آورده بدره دروازرفته بود و چون حضرت صاحب قران گیتی ستان را * * بیت *

عزیزی که هرکز درش سربتافت * بهرد رکه شد هیچ عزت نیافت

تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیز کرده بود هرکه کفران نعمت کرده سر از هواداري او بتافت جز خواري

و نگونساری نتیجه نیافت هرآینه شاه جلال الدین دست رد
بر سینه امید میرکه نهاد و اورا بقلعه راه نداد چه بیقین
دانست که نهالِ حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار
جز نکبت و اد بار ثمره بار نیارد ولله در من قال * * نظم *

* پدر کز من روانش باد پر نور *
* مرا پیرانه پندی داد مشهور *
* که از بی دولتان بگریز چون تیر *
* وطن درکوی صاحب دولتان گیر *

و چون میرکه خایب و خاسر از دره درواز بازگشت و بیشتر
نوکرانش که ملازم بودند دست ازو باز داشته سرِ خود گرفتند
و چون لشکرِ منصور درکوه و دشت از راست و چپ و پیش
و پس درطلب او بسیار بشتافتند و ازو خبری نیافتند امیرزاده
عمر شیخ درختلان بموضع قبچاق در آق سرای که قصر میرکه بود
نزول فرموده منتظر مي بود که دولت روزافزون چه لطیفه
برانگیزد تا خارِ آن دغدغه بیک بار از شارع اقبال بر خیزد *

* بیت *

* که بس کار کلي بد انسان که خواست *
* ز اقبال صاحب قران گشت راست *

اتفاقاً عثمان پسر آروغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و از
عقبه بوتا تو گذشته بسر چشمه رسید و پی اسپان دید که از جاده

بیرون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل ا
شتت
اعوان حضرت صاحب قران بود در خاطر انداخت
ملک قدیم
اسپان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران ا ر
رن د ر
از چند پشته بگذشت محمد میرکه را دید با چهار نوکر نشسته بود
و اسپان را بعلف رها کرده فی الحال اطراف وجوانب او
فرو گرفتند و عثمان عمر تاخته نخست اسپان را که رها کرده
بودند بدست آورد بعد ازان ایشان را همه گرفته در بند
کشیدند و خبر با میرزاده عمر شیخ فرستاد و اورا مصحوب
خود گردانیده بازگشت و متوجه شاهزاده مشار الیه شد و
اورا روز دوشنبه در اثنای راه بدان بر اشارتے که ازان شاهزاده
رسید بیاساق رسانید و ابو الفتح برادرش را نیز در سمرقند همان
شربت چشانیدند تا دیده وران عالم عبرت را روشن گردد که
عاقبت غدر وخیم است و جزای کفران نعمت عذاب الیم *

* مصراع *

الا لعن الرحمن من کفر النعم

و بعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب
سمرقند آورد و در آنجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحب قران
مستسعد گشت و در همان وقت که محمد میرکه یاغی شد و از
سمرقند بازگشت امیرجهان شاه برحسب فرمان با تمام لشکر

بورلدای[1] و طایخان واپردي از قند زمتوجه معسکر همایون شده بود و چون ببلخ رسید امیر یادگار برلاس با مجموع لشکر بلخ و آن حواحي با ایشان پیوسته باتفاق مي رفتند در اثنای راه ایل بورلدای یاغي شده باز گشتند امیرجها نشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرد خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادر زاده بورلدای و از لشکر بلخ پیر علي تاز را با خود همراه ساخته باز گردید و در عقب بورلدائیان به تعجیل روانه شد و شبگیر کرده د ربقلان بایشان رسید و کوچ و خانه آن روز برشتگان را غارت کرد و درین حال بامیرجهان شاه خبر رسید که میرکه یاغي شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیرجهانشاه سپاه نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جهت ضبط لشکرِ خود بارهنگ رفت و پیرعلي تاز روانه بلخ شد تا لشکری که درانجا مانده بیاورد و مقرر کردند که درکنار آب جیحون بهم رسند و چون جهانشاه بکنار آب رسید یسال بسته با تمامي لشکر بشناه از آب بگذشت و هم آنجا توقف کرده و چون شب در آمد جنید بورلدای و برادرش بایزید و علي اکبر با تمامي لشکرِ خود یاغي شده شبیخون آوردند و ایشان

---

(۱) دربعض کتب بجایش (بورالدای) بزیادت الف بعد رای مهمله مکتوب است *

سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه شصت مرد بیش نمانده بود با ستظهار دولت غرایب آثار صاحب قران کامگار هیچ گونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداد و توکل بر خدای ظفر بخش کرده بآن نفرانداک پشت بآب آورده سپرها و چپرها و تورا ها در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول شدند و از آمد شد تیر از طرفین هوای معرکه دار پرشهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جانِ بهادران رزم آزمای سراسیمه گشته در اضطراب افتاد * بیت *

* تیغ چون وسوسهٔ عشق درافتاد بدل *

* تیر چون شعشهٔ نور درآمد به بصر *

* گرز خایسک شد و تارکِ گُردان سندان *

* دشت ناورد شده کارگه آهنگر *

دران حال خواجه یوسف نوکری را ازبالای آب بسناج در آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلادت پای ثبات می باید فشرد که اینک ما جنگ را آماده گشته بمعاونت و مظاهرت شما میرسیم لشکر نصرت نشان را که در مقابل دشمنان چون سدّ سکندر پای قرار استوار داشته بودند وداد مردي و مردانگي می دادند از وصولِ این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوي ترگشت و خواجه یوسف و پیرعلي تاز با صد مرد مکمل هم دران شب بشناه از آب گذشته

برسیدند و باتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون
صبح صادق از افق آسمان سر برزد صبح فیروزی و ظفر از مطلع
اقبال شرحه که ذ قران دمیدن گرفت و لشکر دشمن بآن کثرت که
در مقابلهٔ هر تفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نموده رو
بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بقلان گریختند و مصدوقه
وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مایتین
با بلغ وجهی بظهور پیوست لشکرِ منصور تکامشی کرده بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاهِ نصرت پناه
در قندز بنشست و ایل و قبیله بورلدای از عقبهای هندوکش
گذشته بکابل رفتند ابو سعید بیسود چون یاغیگری ایشان
بشنـــود خبث طبیعتش بران داشت که با وجود سوابق
عنایت که از حضرت صاحب قرانی مشاهده نموده بود کفران
نعمت روا داشته یاغی شد بحسب اتفاق آقبوغای بیسود
که دشمن ابو سعید بود حضرت صاحب قران اورا بند کرده
بمغولستان و طرف الطای[1] فرستاده بود درین ولا ازانجا گریخته
می آمد و اورا در راه گرفته باز بند کرده بپایه سریر اعلی
آوردند در خوارزم و چون یاغی شدن ابو سعید بمسامع علیه
حضرت صاحب قران رسیده اورا عنایت فرموده فرمان داد
که بند بر داشتند و ایل و الوس بیسود را بدو ارزانی داشته

---

(۱) در بعض نسخ بجایش (آله طاق) دیده شده

پیش امیر جهان شاه فرستاد و چون صاحب قران کامگار از خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر بهادران را با چند قوشون از عساکر گردون مآثر بمعاونت امیر جهان شاه روانه گردانید و اورا فرمان داد که هرجا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند برحسب فرمان امیر جهان شاه و خواجه یوسف از قندز و بقلان درعقب مخالفان روان شدند و از عقبهٔ هندوکش و کابل گذشته در موضع لقمان بجنید وابو سعید رسیدند وایل والوس ایشانرا غارت گردانیدند و آنچه از صدمهٔ قهر ایشان بجان خلاص یافتند بسند گریختند و چون امیر آقبوغا ازان حال آگاه شده بود از هرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاری لشکر آنجا جمع آورده درراه بامیر آقبوغا پیوست و باتفاق از عقبها و جنگلها گذشته بآن سرگشتگان روز برگشته رسیدند وراه برایشان به بستند *

* بیت *

* گوئي بقصد دشمن صاحب قران بلا *

* میروید از زمین وهمي بارد از هوا[1] *

ایشان ازبیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند و بعد ازآنکه بسیاری کشته شدند واندك چیزي که باایشان مانده بود عرضه

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجایش (سما) مکتوب است -

غارت و تاراج گشت جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر بدر برده بجانب هندوستان بدهلي رفتند و عساکر منصور قرین سلامت و غنیمت موفور بمواضع خود باز گشتند * بیت *

* سپاه خسرو صاحب قران بنده نواز *
* بهر کجا که رود با غنیمت آید باز *

و دران ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشته بود و بعد از چند روز شنقار شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش اورا ازانجا نقل کرده در جلکاي کش نزد یك قویقان(۱) یغاج در گنبدي که از مستحدثات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه و دران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ یافته در پاییز بدار السلطنة سمرقند معاودت فرمود و آن خطه فردوس آیین از فرّ قدوم همایون غیرت سپهر برین گشته سلطان محمود پسر سیورغتمش خان را بجاي پدر مقرر گردانید و راي عالم آراي پرتو عواطف و اشفاق برحال اولاد و اعقاب انداخته فرموده حضرت رسالت پناه را ـ حیث قال صلی الله علیه وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا وجه همت عالي ساخت گماشتگان جهت ترتیب طویهاي بزرگ بپاي سعي واجتهاد برخاستند و اهالي مملکت دست سرور و

(۱) در بعض کتب بجاي قویقان (توبقان) است *

شادماني به تزيين شهر برگشاده آذينها بستند و تعبيها آراستند ودرباغ بهشت كه نامش از محاسن صفات نشان ميدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم و مسمی بیان می کند سرا پرده و خرگاه فراوان بفسحت زمين و رفعت و اسمان بزدند و برافراختند وآن را بفرشهای ملون و بساطهاي ملمع وهرگونه تكلف و تجمل از غرر ررو زوا هر جواهرمزين و مرصع ساختند و حضرت صاحب قران اميرزاده محمد سلطان و اميرزاده پير محمد برادرش و اميرزاده شاهرخ را با كرايم جلايل حورا نژاد بطريق شرع مطهر عقد بسته درباغ بهشت بتاريخ سنه (تسعين و سبعماية) داماد كرد * * بيت *

* حبذا عقدي كه عقدِ ملك را داد انتظام *

* حبـذا عهـدي كز وشد رونق عالم تمـام *

* تا دران بزمِ همايون گوهر افشانی كنـد *

* آسمان از بدِ وفطرت پر جواهرداشت جام *

وبعد ازاتمام اين مهام صاحب قران گردون غلام لشكرِ بهرام انتقام را اجازت انصراف داد و اميرزاده ميرانشاه بخراسان رفت و اميرزاده عمرشيخ باندگان و حضرت صاحب قران آن زمستان درسمرقند با قبال و كامراني بگذرانيد *

گفتار در نهضت همايون حضرت صاحب قران بجنگ توقتمش خان وظفر يافتن بعون ملك ديان

چون توقتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم بر پیشاني ادبار و خذلانِ او رقم زده بود بران داشت که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده بر کفران نعمتي اقدام نموده و از تمام الوس جوجي که از میامنِ تقویت و تمشیت آن حضرت باو رسیده بود لشکري گران جمع آورده * * بیت *

* ز روس و چرکس و بلغار و قبچاق *
* قرم باکفه و آلان و آزاق *
* همان از باشقرد و از مکس هم *
* سپاهي بس گران آمد فراهم *

و با چنان لشکري از حیز شمار بیرون و از اوراقِ اشجار و قطراتِ امطار افزون بتاریخ اواخر سنه (تسعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکرِ سمرقند وکش از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج را مخیم نزول همایون ساخت و تواجیان را جهت جمع و احضار عساکرِ نصرت شعار باطراف و اقطارِ ممالک روان گردانید و بحسب اتفاق آن سال شدت برودتِ هوا بمرتبهٔ بود که آسمان همواره پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین پیوسته شکم قاقُم پوشیده * * نظم *

* ز برف گشته زمین همچو صفحهٔ کافور *
* ز ابر مانده جهان همچو گنبدِ بی نور *
* هوا ز غایتِ سرما چنان نمود اثر *
* که برد خاصیت از طبع مردمِ محرور *

دران حال خبر آوردند که منغلای توقتمش خان ایل یغمش اغلن با سپاهان گران از آب خجند گذشته در نزدیك اجوك زرنوق نشسته است حضرت صاحب قران فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امراء و نوییناان زانو زده مبالغه نمودند که چندان توقف میباید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام ننمود و از تبعهٔ فی التاخیر آفات اجتناب واجب شناخته برحسب اشارت * * بیت *

* از امروز کاری به فردا ممان *
* چه دانی که فردا چه گردد زمان *

امضای عزیمت را صواب دانست و دستِ توکل در حبل متین تایید صمدانی استوار کرده جمع شدن لشکر را نپایید و با وجود آنکه در تمام راه تا سینهٔ اسپِ برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده *

* بیت *

روان شد باقبالِ فتح و ظفر * سعادت به پیروزیش راهبر

سعودِ فلک نصرتش را ضمان * جنودِ ملک در پیش حرزخوان
و امیرزاده عمر شیخ از ازندگان لشکر آنجا مرتب داشته و از کنار
آب خجند شتافته بموکبِ همایون پیوست صاحب قران
گیتي ستان مرنچه اغلن و تمور قتلغ اغلن و شیخ علي بهادر را
با جمعی سپاه روانه ساخت تا راهِ گریز بر دشمنان به بندند
روز دیگر در وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت نصرت انتساب
از بالای تل انبار برآمده بیاغي رسیدند و سورن انداخته
جنگ در پیوست * * نظم *

پر از نالهٔ کوس شد مغز میغ * پر از آبِ شنجرف شد جانِ تیغ
ز آوازِ اسپ و خروشِ سوار * فرو مانده دستِ سواران ز کار

و چون آتشِ حرب از بادِ حمله دلاوران اشتعال یافت
نسیم فتح از مهبِّ اقبال حضرت صاحب قراني وزیدن
گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند
و بسیاری از ایشان در زیر دست و پای اجل سراسیمه گشته
نیست شدند و بعضی از بیمِ تیغِ آتش‌بار خود را در آب خجند
انداخته خاکِ وجود شان ببادِ فنا بررفت و آنها که از قتل
خلاص یافته بصوب گریز مي‌شتافتند لشکرِ منصور که پیش تر
رفته بودند تا راه بر یاغي بگیرند از پیش ایشان درآمدند
و سپاهِ ظفرپناه از عقب روان شده ایشان را شکاري وار
از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و بزخم تیر و سنان

و شمشیر و گرز گران دمار از روزگار ایشان بر آوردند و عنان حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند و ایدی بیردی بخشي را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب قران گیتي ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعت عفو پوشانید و جامه داده بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و بعز ملازمت موکب همایون سرافراز گشت * * مصراع *

* آزاد بندهٔ که بود در رکاب شاه *

و ازان موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) در آقار فرود آمد و آنجا توقف نمود و چون از قدوم طلیعهٔ لشکر بهار سپاه تباه کار سرما پشت هزیمت دادند و عساکر بهجت آیین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف صحاري و بساتین در حرکت آمدند *

* بیت *

* سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت *

* واطراف جویبار سپاه سمن گرفت *

لشکر ظفر جناب از اطراف و جوانب برسیدند امیرزاده میرانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد و لشکر بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار و دیگر بلاد

و امصار بمعسکرِ همایون پیوستند * * بیت *

از آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده پیدا نه ماه
چنان شد زگردِ سواران جهان * که خورشید شد گفتي اندر نهان

حضرت صاحب قران گیتي ستان فرمان داد که امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجي سیف الدین و ایکو تمور بروند و برآب خجند از کشتیها وعمد پل سازند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده برفتند و در چند موضع پول بستند و خبر بحضرت صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول سنه (احدی و تسعین وسبعمایة) موافق اول ایلان ئیل ازانجا کوچ کرده درضمانِ امن و تایید ملک دیان روان شده و چون بکنار آب رسید با فرزندانِ کامگار و تمام لشکرِ نامدار بآن پولها از آب بگذشتند و تمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منقلای تعیین فرمود و چون ایشان بر حسب فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر بامراء رسانیدند و امراد با لشکر کمین کرده خود را ننمودند و مخالفان چون کسی را ندیدند و شب درآمد از سر فراغت چون بختِ خویش بخواب مشغول شدند غافل ازین معني که * * بیت *

نباید غنودن چنان بی خبر * که ناگاه سیلي درآید بسر

لشکرِ نصرت شعار از دولت بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون بردند * بیت *

شبِ تیره رفتند کُند آوران * چو شیرِ ژیان بر سرِ دشمنان
بگرز و سنان و بشمشیر و تیر * بر آورده از جانِ دشمن نفیر
دران شب دلیرانِ نصرت شعار * بکشتند از ایشان فزون از شمار

و چون بیشتر لشکرِ یاغی بقتل آمدند بقیه که خسته و جسته بصد مشقت ازان ورطه سر بدر بردند و روی بگریز نهادند و از آب ارج عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکرِ او صیران را محاصره کرده بودند و درانجا جنکرجه ولاد و قوشچی بمنع و معارضه مشغول گشته جنگهای مردانه کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صیران بسی را غارتیده دران صحاری نشسته بود و چون اورا از وصولِ سپاه منصور آگاهی دادند شاه و سپاه هرکه این خبر شنید از شکوه دولت حضرت صاحب قران پای ثبات و قرارش بلغزید و خوف و هراس بر ایشان استیلاء یافت لشکری بآن کثرتِ سوار[1] و بسیاری اهبه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت و هرکس دستِ اضطرار در دامنِ فرار آویخت و بی توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراگنده شدند *

* بیت *

---

(۱) در دو نسخه بجای سوار (سواد) است *

از آوازهٔ شاه صاحب قران * فرو ریخت از هم سپاهی گران
ندیده کس از دور گردِ سوار * گزیدند یک سر طریقِ فرار
از ینها تُبا شد به نزدِ لبیب * ز اقبال صاحب قرانی غریب
صاحب قران گیتي ستان چون از انهزامِ مخالفان آگاهي
یافت امیر حاجي سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاد
و بنفس مبارک ایلغار فرموده درعقب دشمنان روان شد
و خواجه شیخ قوچین و توبلاق قوچین و قراقان بهادر و امان شاه
و دولتشاه جباجي با چهل مرد گزیده دو اسپه بزبان گیري
از پیش بفرستاد ایشان در موضع سارق اوزن بقراول دشمن
که درعقب استاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و چون
بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند و در بیابان
بقتبه ترخان که با صد خانه دار نشسته بودند دوچار خوردند
و بایشان نیز داد رزم و پیکار داده به نیروی دولت قاهره
قتبه ترخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و اورا
با قوم و گله و رمه بقهر و غلبه رانده بموضع آقسوما بمعسکر
همایون رسانیدند حضرت صاحب قران ازان موضع نهضت
فرموده براه اورنگ چقل ازچول گذشته بموضع بیلن رسید
و ازانجا روان شده از ساریق اوزن و کورجون گذشته به آل
قوشون نزول فرموده *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک سربدال و حاجی بیگ جون غربانی[1] و تمام لشکر کلات و طوس یاغی شده اند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را باطفای نایرهٔ آن فتنه فرمان داد شاهزاده برحسب فرمان با لشکرِ نصرت شعارِ خود باز گردیده و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع مادهٔ فساد ممالک خراسان ملک پیرمحمد پسر ملک غیاث الدین را باد و پسر زین العابدین و محمود که دران جا بودند شربت فنا چشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند و شاهزادهٔ جوان بخت ازانجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک سربدال با فوجی از لشکر فدائی وار پیش آمدند و از سرجان گذشته بر لشکرِ شاهزاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکرِ منصور جرنغار و برنغار پیش آمده ایشان را شکاری وار درمیان گرفتند و بزخمِ پیکان خاره گذار بیشتر آن اشرار را برخاکِ هلاک و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار بمشقت بسیار نیم جان بکنار انداختند و با جوقی از سپاه بیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق آوردند و امیر

(۱) در بعض نسخ بجایش (جانی قربانی) مکتوب است *

آقبوغا نیز از هرات متوجه رفع آن آشوب گشته بود طوس را
بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجي بیگ برادر کوچک علي
بیگ جون غرباني ازانجا گریخته متوجه عراق شد و چون
بسمغان رسید سادات هزاره کرِي اورا گرفته باز فرستادند
و به تیـــغ سیاست سپری شد و چون شاهزاده مشـــار الیه
مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخذول گردانیده
عرصه آن مملکت را از خبث وجود ولوث جنود ایشان
پاک ساخت بمستقر سریر جلالت خویش فرمود * * بیت *
درختیست عصیان صاحب قران * که بارش هلاکست و رنج و هوان
کسی کارد آن شاخ نکبت ثمر * که روی نکوئي نه بیند دگر
وعزم حضرت صاحب قران گیتي ستان برقرار جزم بود که
بنفس مبارك درعقب توقتمش خان برود نوييِنان و امراء
اتفاق نموده زانو زدند و بزبان اخلاص و دولت خواهي عرضه
داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر
خواجه اغلن پسر تغلقتمور خان وانکاتورا توجه نماییم و ایشان
راگوشمالي بسزا داده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه
جسارت و فضولي بخاطر راه ندهند وبعد از فراغ ازان مهم
روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران
سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان

بر سرِ خضر خواجه اغلن و انکا تورا نوبت پنجم

در همین سال سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران گیتي ستان عزیمتِ جانب مغولستان مصمم فرمود و ازموضع آل قوشون مراجعت نموده براه بوري باشي بالشکر و خدم وحواشي روان شد واز توپالیك قرق گذشته بعقبه اوزناق برآمد واسپانِ لشکریان بغایت لاغر بودند ازهرده سوارسه نفر را بسمــــرقند باز گردانید واسپانِ ایشـــان را بهفـــت نفردیگرقسمت فرمود و لشکررا د واسپه ساخته بسعادت واقبال روان شد وچون باتقن سوری رسید آب نبود وسپاه ازبی آبي درزحمت بودند ودوسه روز چاهها کنده آب حاصل مي کردند ومي رفتند ناگاه از رشحات فیض الهي دران بیابان درفصلِ تموزبرسرِ سبزه برف ویخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان با اسپان وچهارپایان همه سیراب گشتند وباداي شکرباري تعالی وتقدس قیام نموده روان شدند وچون بموضع توغره اوتلغ رسیدند برحسب فرموده شکارانداختند صحراي الغریالي را رانده خرگوربسیار صید کردند وهرچه فربه بود برداشتند وآنچه لاغربود بگذاشتند ودرصحراي اولن چرلیغ بموضع چپاراَیغر رسیده فرود آمدند وازسپاهِ انکا تورا اولن بوغا وانیک چک با هزارسوار آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین مي گشتند

میرک ایلچي و پیرعلي تاز قراول دست راست لشکر منصور
بودند بایشان دو چار خورده دست جلادت و اقتدار بجنگ
و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده
رو بگریز نهادند لشکر ظفر قرین شخصی از ایشان را دستگیر
کرده بپایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال از و استفسار
نموده معلوم شد که انکاتو را در موضع او رنك یار نشسته است
حضرت صاحب قران درزمان شیخ علي بهادر و ایکوتمور
را با جمعي امراء با یلغار روانه آن جانب گردانید و فرمان
داد که بتعجیل تمام رانده سعي نمایند تا بموضع اورنك یار
بانکاتورا رسند وفرمود که دران راه اصلا آتش نکنند تا دشمنان
از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر
شبگیر کرده بعون ذوالجلال برسبیل استعجال در عقب ایشان
روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که غجرجي راه غلط
کرده بجای دیگر افتاده اند آن روز براه قیان قازی بتعجیل
تمام رانده شب هنگام بکول سالي غرود آمدند روز دیگر راه
یافته بپای اکوز رسیدند و چون درانجا نزول کردند صاحب
قران گیتي ستان با شاهزادگان و نوبینان و امراء مشورت
فرمود که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر
یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دو طرف
متوجه ایشان شویم بنا برین امیر زاده عمرشیخ را با بعضی

لشکر روانه گردانید و امیر جلال پسر امیر حمید را غجرجي ایشان ساخت وبنفس مبارک باباقي سپاه براه شرا و[1] شباد تو وقوي مراغ و قوراغن و بو یورلاغو گذشته بموضع قراغوجور برآمد و امیرزاده عمرشیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده مي رفتند وهرجا که با قوم دشمن دوچار مي خوردند جنگ کرده همه را مقهور و منکوب مي گردانیدند تا در موضع قوباق بانکاتورا رسیدند واز طرفیـــن سورن انداختند * بیت *

دلیران و شیرانِ دشمن شکار * بر افروختند آتشِ کارزار
زخون گشت پرد امنِ آسمان * زبیم آب شد زهرۀ روزکار
فرو بسته لبهای مردم ز نطق * فرومانده اعضای گردان زکار

بهادرانِ لشکر نصرت شعار بعون تایید پروردگار بسیاری ازان بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند وانکاتورا را تکامشي کرده ازولایت بدرکردند و از موضع قاقمه برجی بگذرانیدند و غنایم بی شمار بدست آورده بسی دختران ماه رخسار و پری چهرگان لاله عذار اسیر گرفتند و شاهزاده کامگار بعد از قهر و طردِ مخالفان بدکردا مظفر و منصور با غنایم نا محصور بسعادت معاودت فرمود ودر موضع اختاد[2] یکتور

---

(۱) در دو کتاب بجایش (شراد و شبادرتو) دیده شد (۲) در دو نسخه بجایش (اخته دکتور) مکتوب است *

بعز بساط بوس حضرت صاحب قرانی فایز شد و چون مدتی
بود که شیخ علی بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ
خبر از ایشان نمی آمد فرمان اعلی بنفاذ پیوست که امیر
زادهٔ عمر شیخ با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان روان
گردد شاهزاده برحسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد
از چند روز شیخ علی بهادر و ایکو تمور از راهی دیگر بمعسکر
همایون ملحق شدند و امیر زاده عمر شیخ چون به بیابان ایت
ایچمس آله کول رسید ناگاه با هشت صد سوار از دشمنان
کلان تر ایشان قرابیان تمور دوچار خورده و دران حال
با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امراء و بهادران
بودند مثل خداداد حسینی و تمور خواجه آقبوغا و حاجی
محمود شاه یسوری و پیرحاجی ارلات و امثال ایشان بقوت
استظهاری که لشکر ظفر قرین * مصراع *

* باقبالِ صاحب قران داشتند *

توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس بر ایشان
حمله کردند * بیت *

* در بیابان بی حصاری کز عدو باشد پناه *
* هریکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه *
* لشکرِ صاحب قران دستِ جلادت بر گشاد *
* دل بتاییدِ الهی بستـــه و اقبالِ شاه *

* تیغ کین را برکشیدند از نیـــامِ انتقام *

* روز روشن گشت بر چشمِ بد اندیشان سیاه *

شاهزاده از صدقِ نیت و حسنِ اعتقاد درجهادِ آن فرقه بغي و فساد داد مردي داده دستبردی نمود که ملک برفلک زبان تحسین گشاده برشجاعت و جلادتِ او آفرین خواند پیرحاجي پسر تیلانچي ارلات که ازشجعان و کماتِ روزگار بود نقدِ شجاعت را بسکه جلادت زد و چون شیرغرین دران دشتِ کین بسی ازمخالفانِ بی دین را داغ فنا برجبین حیات نهاده تن برزمین انداخت و جان باسفل السافلین روان ساخت و رفع منزلتش را ازکمینِ قضا تیری بمقتلِ او رسید و بسعادتِ شهادت فایز شد و ازکرامت و قاتلوا و قوتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم بهره مند گشت

* مصراع * * زهی حیات نکونام و مردن بشهادت *

آخر الامر از مطلع وعد وان جندنا لهم الغالبون اختر سعادت گستر فتح و فیروزي طلوع نمود و مجاهدانِ نصرت قرین برمخالفانِ فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهـــزم گردانیدند و بسیارے را بقتل آورده هرچه داشتند ازاموال وچهارپایان بغارتیدند و گلهای اسپ و گوسفند رانده سالم و غانم بمعسکرِ همایون مراجعت کردند * * نظم *

* بفرّ دولتِ صاحب قران و عونِ اله *

* امیرزادهٔ عمر شیخ و آن گزیدهٔ سپاه *
* گشادهٔ بازوی سعی و کشیدهٔ تیغ جهاد *
شکستهٔ دشمنِ بدکیش و کندهٔ بیخ فساد
* بسوی اردوی اعلیِ محلِّ جاه و جلال *
* مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال *

و چون صاحب قران گیتي ستان بموضع قراغوچور رسیده نزول فرمود اموال و غنایم که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند برلشکریان قسمت نمود و چندان دران موضع توقف فرمود تا اسپانِ ایشان فربه شدند و فرمان داد که امیر جهانشاه و اوج قرابهادر و دیگر امرای با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان شتابند ایشان برحسب فرمان روان شدند و شب و روز رانده بآب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر ازین جانب آب و نیمی ازان جانب بجست وجوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند بهرموضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت دمار از روزگار برآوردند و باین طریق اسیر بسیار و غنیمت بی شمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که بحوزهٔ تصرف و ضبط درآمده بود کورنها کرده با میر لعل

برادر طغي بوغا برلاس و تیموربوغا و دیگر امراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانید و ایشان آن جماعت را رانده با اموال و غنایم بسمرقند رسانیدند وحضرت صاحبقران از چول[1] گذشته و منازل و مراحل طی کرده بمحل ایمل غوچور رسید و در سرای اوردم مبجل و معظم نزول فرمود *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران و فرستادن لشکر باطراف و جوانب مغولستان باستیصال الوس جته

و چون حضرت صاحب قران گیتي ستان که * شعر *

* له همم لا منتهی لکبارها *
* و همته الصغری اجل من الدهر *

هرمقصد که وجههٔ همت عالي ساختی و سایه التفات بران انداختی تا باکمل طرق و اتم وجوه درحیز حصول نیامدی خاطر مبارك ازان نپرداختی درین یورش همایون با آنکه سپاه نصرت پناهش بکرات و مرات برد شمنان ظفر یافته بودند و ایشان را مغلوب و منکوب گردانیده چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت بازدرباب استیصال الوس جته با شاهزادگان و نوینان مشورت فرمود و فرمان شد که عساکرگردون مآثر فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع اراضي

(۱) در بعض نسخ بجایش (موضع جوی) و در بعض (موضع جور) است *

وصحاري آن قطر که محلِ حرکت وسکون قوم جته است
احاطه نموده هرجاکه ازایشان نشان یابند اثر نگذارند
وبرحسب فرمان واجب الاذعان مجموع غجرجیان وقلاوزان
جمع آوردند و راهها تحقیق نموده ثبت گردانیدند وبر
شاهزادگان وامراء قسمت کرده مقرر شد که هرطایفه
با غجرجي معین ازراهي مخصوص متوجه قلع وقمع مخالفان
شوند وجمعی که ازبیمِ تیغ جان ستان ایشان ازهرگوشه بیرون
رفته اند همه رابدست آورند ومجموع درموضع یولدوز جمع
آیند ازانجمله امیرزاده عمرشیخ بالشکرِ اندگان غجرجي
ایشان برهان اغلن وبیان تیمور پسر بیکیجک جته برحسب
فرموده براهي که مقررشده بود روان گشتند واطراف
وجوانب طریق را تاخت کرده هرجاکه دشمنان را مي
یافتند بقتل وغارت کار مي ساختند وازعقبه دوبسین اندور
گذشته بقصبه قرا خواجه رسیدند ومسافت میان سمرقند
وقرا خواجه سه ماهه راه کاروان است وفوجی دیگرامیر
جهانشاه وشیخ علي بهادر باسی هزارسوارآراسته نوکرسنقور
را غجرجي ساخته ازراهي که تعیین رفته بود روانه شدند
واز قراارت وشورغلوق (۱) گذشته هرجاکه بیاغي رسیدند
بکشتند وبغارتیدند وفوجی دیگرعثمان عباس با بیست هزار

---

(۱) دربعض کتب بجایش (قرغاغ) مشاهده رفت ٭

مرد تیغ گزار امیر جلال حمید غجرجي شده براه سغیزغان[1] به سغولغان لیق و کوک یار بشتافتند * مصراع *

* و دید انچه دید هرکرا یافتند *

و فوجي دیگر خداداد حسیني و مبشر بهادر با بیست هزار مرد پرخاش جوی جلادت آثار قمارتقو را غجرجي ساخته از راه ارچکو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند با قوم بولغاجي و یلکرملاقي شده جنگی عظیم واقع شد * نظم *

* ز تیغ گشته هوا همچـــو میغ آتشبار *

* ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن پر *

* ز گردِ گُرد ان گردون شده باون زمین *

* ز نعلِ اسپان هامون شده بشکل قمر *

* به نیزه کرده سران چشمِ بد سگالان کور *

* ز نعره کرده یلان گوشِ خاکساران کر *

و آتشِ آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا بادِ فیروزی از چمنِ دولت صاحب قران وزیدن گرفت و بهادرانِ شجاعت شعار بزخم شمشیرِ آبدار مخالفانِ خاکسار را مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند وغارت کرده باغنایمِ بسیار مظفر و کامکار

(ا) در بعض نسخ بجایش (سغرغان سغرلاغو و سوغالغان لیغ) و در بعض (سعیرغان سوغولغان لیغ) و در بعض (سغرغان سغرلاغو) دیده شد *

بازگشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارك با لشکرِ قول نهضت فرمود و کلن دوجي باتفاق فتح و ظفر غجرجي شده براه الغ ییل توجه نمود و از معسکرِ همایون ایلغار کرده بسیجقان دبان برآمد و الوس بولغاجي را دگربار نکبت و ادبار درمعرض صدمۀ قهرعساکرگردون ما ثر انداخته بیك حمله دمار از روزگار پریشـــان آن بي دینـــان برآوردند واموال نامعدود وغنایم نامحصور بدست مکنت واقتدار لشکرِ منصورافتاد و حضرت صاحب قران درزمان توجه بجانب توقتمش خان امیریادگار برلاس و امیرسلیمان شاه وامیرشمس الدین ترخان را درترکستان گذاشته بود و چون لشکرِ توقتمش خان را شکسته وراندهٔ عنان عزیمت ازان صوب مصروف گردانید وبطرف جته معطوف داشت بایشان کس فرستاد که شما نیز بمغولستـــان درآیید وبقلع وقمع دشمنـــان مشغول شوید ایشان برحسب فرمان بمغولستان درآمده توبی (۱) بوغا شیخ را بفرمودهٔ حضرت صاحب قران دران سرحد بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نماید وخود بطلب دشمنان روان گشته منازل ومراحل قطع کرده از اورد بان بگذشتند واز آب ایله عبور نموده وبسوت کول وچچکلیگ رسیده ایل والوس آن نواحي را غارت کردند ومال وغنیمت بسیار بدست آن

---

(۱) دردوکتاب بجایش (توبي) دیده شد *

سپاه جلادت آثار آمد و ازانجا بطرف بالای قاز روان شده هرجا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را بکشتند یا در قید اسار[1] آوردند * * بیت *

* بهرکجا که رسیــد آن سپاه کشورگیر *
* عدو ز تیغ هلاک ار برست[2] گشت اسیر *

وبطلب ایل بولغاجي وسالوجي اطراف آن نواحي را تفحص نموده مي رفتند وچون ازمولزود[3] بگذشتند بخضر خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند وبا او غلبه بسیار بود نویینان وامراء با ایشان سواره درآویختن مصلحت ندیدند وگریختن شیمه وار آن سپاه ظفرشعار نبود بضرورت پیاده شدند وچلبرا سپان برکمراستوارکرده بر دشمنان تیر باران کردند وبزخم پیکان جان ستان راه تسلط واستیلاء بر ایشان به بستند وچون بعد ازکوشش بسیارکه ازجانبین دو شبانروز بنمودند * * بیت *

* یکــی پشــت بردیگری برنگاشت *
* نبگذاشت آن جایگه راکه داشت *

هرچند کوپلك ودیگر امراء وبهادران جته پروانه وار خود را برآتش پیکار زدند ظفری نیافتند وجنگ قایم شد همه را

---

(۱) دریک نسخه بجایش (اسارا) (۲) در دوکتاب بجای برست (بدست) (۳) دربعض نسخه بجایش (موازودو) بنظرآمد *

فبطه ناموس دران بود که مرصلحهٔ آن مقاتله و جدال بصلح ریخته شود و امراءِ نامدار با خضرخواجه اغلن عقد مصالحت بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوزکه موعد اجتماع عساکرگردون مآثربود باز گشتند وشاه ملک ترخان ازان جنگ فرار اختیار کرده خود را دربیابان انداخته بود درموضع کیتوبد(۱) ولت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و حالی که مشاهده نموده بود یکی درد ومعروض داشت و چون صورت واقعه بمسامع علیهٔ آن حضرت رسید به تعجیل هرچه تمام تر روان شد و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از کون گزگذشته بموضع یولدوز رسید و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و امیرشمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان که از محاربه و مصالحهٔ خضرخواجه اغلن انصراف نموده متوجه بودند درانجا بسعادت بساطبوس سرافراز گشتند صاحب قران گیتی ستان مردان کار از لشکر اختیار فرمود و اغرق را گذاشته بایلغا رروان شد و ازگذرگاه اولا قینا وراز آب گذشته درعقب خضرخواجه اغلن بشتاب براند ودران بیابان بی پایان * * بیت *

* که کس ندیده فرازش مگو بچشم ضمیر *

* کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

---

(۱) دربعض نسخ بجای کیتو (کیتور) است *

* زتنگ عیشي برفروهاش برده همای *
* ازاستخوان مسافرن خیرهای گران *
* کسی بروز سفید وشب سیاه درو *
* بجز کبودے گردون ندیده هیچ نشان *

فراز و نشیب عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قرابلاق رسید
وازانجا روان گشت و چون ازتیرتاش گذشته درقوشون قاے
سیاهي سپاه دشمن پیدا شد دران محل توقف فرمود مخالفان
چون ازوصولِ لشکرِ منصور آگاه گشتند خوف و هراس برایشان
غالب شده درهمان شب آهنگ گریز کردند و هرکس سرِخود
گرفته * * بیت *

یکی شان سرازپا ندانست باز * بیابان گرفتند وراهِ دراز
نگون سارکرده دُرَفشِ سیاه * برفتند لرزان به بی راه وراه
و لشکرجته چون ازهم فروریخت ازغایتِ دهشت هرفوجی
بگوشهٔ بدررفتند گروهی انبوه بهمان صوب که لشکرمنصور آمده
بودند گریخته میرفتند و با امیرزاده عمر شیخ بازخوردند
و سپاه شاهزاده ایشان را غارتیده دمار ازروزگاربرآوردند
و قلبه ازان گریختگان بطرفی دیگـــر بیرون رفته بودند امیر
جهان شاه و شیخ علي بهادربا ایشان دوچارخورده همه را
بهمان طریق کاربساختند * * شعر *

کسی راکه برگشت روزازقضا * بکوشش نیابد خلاص ازبلا

اگر باد گردد بگاه گریز * شود آسمان برسرش فتنه بیز
حضرت صاحب قران از کوتل تاري رين گذشته دشمنان را
تا قراتاس تکامشي فرمود و خضر خواجه اغلن دل از ملک
ومال برداشته بهزار حیله جان بدر برد * * بیت *
خضرخواجه کوجته رابود خان * چو بگریخت ازبیم صاحبقران
شد آواره یکباره ازجای خویش * تن ازبیم لرزان دل از غصه ریش
نه ملك ونه مال ونه لشکر بجای * ز دهشت نه دانست سر را زپای
سپاهش همه کُشته یا دستگیر * زن وکود کانش بخواري اسیر
اُلُس گشته یکباره زیر و زبر * نمانده ز مردم دران بوم اثر
چنین باشد احوالِ آن پادشاه * که صاحبقران باشدش کینه خواه
عساکر گردون مآثر بقیه مخالفان را که دران کوه و صحرا بودند
تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر
وگوسفند وغیر آن بدست آورده اسیر و برده بی شمار گرفتند
وصاحب قران سپهر اقتدار مظفر و کامگار ازانجا بازگشته
بجیش[1] آمد و غنایم آن فتوحات که محاسب وهم با تامل
قیاس وتخمین از عقد شمار آن عاجز آمدي مجموع بر لشکر
قسمت فرمود وازانجا بسعادت واقبال نهضت نموده واز قیچرتو
و پلاچر عبور فرموده موضع یولدوز مضرب خیام نزول همایون

(۱) دردو نسخه بجاي جیش (حلیش) ودریك کتاب بجایش
(حلیس) است *

گشت امراء و لشکریان که برحسب فرمان باطراف وجوانب بقطع و استیصال دشمنان رفته بودند باغنایم بسیار و برده بی شمار درین محل برحسب میعاد مقرر منصور و مظفر بسعادت بساط بوس فایز گشتند و آن موضعی است بغایت نزاهت و طراوت و چشمه بسیار دلپسند و علف فراوان سود مند * بیت *

زبس چشمهٔ روشن باصفا * بیلد وز خوانند آن جای را
که معنی یلدوز اختر بود * همان چشمهایش منور بود
بقوت علفهای آن بوم و بر * بحدیست از قدرت دادگر
که اسپ ارچه باشد ضعیف و نزار * چو یکهفته گردد دران مرغزار
شود همچو کوهی روان بیگزند * قوی هیکل و فربه و زورمند

و ازانجا تا بسمرقند دو ماهه راه کاروان است و حضرت صاحب قران کسی را پیش امیرزاده عمرشیخ فرستاد و فرمان داد که براه قهلغه روان شود و مجموع مخالفان را که دران نواحی و حوالی باشند مستاصل و ناچیز گرداند شاهزاده با متثال امر مبادرت نموده از قهلغه گذشته در راه بکوپلک که از امرای بزرگ جته بود باز خورد و جنگی عظیم واقع شد * نظم *

* خروش آمد و نالهٔ کره نای *
* بر انگیخت شهزاده لشکر ز جای *
* دلیران رزم آزمای ازدوروی *

* خروشان و جوشان شده کینه جوی *

* همه دشت پر خسته و کشته شد *

* زمین سربسر چون گل آغشته شد *

آخرالامر شاهزاده ارجمند از فرّ دولت ابد پیوند فیروز گشت وکوپلک را گرفته به تیغ انتقام بگذرانید وتمام الوس اورا بغارتید و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت یافته ازانجا روان شد وازموضع کوزن واوج فرمان گذشته بکاشغر درآمد وازانجا نهضت نموده با لشکر ظفر قرین بمبارکي وطالع سعد باندگان که اقطاع خاصهٔ او بود نزول فرمود *

گفتار در مراجعت صاحب قران جهانگیر بمستقر سریر جلالت صریر خلافت مصیر

صاحب قران را چون خاطر همایون از کار جته بپرداخت *

* شعر *

براعدای دولت مظفر شده * سپاه از غنیمت توانگر شده
همه دشمنان کشته یارانده * به بندش اسیران بسی مانده
دیار بد اندیش را سربسر * همه رفته وکرده زیروزبر
برآورده از بوم دشمن دمار * برین گونه فرسنگ بیش ازهزار[1]

عزم دارالسلطنة سمرقند را وجههٔ همت عالي ساخت وبا

---

(۱) در دو کتاب بجای هزار (شمار) دیده شد *

تمام عساکر گردون مآثر از کچک یولدوز نهضت فرموده به الغ[1] یولدوز درآمد و درانجا طوی عظیم کرده بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نوینان و امراء و اشراف را بخلعت وکمر و انعام پادشاهانه محظوظ گردانید * بیت *

* همه دشت خرگاه و پرده سرای *
* ز دیبای زربفت کرده بپای *
* نهاده بخیمه درون تخت زر *
* همه پیکر تخت دُرّ[2] و گهر *
* نشسته برو شاه توران سپاه *
* بجنگ اندرون گرز و برسر کلاه *
* بدان فتح یک جشن شاهانه ساخت *
* سرانِ سپه را باحسان نواخت *
* بسی نامدارانِ کشورکشای *
* بخدمت رهی وار گردش بپای *
* ز دستِ بتان نوش کرده بکام *
* شرابِ عقیقی بزرینه جام *
* دران عیش و عشرت چو شد چند روز *
* روان گشت ازان منزلِ دل فروز *

---

(۱) دربعض نسخ بجای الغ (اولوق) (۲) درسه کتاب بجای در (زر) دیده شد *

و امیر جهانشاه را در اغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق ییلان ایل متوجه مستقر سریر سلطنت شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه مبارک رمضان خطه جنت آئین سمرقند از فرّ قدوم همایونش غیرتِ سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت صاحب قران و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامرانی نهال آمال و امانی بازهار و اثمار بهجت و شادمانی تازه وبار ور گردید آغایان و شاهزادگان و امراء و نوبینان نثارها کرده طویهای لایق دادند و پیشکشهای مناسب کشیدند وازادارات اقداحِ افراح ریاض عیش وعشرت را چنان سرسبز و شاداب داشتند که فصلِ پاییز رشک بهار آمد و کافه خلایق در سایه عدل و احسان و مهادِ امن و امان مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند وچون زمستان برسید صاحب قران گیتي ستان ببخارا نقل فرموده در کول فرکتي قشلاق کرد و دران محل قوریاها گرفته قصرها ساختند و خانها پرداختند وچون دران موضع کول متعدد هست و هرگونه مرغان بتخصیص قو که بلفظ فرس آنرا ارج مي گویند بسیار مي باشد و ازبرای قوشلامشي و صید طیور بغایت مناسب افتاده لاجرم درما بین آن کولهـــا مسنـــدِ خلافت مصیر از شکوه صاحب قـــران جهانگیـــر زینت پذیر

مي گشت و بندگان هماى فرعنقا شکر[1] عمدها مرتب داشته بکولها درمي آمدند و بغلغله خروش و طنطنه طبل و کوس مرغان را رمانيده مي پرانيدند وتا رسيدن بکول ديگر قوشچيان جانوران مي انداختند شنقارتند حمله تيز منقار و چرغ فلک سرعت نسرين شکار بطيران درآمده مرغان قوي هيکل چون ارج و حواصل از اوج هوا بقهر و استيلاء فرو مي آوردند و جسره چربدل وباز بلند پرواز از کمين برکلنگ و قاز کشاده چنگ قضا آهنگ را بخون ايشان ياقوت رنگ ميساخت خروش قوشچيان قورا فحواى قوا انفسکم مي شنوانيدند اما ازآسيب حمله جان کسل طغرل امان نمي ديد وآواز طبل باز مرغان را براجتناب و احترازميداشت ليکن جلادت بحري و شاهين و ديگر جوارح صيد آيين ايشانرا سالم نمي گذاشت * * نظم *

* نه چندان زمرغان باندك زمان *

* گرفتار مي شد که وصفش توان *

چه وفورطيور و کثرت مرغان دران مواضع بمرتبه ايست که صاحب تاريخ جهان کشاى ثبت کرده که شاهزادگان چغتاى واوگداى يک زمستان درانجا قشلاق کرده بودند و هرهفته پنجاه شترو ارقوبرسم شرلغه باردوى بزرگ که در ظاهر

---

(۱) دربعض نسخ بجاى شکر (شکار) مکتوب است *

سمرقند نشسته بود مي فرستادند والعهدة عليه وهم دران
زمستان اختر اقبال امير سليمان شاه باوج كمال صعود نموده
بمصاهرت حضرت صاحب قراني اختصاص يافت
وطويهای پادشاهانه مرتب داشته پيشكش بسيار بمحل عرض
رسانيد وخدرمعلی سلطان بخت بيگم را بآن نويين كامكار
دادند واميرزاده ميرانشاه قضايا ومهمات خراسان بر
حسب دلخواه چنانچه ذكركرده شد كفايت نموده متوجه
پايه سريراعلی گشت وامراء ونوييدان باقامت رسم استقبال
قيام نمودند ودران قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق
فايز شد * * بيت *

* چو پرداخت شهزادهٔ نامور *
* زانجامشي[1] پيش تخت پدر *
* جهاندارش از لطف در برگرفت *
* ببوسيد روی و سخن درگرفت *
* بپرسيدش ازراه وهربيش و كم *
* زهردرسخن راند شهزاده هم *
* وزان پس بسي پيشكشها كشيد *
* زمين بوسه داد و ثنا گسترید *
* شهنشه بسي آفرين خواندش *

(۱) دراكثرنسخ بجای انجامشي (الجامشي) ديده شده

* بجائي سزاوار بنشاندش *

* جهان شاد ازان اجتماعِ گزين *

* كزان تازه شد رونقِ ملك و دين *

و در اثناء آن زمستان بر مقتضاى راى حضرت صاحب قران امير زاده ابا بكر پسر شاهزاده ميرانشاه را دختر امير حاجي سيف الدين نامزد شد و خدر معلى خانزاده برسم طوي اقامت نمود وهم دران اثنا برحسب عادت روزگار كه هر شادماني را غمي و هر سوري را ماتمي درعقب مي باشد وانه هو اضحك وابكى مهد اعلى قداق خاتون كه حرم صاحب قراني بود ازين سراى فاني بدار القرار جاوداني نقل كرد انا لله وانا اليه راجعون خاطر مبارك آن حضرت از وقوعِ اين حادثه بغايت متالم شد و چهرهٔ همايون كه ديدهٔ دين و دولت بآن روشن بود مصب سيول ملال و محن گشت ولاغرو * ع *

* القلب تحزن والعين تدمع *

ختم كلام معجز نظام و رسم آش و اطعام و افاضتِ خيرات و صدقات بفقراء و عجزه و ايتام فوق مايتصوره الاوهام باقامت پيوست ونعش محفوف بمغفرت را بكش برده دفن كردند وعز من لا يموت * * مصراع *

* روانش بخلد برين شاد باد *

و چون زمستان بآخر رسید صاحب قران گیتي ستان عزيمت دار السلطنة فرمود و همه راه در پناه حفظ و تایید اله کامران و شکار کنان بسعادت و اقبال منازل مي گذاشت * نظم *

* بنه در یک شکارستان نمي ماند *
* شکار افگن شکار افگن همي راند *

و بفرخنده طالع مسعود از قرشي گذشته در جلگای دلکش کش بر لب آب خشکا در اقیار نزول فرمود * نظم *

سرا پردهٔ شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده زد یبا حصار
همه دشت گشته کران تا کران * پر از خیمه و خرگه و سایبان

گفتار در قرلتای فرمودن حضرت صاحب قران

چون از میامن آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحب قران کامکار آفتاب دولت ترک بتخصیص الوس چغتای باوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت چنانچه از حدود مشرق تا بمغرب پرتو تسلط و استیلاء انداخت و از کثرت غنایم وافر که دریورشهای پیاپی از فتوحات متواتر بدست جلادت عساکر گردون مآثر مي افتاد یساقیان معسکر ظفر مآب از روی مکنت و اسباب بر امرای دیگر عهد و زمان فایق بودند هر آینه رای ممالک آرای که آیتي بود

لازم الاتباع در شان اِحکام سلطنت و کشورکشائي اقتضای آن فرمود که در شانِ لشکر اضافتی رود ودربهار آت ئیل سنه (اثنین وتسعین و سبعمایة) در آق یار که از فرِّ نزول همایون مهبط انوار ابهت و افتخار بود بقرلتای بزرگ فرمان داد وبعد از جمع تمام امراء و نوییّنان از تومانات وهزارجات وصدجات و سایرسروران و حکام مواضع و ولایات رسومِ طوی وقورلتای و آدابِ آن بحشمتي وتجملي مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت علیه درباب زیادت کردن شان سپاه بنفاذ پیوست ٭

٭ نظم ٭

سرانِ سپه سربسر هرکه بود ٭ بخدمت کمر بسته فرمان شنود

بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت ومجموع التزام نموده خط باز دادند که برحسب مقرر سپاه بعرض گاه رسانند وتواجیان بزرگ که خط باز مي ستدند امیر حاجي سیف الدین بود وامیرجهانشاه جاکو وامیر شمس الدین عباس وهم دران ولا طویهای خسروانه مرتب گشت وجشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواعِ تجملات وتکلفات ترتیب کرده شد بغتاقهای گوهر آگین برفرق خواتین بلقیس آیین ٭ ٭ع٭

٭ گفتي مگر ثریا درماه کرده منزل ٭

و ساغرهاي بلورين در دستِ ساقيانِ زهره جبين * ع *

* صافي زهر كدورت همچون ضمير عاقل * * بيت *

جهاني باعاده شد آراسته * همه بوم پر زيور و خواسته

جهان شد نهان زير ديباي چين * پر از در و گوهر بسيطِ زمين

و مهد اعلى سونج قتلغ آغا دخترِ شيرين بيگ آغا كه نهالي بود

از دوحهٔ ابهت و جلال و رخسارِ افتخارش را حضرت صاحب

قران خال باميرزادهٔ عمرشيخ دادند و بعد از فراغ ازين امور

برحسب اجازت و اشارتِ حضرت صاحب قران اميرزادهٔ

ميرانشاه بخراسان معاودت فرمود و اميرزادهٔ عمرشيخ

باندگان و امراء و نوينان نيز بيورتهاي خود باز گشتند و حضرت

صاحب قران بمستقر سرير سلطنت فرمود و بعد از چند روز در

ظاهر سمرقند مرغزار يلغزيغاج مركزِ استقرار رايتِ فتح آثار

نصرت شعار گشت * * بيت *

* نظامِ حال زمانه قوامِ كارجهان *

* تمام گشت باقبالِ شهريارِ جهان *

گفتار در لشكر فرستادنِ حضرت صاحب قران بطرف جته

حضرت صاحب قران گيتي ستان هم در اوايلِ سال مذكور

اميرسليمان شاه و خداداد حسيني و امير شمس الدين

عباس و برادرش امیر عثمان و از امرای قوشون و خانه بچکان
صدیق تابان وسلطان سنجر پسر امیر حاجي سیف الدین
و حسن جاندار و تلك قوچین و عید خواجه و توکل باورچي
و نصرت قماری با بیست هزار سوار بطرف چته روان فرمود
وچون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و به اسي
کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اپردي
و پسرش پیکش و بدر و صد ترکمان با پنج هزار مرد از شجعان
و دلاوران ازجانب اندگان رسیده بایشان پیوستند و چون
بکوك توبه رسیدند چند روز دران موضع توقف کرده بتفحص
احوالِ مخالفان مشغول شدند و از انجا پی دشمنان گرفته از
راه عقبه ارجتو روانه شدند واز مخالفان هرکرا یافتند

* بیت *

بکشتند یا زنده کردند اسیر * زن و بچه شان اولجه برنا و پیر
بغارت ببردند چیزي که بود * زخشك وز ترشان برآورده دود
باین طریق اطراف وجوانب آن نواحي و اراضي را بمراکبِ
جلادت و صرامت مي پیمودند تا از المالغ گذشته و از آب ایله
بشناه عبور نموده بقراتال رسیدند که یورت انکا تورا بود
و درانجا خبر یافتند که از قوجینان اولجه بوغا مجلکاجي که
با چهار صد سوار پیشتر بخبرگیري رفته بود درشکار گاهي با
قمرالدین دوچار خورده جنگي عظیم کرده اند و بسیارے از

جانبین بقتل آمده امرای از برای تحقیق کیفیت این قضیه حسن جاندار و ملش و پیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت عزم براه آوردند و چون بموضعی رسیدند که آن جنگ واقع شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و دران میان از لشکریان خود ازقوم منقلغو شخصی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقی مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده اورا غمخواری نموده پیش امراء آوردند او تقریر کرد که دران موضع با قمرالدین جنگ کردیم و بسی مردم از هردو طرف کشته شدند و سپاهِ ما شکسته بیرون رفتند و قمرالدین بصوب صحرای ایجنی بوجنی روان شد امراء بی‌توقف درعقب او بتعجیل براندند و چون از ایجنی بوجنی بگذشتند و به اوکرکیتجی رسیدند اغرق را دران محل گذاشته بایلغار روان شدند و چون بکنار آب ارتیش رسیدند قمرالدین از آب گذشته بود و بطرف تولس که گویند سمور و قاقم دران بیشها می باشد رفته و سالها و عمدها که بسته بودند و بدان از آب گذشته یافتند امراء چند روز دران موضع درنگ نمودند و هریک کسِ خود را از آب گذرانیدند تا داغ و تمغای ایشان بران درختهای صنوبر عالی که دران بیشها بود کشیدند * * بیت *

* تا زشیرانِ سپاهِ حضرتِ صاحب قران *

* باز ماند بردرختِ بیشهٔ دشمن نشان *

* یک وجب بوم از زمینِ کشورِ دشمن نماند *

* کین سپاه اسپِ تسلط برفرازِ آن نراند *

و چون زمان پورش ایشان دران بیابانها قریب شش ماه متمادی شده بود و لشکریان را زاده نمانده و دران مدت بیشتر بگوشت شکاري و پیاز صحرائي مي گذرانیده‌اند (و هوا نیز سرد شده بود)[1] ازانجا بسعادت معاودت نموده و براه الطون کورکه بازگشتند و آن راهي است که ازدو طرف او بحیره عظیم هست که آنرا اتراك کول گویند و منازل و مراحل قطع کرده درسمرقند بپایه سریر اعلی سعادتِ بساط بوس دریافتند *

گفتار در توجه نمودن خدیو آفاق بدشت قبچاق

در پاییز همین سال سنه (اثنین و تسعین و سبعمایة) صاحبقران گیتي ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قبچاق جزم فرموده سایه التفات بتفقد حالِ لشکر و ترتیبِ سپاه انداخت *

* نظم *

زاسپان که بودش بصحرا یله * بیاورد از دشت چوپان گله

کجا بود ازان لشکرِ نامدار * پیاده کسی شاه کردش سوار

زاسپ و سلاح و زر و خواسته * سپاهش سراسر شد آراسته

و ازسمرقند، درضمان حفظ و تایید ذوالجلال بسعادت و اقبال

---

(۱) دربعض نسخه بجایش (و زمستان دررسیده بود و هوا بغایت سرد شده) است *

روان شد و بر آبِ خجند پل بسته عبور نمود و زمستان در تا شکنت میان یارسین و جناس قشلاق فرمود و دران اثنا رای مصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت را قدس سره از معدات حصول مقاصد دینی و دنیوی دانسته بآن قصد عنان توجه بصوب معمورهٔ خجند معطوف گردانید و از صدق نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده دو هزار دینار کپکی از وجهی که تصدق را شاید بارباب استحقاق صرف فرموده بتا شکنت بسعادت معاودت فرمود و درانجا مزاج همایون آنحضرت از نهج استقامت انحراف یافته عارضهٔ مرضی طاری شد و غلوای سورت آن بغایت اشتداد پذیرفت و مدتِ یک اربعین متمادی گشت چنانچه امراء و ارکانِ دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناك بودند *

* نظم *

* ز بیم تکسرش جهان می لرزید *

* و ز لفظِ ملالتش زبان می لرزید *

* او جانِ جهان بود و دران سال ازخوف *

* برجانش دو صد هزار جان می لرزید *

میامنِ انفاس قدسی جهت امن و امان جهان و جهانیان بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هرگویا و لال فحوای این مقال باداء می رسانید * * نظم *

* گر تیغ تو یکدم از میان برخیزد *
* عصمت همه را زخان و مان برخیزد *
* از بستر غم که جای بدخواه تو باد *
* برخیز سبک ورنه جهان برخیزد *

تا آفتاب سلطنت و اقبال از کسوف سقم و ملال انجلاء پذیرفته همایون ذات بی همالش را از دارو خانه ما هو شفاء ورحمة للمومنين شربت شفای کلي کرامت گشت روزگار زبان تهنیت بمضمون * شعر *

* المجد عوفي اذ عوفيت والكرم *
* وزال عنك الى اعدائك الالم *
* وما نخصك في برء بتهنية *
* اذا سلمت فكل الناس قد سلموا *

برگشاد و کافه خلایق شادمان و مستبشر گشته هرکس شکرها گزارد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بسعادت بساط بوس مستسعد شد رای عالي حضرت صاحب قراني به ترتیب لشکر التفات نموده امراء و نوینان را بنوازش پادشاهانه مخصوص گردانید و عامه لشکریان را اولکا(۱) داد * نظم *

---

(۱) در سه نسخه بجای اولکا (اوکلکا) مکتوب است *

در مخزن سیم و زر برگشاد * سپه را درم داد و دینار داد
ز اسپ و سلاح و زهرگونه چیز * بهرکس ببخشید و بنواخت نیز
و بعد از ترتیب لشکر التفات نموده غجرجیان را برامراء
قسمت فرموده و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تمور
قتلغ اغلن پسر تمور ملك خان و کونچه اغلن و ایدکو اوزبك
برسم قلاوزي ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه
(ثلث وتسعین وسبعمایة) که آفتاب درهشتم درجه دلو بود
موکب همایون در ضمان عصمت و تایید ملك جلیل نهضت
فرمود و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را
جهت ضبط مملکت بازداشت و امیرلعل وامیرملکت را ملازم
ایشان ساخت و آغایان را مجموع بازگردانید مگربانوی
کبری جاپان ملك آغا بنت حاجي بیگ جته که دران سفر
دولت آسا بسعادت مرافقت ومصاحبت آن حضرت مستسعد
بود وچون رایت ظفر پیکر محفوف بفتح مبین و نصرعزیز
حرکت کرد امراء تومان وهزاره وامراء قوشون هریك
بمورچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده
گشت ایلچیان توقتمش خان برسیدند امراء و نویینان ایشان
را بمحلّ مناسب فرود آورده لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
و بواسطه برف و بارندگي چند روز دران منزل توقف افتاد
و چون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارك

حضرت صاحب قران رسید (۱) * بیت *

بفرمود تا برکشایند راه * درآرند شان از در بارگاه
چو دستوري از شاه دریافتند * بخدمت رهي وار بشتافتند
بعزت نهادند سربر زمین * زباني (۲) پراز پوزش و آفرین

وبعد از تقدیم مراسمِ زمین بوس یکدست شنقار و نه اسپ راهوار که جهت پیش کش آورده بودند بعز عرض رسانیدند صاحب قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار بر دست سپهر اقتدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت پادشاهانه زیادت التفاتي نفرمود ایلچیان زبان استکانت وانکسار بصنوف اعتذار واستغفار گشاده رسالتِ توقتمش خان رابوساطت عظماء امراء زانوزده عرضه داشتند محصلش آنکه آنحضرت نسبت با من بمثابت پدر وولي نعمت کهتر پروراست چه سوابق حقوقِ انواع ایادي ونعم که درباره من ارزاني داشته زیادت ازانست که ازهزار یکی واز بسیار اندکي شرح توان داد اگرآن کردارِ تباه ومخالفتِ بی جایگاه که از شورشِ بخت تیره روز وافسادِ مردم شریر بد آموز بران اقدام نموده ام وازان شرمسار وپشیمانم بکمال عواطف ومراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف

---

(۱) درچهار نسخه بجای رسید (پیوست) است * (۲) دربعض نسخه بجای زباني (زبانها) دیده شد *

و اعطاف گردد و من حدِّ خود شناخته بعد ازین یکسر موی پای از طریقِ متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعاتِ شرایط ادب و طاعت گزاري هیچ دقیقه فرو نگذارم * * بیت *

یکی بنده باشم بفرمان شاه * نه پیچم دگر سر ز پیمان شاه

حضرت صاحب قران فرمود که در مبادي حال که او از دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پیش ما آمد عالمیان را معلوم است که او را در سلک فرزندان در آورده رعایتِ او بچه مرتبه کرده شد و از جمله برای او لشکر باُورس خان کشیدم و بدان سبب چندین اسپ لشکریان و اموال و اسباب فراوان دران سال عرضه تلف شد و با وجود آن در تقویت و تمشیتِ او اهتمام نمودم تا ایل اورا از ایل آرس خان جدا کرده بدو دادم و دستِ او را بنوعي قوي کردم که بر تخت الوس جوجي بخاني استقرار یافت دولت از فضل باري تعالی است اما سببش من بودم و پیوسته او را بزبان عطوفت و شفقت پسر خوانده ام و او مرا پدر مي گفت و چون دولت بر و قرار گرفت و قوتي و شوکتي در حالِ خود مشاهده نمود حقِ نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزندي بجای نیاورد و چون ما بایران زمین نهضت نموده به تسخیر فارس و عراق مشغول بودیم طریقِ عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی مملکت ما را خراب کردند و من سایه التفات بران نینداختم

تا مگر ازکردار نا پسندیده خود انفعال یافته دست از بی حفاظي و فضولي باز دارد و از شرابِ غرور چنان بیخود شده که اصلا نیک از بد نمیداند دگر باره لشکر کشیده و گروهی انبوه بمنقلای پیش فرستاده و بولایت ما در آمدند و همان که روی توجه بجانب او آوردیم سیاهي سپاهِ ما نا دیده فرار اختیار کرد و اکنون که از عزیمت ما آگاه شده است از درِ عجز در آمده عذر خواهی مي نماید چون بکرات نقضِ عهد و پیمان ازو مشاهده رفته بر قولِ او اعتماد کردن از حزم دور است عزیمتی که کرده ایم و لشکر از ان جهت آورده بتوفیق رباني و تایید آسماني با مضا خواهم رسانید * مصراع *

* تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست *

ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون و با این همه اگر راست میگوید که طالب صلح است مي باید که علي بیگ باستقبال فرستد تا با امراء جانقي کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از اقامتِ رسم طوي ایلچیان را خلعت های زردوزي پوشانید و وثاق تعیین فرموده مثال داد که مراسمِ رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امراء مشـــورت فرموده و ایلچیان توقتمش خان را گرفته بطالع فرخنده واخته

سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشورکشائی براه نهاد وازیسي وقراچوق وصیران گذشته سه هفته دربیابان وچول ازل و مراحل قطع کردند و اسپان از کثرتِ سیر و قلتِ آب مانده و خراب شده در پنجشنبه غره جمادي الاول بموضع سارق اوزن رسیدند وچهارپایان را سیراب گردانیده شکر باریتعالی بجای آوردند وچون سیلي عظیم آمده بود چند روزدرانجا توقف نمودند وبعد ازان گذرگاه باز جسته کورگه زدند وکوچ کردند وبشناه ازآب بگذشتند ودران شب دو نوکرایدکو اوزبک گریخته به بیابان وچول بطرف توقتمش خان بدر رفتند حضرت صاحب قران درعقب ایشان کس فرستاد وبایشان نرسیدند ورایت نصرت شعارازانجا روان شد سپاه ظفرپناه دربیابان وچول درمغاکها آب یافته مي رفتند روزچهارشنبه بیست ویکم ماه مذکور بکوهی رسیدند که بکچک[1] تاق مشهوراست وازانجا کوچ کرده دو شب درمیان روزجمعه موضع الق[2] تاق مخیم نزول همایون گشت مهرسپهر صاحب قراني وجهان باني بنشاط نظاره آن دشت ببالای کوه برآمد صحرا درصحرا سبزه بود آن روز درانجا توقف فرمود وامرعالي بنفاذ پیوست که لشکریان سنگ آوردند

---

(۱) دربعض کتب بجایش (به کچیك طاق) * (۲) دربعض نسخ بجایش (اولوق طاق) مکتوب است *

و درین محل نشانه بلند مانند منـــاری برافراشتند و سنگ
تراشانِ چابك دست تاریخ آن ایام بران نگاشتند تا یاد نامه
بر روی روزگار باقي ماند و ازانجا کوچ کرده شکارکنان روان
شدند و بکنار آب بیلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب
گذشته بعد از هشت روز بموضع اناقرغوی رسیدند و چون
از ابتدای نهضتِ مبارك قریب چهار ماه گذشته بود و لشکریان
را آزوق نمانده و ازاطرافِ آن بیابانها پنج ماهه و هفت
ماهه هیچ آباداني نیست دراردوی همایون که ازغایت
فسحت مجال وکثرتِ شجعـــان و ابطال وبسیارے خیول
و جمال دریایي بود درجوش وجهانی پرولوله وخروش
تنگي وگراني پیدا شد چنانچه یك سرگوسفند بصد دینار
کپکي ویك من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعي
باشد بصد دینارکپکی رسید و یافت نمي شد حضرت صاحب
قران قولی فرمود وبامرای تومان وهزارجات و صدجات
و دهجـــات جاررسانیده مچلکا بسربازستند که هیچ آفریده
دراردو نان وکماج و بغرا وتتماج ورشته واماج وامثال آن
نپزد وازمطبوخ به بلماق اکتفا نمایند و امراء جهت احتیاط
تجربه نمودند وازیک من آرد بسنك انبارکه عبارت ازهشت
من شرعي باشد با اضافه سبزي که آنرا مطرگویند شصت
کاسه بلماق بیرون آمد و مقرر فرمودند که ازلشکریان هریک

بیک کاسه ازان قناعت کنند و بیشتر سپاه آن هم نمي یافتند و پیوسته دران صحراها مي گشتند واز تخم مرغان وانواع جانوران که دران بیابان مي یافتند و علفی که مي توانست خورد روزگار مي گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت صاحب قران در روز شنبه اول جمادي الاخری شکار اختیار فرمود و تواچیان با امراء جرنغار و برنغار جار رسانیده سپاه بچرا گاه روان شدند و تمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته وحوش و طیور بی شمار براندند و بعد از دو روز قمار مشي کرده * بیت *

* ملک هرسو که مرکب راند حالي *
* زمیـــن ازگور و آهو کرد خالـــي *
* چو لختی گشت و صید افگند تا چاشت *
* ازانجا سوی منزل راه برداشت *
* وزان نخچیرگاه آمد سوی تخت *
* بفیـروزی قرینِ دولت و بخـــت *

و سپاه از فرّ اقبال شاه عالم پناه ازگوزن و آهو و بکن(۱) و دیگر انواع نخچیر چندان انداختند که چنان کثرتی بی قیاس با وجود چنان تنگي که دست داده بود فربه را گزین کرده برمي داشتند و لاغررا مي گذاشتند * شعر *

(۱) دریک نسخه بجای بکن (بُلن) است

زهرجنس چندان گرفتار شد * که گیرنده را دست بیکار شد
و از جمله نوعي آهو دران صحرا یافتند از گاومیش بزرگتر که
مثل آن هرگز مشاهده ننموده بودند و مغول آنرا قندغای
میگویند و دشتیان بلن[1] بسیاری ازان نیز انداخته بودند
و مدتي قوت لشکریان از گوشت شکاري آماده بود *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران لشکرِ منصور را

بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحب قران
سپهر اقتدار پرتوِ التفات بر بازدیدن جبه و عرضِ عساکر
گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح
چون گوهرِ تیغ در آهن نشسته و مرکبان بادپای را چون آتشِ
جهنده از دلِ آهن در برگستوان نهان کرده * * بیت *

سپاهی بکثرت فزون از شمار * ظفرپیشگانِ تسلط شعار
بهیجا چو آشفته پیلانِ مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
گرفته سپرهای چرمِ نهنگ * بر افگنده برگستوانِ پلنگ
نه از مرگ شان باک نه از تیغ تیز * نه از آب بیم و نه ز آتش گریز
بمردي یگانه بکوشش گروه * بر زخم سندان برِ حمله کوه

برین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت
گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان بمورچلِ

---

(١) در دو نسخه بجای بلن (بکن) دیده شد *

خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند * * نظم *

* جهاندار چون لشکر آماده گشت *
* برآمد باسپ و در آمد بدشت *
* یکی تاج برسر زیاقوت و زر *
* بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر *
* عنان را بسوے جرنغار تافت *
* جهان سربسر کوه فولاد یافت *
* در آمد روان از سرِ صف نخست *
* فروجست بیردی بیگ از اسپ چست *
* که تومان او بود از آغاز صف *
* گروهی همه تیغ و خنجر بکف *
* بقصد عدو تنگ بسته میان *
* بالماس کین تیزکرده سنان *
* سپهبد زده زانو اسپی کشید *
* زمین بوسهٔ داد و ثنا گستر دید *
* که بادا جهان از کران تا کران *
* بفرمان صاحب قران جاودان *
* سر و جانِ ما از رهِ دین و داد *
* فدای سمِ مرکبِ شاه باد *
* برایشان جهاندار کرد آفرین *

* كه آباد بادا بگردان زمين

و چون حضرت صاحب قران تومان بيرديي بيگ را قوشون قوشون بنظر التفات احتياط فرموده بسعادت و اقبال پيش راند تومان خداداد حسيني مكمل و آراسته صفها كشيده بودند * * بيت *

سپاهي همه صفدر و رزم ساز * دليران گردن كش و سرفراز
سوارانِ جنگي و مردانِ كار * كمند افگن و گُرد و خنجرگزار

خداداد حسيني بعد از اقامتِ رسم اولجامشي و پيش كش زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا بر گشاد * * بيت *

بسي آفرين كرد بر شهريار * كه باشي چنين جاودان كامگار
چنان باد گيتي كه كامت بود * فلك بنده اختر غلامت بود
تن و جانِ ما بندگان سربسر * فداي رهِ خسرو تاج ور

شهنشه مر او را نوازش نمود * بسي آفرين كرد و حرمت فزود

و بعد از تومان خداداد شيخ تمور پسر آقتمور بهادر با هزارهاي ساده وز صفها آراسته ايستاده بودند * * نظم *

سپاهي سبك حملهٔ تيز جنگ * گشاده بكين جستنِ خصم چنگ
چو پيلِ دمان وچو شيرِ ژيان * بكف تيغ و گرز و كمند و كمان

شيخ تمور بهادر رسوم نيكوبندگي بتقديم رسانيد و زانوزده اسپ كشيده * * شعر *

و زان پس دعا كرد بر شهريار * كه بادا مطيعت فلك بنده وار

بکام تو بادا زمین و زمان * نگه بان جانت خدای جهان
چوما بندگان دررهت جان سپار * بهر وقت و هرجا هزاران هزار
جهانبان زگفتارِ او شاد گشت * برو آفرین کرد و زانجا گذشت
و بعد ازان گروه انبوه لشکر فیروزي اثر شاهزاده عمر شیخ صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته دران صحرای وسیع المجال راه بر گذرندگان صبا و شمال بسته بودند *

* بیت *

زانبوه لشکر دران پهن دشت * بصد حیله باد ازهوامي گذشت
سپاهي سرافراز گیتي فروز * سوارانِ جنگ آور و کینه توز
همه بادلِ شیر و نیروی ببر * زنوکِ سنانشان خراشیده ابر
چون آفتاب رایت ظفرپیکر پادشاهي محفوف بعون و تایید الهي سایه وصول برایشان انداخت شاهزاده باقامتِ وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم ادب بنوعی که ازچنان شاهزاده سزد پاسخ همایون رازانوزده زبان را باثنیه فایحه بیاراست * نظم *

* که ای بر ملك و دین فیروزي از تو *
* جهان را طالعِ بهروزي از تو *
* کلیدِ تیغت از فتحِ عدو بند *
* گشاد از حدِّ چین تا مرز دربند *
* نگویم کت زبخت است ارجمندي *

* که خود بخت از تو دارد سربلندي *
* بهر منزل که مشك افشان کني راه *
* منور باد چون خورشيد و چون ماه *
* بهر جانب که روآري بتقدير *
* رکابت باد چون دوران جهانگير *
* کمر بسته بدرگاهِ تو از جان *
* غلامانِ زما بهتر فراوان *
* جهاندارش فراوان آفرين خواند *
* دعايش بر زبانِ مرحمت راند *
* که از بختِ بلندت ياوري باد *
* بر اعدايت هميشه برتري باد *
* وزانجا شادمان مرکب روان کرد *
* غبارش باد را عنبرفشان کرد *

و چون حضرت صاحب‌قران از عساکر اميرزاده عمرشيخ نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان امير سليمان شاه کران تا کران آن دشت بی پايان فرو گرفته صفها ترتيب داده بودند و ايستاده * بيت *

* سپاهي ز ريگِ بيابان فزون *
* که کينِ نهنگان درياى خون *
* همه تند و کينه کش و رزم ساز *

* سترگ و جهان سوز و دشمن گداز *

ایشان نیز طریق معهود بپای ادب بسپردند و هریک رعایتِ
رسم بجای آورده * * نظم *

همي خواند برشهریار آفرین * که بی تو مبادا کلاه و نگین
خدایت بهرکار یاري دهاد * زچشمِ بدان رستگاري دهاد
جهانت بکام و فلك بنده باد * قضا یاور و بخت فرخنده باد
براهت نداریم جان را دریغ * اگر تیر بارد وگر گرز و تیغ
جهانبان برایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت
بسی خواند برهریکي آفرین * که پیوسته باشید باداد ودین
وزانجا باقبال بگذشت شاد * زگردِ رهش عطرسا گشت باد

بعد ازان ماهچه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش پرتوِ
سعادت برلشکرِ شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر
انداخت گروهی که از چین جبین خشم شان روزگار چون
زلف پریشان خوبان بهم برآمدی و ازصدای خروش قهر
شان مهرسپهر چون دیده بلادیده عاشقان تیره و خیره ماندی
فضای آن صحرای بي انتهارا ازغایتِ کثرت بتنگ آورده
صفها آراسته بودند واستاده * * بیت *

سپاهی زبسیاری ازحد برون * یکایک بمردي زرستم فزون
دلاورسوارانِ پرخاش جوی * دلیروقوي هیکل و تند خوی
چوشیران درخشم وپیلانِ مست * زجان ازپی آب روشسته دست

و چون حضرت صاحب قران دیدهٔ احتیاط بنظارهٔ آن جهان سوزان خون خواره برگماشت شاهزاده محمد سلطان در اقامت رسم اولجامشی و عرض پیش کش شرایط ادب مرعي داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا وثنا بیاراست *

* نظم *

که ای شـــاهِ سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش
گذشته زاختر و انجم کلاهت * گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروغِ لعل خورشید از نگینت * طلوعِ صبح اقبال از جبینت
زبهرِ سجده پیشت گاه و بیگاه * کلاه افگنده هم خورشید وهم ماه
مظفر بادت از دولت نشانه * مبادا یک زمان بی تو زمانه
همیشه حشمتت درچاره سازي * بقا درسوزي وعاجز نوازي
سپهرت رام درفرمان روائي * خدایت یار درکشورگشائي
چوکار افتد بوقتِ جان سپاري * زما کوشش زاقبالِ تویاري
زهی توفیق آن فرخنده چاکر * که دربازد براهِ خدمتت سر
شهنشه را خطابِ شاهزاده * نشاط افزود وشد خاطرگشاده
بروکرد آفرین ازشاد کامي * که ای شایسته فرزندِ گرامي
چراغي چون تواند ردوده مانم * چرا روشن نباشد چشم جانم
بهرکاري زیزدان یاریت باد * زعمرو ملک برخورداریت باد
و چون بهمین منوال لشکرِقول ظفرقرین که ازوفورکثرت بحري بود امواج آن افواج بهادران جلادت آیین فوج فوج بهترتیب

عز ملاحظه همایون دریافتند امراء و نوینان بمراسمِ آداب معهود قیام نمودند و در بونغار لشکرِ نصرت شعار شاهزاده کامگار میرانشاه بهادر و دلاورانے که سرمه دیده روشن اقبال را جز گردِ حرب و قتال نداستندی و گلگونه رخسار برافروخته سعادت بغیر از خونِ مبارزانِ میدانِ جلادت نشناختندی صفها مرتب ساخته رایتِ فیروزی براوجِ گردون برافراخته بسیط هامون را کران تا کران فرو گرفته بودند * بیت *

* سپاهی به بسیارے از ریگ بیش *
* گذشته گهِ مردی ازجانِ خویش *
* ندیده کسی پشتِ ایشان بجنگ *
* بچستی چو باد و چو کوه از درنگ *
* فروزندهٔ آتشِ کارزار *
* فرازندهٔ رایتِ شهریار *

و چون حضرتِ صاحب قران ظفر در رکاب و نصرت هم عنان بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوارِ میدانِ سلطنت و کامگاری بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب آن مقام تواند بود * مصراع *

* چنان کز چنان نامداری سزد *

بجای آورد و زانو زده طوطی ناطقه را باداى و ظایفِ ثنا و دعا شکرخا گردانید * نظم *

* که ای شاهِ دریا دل و پاک دین *
* فروزندهٔ تاج و تخت و نگین *
* جهان آفرین تا جهان آفرید *
* چو تو پادشاهي نیامد پدید *
* جهان مرترا داد یزدانِ پاک *
* ز تابنده خورشید تا تیره خاک *
* بگیتي همه خوبی از داد تست *
* کجا هست مردم همه یاد تست *
* توئي درجهان شاه بیدار بخت *
* ترا دیده دولت سزاوار تخت *
* درخشنده تیغت عدو سوز باد *
* دُرَفش و سنان از تو فیروز باد *
* بجان بنده و هرکه هست از سپاه *
* کمربسته ایم از پی کام شاه *
* درین داوري داورت یار باد *
* سرِ بختِ دشمن نگونسار باد *
* خدیوِ جهان شاه صاحب قران *
* زگفتار شهزاده شد شادمان *
* برو آفرین خواند و بر لشکرش *
* سخنها بسی گفت از هردرش *

* که بیدار دل باش و سنجیده گوی *
* به یزدان پناه آور و کام جوی *
* مکن ایمنی در سرای فسوس *
* که گه روشن است و گهي آبنوس *
* زتو نام باید که ماند بلند *
* مگر دل نداري بگیتي نژند *
* جهان آفرین از تو خشنود باد *
* سر بدسگالت پر از دود باد *

و همچنین در برنغار امراء نامدار و نوینان رفیع مقدار محمد سلطان شاه و امیر حاجي سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هریک نمودن موجب تطویل کلام مي شود هریک تومانِ خود را هزاره هزاره و قوشون قوشون مرتب ساخته و مکمل برآراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب قران بهرفوج که مي رسید امراء زانو زده اسپان مي کشیدند و بزبان اخلاص و هوا خواهي وظیفه دعا و ثنا بادا مي رسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز مي گردانید تا بدو روز از وقت بام که جمشید خورشید بسبز خنگ فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان گردون سپاه ستاره عرض مي داد لشکرے بدانشان بساني که در

جلکای کش بموضع آق یار مقرر شده بود و امراء خط بازداده بودند عرض دیده شد بعد ازان کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند روزگار از شوکت صاحب قران کامگار و کثرت ترتیب آن لشکر جرار متعجب مانده مصدوقه * بیت *

* اي سپاهت را ظفر لشکرکش و نصرت یزك *
* نه یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نه شک *

برای العین مشاهده نمود *

گفتار در روان کردن حضرت صاحب قران کشور کشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای

حضرت صاحبقران امراء و سران سپاه را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که منقلای روان سازد دران حال امیرزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران را آن جرأت و دلاوري بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را مبذول داشته مقدمه لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت بنوازش و تربیت او برگشاد * * نظم *

* که امید سپاه و سپهبد به تست *
* که روشن روان باشي و تند رست *

و در روز جمعه هفتم جمادي الآخرة باختیار و اتفاق صناعت تنجیم بطالع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانیده و

عظماء امراء نامدار بملازمتِ رکابِ همایونش تعیین فرمود و تا غایت از دشمنان خبرے نیافته بودند شاهزاده و امراء دو روزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش کرده بودند و هنوز تمام فرو نه نشسته بود فی الحال این خبر بحضرت صاحب قرانی فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که غجرجیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که افروزندگان آن آتشها بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود که از حال لشکر نیک بر خبر باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته تغافل جایز ندارند * بیت *

بفرزند شایسته فرمود شاه * که آگاه باشد زحالِ سپاه
تن آساني و غفلت از کارها * نداند صواب و ندارد روا
نپوید مگر بر طریقِ خرد * بود دایم آگه ز هر نیک و بد

و چون اشارت علیه بر شاهزاده کامگار و امرای نامدار رسید بامتثال امر مبادرت نموده شب و روز کوچهای دور میکردند و تفحص کنان میرفتند و چون بآب توبل رسیده بگذشتند قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هرچند در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچ کس اثر نیافتم باز این معني را بحضرت صاحب قران عرضه داشت کردند و چون صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل براندند و چون بآب توبل رسید بواسطه عبور لشکرِ منقلای گذار

خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده گذار راست کردند صاحب قران کامگار با تمام لشکر نصرت شعار از آب عبور نموده بمغلا پیوست عساکر گردون مآثر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نورد آوردند واز مخالفان هیچ اثرے و خبرے معلوم نمي شد و هرکس که بخبر گیري میرفت دران بیابان بی پایان سرگردان گشته از کس نشان نمي یافت حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران بخبرگیري فرستاد واو مردي دلاور کاردان بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و در کفایت کارهای عظیم زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده برحسب فرمان روان شد و دو شبانروز بتعجیل تمام براند در شب دوم اُلاچُوقي چند یافت درپسِ پشته با دیگر بهادران پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری ازان اُلاچُوقها بمهمی میرفت صبر نمودند تا ازیشان بگذشت در عقب او شتافته اورا بگرفتند و بحضرت صاحب قران رسانیدند آن حضرت ایشان را تربیت فرموده شیخ داود را بانعامات پادشاهانه مخصوص گردانیده کمر ترکش زرین و خلعتِ خاص ارزاني داشت وازان کس احوال توقتمش خان پرسید گفت یکماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم

و از خان خبري نداريم اما چند روزاست كه ده سوار جبه پوش آمده اند ودرين نزد يكي ما بيشه ايست آنجا مي باشند و معلوم نيست كه چه كسانند حضرت صاحب قران عيد خواجه را با سي مرد تعيين فرمود كه مردم آن اُلاچُوقها را كوچانيده بياورند عيد خواجه مردم اُلاچُوقها را چنانچه امر شده بود بياورد و قماري يساول را فرمان داد كه با بيست سوار برود و آن ده مرد را كه در بيشه اند كوشش نموده بگيرد و بياورد قماري يساول برحسب فرموده متوجه شد و چون بايشان رسيد بجنگ پيش آمدند و بعضي كشته شدند و بعضي را دستگيركرده بپايه سرير اعلي آوردند و خبر توقتمش خان ازيشان تحقيق نموده كوچ كردند و منازل و مراحل بسيار پيموده و ازبسي آبها وكولها عبور نموده روز دوشنبه بيست و چهارم جمادي الآخرة بكنار آب تيق رسيدند غجرجي بعز عرض همايون رسانيد كه اين آب را سه گذار است يكي را ايغرياليي گويند و دوم را بوركچت و سوم را كه از همه كوچكتر است چيمه كچت حضرت صاحب قران كه ضمير منيرش مطرح انوار صدق و صواب بود فرمود كه ازين گذارها گذشتن مصلحت نيست چه شايد كه دشمن دركمين بود صلاح آنست كه ببالاي آب روان شويم و توكل برمهيمن حفيظ جل و علا كرده برآب زنيم و بگذريم و همان ساعت كوچ كردند و ببالاي آب

رفته سوار و پیاده از هرجا خود را بر آب زده بشناه مي‌گذشتند
و بدو روز تمام آن لشکر بی کران ازان آب گران بسلامت عبور
نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور
رسیدند و قراولِ شکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله
دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند
و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته
بدرگاه عالم پناه آورد و چون اوضاع ازو استفسار نمودند
تقریر کرد که ایل غلبه اینجا بودند و چون از توجهِ لشکر آگاهي
یافتند کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا
اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که هیچ کس از هزاره
و قوشون خود جدا نشود و لشکریان در شب آتش نیفروزند
و ازان پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند * بیت *

* چو از دشمنان آگهي یافت شاه *
* گرایید رایش بضبطِ سپاه *
* بیاراست لشکر بآیین و ساز *
* همه جنگ جویان دشمن گداز *
* روان شد پیاپی سپه فوج فوج *
* چو بحری که جوشان درآید بموج *

وچون حوالی آب ابیك مخیم نزول همایون گشت حضرت
صاحب قران صباح دوشنبه غره رجب بسعادت و اقبال سوار

شده برسرپل بایستاد و فرمان داد که منغلا پیشتر از پل گذارکنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکرِ قول از پل بگذشتند وبرنغار و جرنغار هرکس از مقابلِ خود برآب زده عبور نمودند و بعد ازان قرین فتح و فیروزي از پل گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند حضرت صاحب قران گیتي ستان ازیشان اخبار استفسار فرمود تقریرکردند که توقتمش خان از آمدنِ شما آگاه نبود دو نوکر ایدکو از اردوی شما گریخته آمدند واورا از توجه شما خبرداد ند که با لشکري فراوان افزون از ریگ بیابان وبرگ درختان مي رسند توقتمش خان را ازشنیدن این خبر آتش درنهاد افتاد ودود ازسربرآمد وگفت من نیزد و چندان لشکرجمع کنم ودرزمان خبربا طراف وجوانب فرستاد و لشکر دست راست ودست چپ را جمع آورد واکنون درقرق کول نشسته است وباز بطلب لشکر فرستاده * * نظم *

* غلط بین که بدخواه را درسراست *
* که فیروزي از کثرتِ لشکر است *
* بصد رنج کوشش نماید بجان *
* که جمع آورد لشکرِ بی کران *
* نداند که هنگام رزم آوري *
* زحق نصرت آید نه از لشکری *

* سعادت شود روز کین دستگیر *
* نه بسیارئي لشکر و تیغ و تیر *

و توقتمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحب قران چون بآب تیق رسد از گذارها عبور نماید در مکمن فرصت مترصد آن راهها مي بود و آنحضرت از تاييد الهي آن معني را در حساب گرفته بود و از بالای آب گذشته و بدینجا رسیده و چون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع توقتمش خان احاطه یافت دران منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام رسیدند و میمنه و میسره ترتیب داده امر فرمود که توراها و چپرها آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت نمایند تا لشکریان حوالي خود خندق کنند و برحسب فرمان کاربند شدند و شرایط حزم مرعي داشته آن شب دران مرحله بسر بردند *

* بیت *

دگر روز چون خسرو خاوري * برآمد برین کاخ نیلوفري

از انجا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق رعایت حزم نموده میرفتند حضرت صاحب قران مجموع امراء را از تومانات تا صدجات احضار فرمود و همه را بتجدید تربیت و نوازش نموده خلعتهای فاخر ببخشید و ایشان را و لشکریان را جبهای لایق داد *

* شعر *

چو بحر عنایت درآمد بجوش * سپه جام انعام کردند نوش

سران را همه خلعتِ خاص داد * ببخشش دلِ همگنان کرد شاد
درِ گنج وکوپال و برگُستوان * همان جبه و تیغ و تیر و کمان
گشاد و بلشکر پراگنده کرد * و زانجا روان شد بعزمِ نبرد
و دراثنای آن راه بگل ولای وعظیم رسیدند و بتعب و مشقت
بسیار ازان وحل گذشته فرود آمدند ودران روز قراولان
کس فرستادند که ازسپاهِ مخالف سه قوشون ظاهرشد وباز
خبررسید که درعقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
صاحب قران بسعادت واقبال سوارشده پیش رفت ولشکر
را امرفرمود که صف راست داشته میمنه ومیسره آراسته
روان شوند درین حال قراول یکی را ازدشمنان گرفته بیاورد
واورا بعد ازاستفسارِ احوال بیاساق رسانیدند وسونجک
بهادر وارغونشاه رابفرستاد تا ازسپاهِ دشمن خبری بازداند
وچون برحسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده
بودند بازگشته رفته بودند وایشان هرچند درتفحص وتفتیش
سعي بلیغ بجای آوردند ازمخالفان اثری نیافتند وچون
بازگردیدند حضرت صاحب قران مبشررا بهمان کارنامزد
فرمود وفرمان داد که تا از دشمنان خبری معلوم نکنند
مراجعت نه نماید مبشر با چند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه
شد ودراثناء راه بجنگلي رسید ودرانجا ازدورِ دودي دید
وچون نیک متوجه شد آوازهم شنید کس فرستاد تا کیفیت

وضع تفحص نموده قلت وکثرت ایشان بازد اند و چون بتحقیق پیوست که طایفه از لشکرِ دشمن اند مردم خود را مرتب داشته بر سر ایشان راند * * نظم *

* چو دشمن شد آگه که لشکر رسید *
* بر آمد بزین تیغ کین برکشید *
* بجز جنگ چون چارهٔ ره نبود *
* صف آراست و زبیم جان پی فشرد *
* شد از بادِ کین آتشِ جنگ تیز *
* قضا فتنهٔ خفته را گفت خیز *

تایید آسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان وانصار صاحب قران بود یاوری نموده سپاه ظفرپناه بر غالب آمده چهل کس راازیشان دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت صریر آوردند حضرت صاحب قران مبشررا بانواع تربیت وعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید وجمعی راکه با او بودند بصنوفِ عواطف سرافرازداشته الکلا داد ونوازش فرمود وازگرفتاران قید اسار احوال توقتمش خان استفسار نمود عرضه داشتند که توقتمش خان لشکررا جاررسانیده بود که در موضع قرق کول جمع شوند ما بندگان برحسب فرمان بآنجا رفتیم واورا نیافتیم وسبب تخلف او ازمیعاد هم ندانستیم بدان واسطه دربیابان و جنگل سرگشته می گردیدیم تا باین

بلا مبتلا شدیم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان قهر بقتل ایشان فرمان داد و درین اثنا پسر مماق[1] را بزخمی مجروح گردانیده بحضرت آوردند زانو زده بعز عرض رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان می رفتم و او را در محلی که وعده گاه بود نیافتم و بردیگر اوضاع اطلاع ندارم صاحبقران گیتی ستان جلال پسر امیر حمید را باندیله ترخان و مولی و صاین تمور و جمعی از بهادران بقراولی تعیین فرمود و فرمان داد که چون سیاهی سپاهِ دشمن به بینید اگر بسیار باشند خود را بدیشان نموده گریزان بازگردید تا ایشان فریفته شوند و پیش آیند و هرچه رو نماید باعلامِ آن مبادرت نمایند امیر جلال و بهادران برحسب فرمان روان شدند و چون از لای و گل و آبها بگذشتند سیاهی دشمن پدید آمد و از ایشان پانزده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین طرف صاین تمور پیش راند[2] و با ایشان سخن کرد و بازگردید و مولی را بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض دارد و از برق سرعت سیر استعاره کرده به پایه سریر خلافت مصیر آمد و کیفیت وضع رفع کرد *

ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر ایکوتمور

(۱) در بعض نسخ بجای مماق (قماق) (۲) در بعض کتب بجای رانده (رفت) است *

چون خبرِ مذکور بحضرت صاحب‌قران رسید اشارت علیه بصدور پیوست که امیرایکوتمور با بهادران پیش رود و از مخالفان خبری تحقیق نماید که درکجا اند و غلبه پیش آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط مرعي دارد امیرنامدار بامتثال امرمبادرت جسته بتعجیل روان گشت و از وحلي عظیم ودو آب گذشته بامیر جلال حمید و دیگرقراولان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی از سپاهِ دشمن را دید که بربالای پشته ایستاده نظاره مي کردند فی الحال جمعي از مردان کارو مبارزان تیغ گذار را بجانب ایشان روانه گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده کردند بازگشته از پشته فرورفتند و ایشان ببالای پشته بجای دشمنان برآمدند و ازان طرف پشته سی قوشون سوار مکمل جبه پوش را دیدند در مغاکی صف کشیده و جنگ را مهیا شده و درکمینِ فرصت ایستاده و چون بران حال اطلاع یافتند همانجا توقف نموده خبربامیرایکوتمور فرستادند و او در زمان روان شده ببالای پشته برآمد و لشکرِ دشمن را احتیاط کرد و چون غلبه بودند جنگ کردن مصلحت ندانست و صواب دران دید که بآهستگي بازگشته از آبها بگذرند و سپاهِ خود را روانه گردانید و خود باندک نفري درعقبِ لشکر بازایستاد دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دوراست

و آب و وحل بسیار در راه روان بسر امیر ایکوتمور راندند واو از کمال شجاعت وفرط دلاوري پای ثبات بیفشرد وبزخم تیر آهن گذار چند قوشون را بازداشت و چندان کوشش نمود که تمام لشکر منصور سالم از آب ولای بگذشتند ودرین اثنا ازقضا تیری باسپ او رسید و او نیز زخم خورده بود باوجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیرخورده ازآب بگذشت وچون اسپ را قوت نماند بیفتاد اسپی دیگر پیش کشیدند که برنشیند هنوز سوار ناشده تیری دیگراز شست(١) لا مرد لقضاء الله گشاد یافت و بر مقتل آن اسپ آمده عرضه تلف گشت ومخالفان غلبه کرده بانبوه گرد او درآمدند وآن دلاور نامدرعالي مقدار پیاده پای ثبات بیفشرد واز غایت حمیت ومردانگي دست جلادت از جنگ بازنکشید تا دشمنان اورا ناشناخته(٢) شهید کردند انا لله وانا الیه راجعون

* نظم *

* زمکر جهان هیچ کس جان نبرد *
* کس این رقعه باوي بپایان نبرد *
* ندارد جهان دوستي باکسی *
* نیابي درو مهرباني بسی *

---

(١) در ه. ٤ نسخ شصت بصاد مهمله است وآن صواب نیست (٢) در بعض نسخه بجایش (بشناخته) است *

* جهان را بدین گونه شد رسم و راه *
* بر آرد بگاه و ندارد نگاه *

و دران واقعۀ هایله که چراغِ دولت مخالفان را وقت فرو نشستن بود و خانه روشن مي کرد هر یملک پسر یادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات را نیز بدرجه شهادت رسانیدند * بیت *

* چراغي کان فرو خواهد نشستن *
* کند در وقت مردن خانه روشن *

حضرت صاحب قران بنفس مبارك باندک سپاهي درین حال بکنار آب رسید و امیر حاجي سیف الدین و امیر جهان شاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست و سپاه پیاده گشته از آب بگذشتند و بزخم تیر خاره گذار و شمشیر صاعقه کردار یاغي را براندند * بیت *

* بباريد تیر از کمانِ سران *
* بران رزم جویان جوشن وران *
* براندند اعدا به شمشیر و تیر *
* بر آورده از جانِ دشمن نفیر *
* نماند از مخالف کس آنجا بجای *
* که روبه ندارد برِ شیر پای *

و دران معرکه جلال حمید وظایف نیکوبندگي بجای آورده

با سی کس برسه قوشون از لشکرِ دشمن که در مقابل او بودند حمله کرده آثارِ جلادت و دلاوري بظهور رسانید و زمان زمان طبل باز فروکوفته شبرنگ رعد شیهه برق آهنگ را با قُطاس هیبت و باس بهرجانب مي تاخت و از جرِّ کمان و صفیر تیر صدای فنا در گوشِ جان مخالفان مي انداخت * * نظم *

* خروشان و جوشان گرفته بجنگ *

* کمانِ کیاني و تیرِ خدنگ *

* روان کرده از برج زاغِ کمان *

* عقاب اجل را سوی دشمنان *

و ندیله نیز جنگي مردانه کرد و شاه ملک پسر تغای مرکن کوششهای مردانه نمود * * بیت *

بهر تیری از لشکرِ دشمنان * بخاک اندر افگند یک پهلوان

و بایزید شش انگشتی نیز دادِ مردي و مردانگي داد و از دشمنان سه کس را دستگیر کرده بیاورد حضرت صاحب قران ازانجا مراجعت نموده بمعسکر ظفرقرین نزول فرمود و جماعتی را که دران موقفِ هولناک پای ثبات فشرده بودند و بشرایط سربازي قیام نموده بانواع تربیت و نوازش بلند پایه و سرافراز گردانید و حکم ترخاني ارزاني داشته فرمان داد که جماعت یساولان دست رد پیش ایشان ندارند وازدرآمدن بحضرتِ ما منع نکنند و تا نه گناه که از ایشان

و فرزندان ایشان صادر شود نپرسند *   * بیت *

چنین داد پاسخ که تا نه نژاد * هرآنکس که از تخمِ ایشان بزاد.
گنه شان نپرسند ابنای ما * کزین پس نشینند برجای ما

و خویشان امیر ایکوتمور را که بعز شهادت فایز شده بود عنایت و مرحمت بسیار فرمود و ازانجمله شاه ملک پسر قلچغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه و رسم امیر ایکوتمور باو داده مهر کلان و مهر پروانه باو سپرد و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال گشته میرفتند بمحلی رسیدند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوعِ صبح ظاهر مي شد چنانچه در هنگام بودن آفتاب دربرج شمال نماز خفتن دران موضع بحسب فتوای شریعت غرای واجب نمي شود و بعد ازان حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت روان شد شمشیرِ نصرت آخته و رایتِ دولت واقبال برافراخته وبربلندي فرود آمد *

* نظم *

* بران پشته سلطـــانِ فریاد رس *
* برآســود تا صبــح برزد نفـــس *
* جهان کســوتِ سوگواري فگنـــد *
* برافراخت خور افســرِ(۱) ارجمنـــد *

---

(۱) دربعض نسخه بجای افسر (لشکر) دیده شد *

وزانجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توقتمش خان نمي ایستاد که لشکرِ منصور برسد و قراولان سپاهِ دشمن هر روز خود را مي نمودند و بازگردیده میرفتند و آن بیابان بی پایان را پیش گرفته توقف نمي کردند حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوییتان مشورت فرموده امیرزاده عمرشیخ را فرمان داد که با بیست هزار سوار از پیش روان شود و به تعجیل رانده باو رسد تا بضرورت توقف نماید و از امراء امیرسونجك و سلطان سنجر و امیر عثمان و حسن جاندار وغیرهم با او بروند و چون ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند روز دیگر خبر آمد که منقلای از جانبین بهم رسیده اند رای اعلی چون برین حال اطلاع یافت ترتیب لشکر فرموده بطالع سعد و بخت فیروز * * بیت *

* روان شد سوی دشمنِ کینه خواه *
* به نیروی اقبال و عونِ اِلٰه *

ودران روزها از کثرتِ ابر و بارندگي * * شعر *

هوا تیره بود و سحاب اشك ریز * قضا خنجرِ فتنه مي کرد تیز

گفتار در تعبیه لشکر و آراستن جیشِ سُتُرگ و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گیتي ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه (ثلث و تسعین و سبعمایة) موافق قوي ئیل که هوا بعد

از شش روز گشاده گشت درموضع قندزجه بنفس مبارك ملتفت آراستن لشکر و متصدي نسق وترتیب آن شد و هفت قول مقـــرر فرمود بنوعي که هیچ کس مثل آن ندیده بود ونشنیده و امثال این معاني از نتایج الهامات رباني و تاییدات آسماني تواند بود چه درخصوصیت عدد هفت بسی اسرار است که واقفانِ سرّ سبع المثانی بآن راه برند *

* مصراع * * بلبلانِ این گلستان را نوای دیگراست *

یك قول باسم سلطان محمود خان بیاراست گروهی جمله مردان کار وانبوهی از بهادران تیغ گذار * * نظم *

* همه جنگ جوی وهمـــه نامدار *

* چو شیـــران آشفتـــه درکارزار *

* سپاهي چودریای جوشان بجنگ *

* همـــه تیز کرده به پیـــکار چنـــگ

وباشلامشي آن با میرسلیمان شاه رجوع فرمود و قول بزرگ را مرتب داشته بشاهزاده محمد سلطان سپـــرد و اطراف و جوانب آن را بدلاوران شیرافگن ونبرد آزمایان صف شکن *

* بیت *

* همه جنـــگ را تنگ بســـته میان *

* بگـــردن درآورده گـــرزِ گران *

* بخـــون آب داده همـه تیغ را *

* سنان درجگر دوخته میغ را *

مستحکم ساخت و از بهادرانِ لشکر و مبارزانِ صفدر بیست قوشون مردِ دلاور * * نظم *

یلانِ سر افراز شمشیر زن * نبرد آزمایان لشکر شکن

سوارانِ جنگی و مردانِ مرد * کز آتش بخنجر برآرند گرد

همه کارشان کوشش و تاختن * همه رای شان رایت افراختن

برگزیدهٔ ملازم رکاب همایون گردانیده و علی حده در عقب قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین بایکدیگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناه را بمعاونتي احتیاج افتد مدد آماده و مستعد کار باشد و در دست راست قولی دیگر * * بیت *

همه شیر مردان کار[(١)] آزمای * دلیر و عدو بند و کشور کشای

بگاهِ وغا هریکی صفدری * از ایشان تنی وزعدو لشکری

ترتیب داد و برایت نصرت آیت امیرزاده میرانشاه مکمل گردانید و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چپرها و توراها آماده جنگ شد و در قنبل دست راست امیر حاجي سیف الدین بالشکری آراسته و حشری گاه دلاوري از سرِ جان برخاسته * * نظم *

* هنرنماي و نبرد آزمای و مرد افگن *

---

(١) در بعض کتب بجاي کار (رزم) بنظر آمد

* ظفرفزای و ولایت کشای و قلب شکن *

* همه بسانِ سپرسینه بازکرده به تیغ *

* همه چو گوهرِ شمشیر غرق درآهن *

بایستادند و در جرنغار قولی دیگر * * نظم *

گروهی همه پردل و پهلوان * مخالف شکار و ممالک ستان

توانا تن و زورمند و دلیر * بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر

مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمرشیخ گردانید

و درقنبل دست چپ بیردي بیگ ساربوغا و خداداد

حسینی با فوجی از مبارزان * * بیت *

که گر برکشیدندی از خشم تیغ * شدي آب خون در دل وچشم میغ

وگرمرغ پران زدندي به تیر * بلرزیدي از بیم بهرام (۱) و تیر

روی جلادت به پیکار دشمنان آوردند و امرای دست راست

و دست چپ ازتومانات و هزارجات و قوشونات هریک

درمقام خود قراریافته صفها برآراستند و پیاده وسوار چپرها در

پیش داشته جنگ را مهیا وآماده گشتند * * نظم *

* شد آراسته لشکری بی حساب *

* که پوشید گردش رخِ آفتاب *

* درآوردگه هریکی رستمی *

* ازایشان یکی وزعدو عالمی *

---

(۱) در بعض نسخه بجاے بهرام وتیر (بهرام پیر) مکتوب است

* سپاهي كه شد تيره خورشيد و ماه *

* زبس جوشن و تيغ و خود و كلاه *

* زتيغ و ز گرز و زكوس و زگرد *

* زمين شد سيه آسمان لاجورد *

و ازان جانب قراولِ دشمن پيدا شد و توقتمش خان قلب و جنا حين لشكرِ خود را بشاهزادگان جوجي نژاد مثل تاش تمور اغلن و بيگ يارق اغلن و ايليغمش اغلن و بيگ پولاد اغلن وعلي اوغلن و جيننته اغلن وغيرهم و امراء و نوييذان مثل علي و سليمان صوفي عنغرات(١) ونو روز عنغرات(١) و اقتاو و آقبوغا و اروس جوق قيات وعيسى بيگ برادرِ بزرگ آيدكو و حسن بيگ و سواي وكوكه(٢) بوغا و يغلي بي بهرين و قويغوربي و ديگر امراء وسردارانِ الوس جوجي آراسته و يسال كرده دررسيدند * نظم *

* سپاه اندر آمد همي فوج فوج *

* چو درياے جوشان كه آيد بموج *

* شد ازسمِ اسپان زمين سنگ رنگ *

* زتيره هوا همچو پشتِ پلنگ *

* سراسر همه دشت و صحرا و كوه *

---

(١) دربعضے نسخه بجايش (قنغرات) (٢) دربعض كتب بجاي كوكه (كوكر) است *

* ز سمِ ستوران لشکر ستوه *

تا از مخالفان دران دشت کین چندان لشکر برسید که محاسبِ وهم با ناملِ قیاس و تخمین از عقد شمارِ آن عاجز آید صاحب قران گیتي ستان که از علوِ مرتبت و رفعتِ شان *

* بیت *

بود گردون فرود پایهٔ او * عالم اندر پناه سایهٔ او

از غایتِ شجاعت و دلاوری بفرمود تا تمام لشکر فرود آمده خیمها بزدند توقمتش خان چون آن حال مشاهده کرد از کمالِ تمکن و غایت شجاعتِ لشکر منصور و بی التفاتي ایشان بسپاهِ دشمن خیره بماند و حسابها برگرفت و با دهشتي تمام به تعبیه و ترتیب صفهاي لشکر مشغول شد * * بیت *

* بیا راست لشکر کران تا کران *

* ابا تیغ و شمشیر و گرزِ گران *

* ز بس جوشن و ترک و تیر و تبر *

* همان درع و خود و سنان و سپر *

* تو گفتي جهان سربسر آهن است *

* ویا کوه البرز در جوشن است *

چون لشکرِ جانبین برابر یکدیگر صف برکشیدند سپاه دشمن از هردو طرف میمنه و میسره بچند قوشون زیاده بر لشکرِ این طرف بود صاحب قران موید کامگار که در همه کار استظهار بعنایت

پروردگار و اعتماد بر فضل آفریدگار داشتي نه ببسياري لشکر جرار و آمادگي اسباب بسيار چنانچه در هر جنگ عادت پسنديده او بود فرود آمد و دو رکعت نماز با خلاص و نياز بگزارد و روي تضرع و خشوع برخاکِ استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش تعالي و تقدس فتح وفيروزي طلبيد * * نظم *

* که گونارد نمودارِ خدائي *
* در اسطرلاب فکرت روشنائي *
* نه زابرو جستن آيد نامهٔ نو *
* نه از آثارِ ناخن جامهٔ نو *
* بدو جوئي بيابي درحبش حور *
* نيابي گرنه زوجوئي زمه نور *

و بعد از فراغ مناجات با عالم السر و الخفيات توکل بر فضل نامتناهي الهي کرده بسعادت سوار گشته متوجه شد دلاورانِ لشکر و بهادرانِ صف رصداي صلوات و غلغله تکبير در گنبد کيوان و چرخ اثير انداختند و رايت دولت و اعلام اسلام باوج عيوق برافراختند و از طرفين کورگه و کوس و نقاره فرو کوفته گوشِ زمانه را از خروشِ سورن کر ساختند * * نظم *

* برآمد خروشيدنِ کره ناي *
* زمين و زمان اندرآمد زجاي *

* برآمد خروشِ سپــاه از دو روی *
* جهان شد پر از مردمِ جنگ جوی *
* تو گفتي نه شب بود پیــدا نه روز *
* نهــان گشته خورشید گیتــي فروز *

و درین حال شعبه دوحهٔ عظمت و جلالت و ثمره شجره طیبه نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از مبشراتِ دولت روز افزون حضرت صاحب قران بود چنانچه اشارتی بآن رفته دستِ اخلاص بدعا برداشته و فرقِ مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و بر حسب سنت سنیه جد بزرگوارش - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آیه کریمه یاایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله و علی الله فلیتوکل المومنون برزبانِ اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاك بر جانب دشمنــان پاشید و صاحب قران موید را مخاطب ساخته برزبانِ مبارك راند که توجه حیث شئت فانک منصور درزمان دلیرانِ هرد و سپاه بباد حمله آتشِ جنگ برافروختند و نایره حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت *

* نظم *

* دو لشکر نگویم دو دریای خون *
* به بسیاري از ریگ صحرا فزون *
* بتدبیر خون ریختن تاختند *
* بهم تیغ ورایت بر افراختند *
* زهر سو دلیران و کند آوران *
* کشیدند شمشیر کین از میان *
* گرفتند کوپال و زوبین بجنگ *
* نهادند دل برفنا و بجنگ *
* زمین شد غبار و برآمد باوج *
* جهان گشت بحر و درآمد بموج *
* ز گردِ ستوران پر خشم و تاب *
* شد انباشته چشمهٔ آفتاب *
* رخِ شاهِ گردون شد از بیم زرد *
* پر از خاک شد چشمهٔ مه ز گرد *
* بر آورد گردونِ گردان فغان *
* برآمد فغان از جهان کالامان *

امیر حاجي سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که درمقابل او بود برهم شکست و براند * * شعر *

چنان برگرفتند لشکر زجای * که پیدا نیامد همي سر زپای

چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند
که از عقب لشکر امیر حاجي سیف الدین درآیند جهانشاه
بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاهِ خود پیش ایشان
گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنانِ آتش بار ایشانرا باز
گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون از مخالفان
برگردانید و امیرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکر هامون نورد
برانگیخته زبرجد تیغ را از خون پردلان گونه یاقوت رماني
بخشید و زمرد شمشیر را از تاثیر پرتو سهیـــل عقیق یمـــاني
ساخت * * بیت *
بیک حمله شهزادۀ نامـــدار * بیفگند از یشان فراوان سوار
تا از مخالفان آنچه در مقابل قول او بودند هزیمت یافته
برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قبچاقي پیش رانده با سه
قوشون دشمن جنگ درپیوست و در اثنای کر و فر از اسپ
خطا شد و در چنان حالتی از میامنِ دولت صاحب قران
درزمان سوار گشت و باز بر هراول دشمن حمله برده متفرق
ساخت و شیخ علي بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست
بردهای مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ
پیش رانده قلب دشمن برهم شکست و شیر بیشۀ شجاعت
امیرزاده عمر شیخ در جرنغار بقوت بازوی کامگار شمشیر
صاعقه کردار را بخرمن سوزي حیات دشمنان درخشا

کرده داد مردي ومردانگي داد ومقابلِ خود را مقهور ساخته منهزم گردانید * * بیت *

* چو دریا بموج اندر آمد زجای *
* ندارد برش آتشِ تیز پای *
* دُرَفشش چو دشمن به بیند ز دور *
* دلش ماتم آرد بهنگام سور *

و بیردي بیگ وخداداد نیزیکران جلادت درمیدانِ شجاعت جها نیدند و قنبل دست راست دشمن را پای ثبات از جای برده براندند وهرکس از امراء و سرداران سپاه ظفر پناه با لشکر مقابل خود درآویختند و خاك معرکه را بیابان در بیابان با خون مخالفان برآمیختند سپرها و جبها بر سینه و تن دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و دریده شد و سرهای گردن کشان و گردنهای سروران بگرزِ گران و خمِ کمند شکسته و بسته آمد * * نظم *

* ز بس نیزه و گرز و شمشیر تیز *
* تو گفتي برآمد همان رستخیز *
* اجل برگشاده ز هر سو کمین *
* چو دریای خون شد سراسر زمین *
* چنان شد که کس روی کشور ندید *
* ز سر . کشتگان شد زمین ناپدید *

توقتمش خان چون آثارِ ضعف در لشکرِ خود مشاهده کرد
و قوت مقابله با حضرت صاحب قران درخود نمي ديد
روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده عمرشیخ شد
و چون لشکر او را مرتب و مضبوط یافت ازو نیز اجتناب
نموده رو بشیخ تمور بهادر و هزاري سلدوز آورد و با انبوهي
عظیم از امراء و بهادرانِ لشکر خود بجنگ مشغول شد و هرچند
شیخ تمور بهادر و تومانش درمقابل تیر باران کردند ایشان
فدائي وار دست از سر شسته و دل از جان برداشته روی
برنتافتند و با تیغها و سالیقها حملهای پیاپي آوردند و عاقبت
غالب شده بسیاری از مردمِ سلدوز را بتیغ قهر بگذرانیدند
و از میانه ایشان گذشته درعقبِ لشکر منصور صف کشیده
بایستادند مهرِ سپهرِ شجاعت و دلاوري امیرزاده عمرشیخ
چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی از سپاهش
بازگشته بمقابله توقتمش خان درآمد و چپرپیش گرفته
آتشِ پیکار برافروخت و دران حال حضرت صاحب قران
درعقبِ لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت
جکه تواجي بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند
فوج از سپاهِ خود از لشکر منصور گذشته است و درپس پشتِ
مردم ما صف زده ایستاده است آنحضرت هنوز متامل بود
دران معني که از پیش امیرزاده عمر شیخ ...

صاحب قران ظفرقرین با جمعی بهادران جلادت آیین عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود توقتمش خان چون رایت نصرت شعار مشاهده کرد پای ثبات و قرارش از جای برفت * * بیت *

* عقل داند که چو مهتاب زند دست بتیغ *
* رد زخمش نه باند از ه درع و قصب است *

بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و تخت شسته دل از مملکت و پادشاهي بضرورت برداشت و از بیمِ جان سراسیمه و پریشان * * بیت *

عنان بارهٔ تیزتگ را سپرد * بصد حیله زان رزمگه جان ببرد

و چون توقتمش را شامت کفران نعمت و بی ادبي کردن با ولي نعمت دامن دولت گرفته فرار برقرار اختیار کرد و بحکم *

* بیت *

با ولي نعمت اربرون آئي * گر سپهری که سرنگون آئي

پشت هزیمت نموده رو بگریز آورد و مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بوضوح پیوست تمام الوس جوجي مقهور و شکسته * * نظم *

* دل از هستي خویش برداشتند *
* به بیچارگي پشت برگاشتند *
* نمودند شاه و سپه جمله پشت *

* وزان کاربان اندر آمد بمشت *
* نه تاج و نه تخت و نه دولت به جای *
* نه اسپ و نه مردان جنگی بپای *
* نگون گشت کوس و دُرَفش و سنان *
* نَبُد هیچ پیدا رکاب از عنان *
* نه اسباب جنگ و نه بارو بنه *
* همه میسره جسته و میمنه *
* بیابان سراسر پراز کشته شد *
* همه دشت ازان کشتگان پشته شد *
* همانا که فرسنگ بودی چهل *
* پراگنده از خون زمین زیرگل *

وماظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و خامت عاقبت طغیان و غرور طغرای جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب برمنشور شقاوت آن مغروران کشیده و سوء خاتمت بی باکی وبد کرداری فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر برصحیفه ادبار ایشان نگاشت * نظم *

* گر از کوه پرسی بیابی جواب *
* که شاخ خطا میوه ندهد صواب *
* بد اندیش مردم بجز بد ندید *
* بیفتاد و عاجز تر از خود ندید *

* شر انگیز هم در سرِ شر شود *

* چو کژدم که با خانه کمتر شود *

و چون توقتمش خان و اتباعش را مضمون فذاقت و بال امرها و کان عاقبة امرها خسرا صورت حال گشت حضرت صاحب قران بفتح و فیروزي نزول فرمود و باقامت لوازم شکر و سپاس مالک الملوک تعالی و تقدس * نظم *

* که چرخی بدین گونه بر پای کرد *

* شب و روز را گیتی آرای کرد *

* یکی را سزاوار تخت آفرید *

* یکی را چنان تیره بخت آفرید *

قیام نمود شاهزادگان کامگار و امرای عالي مقدار در پایه سریر نصرت صریر جمع آمده زانو زدند و زبانِ بهجت و استبشار به تهنیت و مبارک باد آن فتح نامدار برگشاده نثار بسیار کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امراء و بهادرانِ سپاهِ ظفرپناه را بانواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده انعامات پادشاهانه ارزاني داشت و تمام لشکر را از ده نفر هفت نفر گزین کرده بتکامشي در عقب گریختگان خون گرفته بفرستاد و بهادرانِ دلاور تیغ کین را بزهرِ قهر آب داده و کمندِ چین در جبین ر بکفِ قوت تاب داده شمشیر آبدار را بفسانِ خشم تیز کرده و سنانِ آتش بار را چون غمزه

معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته کمان جلادت در بازو افگنده و چین صلابت در ابرو انداخته باد پایان کوه پیکر را برانگیختند و خاکِ دشت را بسمِ مراکب توتیا ساخته در چشمِ کواکب ریختند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برقِ جهنده و قضای رسنده بشتاب روان شدند آن روز برگشتگان را از پیش آب آتل بود و از پس شمشیر قاتل نه ازان طرف مهربی و گریز جائي و نه ازین جانب مهلتی و محابائي *

* بیت *

* نه از پیـــش راه و نه از پس امان *
* نه جز تیر و شمشیر کس درمیـان *
* نه قوّت که دارنـد پای ستیـــز *
* نه فرصت که جوینــد راهِ گریز *

از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر مي گذشت و از پس آب تیغ بالا گرفته بگردن مي رسید لاجرم درمیان دو سیلاب چنان بیشتر ایشان را آبِ زندگاني برخاکِ هلاك ریختــه شعله حیات شان بباد فنا برنشست و اندک مردمی ازان گرداب بلا جریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال و اسبابِ ایشان تمام بدستِ لشکر منصور افتاد * * بیت *

* گرفتند آن لشکـــرِ ارجمنـــد *
* غنیمت نه چندانکه گویم که چند *

و از شاهزادگان و امراء الوس جوجی کونچه اوغلان و تمور قتلغ اُغلن و ایدکو از قدیم باز با توقتمش خان مخالفت و عداوت می ورزیدند و ازو گریخته پناه بدرگاه گردون اشتباه حضرت صاحب قران که جلوگاهِ سلطنت و جهانبانی بود آورده بودند و در سفر و حضر ملازمتِ رکاب سعادت انتساب می نمودند[1] آنحضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده تازه بتازه انعامات بی اندازه میفرمود و پیوسته بمواهب پادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخر و اسپان راهوار گرانمایه سرافراز و بلند پایه میگردانید و درین وقت که از مکمنِ تایید الهی نسیم فتح و فیروزی بر رایتِ نصرت شعار وزیده توقتمش خان قضیه من نجا براسه فقد ربح غنیمت شمرده نیم جانی بهزار حیله از ورطه هلاک بیرون برد والوس جوجی بکلی از هم فروریخته متفرق و پراگنده گشتند آن دو جوان بخت جوجی نژاد و ایدکو در پایه سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند که اگر اشارت علیه صدور یابد ما بندگان برویم و هریک ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هریك یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوندد که هیچ آفریده متعرض و

---

(۱) در بعض نسخه بجای می نمودند این عبارت است (را باعث افتخار ساخته بودند) *

مزاحم خانها واقوام ایشان نشوند وغان از ایشان نستانند
ایشان حکمها حاصل کرده خوش دل وشادمان بجست وجوی
ایل خود روان شدند صاحب قران گیتی ستان در عقب
عساکر گردون مآثر که بتگامشی مخالفان رفته بودند بسعادت
واقبال روان شد وچون بکنار آب آتل رسید وصحرای
اورتوپه که دشتی بود از نزاهت وصفا چون خاطر اهل حضور
پرنور وخرم ومرغزاری از غایت نضارت وطراوت غیرت
فزای روضه ارم * * بیت *

* بساط سبزه چون جان خرد مند *
* هوائی معتدل چون مهر فرزند *

مضرب خیام نزول همایون گشت سراپرده ابهت وجلالت
پیرامون هامون کشیده ودراندرون قبه بارگاه نصرت پناه
باوج گردون برآمده * * نظم *

سراپرده از دیبهٔ زرنگار * درو خیمه وخرگه بی شمار
بسیط زمین درسراپرده گم * درو بارگه رشک چرخ نهم
زده هرطرف خیمه وسایبان * سه فرسنگ راه ازکران تاکران
پی بزم شهزادگان بارگاه * زهرسو برافراخته سر بماه
امیران بجای خود ازچارسو * فزون هریکی را زجمهای وهو

وتمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع
آورد استشمام روایح رفاهیت هوای خانی الوس جوجي

درسر پندار او انداخت و حقوق حضرت صاحب قران را رقم نسیان کشیده بعهد وفا ننمود و با اتباعِ خود رو به بیابان نهاد و ایدکو نیز چون مردم خود را بازیافت و غلبه بدو جمع آمدند چهره عهد را بناخنِ بی وفائی بخراشید و از طرف دیگر بیرون رفت * * نظم *

مخالف نگردد بجان دوستدار * مغیلان نیارد بجز خار بار
ز اعدا نجوید وفا هوشمند * که ریحان نروید ز تخمِ سپند
ندید از نیِ بوریا کس شکر * که گوهر نگردد بکوشش دگر
کسی راکه باشد بدی درنهاد * نیارد بجز مکرو تلبیس یاد

و کونچه اغلن بعضی از قوم خود را یافته فراهم آورد و چون درمجالس خاص بمزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته بود برحسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت وعنایت گشت و مجموع امراء و لشکریان که برحسب فرمان قضا جریان باطراف و جوانب رفته بودند مظفرو منصور با غنایمِ نامحصور از اسپ و شتر و گاو و گوسفند و برده فراوان از جواری و ولدان بگرد و نها بدرگاه عالم پناه آمدند واز مخالفان هرکه بجزیرهای آتل پناه برده بود همه را گرفته و اسیر کرده بیاوردند و عساکر نصرت شعار را دران فتح نامدار چندان غنیمت بدست افتاد که پای تحریر و تقریر اصلا بسرحدِ وصف آن نرسد * * بیت *

غنیمت کشان بردرِ شهریار * غنیمت کشیدند بیش از شمار

آحاد و افرادِ مردم اردوي همایون را که قوت ضروري بزحمت مي یافتند چندان اسپ و گوسفند گرد شده بود که هنگام مراجعت چون باز گشتند از راندن عاجز شده بعضی می راندند و بعضی مي گذاشتند و از برده چنانچه یکی از ظرفاء که ظفرکود ار ملازم موکب فرخنده بود درزمان بزبان امید نظم کرده بود که * * بیت *

گر بماند حیاتِ ما باقي * بکف آریم ترک تقماقي[1]

چندان کنیز حوروش و غلام چابک دلکش در معسکرِ نصرت پناه جمع آمد که آنچه از برای خاصه حضرت صاحب قران اختیار کرده شد پنج هزار نفر بیش بود دخترانِ بکرماه رخسار و جوانان سرو قامت[2] لاله عذار که آفتاب خاوري از شرمِ طلعت جهان افروز شان روی در پرده توارت بالحجاب کشیدي و زاهد شب زنده دار اگر ایشان را بخواب دیدی جیب خرقه پرهیز چون صبح از مهرِ جمال شان بدریدی *

* نظم *

بخوبي پري و بپاکي گهر * به پیکر سروش و بچهره قمر

روان را بشمشاد پوینده رنج * خرد را بمرجان گوینده گنج

---

(۱) در بعض نسخه بجاي تقماقي (تغماقي) و در بعض کتاب (تخماقي) بنظر آمده * (۲) درد و کتاب بجای قامت (قد) دیده شد *

به بالا بگردار آزاد سرو * برخ چون بهار و برفتن تذرو
دهانش بتنگي دلِ مستمند * سرِ زلف در حلق جانها کمند
و دران منزل بهشت آيين که طراوتش حکايت ازنزاهتِ فردوس برين ميکرد طبع شادکام خسرو گردون غلام نشاط عشرت فرمود * نظم *

يکي جشن شاهانه فرمود شاه * که باغِ ارم گشت آن بزم گاه
باقبال شاهِ سپهر احتشام * مهيا شد اسباب شادي و کام
همه عرصهٔ دشت(۱) پر شيره گشت * بنوعی که چشمِ فلک خيره گشت
اواني زرين فزون از هزار * پر از لعل گون بادهٔ خوشگوار
قمربود و بال و نبيذ و عرق * جهانرا پر از نقش و شادي ورق
زآمد شدِ ساقيان با قدح * فلک را دل ازجای رفت ازفرح
زلحنِ مغني و آواز ساز * بچرخ آمده زهرهٔ دل نواز

حضرت صاحب قراني بعون تاييدات صمداني دران محل که مستقر سرير سلطنت و خاني جوجي خان و فرزندانِ او بود بتختِ پادشاهي و جهانباني برآمده بعشرت و کامراني مشغول شد * نظم *

* بگردِ تخت خوبانِ سرائي *
* جهان را داده ازرخ روشنائي *
* پري چهره بتانِ نازک اندام *

(۱) در بعض نسخه بجای دشت (دهر) مکتوب است *

* زجعد ازبهر دلها بافته دام *
* عروسانِ لطیف و ناز پرود *
* ز چشمِ بد ندیده روی شان گرد *
* بریشم زن رهِ عشاق میزد *
* صلائي عیش در آفاق میزد *
* کرشمه سازکرده ساقي مست *
* زغمزه ناوک افگن شست درشست *
* خرامان جام برکف چون تذروی *
* شکفته لالهٔ بر شاخِ سروي *

سبزه منزل همایون را نزهت و طراوتي بی اندازه و روضهٔ سلطنت و جلالت روزافزون از رشحات فتح و فیروزي سرسبز و تازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را نزاهت و خرمي افزوده و زلال دولت و اقبال از چشمه عنایت ذوالجلال برجویبار روزگار فرخنده آثار کشوده وُسعتِ معسکرِ ظفرپناه چون عرصهٔ امید بی کنار در طول و عرض و سعت مجال مکنت و اقتدار کجنة عرضها السموات والارض جامهای بلورین پر از لعل مذاب برکفِ ساقیان صاحب جمال و ساغرِ اماني و آمال از زلالِ کرامت و افضال مالامال از انتظامِ اسبابِ فرحت و سرور جنودِ محنت رخت بربسته و سپاهِ غم و اندوه پشت هزیمت داده و از صولتِ انتظامِ عساکر

منصور لشکر دشمن شکسته و بنیاد شوکتِ مخالف بکلی بر افتاده نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادمانی درعشرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز این ترانه دل نواز در پرده کامرانی ساخته * * نظم *

* که جاوید صاحب قران شاد باد *
* زعدلش جهان یکسر آباد باد *
* برو آفرین از جهان آفرین *
* که نازد بفرّش زمان و زمین *
* زمین گلشن از پایهٔ تختِ اوست *
* زمان روشن از پرتوِ بخت اوست *
* سرِ دشمنان باد خاکِ رهش *
* سرِ تخت فیروزه عشرت گهش *
* فلک بنده و اخترش یار باد *
* خدای جهانش نگهدار باد *

برین منوال بیست و شش روز دران محل دل فروز بعشرت و کامرانی بگذرانید و لله الحمد و المنة *

گفتار در مراجعتِ رایت آفتاب اشراق صاحب قران آفاق بمستقر سریر سلطنت و جلال از دشت قبچاق

چون از هدایت الهي آن فتح ارجمند میسر شد و دران حوالی و نواحي هیچ کس از مخالفان نه در بیابان اوانه در جزیرها بماند رایات نصرت شعار حضرت صاحب قران سپهر اقتدار محفوف بحفظ و تایید پروردگار بصوب سمرقند که محلِ استقرار سریرِ سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود * نظم *

روان گشته در موکبش مه رخان * چمان در رکابش شکر پاسخان

گله دار ترکان زرین کمـــر * کمربستـــه بر کوه سیمیـــن ززر

عساکر منصور در عین رفاهیت و حضور و وفور بهجت و سرور کران تاکران دشت و هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند و در عیش و کامراني منزل بمنزل شادمان و خوش دل مي رفتند چه همه را از غنایم و فتوحات ثروت و مال و ازبرده و سراري محبوبان صاحب جمـــال حاصل شده بود و چون نشیمن دشتیان دران بیابان بی پایان خرگاه کوترمه مي باشد که آنرا چنانِ ساخته اند که از هم نمي کشایند و همچنان زده مي نهنـــد و برمي دارند و هنـــگامِ حرکت وکوچ آنرا برگردون نهاده روان مي شوند و مجموع آنها بدستِ تسلط و تصـــرف عساکر گردون مآثر آمده بود هرکس بکامِ دل ماه با منزل درکنارِ مراد داشت * * نظم *

* عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح *

* مال غارت شود و خانه بماند بجا *

* واندران فتح ز اقبال شهِ عالم گیر *
* مال با خانه و با خانه نشین شد یغما *

لاجرم کثرتِ سواد اردوی همایون بمرتبه رسیده بود که اگر کسی وثاق خود گم می کرد بیک ماه ودو ماه باز نمی یافت و چون بآب تیق رسیدند کونچه اغلن را که مسکن اصلی او دشت بود حب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده داشت که حب الشیٔ یعمی و یصم و از طریقِ وفا عدول نموده با مردمِ خود راه گریز پیش گرفت و برفت * * نظم *
به بیگانه مردم مکن اعتماد * که یابی در آخر خلافِ مراد
یقین است وبی شبهه نزدِ خرد * بود میل اشیاء سوی اصلِ خود
و چون از آب تیق عبور نمودند بعد از چند منزل حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء را در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد ودر ضمان حفظ ذو الجلال بدولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطر و چولهای پرضرر قطع فرموده در ذي قعده سنه (ثلث و تسعین و سبعمایة) از صیران گذشته بسعادت و سلامت باترار رسید * * بیت *

* چشمِ بد ازین دولتِ پیروز لوا دور *
* در رفتن و باز آمدنِ رایتِ منصور *

و چون ازانجا بسعادت نهضت فرموده از آب سیحون عبور فرمود و سایه وصول برخطه فردوس آیین سمرقند انداخت

و چون از آب خجند بگذشت خاطرِ مبارك كامگار نشاط شكار فرمود امراء و لشكريان بر حسب فرمان باقامت مراسم آن قيام نمودند و شكاري بسيار انداخته شد *

گفتار در تفويض فرمودنِ حضرت صاحبقران گردون سرير ايالت ولايت زابلستان و كابلستان باميرزاده پير محمد جهانگير

چون صحرای آقار از فرِّ وصول و نزول صاحب قران كامگار غيرت سپهر فيروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالك سلطان محمود غازي را انار الله برهانه از غزنين و كابل تا حدود هند و قندهار و آن ولايات و نواحي تا آب سند نامزد امير زاده پير محمد جهانگير فرمود و امراء و نوئينان مثل عمه زاده امير سليمان شاه قطب الدين و علي غانجي پسر امير موسى و بهلول پسر محمد درويش برلاس و اسلام پسر ايلچي خواجه برلاس و تمور خواجه پسر آقبوغا و برات خواجه كوكلتاش و حسين صوفي پسر غياث الدين ترخان و حبيي خواجه خويش(۱) امير عباس و اقبال شاه برغوجی(۲) و شمس الدين اوج قرا و سونچ تمور تيليه و ديگر فرزندان و برادران امراء با لشكري گران ملازم ركاب شاهزاده گردانيد و مجموع خانه كوچ متوجه

---

(۱) در بعض نسخ بجاى خويش (پسر) (۲) در بعض كتب بجاى برغوجي (غجرجي) ديده شد *

ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحبقران ظفرقرین در ضمان تایید رب العالمین روان شد و بتاریخ سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچي(۱) ئیل خطه بهشت آیین سمرقند از فرّ نزول همایون غیرت سپهر برین گشت * بیت *

سعادت قرین و زمانه غلام * همه کارِ دولت مهیا بکام

بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قران چنان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار را که دراری سپهرِ شهریاري و دررِ بحر سلطنت و کامگاري بودند برحسب اشارت تناکحوا توالدوا تکثروا با کرایم جلایل در سلکِ ازدواج انتظام یابند بسعادت و اقبال از شهرِ سمرقند بیرون رفته مرغزار کان گل محلِ نزول همایون گشت فرمان قضا جریان به ترتیب طوی و سور و تهیه اسباب جشن و سرور نفاذ یافت * بیت *

غلامانِ شایستهٔ کاردان * به بستند بر رسم خدمت میان
یکی جشن شاهانه کردند راست * مهیا درو هرچه اندیشه خواست

بسیطِ زمین از کثرتِ سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون راز در سینهٔ محرمان آگاه پوشیده ماند و صحن هامون از بس تجمل و زینتِ گوناگون و انواعِ تعبیهای لطیف موزون حیرت

---

(۱) در اکثر نسخ بجایش (بیچین) مکتوب است و آن خلافِ کتب لغت است *

فزاي عقل ذو فنون آمد * * نظم *

بآيين بزمگاهي ساز كردند * كزان فردوس را در باز كردند
شهنشه تكيه زد بر مسند ناز * بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
فروزان از جبينش فرّ شاهي * زمين تا آسمان نور الهي
بگرد مسند عالم پناهش * جهاني از بزرگان سپاهش
برسم بندگي استاده بر پاى * سر هريك ز رفعت آسمان ساى
بحشمت هريكى افراسيابى * سپهر سروري را آفتابى
سراسر در نشاط و كامراني * بفرّ دولت صاحب قرانى
زمانه برگ عشرت ساز كرده * فلك درهاى دولت باز كرده
شراب و شيرهٔ واسباب مجلس * فزون زاندازهٔ وهم مهندس
زهرسو مطربان زهره آهنگ * زده چنگ طرب در دامن چنگ
نوا سازان نواها ساز كرده * سرود خرمي آغاز كرده
بدست ساقيان ماه پيكر * مي لعل روان در كاسهٔ زر
زبس عيش ونشاط وشادمانى * جهان را تازه شد رسم جوانى

و حضرت صاحب قرانى درعين عشرت و كامراني اميرزاده پير محمد عمر شيخ و برادرش اميرزاده رستم را باد ود ختر غياث الدين ترخان و اميرزاده ابابكر پسر آميرزاده ميرانشاه را با دختر اميرحاجى سيف الدين برسم شرع مطهر عقد بسته همه راكد خدا ساخت وزمانه زمزمه تهنيت و خروش مبارك باد در گنبد فيروزه فام سپهر انداخت * * بيت *

نثارافگن شده گوهر نثاران * ستاره برمه وخورشید باران
طبق بردست مروارید ریزان * گهرچیندان شده افتان وخیزان
دران تاراجِ دُرهای زمین‌پوش * زکت معزول گشته چوب چاوش

گفتار درنهضت فرمودن حضرت صاحب قران بیورش پنج ساله

از حضرت تخت نشین کِبریاس جلالت اساس وما ارسلناک الا کافة للناس وفرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعوني یحببکم الله شاهسوار مضمار انا نبی السیف از دارخلوت لی مع الله وقت و الوقت سیف - علیه من الصلوات اتمها وازکاها و من التحیات اعمها وانماها - مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمه ظاهرحدیث مبارک آنست که بهشت زیرسایهای شمشیرها است وازخلالِ ظلال این مقال فرخنده فال مانند آفتاب جهان تاب میدرخشد که روضهٔ دولت و اقبال بی آب شمشیر نصـــرت مآب نضارت وسرسبزي نیابد ونهالِ اماني وآمال بی آبیاري تیغ ضمیران مثال میوه فیروزي بار نیارد هم ازروي صورت بهشتِ امن وامان درضمان شمشیر خسروانِ جهانبـــان برقرارماند وهم ازراه معني فردوس برین رهین تیغ سلاطیـــن معدلت آییـــن تواند بود برمسندِ حشمت وکامگاري بختیاري تمکـــن تواند یافت که نفـــس ارجمندش از مشقت اسفار واقدام نمودن براهوال واخطار

نیند یشد و سریر فرمان دهي وجهانداري شهرياري را سزد
که همتِ بلند جنابش از مقاساتِ شدت حرب و دهشتِ پیکار
نه پرهیزد چشمِ امید گیتي ستاني بمشاهدهٔ جمالِ مراد
روشنائي یابد که سرمهٔ دیدهٔ دولت از غبارِ معرکه سازد
و دست آرزوی جهانباني بگردنِ عروس مقصود حمایل
گردد که با طلعتِ سروقامتِ نیزهٔ عشق بازد * بیت *

* کسی بگردنِ مقصود دست حلقه کند *
* که پیش تیربلاها سپر تواند بود *

بلندي وپای داري درختِ بخت از سرافرازي سنان کشیدهٔ
بالا دست دهد که * نظم *

نهالیست دربوستانِ ظفر * که از جوی فتحش بود آب خور
چو در موسمِ کین بهار آورد * سرِ دشمنِ ملك بار آورد
وکشادگي چهرهٔ دولت از خمِ ابروی کمان چشم توان
داشت که بزبان زه دردهان سوفار این نکته معني دارادا
مي کند که * بیت *

* پشتم زپی خدمتِ اسلام دوتا است *
* پشتِ ظفر از کژی من گردد راست *
* سهمي زسعادتم نصیب است وروا ست *
* قوسی است که مشتري اوسعد نماست *

وبصفیرِ تیربگوشِ هوش راست روان طریقِ توفیق میرساند

که *   * نظم *

* من خود کج و راستان زمن راست روند *
* داس ظفرم چو کشت دولت دروند *
* پشت از پی خدمت چو کنم خم که و مه *
* از هر طرفی زمزمه زه شنوند *

قرار بر چهار بالش مفاخر و معالي بحرکات متواتر و رکضات متوالی میسر شود و عروج بذروه معظمات مناصب و مناقب بارتکاب شدايد پیاپی و متاعب متعاقب متمشي گردد ماه از خمول و خفای محاق بسیر شبا روزي بمرتبهٔ رسد که نشیب و فراز آفاق از نور ظهور برافروزد و آفتاب از وبال دالي بروش برتوالي دربیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار برافرازد *   * نظم *

* خرم دل آنکه باغم یار بساخت *
* با کام نشست هرکه با کار بساخت *
* مه نور ازان گرفت کز شب نرمید *
* گل بوی ازان یافت که با خار بساخت *

و از شواهد صدق این دعاوي که انوار حکم از فحاوی آن لایح و لامع است آنکه حضرت صاحب قران گیتي ستان چون از یورش دشت قبچاق مقضي الاوطار مظفر و کامکار مراجعت فرمود همت عالي نهمتش مقتضی آن شد که بر ممالک ایران

که سابقاً تسخیر فرموده بود گذاري فرماید و آن بلاد را از
افساد بعضی بی باکان که در غیبت رایت ظفر پیکر بحکم *

* بیت *

چو بیشه تهي گردد از نره شیر * شغال اندر آید به بیشه دلیر
سر تهور برداشته بودند وگردن جلادت برافراشته بعطفهٔ
عنانی پاك سازد * * بیت *
درخشیدن ماه چندان بود * که خورشید تا بنده پنهان بود
تواجیان را فرمان داد که باطراف وجوانب رفته لشکریان
را جار رسانند تا استعداد یورش پنج ساله کرده متوجه پایهٔ
سریر خلافت مصیر شوند در روز جمعه پانزدهم رجب سنه
(اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچي ایل نهضت همایون
بسعادت واقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز تافته
واژدهای رایت ازنسیم فیروزي جان یافته وچون از
غبار موکب همایون هوای بخارا مایه بخش مشک اذفر
وعنبر سارا گشت * * نظم *

* بزرگان شهر آگهي یافتند *
* سوی رایت شاه بشتافتند *
* بشکرانه جان را کشیدند پیش *
* که دیدند روی خداوند خویش *

تمامي آن نواحي از دشت و صحرا لشکر منصور فرو گرفتند *

* نظم *

* شهنشاهِ توران سپاهي کشید *
* که چشمِ فلک طول وعرضش ندید *
* چنان شد زگردِ سواران جهان *
* که خورشید گفتي شد از آسمان *

ودرانجا یکشنبه غره شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقران را عرض مرضي طاري شد وبدان التفات ننموده کوچ فرمود وچون بجوی زرکه از ولایتِ بخارا است فرود آمد زحمت روی به تزاید نهاد وسورتِ (۱) مرض اشتداد پذیرفت خواتین وفرزندان را طلب فرمود وحضرات علیا (۲) سرای ملک خانم وتومان آغا وخدرمعلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان وخواتین از سمرقند بتعجیل شتافته درپایه سریر اعلی حاضر شدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای از پیش رفته بود واز جیحون گذشته لشکررا بموضعی که رسیده باشد بگذارد وجریده بازگردد عجب حالتی حیرت زای ومشکل قضیه دهشت افزای ذاتي که سلامتي عالمی درسلامتِ او بود ازکسوتِ صحت عاري ماند ووجودی که نظامِ سلسله وجود ازمیامنِ

(۱) دربعض نسخه بجای سورت (صورت) (۲) بجای علیا در بعض کتاب (عالیات) دیده شد *

عدالتِ او سمت انتظام داشت از حلیه اعتدال عاطل گشت
اطبای حاذق از ترك و تاجیك جمع آمدند و امیرحاجي
سیف الدین برسر ایشان استاده به ترتیب ادویه و اشربه
و وظیفه معالجه کماینبغي قیام نمودند خواتین و فرزندان
و امراء و نوییناان از پرتوِ صفای عقیده حضرت صاحبقران
مي دانستند که قانون شفای جزاز دارالشفاء و ننزل من
القران ماهو شفاء و رحمة چشم نتوان داشت و هردارو
که نه طبیب لطف الله لطیف بعباده در مطبه وَاذا
مرضت فهو یشفین کرامت فرماید سود مند نیاید فرموده
طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات و کرایم التحیات
کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد
همت خود ساخته دستِ تصدق از سرِ اخلاص برگشادند
و بمزارات شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات
فرستادند فقراء و صلحاء و عجزه و مساکین را صدقاتِ و افراززر
و نفایس و ذخایر ارزاني داشتند و اسپان نامدار و بارگیران
خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامنِ دعوات
صالحات که صافي دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار
جهانیان بدان مواظبت مي نمودند بظهور پیوست و برکات
صدقات که الصدقة تزید فی العمر کارگر آمد و در شبِ
یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات

صحتِ ذات و مزید حیات آن حضرت مکرمت آیات در دیوان واذا سالک عبادي عني فاني قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان اطلاق رفت و روز یکشنبه پانزدهم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد * * بیت *

نگویم مزاجش گرفت اعتدال * که عالم شد ایمن زبیمِ زوال

خلایق را حدایقِ آمال وبساتینِ اماني از شقایقِ بهجت و ریاحینِ شادماني آراسته گشت و از صدای شکر و ادای شکرانه گوشِ فلک پرسپاس و دامنِ زمانه پر از خواسته شد *

* بیت * * شکر ایزد را که ذاتِ خسروِ گیتي پناه *

* حلّهٔ صحت زنو پوشید زالطافِ اله *

و چون مزاج مبارک بحال استقامت باز آمد اشارت علیه بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکرِ منقلای از پیش روان گردد و در روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه بمبارکي و سعادت نشاطِ حرکت فرمود و برسبیلِ طوف سوار شده دیدهٔ روزگار از مشاهدهٔ سلامتي ذات بزرگوارش روشنائی یافت ودلِ صغار و کبار از میامنِ صحتِ مزاج خسروِ سپهر اقتدار مسرور و شادمان گشت - والحمد لله رب العالمین *

گفتار در نهضت فرمودن صاحب قران فریدون فر بعد از صحت از جوی زر

روز دو شنبه غره ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از نو ملتفت انتظامِ اسباب سفر شد و روز شنبه ششمِ همان ماه کورگه زده بأسعد طالع وأیمن فال کوچ فرمود و بسعادت و اقبال روان شد جنود فتح و فیروزي از یمین و یسار و میامنِ آثار سعود سماوی قرین رایتِ نصرت شعار و برحسب فرمان مطاع امیر حاجي سیف الدین متوجه سمرقند شد و روز چهارشنبه دهم ماه موضع آمویه مخیمِ نزول همایون گشت و دراَنجا مهد اعلی سرایملک خانم و تومان آغا را با تمامي آغایان بسمرقند بازگردانید و موکب ظفرقرین از آب جیحون گذشته بقرب قلعهٔ آمویه فرود آمد و روز آدینه شاهزاده جوان بخت شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معاودت نماید *

* بیت *

* طلب کرد سلطانِ صاحب قران *
* گرامیٔ خود را چومي شد روان *
* به بر درگرفت و رخش بوسه داد *
* ز مهرش بهنگام غم کرد شاد *
* بهرگونه لطفش چو خوشنود کرد *
* سپردش به یزدان و پدرود کرد *

در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود * * نظم *

روان شد جهاندار گیتي کشای * بچول اندر آمد بعونِ خدای

بعد ازطی منازل ازماخان وابیورد گذشته درسه شنبه سلخ رمضان ازیاسی دیان عبور فرمود و چهارشنبه غره شوال مبارک مستهل فرخنده استکمال دران یورت باقامتِ نماز عید و عرضِ راز و نیاز بر حضرت فعال لما یرید و تقدیم سایر مراسم و آداب آن روز سعید قیام نمود و ازانجا بمبارکی کوچ کرده در موضع یلغز یغاج خیوشان بامیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای ازپیش روان شده بود ودرانجا توقف نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانگیر با لشکرِ کیهان گیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیت برحسب فرمان از قندز و بقلان بمنقلای پیوسته بودند و خدر معلی خانزاده نیز از هرات احرام استلام قوایم سریر خلافت مصیر بسته رسیده بود ودرانجا حضرت صاحب قران را طوی داد و پیشکشهای لایق کشید صاحب قران دریا نوال بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روز دوشنبه بیستم شوال بحوالی استرآباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام نزول فرخنده گشت و درهمان روز شعبه دوحه جلالت و رسالت سید برکه سید غیاث الدین پسرِ سید کمال الدین را با نثار و پیشکش همراه آورده بعز بساط بوس رسانیده و سخن سید کمال الدین را درپایه سریر اعلی عرضه داشت فحوای قصه آنکه سید کمال الدین درمقامِ مطاوعت و

فرمان برداریست وکمرِ انقیاد واذعان برمیان جان بسته خراج قبول می کند و باقامت مراسمِ هواداري و خدمتکاري التزام مي نماید عاطفت پادشانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش واکرام اختصاص بخشید وچون موکبِ ظفرقرین باستر آباد رسید بیرپاشا پسرِ لقمان پاشا که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب فرموده بود وظایف خدمات پسندیده ازطوی و پیشکش وانچه ازلوام نیکوبندگي تواند بود بتقدیم رسانید *

* شعر *

* فخریست بندگان را دربندگیِ سلطان *

* ورنه چه آید ازمورشایستهٔ سلیمان *

گفتار درتسخیر آمل وساري وقلعهای ماهانه سر

چون رایت نصرت شعار سه کوچ ازاستر آباد پیشتر رفت جنگلی عظیم پیش آمد که از تشابكِ اشجار باد ازانجا گذار دشوار توانستی وخیالِ شب رود رخلال آن چون ماهي درشست گرفتار آمدی یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیرشکار درختان بیشه بریده دران جنگل راهها بگشایند برحسب فرمانِ قضا جریان سه راه بگشادند عرض هریک ازان یك تیر پرتاب رای رزین راه میانین را جهت عبور لشکرِ قول تعیین فرمود ودو راه

دیگر جهت مرور جرنغار و برنغار مقرر شد و بدین طریق جنگل می بریدند و می رفتند و چون بساری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را مقدر بود گریخته پیش سید رضی الدین بماهانه سر نقل کرده است و ماهانه سر قریه ایست در چهار فرسخی آمل بجانب بحر واقع شده و بقرب آن بر فراز بلندی حصنی حصین ساخته بودند که از یك طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جوانبش مغاک بود و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج دران میریخت تا نزد یك یك میل حکم دریا داشت چنانچه آب محیط بود بقلعه از جمیع جوانب و پیرامن حصار درختهای بلند به نزد یک یکدیگر فرو برده بودند و خلال آنرا از شاخهای درخت برهم بافته استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر برافراخته و دران وقت حکامِ آمل و ساری با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هرچه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتّی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموالِ خود را باستظهار مناعتِ حصار بآن قلعه در آورده بودند لاجرم از نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان دران جا جمع شده بود که محاسبِ وهم بانامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتواند[1] کرد حضرت

---

(١) چنین است در اکثر نسخ و دریك کتاب بجای نتواند (نتوانستی)

صاحبقران چون ازان حال آگاهي يافت بسعادت و اقبال روان شد و عساکر گردون مآثر دران گل ولاي جنگل بريده مي رفتند روز سيوم بآمل رسيدند از پايه سرير اعلي حکم قضا مضا صادر شد که سيد غياث الدين برود و پدرش را نصيحت کرده بياورد و چون حکايت سوء اعتقاد و قبح سِيَر و افعال[1] آن طايفه بي باک بتواتر پيوسته بود غيرتِ اسلام و عصبيتِ دين چنان تقاضا کرد که بزبان پسرش برسبيل تعيير و سرزنش اين پيغام گزارش پذيرد که مردمِ ولايت تو همه بدمذهب اند و هيچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هيچ اثري نيست بلکه باداء فرايض و سنن اصلا قيام نمي نمايند و اگر کسي ببانگ نماز مشغول ميشود او را ايذا مي کنند و بمرتبه قتل ميرسانند دريغ اسم سيادت که بروست[2] و چون سيد زاده را روان گردانيد فرمان لازم الاتباع نفاذ يافت که تمامي لشکر در امل تغار بريزند و چون بامتثال امر مبادرت نموده برحسب فرموده بتقديم رسانيدند و ازانجا روان شدند و جملگي لشکر توره انداخته هر بيشه و جنگل که پيش مي آمد مي بريدند و خار و خاشاک و چوب آنرا برآبها و لايها مي انداختند و مي گذشتند و آن بيشهاى بى پايان که زمينش چون چشم

(۱) در دو نسخه بجاى افعال (احوال) مکتوب است (۲) در بعض کتب بجاى بروست (برتست) مشاهده افتاد ٭

نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت ونه درشب از شعاع ماه وستارگان حظی همه را صحرا ساخته هر روز مقدار یك فرسخ کوچ می کردند و چوب و خس بربالای لای و گل انداخته فرود می آمدند روزشنبه بیست وششم ماه ذی قعده قراولان ازطرفین بهم رسیده جنگی عظیم واقع شد *

* بیت *

* خروش آمد و نالهٔ کرنای[1] *

* همی کوه را دل بر آمد ز جای *

* سپاه از دو جانب درآمد بجنگ *

* زهرسو روان گشت تیر خدنگ *

* بکشتند چندان زهردو گروه *

که شد خاك دریا وهامون چوکوه *

حبی خواجه پسرشیخ علی بهادر دران مصاف داد مردی ومردانگی داده بحکم * مصرع *

* مرا نام باید که تن مرگ راست *

حیات فانی را ازبرای ذکر جمیل که عمر ثانی است فدا کرد * مصرع * * نمرد آنکه نامش به نیکی برند *

بعد از سه روز سید کمال الدین دراز ومولانا عماد الدین بپایه سریر خلافت مصیر آمدند وزبان استکانت بتضرع

---

(۱) دردو کتاب بجای کرنای (کره نای) است *

گشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتمس
شما مبذول میدارم مشروط برآنکه سادات که وُلات این
ولایات اند از هریک یکي از فرزندانِ خود با مالِ ولایت
پیش ما فرستند تا ملازم باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر
حاصل شده ایمن گردند و اعتماد کرده بی حجاب بیایند
و چون ایشان این سخن برسانیدند تیرگي دیده دولت آن
گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرتِ ایشان پوشیده
داشت و بخیال محال که خرد بقهقهه افسوس بران
مي خندیده درحال نقاره زده اظهار مخالفت کردند
صاحب قران گیتي ستان بیر پاشا و ارغونشاه بردالیغي
و نادرشاه قراکولي و شیخ علي آموبهي را با کشتي بانانِ
جیحون و رعد اندازان و نفط اندازان از راهِ کنار دریای
قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان را بدست آورده روی
جلادت به تسخیر حصار ماهانه سرآورند ایشان برحسب
فرموده برفتند و به نیروی دولت قاهره کشتیهای مخالفان
را بدست آوردند و بی توقف ترتیب قوشونها کرده مردان کار
با توقها و علمها و نقاره و نفیر بکشتیها درآمدند روی دریای
قلزم از برق جبه و شمشیر چون آفتاب میدرخشید و از غریو کورگه
وکوس وخروش گیرودار پردلانِ آهن پوش گوش زمانه
مي درید چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار

انداخت برطبق فرمان قلعه ماهانه سررا درمیان گرفتند و جنگی واقع شد که نه دستِ زبان بدامنِ تقریر آن رسد و نه زبانِ خامه را تحریرِ شرح آن دست دهد * *بیت *

* نه زان گونه پیکار آمد پدید *
* که مشروح گردد بگفت و شنید *
* برافروخت آتش زدریای آب *
* تو گفتی که دارد قیامت شتاب *

عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفرِّ اقبال روز افزون شاه حصار بیرون را مسخر کردند و خصمان از بیم جان باندرون گریختند روز شنبه غره ذیحجه صاحب قران کامگار بعون تایید پروردگار سوار شده روی دولت بحصار آورد زهره مخالفان از هیبت شکوه آن حضرت آب گشت و جان و جنان دشمنان از غایت دهشت و خوف در قلق و اضطراب افتاده بضرورت از حصار بیرون آمده گروه گروه روی ضراعت بحضرت گردون بسطت نهادند(۱) * * نظم *

* رخشان شد از سپهر امید اخترِ مراد *
* بشکفت در ریاض امانی گلِ ظفر *
* اسلام گشت خرم و آفاق پر سرور *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای نهادند (آوردند) است *

* چشمِ حسود کور شد و گوشِ خصم کر *

صاحب قران دین پرور در اوایل ملاقات بواسطه عقاید بد که نسبت با یشان مي کردند همه را تهدید فرمود و سخنانِ قهر آمیز گفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را بحسنِ اکرام و بذلِ انعام نوازش تمام ارزاني داشت و بر حسب نص وتواصوا بالحق ایشان را بر سلوکِ طریق مستقیم تحریض فرمود که از معتقدات فاسده بکلي رجوع میباید کرد وبعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش مي باید گرفت و علماء و صلحاء را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را به تعلیمِ علوم شرعي ترغیب نمودن و بران گماشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام غیر ازین پسندیده نیفتد و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساري فرستاد و فرمان شد که محافظت نمایند و چند روز دران جا توقف فرمود و از قلعه چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف آمده بود قلزمِ مکرمت پادشاه دریا نوال موجی زد و کشتیها را ازان پر ساخته کشتي کشتي بامراء و لشکریان انعام فرمود *

* بیت *

گر دل و دست بحر و کان باشد * دل و دستِ خدایگان باشد

و باشارت رای رزین آن حصن حصین را بعد ازانکه بجاروب

تاراج پاک ساخته بودند تودهٔ خاک ساختند و هنوز بران
حال است و چون مکرر از هرزبان بمسامع علیه رسیده بود
که دران ولایت مردم بد اعتقاد و فدائی بسیاراند یرلیغ
لازم الاتباع از موقف جلال صدور یافت که هرکس که باسم
سیادت متسم باشد از میان سپاهیان و عوام بیرون آورده
حاضر گردانند و کافهٔ بدکیشان را بحُسامِ انتقام شربتِ حِمام
بچشانند امر عالي بنفاذ پیوست و آن نواحي از شرِّ فساد آن
طایفه گمراه مباحي که اگر ورقي بدست غریبي بیافتندی
بتهمت آنکه فقیه و طالب علم است خونِ او را هدر دانستندی
برست و بتخصیص شیخ علي بهادر جهت انتقامِ قتل پسرش
حبي خواجه و اسکندر شیخي از برای پدرش افراسیاب
و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین ایشان را کشته
بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید
کمال الدین را با اهل و عیال در کشتي نشانده بخوارزم
برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبد الله با پسران و
جمعی مردم را از سمرقند گذرانیده بتاشکنت روانه سازند
برحسب فرموده کاربند شدند *

گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طلب داشتن فرزندان و خواتین عصمت پناه

چون ممالک مازندران بکلي مسخر شد صاحب قران

کامران بشارت فتح ساری و آمل و ماهانه سر و توابع بابیلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزند کامکار امیر زاده شاهرخ و نبیرگان عالی مقدار امیرزاده خلیل و امیر زاده رستم و سلطان حسین نبیره امیر موسی که دخترزاده حضرت صاحب قران بود و خدربیگی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) فرمان داد که در موضع شاسمن[1] از نواحی جرجان سرای عالی بساختند و داروغگی ساری را بجمشید قارن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و چون سادات آنجا پدر و برادر اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل را از ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون مشرف گشته درین وقت عاطفت پادشاهانه آمل را باو ارزانی داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده بیستم ماه بشاسمان دران سرای نزول کرد و تواجیان را باطراف روانه داشت تا عساکر منصوره که بهرجانب رفته بودند همه را بپایه سریر اعلی جمع آوردند * بیت *

سپاه پراگنده را جمع کرد * زمین آهنین شد هوا[2] لاجورد

---

(۱) در بعض نسخه بجای شاسمن (شاسمان) (۲) در یك کتاب بجای هوا (سما) مکتوب است *

و بشارت فتح که بمستقر سریر سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه هیــزدهم ذي الحجه سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) با تحف و هدایا بدار السلطنة سمرقند رسید * * نظم *

* * گوش گردون پر بشارت شد که از تاییدِ حق *
* صبح فیروزی دمیـد از مطلـعِ امن و امان *
* شاه مشرق را که در مغرب امان از عدل اوست *
* فتــح گشت از تازه یکســر کشورِ مازنـدران *
* از نسیـمِ گلشـنِ دولت معطر گشــت ملک *
* وز فروغِ کوکبِ نصرت منـــور شد جهـــان *

غنچه امید همگنان در گلبنِ مراد دهن بخنده دوستکامی بگشاد و همه را بهار بهجت و شادماني از شاخســار آمال و اماني سربرزد آورنده خبر فتح را چندان سِیُونْچِي فتوح شد که لشکری را از فتح کشورے دست دهد و بشکرانه چندان صلات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین و فقراء در انتظام اسباب جمیعت و کامراني با غنیاء برابر گشتند مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتیـن و شاهزادگان که اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته بود در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه از دار السلطنة سمرقند بمبارکی بیـــرون آمدند و آن شب در موضع توتک(۱)

(۱) در بعض نسخه بجاي توتک (توبك) و در بعض (نویک) است *

نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای عظیم پیدا شد * * بیت *

* بر آمد سحابی زدریای ژرف *
* فرو ریخت باران بپاشید برف *
* ازان برف سرد رجهان داشته *
* دره تا گریوه شد انباشته *
* زباریدن ابر کافور بار *
* سمن رسته از دستهای چنار *

آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان در آمده بخانها فرود آمدند و در روز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده بمحلی که بدمشق معروف است در خانقاهی که از مستحدثات حضرت صاحب قرانی است نزول کردند و دو سه روز درانجا توقف نمودند و چون هوا گشاده گشت بسعادت و اقبال نهضت نموده باز روان گشتند وچون سیوم روز بقرشي رسیدند کسی از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که فرزندان و آغایان اغرق را گذاشته بتعجیل بیایند و چون دران ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دولت این دودمان ثابت ارکان است عارضه درد چشم طاری شده بود شتاب کردن درسیر تعذری داشت منازل و مراحل بآهستگي قطع کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمایة)

از آب آمویه عبور نموده فرود آمدند و ازانجا متصل آیوار
وشبگیر کرده روز دوشنبه بماخان رسیدند ورمدي که شاهزاده
جوان بخت را روی نموده بکلي زایل شد مهد اعلی سرای
ملک خانم عرضه داشتی بحضرت صاحب قران نوشت
مشتمل بر خبر سلامتي تمام فرزندان و عرض صورت حال که
چون حکم واجب الاتباع رسید برحسب فرموده بی توقف
روان شدیم و چون بقرشي رسیدیم اشارتی که درباب
استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت
لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ
را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمي شد و این زمان
بحمد الله آن زحمت بشفای کلي مبدل گشت بشتاب هرچه
تمامتر مي آییم و چون عرضه داشت ارسال نمود ازانجا کوچ
کرده بدیه هندوان فرود آمدند و درانجا آغایان و
شاهزادگان اغرق را گذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب
و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز بموضع جیلاون رسیدند
و حضرت صاحب قراني از راه عطوفت و مهرباني ایشانرا
استقبال فرموده درانجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را
کنار گرفته دیده دولت روزافزونش که از کسرِ اهل عناد و فتح
بلاد روشن شده بود از مشاهدهٔ طلعتِ اولاد و احفاد روشنائي
افزود آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیشکشهای

ارجمند کشیدند و در عین اشتغال بعیش و طرب از انجا
کوچ کردند و بشاسمن آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند
اسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و ملتیم و
امور سلطنت و گیتی ستانی در سلک مکنت و اقتدار متسق و
منتظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و
شاداب و ارکانِ دولت و مطیعانِ بارگاه کیوان رفعت

طوبی لهم و حسن مآب و الله عنده
حسن الثواب *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب فارس و عراق نوبت ثانی

چون علو همت صاحب قران رفیع مقدار روا نمی داشت
که در هیچ حال اوقاتِ همایون بمجرد عشرت و شادمانی و
بهجت و کامرانی گذرد هم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز
در اواخر جدی بود حدود عزیمت ممالک فارس و عراق
که بی تکلف واسطه عقد بلاد و امصار است تشحید فرمود *

* نظم *

دگر ره بفرمانِ صاحب قران * به بستند قورانِ گُردان میان
دلاور سوارانِ کوپال گیر * بر آهخته شمشیر و بر بسته تیر
و امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد

را برسم منقلای روانه گردانید و شیخ علي بهادر و مونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر و دیگر امراء را ملازم رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را از هرده نفر سه نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر سنه (خمس و تسعین و سبعماية) از مازندران در ضمان عون و تایید مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد * بیت *

* مگـــر موکب شاه بود آسمـــان *
* که نا سود بر جای خود یک زمان *

و امیر یادگار برلاس و امیر شمس الدین عباس و حاجي محمود شاه و اوج قرا را جهت ضبط اغرق و نسق لشکـــر باز داشت که از عقب بآهستگي بیایند و از مخـــدرات تتـــق عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغا را باغرق بگذاشت و جلبان ملک آغا و دُرّ سلطان آغا و نگار آغـــا را نصرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ را نیز منقلای ساخت و از ییلاق ولي گذشتـــه در دامغان وسمنان وری شهریار تمام لشکر را تغار داده میگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد که از پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهسوار را که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و او را بحضرت صاحب قران فرستادند و از آنجا متوجه سلطانیه

شدند و آقچکی والی سلطانیه وفات یافته بود و ارتق[1] شاه نوکر او قایم مقام او شده چون لشکر منصور بآنجا رسید قلعه را گذاشته رو بگریز نهاد * * بیت *

مورکی مرد پای پیل بود * پشه کي مرد جبرئیل بود

شاهزادگان یك هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تغار داده و قلعه را ضبط نموده روی جلادت بسعادت بصوب بغداد آوردند چون بکردستان رسیدند مولی از حضرت صاحب قران بیامد و فرمان رسانید که ایشان باتفاق از راه جمجمال[2] روانه شوند برحسب فرموده از انجا مراجعت نموده بحصار سنقر رسیده و غلات آنرا خورانیده غارت کردند * * شعر *

همه بوم بدخواه بیداد گر * شد از صدمهٔ قهر زیر و زبر

همه کشت شد طعمهٔ چارپای * نماند اندران مرز چیزی بجای

و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحب قران رسید و خبر رسانید که گردان آن نواحي را بربقهٔ مطاوعت درآورده مطیع و منقاد گردانند و هرکه مخالفت ورزد و تمرد نماید ولایت اورا غارت نمایند و تمام کوه و دشت آنجا نب را از خبث وجود مفسدان و راه زنان

---

(١) دربعض نسخه بجاي ارتق شاه (ارتوقشاه) و در بعض (ارتغشاه) است (٢) دربعض کتب بجاي جمجمال (جیجمال) و دربعض (جیجمان) دیده شد *

پاک سازند برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند و چون بجمجمال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر بهادر با لشکر بطرفی دیگر از کُردستان بایلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشي(۱) خاتون گشتند و چون بآنجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطمع آنکه آن ولایت بدست آورد گریخته پیش شاهزادگان آمد و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمي داند اگر فرمان شود غجرجي شوم و وظیفه بندگي بجاي آورم امیرزاده محمد سلطان اورا نوازش فرمود و خلعت و کمربند و شمشیر و بار طلا ارزاني داشت و شیخ علي بهادر را منقلای ساخته غجرجي با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا بود بمقام اطاعت و انقیاد درآمده پسرِ خود سلطان شاه را با اسپان تازي و تقوزهای مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت شاهزادگان فرستاد و چون بسعادت بساط بوس استسعاد یافته تحف و هدایا برسانید و بهادران را نیز به تحفهای مناسب خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ علي بهادر را باز خواند جهان پهلوان برحسب فرموده مراجعت نمود در اثناء راه بمنزلي که فرود آمده بود و بآش خوردن مشغول شد غجرجي که همراه داشت چون از مقصود

(۱) در بعض نسخه بجای تاشي (نای) مشاهده افتاده

خود نا امید گشته بفریب نفس بداندیش کاردي بي خبر باو زد و آن شیر بیشه شجاعت بروباه بازي سگ نفسي بر خاک هلاک افتاد آري بکرات ومرات درمیان چندین شمشیر وسنان ونیزهاي سبک حمله وگرزها گران بمردي درآمده بود ودست بردها نموده وسر بسلامت بیرون برده و چون وعده لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون دررسید بزخم کاردي جان سپرد * بیت *

چنین است این منزلِ پر هوس * نماند دروجا ودان هیچ کس

وهم دران زمان غجرجي بدکردار را بعقوبت هرچه تمامتر بقتل آوردند و بسوختند * مصراع *

* که واجب شد طبیعت را مکافات *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لُرستان و خوزستان

چون حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار رسید باز از لشکر جماعتي برگزیده و امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه آنجا بازداشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه گزیده متوجه صوب وروجرد شد و به تعجیل تمام براند وامیر زاده عمرشیخ با لشکرِ دست چپ براه آوه روان شد واز موضع کوشک جوپان عبور نموده بآوه رسید وازانجا

گذشته قلعه کیو را کرد پنج کرد و درحال مسخر گردانید محمد
قمي راکه کوتوال آن قلعه بود بگرفت * بیت *

چو شهزادهٔ با لشکرِ نامدار * درآمد به پیرامنِ آن حصار
زگردِ رهٔ آن قلعهٔ پر نفیر * گرفتند وشد کوتوالش اسیر

وشب درمیان کردهٔ روز دیگر بموضع مرون راند و مظفر
بیراهاني که گماشته محمد قمي بود استقبال نمودهٔ شرف
بساط بوس دریافت و ازانجا کوچ کردهٔ به کرهرود رسید و
اسفندیار ازراهِ عجز واضطرار بیرون آمد شاهزادهٔ محمد قمي
و اسفندیار را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و آن حضرت
روز جمعه غرهٔ ربیع الآخر بمبارکي و طالع سعد به وروجرد
نزول فرمود و امیرزادهٔ عمر شیخ از ترون گذشته بپایه سریر
اعلی رسید و اجازت طلبیدهٔ بمورچل خود بجرنغار رفت
وحضرت صاحب قران سیف الدین قلداش را بکوتوالی قلعه
وروجرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهاوند باز
داشت و ازانجا بسعادت واقبال روان شدهٔ روز سیوم بفیروزي
وخرمي بخرم آباد رسید ملک عزالدین چون توقف
نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب
قران کامکار یک شب بسعادت آنجا بگذرانید و روز دیگر
بجهت محاصره قلعه جماعتي را از سپاهٔ تعیین فرمود و امیر
زادهٔ عمر شیخ را طلب داشته بتکامشي ملک عزالدین فرستاد

و لشکرها از برای دفع متمردان و قلع و قمع ایشان باطراف و جوانب روانه گردانید و بنفس مبارک از خرم آباد نهضت فرموده روی توجه بصوب تُستَر (۱) آورد و بهر منزل که مضرب خیام نزول همایون مي گشت مردم دلاورزاده رکمیـــن گاهها مي گذاشت و کوچ مي فرمود تا جماعت دزدان و قطاع الطریق لُر که از کوهـــها فرود آمده بیورت درمي آمدند خبثِ وجود ایشان را بآبِ تیغ از لوحِ هستي فرو شویند *

* بیت *

* بآبِ تیغ توان شســـت لوحِ گیتي را *

* زنقشِ فتنه وخبثِ وجود اهل فساد *

و بیازده منزل به پول آب زال رسید و امیرزاده عمرشیخ بتکامشي ملک عزالدین تا بحصار منکره برفت و در جست وجوي او دران کوهستان سعي بلیغ نمود واصلا ازو اثري نیافت وتمام مردم قلعه وکوه وصحرا را مطیع ومسخر گردانیده درآب زال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه که دراغرق بود باجمعي ازسپاه ایلغار کرده بدرکاشان راند و دران وقت ملوک سربدال که ازهول صدمه لشکر شاهزاده ازخراسان گریخته بعراق آمده بودند و ازقبل شاه منصور داروغه کاشان بودند و چون از وصول رایت شاهزاده

(۱) درسه نسخه بجاي تُستَر (شوشتر) دیده شد *

خبر یافت کس بیرون فرستاد و بزبانِ عجز و اضطرار امان
طلبید شاهزاده اورا خلعت امان بخشید و او بقدم
انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت وشاهزاده
بسعادت و اقبال باغرق معاودت فرمود صاحب قران
گیتي ستان امیرزاده عمر شیخ را با لشکري بجانب دست
راست روان گردانید و هرجا که با دشمن دوچار خوردند
دمار از روزگار برآوردند و چون بحویزه رسیدند وکس را
یارای اندیشه مقابله ومدافعه نبود داروغه اسلام نام که از
قِبَل شاه منصور آنجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده عمرشیخ
بضبط و نسق حویزه مشغول شد و صاحب قران کامکار شب
شنبه شانزدهم ماه بسعادت سوار شده چاشتگاه از پل گذشته
در اندرون دز پل نزول فرمود ودرالسنه و افواه شیوعي
دارد که آن قنطره بدیع الاوصاف پرداخته وبرافراخته
معمار همت موفور شاپور ذوالاکتاف است طرح آساس آن
بر بیست و هشت طاق بزرگ واقع شده و بیست و هشت عدد
تمام است در مرتبه عشرات متولد از ازدواج عدد امهات
سفلي و آبای علوي بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در
هفت بیست وهشت است ولهذا منازل قمرکه نص والقمر
قدرناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقرر شده
وحروف که از جلایل تحف و جزایلِ نعم که بوسایل رسل

از حضرت پروردگارِ عالم به بندگان رسیده آنست که اصول
مفرداتش بزبان عربي مبین که اتم السنه و افصح لغات است
همین عدد آمده از بحارِ زخار معاني که کریمه ولقد آ
سبعا من المثاني محیط است بران گوهرِ صدق این دعو
استخراج مي توان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حضر
همانست و توافق این امور دلیلي روشن است بر خصوصیت
خاصیت این عدد ارجمند والحق خواص آن زیادت از افسا
که در امثال این مجال متعرض آن توان شد شمه ازظاهرا
نموده شد تالبیب مستبصر دریابد که مهندسي که بنیادِ عمارت
آن پل طرح کرده از خواصِ اعداد که حکماء آنرا ارثماطیقي
گویند باخبر بوده و درمیان هر دو طاق ازان طاقهای بزر
طاقي خرد بربالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فرو
آن پنجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب و آن مجمو
شمار یکی است تا ده چنانچه بیست و هشت مجموع شما
یکی است تا هفت و در ضمن این امور که ظاهراً سهل مي نماید
بسی اسرار خفي است وما یتذکر الا اولوا الالباب و تمامي
آن طاقها از سنگ تراشیده و خشت پخته در غایت حصانت
و استحکام بنوعي برآورده اند که بتمادي روزگار و تعاقب
لیل و نها رفحواي فانظروا بعدنا الی الآثار بگوشِ هوش
اولوا الابصار میرساند القصه چون صاحب قران سپهر اقتدار

دزپل را بفرقدوم همایون آثار مصر جامع سعادت و اقبال ساخت دهدار شمس الدین بست خروار نقره پیشکش کرد وگماشتگان دولت قاهره هر اسپ و اشتر که در شهر بود مجموع بدر بردند و همان روز از شهر بیرون فرموده پیشین گاه متوجه تستر(۱) گشت و بر سر تلی فرود آمده اسپان را بعلف رها کرده و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه به تستر(۱) رسید و کنار آب چهاردانگه را مخیم نزول همایون ساخت علي کوتوال و اسفندیار نامي که از قِبَل شاه منصور متصدي ضبط و محافظتِ تستر(۱) بودند از آوازهٔ توجه عساکر گردون مآثر گریخته بودند و رو بشیراز نهاده اکابر و اشراف آنجا کمر بندگي بر میانِ جان بسته بقدمِ اطاعت و انقیاد بیرون شتافتند و از آب گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و امراء و سپاه تمام احشام و صحرا نشینان آن نواحي را از اطراف و جوانب غارت کرده اسپ و اشتر بسیار بیاوردند صاحب قران دریا نوال آن غنایم را مجموع بر لشکریان قسمت فرموده * * بیت *

* جهان و هرچه درو شاه کامگار بقهر *
* ستد زدشمن و لطفش بدوستان بخشد *

روز چهار شنبه بیستم ماه از آب چهاردانگه عبور فرموده

(۱) در دو نسخه هر سه جا بجای تستر (شوشتر) مکتوب است *

بظاهر شهر درمیان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده پیر محمد از دربند تاشي خاتون کوچ
کرده بمورچل روان شدند و از آبها و عقبها گذشته و تمام آن
ولایتها را از کوه و دشت کُردستان و لُرستان راه براه مسخر
گردانیده و مخالفان را استیصال نموده درین محل بسعادتِ
بساط بوس استسعاد یافتند * * شعر *

* از هرطرف سپاهِ شهنشاه دادگر *
* باز آمدند در کنفِ نصرت و ظفــر *

ذکر بعضی از حکایاتِ حکام فارس و عراق که اتمام کلام درین مقام موقوف است بران

در داستانِ مراجعت حضرت صاحب قران گیتي ستان از
یورش سه ساله گفته شد که آنحضرت در زماني که عزم معاودت
بدار السلطنة سمرقند جزم فرموده بود از شیراز روان مي شد
چون آل مظفر همواره دم از هواداري و خدمتکاري آن
حضرت میزدند و دران ولا اکثر ایشان کمربندگي بسته بدرگاه
عالم پناه آمده بودند و بسعادتِ ملازمت استسعاد یافته
عاطفتِ پادشاهانه حکومتِ شیراز را بشاه یحیی که دران
وقت غرهٔ جبین آن دودمان او بود تفویض فرمود ویزد
را نیزکه سابقًا با او بود برقرار مسلم داشت و اصفهان را

بسلطان محمد پسر بزرگ او داد و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم داشته او را رخصتِ مراجعت بآن ولایت کرامت فرمود و سلطان ابو اسحاق بن اویس بن شاه شجاع را بحکومتِ سیرجان با قلعه و توابع سرافراز گردانید و پهلوان مهذب خراسانی را که از امرای شاه شجاع بود و مدتی از قِبَل او و بعد از وفات او از قِبَل پسرش سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و از عهده آن کار نیکو تفصّی نموده برقرار بضبط و ایالات آنجا باز داشت و دران حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر (۱) بود و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون مآثر از شیراز گریخته بود و به تستر (۱) رفته و شاه منصور اورا گرفته و دربند کرده و چون حضرت صاحب قران در ضمان حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نمود از سنه (تسعین و سبعمایة) هجری که تاریخ آن قضیه بود تا سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) که صاحب قران کامگار از مازندران باز متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی وقایع دست داد و مضمون * نظم *

* کفل گرد کردند گوران دشت *
* مگر شیر از آن گورگه دور گشت *

---

(۱) در بعض نسخ هر دو جا بجای تستر (شوشتر) دیده شد *

* گوزنان ببازي برآشفته اند *

* هزبران صايل مگر خفته اند *

بظهور پيوست ازانجمله سلطان زين العابدين كه در قلعه كرتكرد[1] كه بچهار فرسخي تستر[2] واقعست دربند بود بمعاونت احمد شاه ترمتاشي[3] و محمود شاه خويش او از بند خلاص يافته متوجه ورد جرد شدند پيش ملك عزالدين كريت[4] و باتفاق باصفهان رفتند وچون سرداران اصفهان ميل بجانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ايستاد و بقلعه درآمد وبعد از يكماه باتفاق محمد قورچي كه قلعه بدست او بود متوجه يزد شدند و مملكت اصفهان بحوزه تسخير و تصرف سلطان زين العابدين درآمد ودرخلال اين احوال شاه منصوراز تستر[2] لشكركشيد وبدر شيراز آمد و جماعتي از سادات شيراز كه دراندرون شهربودند باتفاق اتباع و اشياع خود دروازه سلم باز كردند واورا بشهر درآوردند و شاه يحيى درايوان شاه شجاع نشسته بود تا او نيك به نزديك رسيد بعد ازان سوارشد وازدروازه سعادت بيرون رفت و روبه يزد نهاد وشاه منصور بيامد ودرايوان نزول كرد واصلا متعرض براد ر نشد وكس بتكامشي او نفرستاد وچون سلطنت شيراز برشاه

---

(١) دربعض نسخه (كيركرد) ودربعض (كرد كوه) (٢) دربعض نسخه (شوشتر) (٣) دربعض نسخه (تمورتاشي) (٤) درد ونسخه (كرت) *

منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعه دیه بید[1] و قلعه سرمق و حصار مروست فتح کرد و بعد را بابرقوه رفت و دران وقت والي آنجا پهلوان مهذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول نشد و بشیراز مراجعت نمود و سلطان زین العابدین در اصفهان لشکري ترتیب داد و بتصور آنکه بیشتر امرای شاه منصور مربای تربیت شاه شجاع پدر او بودند و شاید که رعایتِ حقوق راجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاهِ خود از شیراز عازم مدافعه و مقابله ایشان گشت و بپای قلعه اصطخر در پول نو تلاقي فئتین اتفاق افتاد و صورتی که زین العابدین بکلک تمنيِ بر لوحِ خیال نگاشته بود بر حسب دلخواه رو ننمود و لشکرِ شاه منصور خود را برآب زده بگذشتند و جنگ در انداخته سپاهِ اورا بشکستند و او هزیمت یافته باصفهان بازگشت و پهلوان مهذب ازبیم استیلاء شاه منصور باشاه یحیی اساس مصادقت و مصافات درانداخت و در زمانی که شاه یحیی بکوهستان یزد که ازسرحد آن تا با برقوه یکروزه راه است رفته بود پهلوان مهذب بقدمِ مطاوعت وانقیاد پیش او رفت و بعد ازعهد و پیمان اورا با برقوه دعوت کرد و بشهر درآورده در اندرون قلعه بقصرے که ازبرای خود پرداخته و برافراخته

(۱) در بعض نسخه (دِه بند) دیده شد *

بود فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلاء بر شهر و قلعه
باغواي جمعي ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان
مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاع حدود یزد
است فرستاد و او را درانجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند
و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده با میر محمد قورچي که یکی
از امراء او بود سپرد و شاه یحیی بیزد معاودت نمود و شاه
منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و گماشته
شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی
از مردم خود را با برقوه بنشاند و با معظم سپاه روی کین
بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت
کس پیش گماشته خود امیر محمد قورچي فرستاد که قلعه
بسپارد بشرط آنکه مردم شاه منصور بولایت یزد درنیایند شاه
منصور از راه بازگشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط
شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله آنجا خورانید و خرابي چند
کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بدر اصفهان برد و همان
طریق سپرد و بازگردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد
آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع خویشان
و اقرباء برده استعانت طلبید و از اشارت * شعر *

* من استعان بغیر الله في طلب *
* فان ناصره عجز و خذلان *

غافل ماند سلطان احمد ازکرمان و سلطان ابواسحاق ازسیرجان بالشکرهای آراسته بعزم معاونت او روان شدند و شاه یحیی نیز بزبان فریب وعده داد و ازیزد بیرون نشست اما بایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده باتفاق فصل زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و دربعضی ولایات بتخصیص کربال خرابی بسیارکردند وشاه منصور سپاه خود را مرتب داشته ازشهربیرون آمد و ایشان ازکربال میل بجانب گرم سیرکردند و چون شاه منصوراین خبربشنید متوجه ایشان گشت ودرجلکای فساجرروز جنگ واقع شد و شاه منصور بروفق اسم خود مظفرومنصورآمد و همای نصرت سایه برو افگنده غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هریک بجای خود بازگشتند وچون بهارشد شاه منصور دگربار لشگر بدر اصفهان کشید وچون بظاهر شهرنزول کرد خواجه عضدالدین صاعدی که درمال امیرلرستان بود اورا طلب داشت و همین که او بقیتول شاه منصوررسید اصفهانیان شهر بسپردند و سلطان زین العابدین بگریخت ودرنواحی ری میان ورامین[1] وشهریارموسی چوکا را اورا بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد واو بمیل بی حفاظی ونامردی مردملک دیده آن نکبت رسیده را ازدیدن بازداشت وازاشارت فرمودهٔ

---

(۱) دربعض نسخه بجای ورامین (ورامی بنظر آمد *

من لا یرحم لایرحم هیچ حساب بر نداشت و بعد ازان دو
نوبت لشکر بدر یزد کشید و در نوبت دوم والده شاه یحیی
که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از
حصار یزد بیرون آمد و پسررا نصیحت کرد که چون براد ر
بزرگت باد و پسر بمجرد یزد ساخته و فارس و عراق را بتو
گذاشته اگر با او درین نیز مضایقه کنی محل ملامت و جای
سرزنش باشد و اورا الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز
معاودت نمود و درین مدت چهار پنج سال میان مظفریان
چنانچه شیمه ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر کردندی چند
واقعه دیگر دست داد *

* نظم *

نهادند شمشیر در یکدگر * شد آشفته آن مملکت سربسر
شده تنگ ازیشان دل سلطنت * که ده پادشه بود و یك مملکت
لیکن چون غرض اصلي نه تحقیق ایشان است تعرضی بذکر
تفصیل آن نرفت القصه دران وقت که حضرت صاحب قران
در ظاهر تستر قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراخته
بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در
شیراز بود و یزد ازان شاه یحیی بود و خود باد و پسر درانجا
بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان
ابو اسحاق در سیرجان بود *

گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز

چون امیرزادهٔ محمد سلطان و برادرش امیرزادهٔ پیر محمد از طرف دربند تاشي خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده در ظاهر تستر بمعسکر همایون پیوستند صاحب قران گیتي ستان سونجک بهادر را بحویزه فرستاد بطلب امیرزادهٔ عمر شیخ وخواجه مسعود سبزواري را که خواهرزادهٔ علي موید سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر سبزوار را که با او بود پیش او بازداشت و بازاز لشکر ایلغار کرده در روز دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) موافق تخاقوئیل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد وامیرزادهٔ عمر شیخ که اورا طلب کرده بود واو حویزه و حوالي و نواحي آنرا ضبط نموده و پیشکشها مرتب داشته متوجه گشته کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم میباید که اغرق را سرکرده از عقب بیایي و در شیراز ملحق شوي وحضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب دود انکه بگذشت و جمعه بیست و نهم به آب شور و خان کندهٔ رسیده فرود آمد و در روز شنبه غره جمادی الاولی در رام هرمز نزول فرمود و اتابک پیراحمد که حاکم لُربزرگ بود با پیشکش و هدایا درین محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله

امراء شرف زمین بوس دریافت و زانو زده پیشکش کشیده وظفر کرد ار ملازم موکب فیروزي شعار گشت و حضرت صاحب قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و ازآب رام هرمز عبور فرموده فرود آمد وروز یکشنبه بآبِ مي رسیده نزول نموده و روز دوشنبه ازجایزان ایوار کرده صحراي زهره مخیم نزول ساخت و روز سه شنبه از کُردستان و آب ارغون گذشته بهبهان معسکر نصرت آشیان گشت و روز چهارشنبه ازآب شیرین عبور نموده درصحرای تستر نزول فرمود و روز پنجشنبه ازکج هوس گذشته درسراب خان بیدک فرود آمد و روز آدینه جولاهه ازمیامن نزولش رشك شهرهای جهان شد و روز شنبه ازپاشت و آب شعب عبور نموده بمال امیرشول نزول فرمود و روز یکشنبه ازآب خاوران گذشته واستفسار قلعه سفید کرده درصحرای نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه دهم لشکرها آراسته وازنوبنجان روان گشته بپای قلعه آمد وسعادت نام(۱) شقاوت فرجام(۲) ازقبل شاه منصور کوتوال آن قلعه عدیم المثال بود * نظم *

* دزی بود کش خواندندی سفید *
* بدان دز بُد ایرانیان راامید *

---

(۱) درچهار نسخ بجای نام (نامي) (۲) دربعض کتب بجای فرجام (فرجامي) دیده شد *

* عجب گونه کوهی خدا آفرید *
* که مانند آن کس بگیتی ندید *
* رهش تند ولغزان زتنگ تا فراز *
* چو زلف بتان پیچ پیچ ودراز *
* بران سرکه ازابر بالا تراست *
* یکی دشت هموار پهناور است *
* زیک فرسخ افزون بطول و بعرض *
* زمین دگربر فلك کن تو فرض *
* بهر سوروان چشمهٔ خوش گوار *
* درختان پر میوهٔ وکشت زار *
* شکاری بیحد دران پهن دشت *
* شده یارجدی وحمل گاه کشت *
* سران برسرش خانها ساخته *
* بسی مسکن طرفه پرداخته *
* نیابد گزند ازغریق وحریق *
* نه ازنقب و عرّاده و منجنیق *
* امید سلاطین گیتی ستان *
* گسسته بکلی زتسخیر آن

و حقیقت آنکه تسخیر آن قلعه ازروی اندیشه و قیاس از حیز امکان بیرون است چه کوهیست از تمام کوههای آن ولایت

بلند تر و انواع حیل که در فتح قلاع و کشودنِ حصار متصور است
چون نقب زدن و ملجور ساختن و منجنیق افراختن نسبت
با آن خاره پاره همه هبا و هدر است و راهش بحیثیتی است
که هر کجا سه کس بایستد جهانی مردم را از برآمدن منع
توانند کرد و باوجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع
بسنگ و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصول مزارعش
بقوت محافظان وفا می نماید و گله و شکاری و رمهٔ گوسفند
در صحراش می چرید از تمادی مدتِ محاصره اش
اندیشه نیست * * شعر *

* هر آن کس که دارد در آنجا نشست *
* نیابد کسی ازرهِ چاره دست *
* زسوی زمین ایمن است از خلل *
* مگر ز آسمان تیغ بارد اجل *

پس اگر سعادت مندی بمدت دو روز چنین قلعه را بقهر و
جنگ بکشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب
تایید را سری تواند بود اِلٰهی نه مجرد شوکت و پادشاهی
و آثار فتحهای نامدارش جلوه کمال قدرت پروردگار باید
دانست نه همین کوشش بهادران تیغ گذار و جوشش غلبهٔ
اعوان و انصار * * بیت *

* چنین کاری نباشد جز خدائی *

* که هست افزون ز طورِ پادشاهي *

وصورت قضیه آنکه حضرت صاحب قراني چون بپای قلعه سفید رسید با معدودي از خواص ببالای کوه برآمد و بدروازه نزدیك شد عساکر گردون مآثر از چپ و راست سورن انداختند و از بس غریو که از نعرهٔ دلاوران و خروش کورگه و نقاره و کوس برآمد * * مصرع *

* کوه از نهیب آنکه مگو روز(۱) محشر است *

بیم آن بود که بباد ینسفها ربي نسفا برود و بسیط زمین سمت قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گیرد و شامیانه و بارگاه گردون اشتباه بر بالای کوهی که بقلعه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند و صاحب قران کامگار بسعادت و اقبال نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف روی جلادت به تسخیر قلعه نهاده بآن کوه برآیند برحسب فرموده چون مور و ملخ در جوش آمدند و از اطراف و جوانب پیاده و سوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزاده پیر محمد نیز لشکریان را برنبرد اغرا کرده رایت محاربه و قتال بر افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرنغار با سپاهي آراسته بپای قلعه شتافت و مردمِ خود را پیاده ساخته آتشِ پیکار بذوعی بر

(۱) در دو نسخه بجای روز (صور) است *

افروخت که تیغ بهرام در طبقهٔ پنجم حصار نیلی چون آهن در کورهٔ حدّادان بتافت و سایر امراء و لشکریان هریک از جای خود درحرکت آمده با زهرهٔ شیر و خشمِ پلنگ آهنگ جنگ نمودند * * بیت *

* زبس جوشش وکوششِ آن سپاه *
* بلرزید مهر و نهان گشت ماه *
* عُقابِ دلاور بیفگند پر *
* بدرید چنگ و دلِ شیر نر *

دلاوران صف شکن و شیرشکاران پیل افگن خواستند که همان روز بکمرها بالا برآیند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شب هنگام دررسید هرکس درمقام خود قرار گرفتند روز دیگر چون خسرو سیارگان از نشیب تحت الارض ببالای حصار فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش گروه انجم که بر قلعهٔ کوه بی ستون گردون رایت استبداد برافراخته بودند فرو ریختند * * بیت *

دگربر فرق چرخِ سرکشیده * نهادند این کلاهِ زر کشیده

برحسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امراء و سایر بهادران نبرد آزمای جنگ را آماده گشته کمرکین دربستند و از صدای کورگه و غریو سورن دلِ کوه را شکافته جنگ در پیوستند از شست و چنگ مخالفانِ حصاری تیر و سنگ چون

باران آذاري باريدن گرفت و موافقانِ دولت جان شيرين فداي كار خسرو كرده فرهادوار بكوه دويدن آغاز نهادند ناگاه از نوكران شيخ ايكو تمور آقبوغا نامي از محض دولت صاحب قران بجائي كه اصلا متصور نبود كه هيچ آفريده از انجا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد *

* نظم *

* برآمد ببالا چو پران عُقاب *

* خروشان چو رعد از فرازِ سحاب *

* كه صاحب قران باد فيروزه گر *

* بد انديش اوزار و خونين جگر *

و از سرِ تهور و پردلي خروش برآورده بسربازي مشغول شد اهل قلعه را از مشاهده آن حال كه در ضمير ايشان نگذشته بود پشت دل بشكست و زور از بازوی جسارت برفت و از غايت دهشت و سراسيمگي دست از جنگ باز داشتند و لشكريان اميرزاده محمد سلطان از راه دروازه ببالا رفتند و توقها (۱) را باوج نصرت و فيروزي برافراختند و دشمنان را مقهور گردانيده قلعه را مسخر ساختند و هركه درانجا بود از لشكری و سپاهي از كوه در انداختند و محمد آزاد مهتر

---

(۱) در بعض نسخ بجاي توقها (توغها) است وتوغ بالضم لفظ تركي است بمعنی علم و نشان و در لغت تركي غين بقاف بدل ميشود *

سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورد
و تیغ کین را بخون اورنگین ساخت * * نظم *

هرکس که کشد زخدمتش سر * جز تیـغ سزای او نبـاشد
کانرا که خدای بـر گزیـنـد * جز بندگیـش نکو نبـاشد

و سلطان زین العابدین که شاه منصور اورا میل کشیده بود
و درانجا محبوس داشته بپایه سریر خلافت مصیر آوردند
عاطفت پادشاهانه اورا نوازش فرمود و بخلعت خاص
اختصاص بخشید و تسلي خاطرشکسته اورا فرمود که بعنایت
الهی من داد تو از شاه منصور بستانم و جزای فعل بد او
باو رسانم و عوراتی که لشکریان نصرت آیات در قلعه اسیر
کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد
اوبهي را بکوتوالی قلعه بازداشت و بسعـادت و اقبـال
مراجعت نموده آخرروز سه شنبه یازدهم بذوبنجان فرود آمد
و آقبوغا را که پیشتر از همه ببالا برآمده بود عنایت فرمود
و از نقد و اقمشه و خیمه و خرگاه و دختر و اسپ و شتر و استر
چندان اسباب تجمل ارزاني داشت که روز سابق یك اسپه
بود روز دیگـر از حال خود متعجب مانده زبان وقتـش
بزمزمه * * مصرع *

* این که مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب *

ترنم مي نمود و چون سپیده صبح چهارشنبه بدمید صاحبقران

گیتی ستان بمبارکی و طالع سعد روان شد و از دره بوان برآمده بغ تیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه ازانجا نهضت نموده در جرجن[1] فرود آمد و بامداد جمعه چهاردهم جمادی الاول موافق تخاقو[2] ئیل بحویم رسید و درین حدود هرچند از احوال شاه منصور استفسار میرفت بمسامع علیه میرسانیدند که پای سبکی دارد و موقوف یک خبر تحقیق است که رو بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را با دریای زخار برابری کردن و صعوه را با شاه باز در هوای معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشایندهٔ بند شک و نمایندهٔ راه یقین است بعید می نماید * * نظم *

چو کنجشک با باز بازی کند * بخون ریز خود ترک تازی کند

گفتار در جنگ کردن حضرت صاحبقران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحب قران از قضیه شاه منصور حسابی چندان برنمی داشت درهمان روز ازان مقدار سپاه که حاضر بودند ده قول ترتیب فرمود یکی را مستقر رایت فتح آیت گردانید و آن دیگر نامزد امیرزاده محمد سلطان فرمود

---

(۱) در بعض نسخه بجای جرجن (خرجن) (۲) در سه نسخ بجای تخاقو (توق) است *

و در قنبل دست راست امیر زاده پیر محمد جهانگیر را بداشت و تمور خواجه آقبوغا را هراول او گردانید و قول امیر زاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد و در قنبل او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیر زاده شاهرخ را ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان عباس را بقراولی از پیش روان گردانید و با سایر عساکر گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در مغاکی پنهان شد تا ایشان بگذشتند و باصاین تمور والوس و تموک و مولی و قرا محمد و بهرام یسوری از کمین گاه بیرون آمدند و در پی قراول دشمن تاختند و بهرام بهادر با تیغ خون آشام در عقب ایشان تاخته برسید و ران یکی را قلم کرده بگرفت و بحضرت صاحب قران برسانید ازو کیفیت وضع شاه منصور و کمیت لشکرش استفسار نموده در ضمان تایید پروردگار براند و چون قریب یک فرسخ برفتند لشکر دشمن در باغستان شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد مجموع زره و بگتر مکمل پوشیده و تمام اسپان کجیم انداخته و علمها برافراخته * * بیت *

* همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز *
* همه مبارز و آهن گداز و جوشن در *

* همه فگنده تن اندر مغاکهای هلاک *

* همه نهاده دل اندر نشانهای خطر *

وشاه منصور شمشیرکین کشیده چون شیر خشمناك بی باك
می آمد هرچند خرد صواب اندیش بهزار زبان باو
میرسانید که * * نظم *

* بترس ارچه شیرے زشیرافگنان *

* دلیری مکن بادلیر افگنان *

* گوزن جوان گرچه باشد دلیر *

* عنان به که برتابد ازنره شیر *

* بسر پنجهٔ آهنینت مناز *

* که نیروی[1] دهراست آهن گداز *

* مشوغره گر زور بازوت هست *

* که بسیار دست است بالای دست *

لیکن بحکم اذا جاء القضاء عمي البصر سابقه یکتب رزقه
واجله پردهٔ غرور بدیده بصیرت او فروگذاشت و در
کود پاتیله وقت نماز جمعه برقلب سي هزار ترک پرخاش جوی
کشورکشای حمله کرد وقوشونها را برهم زده صف سپاه بشکافت
وبکوتلها که درعقب لشکروا داشته بودند رسید * * بیت *
و زانجا عنانرا بعزم نبرد * به پیچید و رخ سوی ناورد کرد

(۱) دربعض نسخه بجای نیروی دهراست (آهنگراننده) دیده شد *

نگویم که مانند نر اژدها * چو دیوی که از بند گردد رها
نه اندیشهٔ جان و نه فکر سر * تو گفتي که از خود ندارد خبر
و حضرت صاحب قران با جمعي از خواص ایستاده نظارهٔ
جلادت آن پهلوان مي فرمود شاه منصور بجانب آن حضرت
حمله آورد صاحب قران کامگار خواست که بضرب نیزه هندان
گذارد مار از روزگارِ او برآورد پولاد چهره[1] که نیزهٔ
آنحضرت داشت از صدمهٔ جنگ هزیمت نموده بود
و نیزه برده صاحب قران سعادت یار با آنکه پیش او ده
پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار
کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا از جای خود
نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بخود خجستهٔ
آن حضرت رسانید و از حفظ الهي که در همه حال حارس
و نگهبان آن موید کامگار بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان
نرسید و چون کوه راسخ برجای خود متمکن و ثابت استاده
هیچ گونه تغییر باوضاع همایون آن حضرت راه نیافت
عادل اختاجي بر بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
یساول پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم
شمشیر از کار باز ماند * * بیت *

ز گردِ سپاه آسمان بست میغ * همه گرز بارید و پولاد و تیغ

---

(۱) در دو نسخه بجای چهره (جوزه) مرقوم است *

محمود شاه و توکل باورچي و امانشاه و محمد آزاد
درميان سپاه دشمن درآمده آثار جلادت و دلاوري
بظهور رسانيدند و شاه منصور ازانجا بطرف قول حمله برده
و اميرزاده محمد سلطان لشکرِ دست راست مخالف را
براند * بيت *

همه ميمنه شد چو دریای خون * درفشِ سوارانِ ایران نگون

و مبشر بهادر و دیگرامراء که ملازم او بودند پی دشمن کرده
برفتند و اميرزاده پیر محمد جهانگیرلشکرِ دست چپ یاغي را
درهم شکست * ابيات *

دران میسره هیچ رزم آزمای * زگُردانِ ایران نیفشرد پای
بیکباره از هم فرو ریخته * هر آن کو نشد کشته بگریخته

و اميرزاده شاه رخ به‌نیروي دولت ورای فرخ استاده
چون شیرغران و هزبر ژیان جنگ میکرد و جماعتی از عساکر
گردون مآ ثرکه گریخته بودند باز گشته بازنزد او جمع مي شدند
و جلال حمید و بیرم صوفي پسر یوسف صوفي و پسران
غیاث الدین ترخان و خواجه راستین درپیش او وظایف
شجاعت و جلادت بتقدیم مي رسانیدند و سپاهِ یاغي که در
مقابلهٔ ایشان حمله مي آورد همه را بزخم تیر باز میگردانیدند
و عبدل خواجه بیرا و شیخ محمد ایکوتیمور نیز با ایشان
اتفاق نموده مخالفان را راندند و قوشون الله داد که بوفادار

معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر ساربوغا که پای ملک شهرت داشت و قوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا قوجین گفتندی و قلب لشکر می بودند دیگر باره جمع آمده علم برافراختند و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علي و لالم قوجین و قوشون بهرام داد مردي داده از جای خود نجنبیدند و با دشمنان درآویخته دست بردهای دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده سالگي بود بعون تایید الهي دشمنان را رانده سر شاه منصور را بحضرت صاحب قران آورد و زانو زده سر دشمن را بخاک افگنده به تهنیت فتح و فیروزي اقامت نمود و زبان بشاشت بدعا برکشوده که *

سرِ دشمنانِ تو استغفر الله * که خود دشمنانِ ترا سر نباشد
نثارِ سمِ مرکبت[(۱)] باد اگرچه * نثاری ازین بی بهاتر نباشد

و چون منصور مغرور مقهور گشته کشته شد * * بیت *

بآن رزمگه زو سواری نماند * و زان سرکشان نامداری نماند
برفتند از ایرانیان هرکه زیست * بران زندگاني ببايد گریست

صاحب قران کامیاب نصرت هم عنان و ظفر در رکاب ببالای پشته برآمد و شاهزادگان و نوینان را کنار گرفته شکر و سپاس

---

(۱) در بعض نسخ بجای مصراع اول (فدای سمِ مرکبت فرق دشمن) است *

باري عزاسمه باد ا رسانيد امراء و ارکان دولت برسم تهنيت الجامشي کرده گفتند * نظم *

زمان تا زمان از سپهر بلند * بفتحِ دگر باش فيروزمند
بلند اختـرت عالم افروخته * زوال اخترت دشمنت سوخته

و بقاعده و عادتِ مغول سرود مي‌گفتند و زانوزده کاسه مي داشتند درين اثنا از دشمنان قوشوني دگر آراسته ومکمل ازعقب پيدا شد وچون آب و آتش روبجنگ نهادند حضرت صاحب قران و اميرزاده شاهرخ رو بايشان آورده سورن انداختند * نظم *

از آواز گُردان بلرزيد کوه * زمين آمد ازنعلِ اسپان ستوه

دشمنان ازهيبت وصلابت راه گريز پيش گرفته و رنگ ازبيم زرد وروى ازنکبت سياه خودرا بطرف کوه قلات سرخ انداختند صاحب قران ظفرقرين چندى ازامراء ولشکريان رادرعقب ايشان بتکامشي روان فرمود ومخالفان بکلي مخذول ومنکوب گشته ازايشان دگر اثري ظاهر نشد * * بيت *

* ميانِ دو کوه از بر راه و دشت *
* ز خون و ز کشته نمي شد گذشت *
* جهانى برآغشته در خاك و خون *
* يکى بےسر و ديگـرى سرنگـون *
* فراوان ز ايرانيـان کشتـه شد *

* بسی سرکش از جنگ سرگشته شد *

صاحب قران گیتي ستان مظفر و کامران در دنیوکان[1] نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر رخشنده چهر مهر بعزم فتح کشور سپهر سنجق زرنگار اضاءت شعار از دروازه افق برافراخت صاحب قران گردون آثار بسعادت و اقبال غازم دارالملک شده دروازه سلم را مرکز رایت نصرت آیت ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الاتباع بنفاذ پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را به بستند و جمعي از ارکان دولت بشهر در آمدند و از مجموع کلویان و کلانتران محلات محاکات بازستده تمام خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسپ و استر شاه منصور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بعز عرض همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه مجموع آنرا بر امراء قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیر زاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان گردانید که آن مملکت را ضبط و نسق نمودہ مال اماني بستاند و منشیا بلاغت شعار صورت ترادف و تواتر فیض و فضل پروردگار که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل و متواصل مي گشت به بلیغ تر عبارتي و بدیع تر سفارتي در سلک تحریر کشیده

---

(۱) در دو کتاب بجاي دنیوکان (دنیکان) مکتوب است *

فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالك ارسال نمودند * * بیت *

* دبیر سخن گستر چیره دست
* نشست و ظفرنامها نقش بست
* بهر کشوری گشت قاصد روان *
* پر آوازهٔ فتح نو شد جهان *

و امیرزاده عمر شیخ که در عقب مانده بود بر حسب فرمان قضا جریان اغرق را سرکرده می آمد و هرجاکه بمتمردان و مفسدان لُر و شُول و کُرد میرسید غارت میکرد و درحیز ضبط می آورد و چون از نوبنجان گذشته بکازرون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که همانجا توقف کرده آن نواحي را ضبط نمایند امر عالي را امتثال نموده بنسق و یاسامشي آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز یرلیغ لازم الاتباع بصدور پیوست که عازم پایه سریر اعلی گردد و بموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساط بوس استسعاد یافت و چون آل مظفر بجائی دیگر نتوانستند رفت * بیت *
و آنکس که جهان ازان او شد * از مملکتش کجا گریزد
بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی و فرزندان از یزد و سلطان احمد ازکرمان بآستان سلطنت آشیان شتافتند و هریک بقدر استطاعت پیشکش بسیار ازجواهر و نفایس و اسپ و استر و خیمه و خرگاه بمحل

عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب قران گیتی ستان با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان و عظمای امراء و نوینان کامگار و کامران در باغ میدان مدت یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید * * بیت *

خروشِ ارغنون و نغمهٔ چنگ * رسانیده بگوشِ زهره آهنگ
شراب لعل گون در ساغرِ زر * بدستِ ساقیانِ ماه پیکر

و سلطان ابو اسحاق نبیرهٔ شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده عز بساط بوس دریافت و پیشکش کشید و حضرت صاحب قران سایهٔ التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت و رفاهیت رعیت انداخت و رفع رسوم جور و اعتساف و نصب الویه عدالت و انصاف انچه از مراحم چنان پادشاه داد گستر سزد بتقدیم رسانید * * رباعی *

لطفش بکرم چارهٔ بیچاره کند * عدلش ستم از زمانه آواره کند
در موسمِ عدلِ او صبا را نبود * آن یاره که پیراهنِ گل پاره کند

و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالك است و در حساب بلاد و امصار بمثابت فذلك نامزد فرزند ارجمند امیرزاده عمرشیخ فرمود و شاهزاده به ترتیب اسباب جشن قیام نموده آنحضرت را طوی داد و زانو زده پیش‌کشها کشید و انواع خدمات پسندیده بجای آورد *

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز دران ممالک تسلط یافته بودند و هریک در شهری وقصبه لوای سلطنت باستقلال برافراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد وباوجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهر آلود قهر تیزکرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند ٭ و در خرابي مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمي گذاشتند و هرکه از ایشان بریکی از خویشان دست مي یافت اگر خونش مي بخشید البته میل میکشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق مي ورزید و بدین واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست خوش رنج و عنا و لکد کوب هرگونه محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت حضرت صاحب قران سایه اهتمام برانتظام امور آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالي فارس و عراق صورت حال و مقابح ٭ افعال آن طایفه بعز عرض رسانیدند و محصل درخواست آنکه نواب کامکار مقالید حل و عقد آن دیار دیگر بار بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان در مشقت و پریشاني مي افتند و مآل مملکت بخرابي و ویراني مي کشد بنابرین روز دوشنبه بیست و سیوم جمادي الآخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت

وهمه را بند کرده قیتولهای ایشانرا بغارتیدند و برحسب فرمان امیرعثمان کس فرستاد واموال و ذخایر سلطان احمد که درکرمان بود بیاورد وحضرت صاحبقران امیرزاده عمرشیخ راجهت ضبط ممالک فارس و دارائی اهالی آن درشیراز بازداشت و امیربیردی بیگ ساربوغا و امیرزاده عمر موید و امیرزاده زیرك جاکو وسونجک بهادر با فوجی از لشکر پیش او بتوشقال سالیانه بگذاشت وازامرای خاصه شاهزاده بیان تمور پسر بیکیجك جته و توکل بن هند وقرقرا وملش اپردی ودولتخواجه و غیرهم ملازم بودند وایدکو پسر غیاث الدین برلاس را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین مذکور برادر بزرگ امیرجاکو بود ودارغگی یزد را بتمّوک قوجین که برادر کیپکجی یورتجی بود رجوع نمود ولالم قوجین را بدا روغگی ابرقوه نامزد فرمود و جمعی را بمحاصرۂ قلعه سیرجان روان گردانید چه دران قلعه از گماشتگان سلطان ابواسحق نبیره شاه شجاع غلامی گودرز نام کوتوال بود وچون آن حصن * نظم *

دزی بود با آسمان هم نورد * نبرده کسی نام او در نبرد
توانی که بر تارک مهر و میغ * نشاید زدن نیزه وتیر وتیغ

بعلت غرور نقش پنداری برلوح خیال محال نگاشت و دران بالا یاغی شده رایت عصیان برافراخت وپسران شاه

شجاع شبلي که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از جام جور شاه منصور همان تلخي چشیده بود هردو را بسمرقند فرستاد و از بهر هریك اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقي عمر در سایه مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند *

* مصراع * * بسا لطیفه که در ضمن نامرادیها است *

و تمام هنروران از محترفه و پیشه وران ممالك فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل فرمود و مراحم خسروانه اتابگ پیر احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لُرستان باو ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون کرامت نمود و پیر احمد از میامن مرحمت حضرت صاحب قران با قریب دوهزار خانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاعِ خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلي بازگشت و بجای آباء و اجدادِ خویش در مآل امیر بحکومت مشغول شد *

گفتار در توجه رایت ظفر اشراق بصوب عراق

روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال بجانب اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادماني کامران و شکار کنان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت * * بیت *

روان میراند یکرانِ ظفرشاه * شکارافگن شکارافگن دران راه
جهان خالي شد ازصیدِ چرنده * نماند اندر هوا مرغِ پرنده
و بعد از قطع دوازده منزل سه شنبه هشتم رجب قومشه محل
نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر
جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشانرا بیاساق رسانیدند و دیگر
ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند دارغگان
درهمانجا کار ایشان بساختند وآن ممالك را از استیلاء و تسلط
ایشان بکلي پرداختند اوراق اقبال شان بارقام تلک امة
قد خلت ارتسام پذیرفت و از فرجام احوال ایشان مصدوقة
و تلک الایام ندا ولها بین الناس وضوحی تمام یافت *

* نظم *

* منه تاتوانی دل اندر جهان *
* که ناپاید اراست و نا مهربان *
* هرآن پاره خشتی که برمنظریست *
* سرِ کیقبادي و اسکندریست *
* هرآن شاخ عرعرکه در گلشن است *
* نموداري ازقدِّ سیمین تن است *
* هر آن گل که در گلستانی بود *
* سمن عارضِ دلستانی بود *
* بجزخون شاهان درین طشت نیست *

* بجز خاک خوبان درین دشت نیست *

وحضرت صاحب قران ازانجا روان شده روز پنجشنبه دهم
با صفهان رسید وغبار موکب سعادت یارش سرمه دیدهٔ افتخار
واستظهار اهالي آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان برسم
استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن
حضرت را طوی داد و پیشکشهای پادشاهانه کشید و بصنوف
خدمات شایسته چهره سعادت خود را برافروخت صاحب
قران گیتي ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده
روز سه شنبه پانزدهم رجب ازانجا بمبارکي و طالع فرخنده
نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ رخصت خواسته پیشتر براه
دیه علوي متوجه مهد اعلي سرایملک خانم شد و رایت نصرت
شعار از اصفهان دو شب درمیان کرده به جرباد قان رسید
وازانجا شب درمیان بقریه انکوان نزول فرمود و مردم آنجا
که فرقه از ملاحده بودند یاغي شده در نقبها تحصن جستند
امر مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندي جوی
بریده از بسی راه آب آوردند و دران نقبها انداختند تمام
آن خاکساران باد پیمای از ممر آب بآتش دوزخ پیوستند
واموال واسباب ایشان بباد تاراج بررفت و حضرت صاحب
قران شب همانجا بسعادت و کامراني بگذرانید وصباح یکشنبه
کوچ کرده بصحرای پراهان فرود آمد وروز دیگر که شهسوار

گنبد فیروزه یعني آفتاب بجرگه افق شتافته رمه ثوابت و سیّاره
بیك بار براند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان
داد تا در صحرای پرا هان شکار انداختند لشکر ستاره حشر کران
تا کران آن بیابان فرو گرفته انواع حیوانات را از وحوش
و سباع براندند روز دیگر جرگه بهم آمد * بیت *

* دران دشت شیرانِ دشمن شِکَر *
* فگندند بس آهو و گور خر *
* ز خونِ شکاري زمین شد تمام *
* چو دامانِ چرخ از شفق وقت شام *

و حضرت ابهت آیات عصمت سمات سرا یملک خانم و تومان
آغا و از حرمهای شاهزادگان خانزاده و دیگر خواتین براغرق
پیشي گرفته درین محل بسعادت بساط بوس فایز گشتند و بعد از
اقامتِ تهنیتِ فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده روان
شد و در مرغزار قول خروره نزول فرمود و سه روز آنجا توقف
نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای
همدان از غبار موکب همایون عطر بیز گشت و دران مرغزار
خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سراپردهٔ عظمت و جلال
محیط هامون شد و قبهٔ بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد
و کران تا کران آن دشت محل خیمه و خرگاه و سایبان گشت *

* نظم *

بپوشید خیمه همه دشت وکوه * ز آردو شده کوه وصحرا ستوه

و شب پنجشنبه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را درراه گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهادر وامیرشمس الدین عباس وحاجي محمود شاه واوج قرا بهادرکه دراغرق مانده بودند ازراه سلطانیه بالشکرها بأردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و امیرزاده محمد سلطان که دراصفهان توقف نموده بود مال آن ولایت بتمام وکمال استحصال فرموده بدرگاه خلافت پناه آمد ولب اقبال را ازتقبیل قوایم سریرجلالت صریرخندان ساخت ومخدرات تتق سلطنت وکامکاري سرایملك خانم وتومان آغا حضرت صاحب قرانرا طوی دادند *

گفتار درتفویض فرمودن صاحب قران ظفرپناه تخت هُلاکو خان را بامیرزاده میرانشاه

عاطفت پادشاهانه ممالک آذربایجان وری ودربند باکو وشروانات و کیلانات باتوابع و مضافات تاروم نامزد امیرزاده میرانشاه فرمود وشاهزاده جوان بخت ازتبریز

و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و پیشکش آورده حضرت
صاحب قران را درهمدان طوی پادشاهانه داد و پیشکشهای
ارجمند بیرون از وصف چون و چند بکشید و بزم عشرت از انتظام
اسباب بهجت و حشمت در گرفته چند روز بعیش و شادمانی
و مسرت و کامرانی بگذرانیدند صدای شدرغو و قبوز و پی پا
و تیغان و زمزمه بشارت علوشان و رفعت منزلت و مکان
سروران توران در ایران قهرمان پنجم کشور آسمان انداخته
و نوای مطربان مجلس انس بنغمات زیر و الحان دلپذیر
رامشگری زهره را از نظر مهر سلطان سپهر انداخته * نظم *
همه بزمگه شیره در شیره بود * ازان جشن چشم فلک خیره بود
یکی همچو آتش یکی همچو آب * بگردید جام قمر با شراب
و روز سه شنبه سیزدهم ازانجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه
را از پیش بطرف قلاغی فرستاد و شکار انداخته بمرغزار ایلمه
قرق نزول فرمود روز دیگر سپاه مظفر لوا بر تمامی دشت
و صحرا محیط گشته انواع شکار از گوزن و آهو و گور خر صید کردند
و بموضع توماتو رسیده پنج روز درانجا به نشستند و روز ششم
چون رایت نهضت برافراختند باز شکار انداختند و امرای
دست راست و دست چپ مجموع بیوسون معهود بجرگه
رفتند روز دیگر صحرای بیش برماق را فرو گرفته صید فراوان
افگندند و تمام آن دشت را از خون شکاری لاله گون ساخته

بمرغزار کل لوجه فرود آمدند روز دیگر بموضع دال پرد[1] ر جلکای گنبذک فرود آمدند و دران محل برقندان[2] کرده طویها مرتب ساختند و ساز عشرت و شادمانی بآهنگ دولت و کامرانی بنواختند و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده و مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته بود از صحرای قولاغی کس بپایه سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سارق محمد ترکمان درمیان کوهستان نشسته است وکوچ وحشم خود را بکوهها ی محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت می زند *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفرلوا حشم سارق ترکمان را

چون رای ممالک آرای برخبر مذکور احاطه یافت رایت کشورکشای درضمان حفظ و تایید خدای بیچون ازراه قلعه سفاسون روان گشت و ازعقبه گذشته ودو شب درمیان کرده صباح پنجشنبه بقولاغی[3] رسید و دردشت جهان آور امر فرمود

(۱) دربعض نسخ درمیان لفظ پر و دراین عبارت است (نقل نمودند وازانجا کوچ کرده) (۲) دربعض نسخ بجای برقندان (برغندان) دیده شد و برغندان بفتح اول وسیوم بمعنی جشن و نشاط که اواخر ماه شعبان کنند وگاهی غین معجمه بقاف بدل میشود * (۳) دربعض نسخه بجای قولاغی (قلاغی) مکتوب است *

تا تمام راهها و گریزگاههای مخالفان گرفته محافظت نمایند
وایشانرا حصاری بود که آنرا حبشي مي گفتند و دیگر
درهای محکم ازکوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ
ترکمانان دران موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند
لشکر منصور پیش رفته جنگ درپیوستند * * نظم *

* غریوِ کوس داده مرده را گوش *
* دماغِ زندگان را برده از هوش *
* صفیرِ تیر و چاکاچاک شمشیر *
* دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر *
* سنان بر سینها سرتیز کرده *
* جهان را روز رستاخیز کرده *

و ببالای کوه برآمده رمه بسیار و گوسفند بی‌شمار فرود آوردند
و برانخواجه کوکلتاش دران پرخاش کوششهای بهادرانه
نمود و از ممرهای تنگ بکوه برآمد و جنگ دلاورانه میکرد
تا ازشستِ تقدیرتیری باو رسید وکمانِ حیاتش را زه بقابگسیخت
و شیخ حاجي پسر قماري نیز بکوه برآمده جلادتهای مردانه
نمود و زخم خورده باز گردید وبهمان زخم درگذشت *
* مصراع * * شیرمردان جان فدای نام نیکو مي کند *
ترکمانان مغرور چون صدمه لشکرمنصور شمه مشاهده نمودند
همان شب غره ماه مبارک رمضان هرچه داشتند بگذاشتند

و ازکوه اوزمان و عقبها گذشته روی عجز بگریز نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوهها برآمدند و چهارپای بسیار از اسپ و استر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ تمور بهادر سپاه را سرشده در عقب گریختگان بتعجیل هرچه تمامتر براندند و بایشان رسیده بسیاری را بقتل آوردند

* نظم *

سپاه جهانگیر صاحب قران * چو بشتافتند از پی دشمنان رسیدند و شمشیر بران بجنگ * بآن روز برگشتگان بی درنگ بکشتند از ایشان ز اندازه بیش * وگر ماند از یشان کسی بود ریش خسته و جسته چند ازان سرگشتگان که بجان خلاص یافتند همه را از گرمسیر بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که جماعتی گبران بی دین جمع شده بودند حضرت صاحب قران به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود فی الحال عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ درانداختند و به نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را توده خاک و فرسوده هلاک گردانیدند و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته در دشت قولاغي نزول فرمود و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان بعزم مراجعت ازانجا نهضت نمود و شب درمیان کرده صباح دوشنبه در کنار آب آق سای باغرق همایون

پیوست و دران نواحی بهرمقزلی یک دو روز توقف نمود تدبیر قلع و قمع مفسدان می فرمود و امیرزاده میرانشاه ر بمحاصره سارق قورغان فرستاده بود واوج قرا را بکرد تو ایشان ازمیامن اقبال بی انتقال حضرت صاحب قران هر دو قلعه را مسخر کرده و ویران ساخته و مخالفانرا کشته و برانداخته مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند درین ولا خانزاده ترتیب طوی سنگیـــن کرده بود صاحب قران سپهر اقتدار امیر زاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه دربند کُردستان(۱) شود و جماعت قطاع الطریق را که دران نواحی دست بی باکی باید ای مسلمـــانان کشاده اند از پای درآرد و بکلی مستاصل گرداند شاهزاده کامکار بامتثال امر مبادرت کرده بطوی نه استاد و بی توقف روی توجه براه نهاد و خانزاده دران یورت حضرت صاحب قران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت ازانجا کوچ فرموده بآق بلاق آمد ورمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام بطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بگذرانید و در یکشنبه غره همایون فال شوال بعد ازادای فطر و دیگر صدقات ازانواع احسان و افضال باقامت نماز عید قیام نمود و بعد ازدو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی

(۱) در بعض کتب موجوده بجای کُرد ستان (لُرستان) است .

علیه الرحمة و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر خلافت مصیر آمد حضرت صاحب قران چنانچه آداب آن موید گیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتي مقدم آن بزرگ دین را باعزاز تلقي فرمود و شیخ مشار الیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر آنکه کمر مطاوعت و خدمتگاري بر میان جان بسته ام اما از دهشت شکوه آنحضرت قوتِ احراز سعادتِ بساط بوس ندارم و اگر به بغداد مي فرماید مرا حَدِّ مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود از جانوران مرکب و بارس شکارافگن و اسپان نامي با زینهای زر بمحل عرض رسانید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا ملحوظ نظرِ التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را بجهت علم و تقوی اعزاز فرموده خلعتِ خاص ارزاني داشت و اسپ و زر داده بازگردانید *

گفتار در توجه صاحب قران اسلام ملاذ بجانب دار السلام بغداد

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایر باز

گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد و فرمان شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته آنجا توقف نمایند و امر فرمود تا لشکریان را جار رسانند که هرسری مرد از برای گذشتن آب دو سناج ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال سنه (خمس وتسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل بسعادت واقبال سوار شد و در ضمان عون و تایید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان بلاق فرود آمدند * بیت *

* زبس لشکرکه بر جوشید از انبوه *
* روان شد روی هامون کوه تا کوه *
* چوکوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتی که سرتا پای جنبید *

و ازانجا ایوار و شبگیر کرده و ازکوه و بیابان گذشته روز سوم بنفس مبارک بقراولی ازلشکر پیش شد و شبگیر کرده و ازعقبه گذشته بقوره قورغان رسید و چون صبح بدمید با صد سوار از مردان کار محمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگریزانید و ازولایتش بدرکرد و لشکر که ازعقبش می آمدند اهل والوس اورا که درشهرزور بودند بغارتیدند و در آنجا لشکر اختیار نموده و دیگربار ایلغار فرموده بسعادت روان شد و آن

درهی بود بغایت تاریک وعقبهای سخت ودرهای تنگ
وناچه مردم آنجا بدشواري تردد میکردند حضرت صاحب
قران درشب بمحفه عبور فرمود ومشعلها برافروخته بسرعت
هرچه تمامتر میرفت وعساکر گردون مآثر فوج فوج درعقب
مي شتافتند * نظم *

* زبس مشعل آن شب منور شده *
* زمین آسمانی پر اختر شده *
* بتعجیل ازان راه تاریک وتنگ *
* گذر کرد صاحب قران بی درنگ *
* بزرگانِ لشکر پسِ پشت او *
* جهان آمده پاک درمشت او *
* همي رفت لشکر گروها گروه *
* چو دریا بجوشیده هامون وکوه

وچون رایت نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ رباني ابراهیم
یحیی قدس الله روحه العزیز که بقبه ابراهیم لك مشهور
است رسید از ساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر ببغداد
روان کرده اید ایشان گفتند بلی چون گردِ لشکر مشاهده کردیم
کبوتر روان گردانیدیم که لشکر رسید صاحب قران گیتي ستان
کبوتری دیگر طلب فرمود وایشان را امر کرد تا مکتوبی دیگر
نوشتند که آن گرد که ازدور دیده بودیم تحقیق کردیم احشام

ترکمانان بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند
مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر به بغد
رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی
اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بغد و انتقال خود را
از آب می گذرانید صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد از
صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرکه در آمد و میامن
زیارت را احراز نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور
استمداد همت فرموده و بتضرع و ابتهال از حضرت ذو الجلال
نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان و تطییب قلوب
مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات
بمستحقان رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان
ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون مآثر متوجه شد آن
مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعی است بیک نهضت
قطع کرده صبحگاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور
ببغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته و جسر بریده
و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب سوار ایستاده
وچون غریو برّغو وخروش سپاه سپهر نیرو از اطراف
وجوانب بشنیدبی توقف رو بگریز نهاد و بطرف حله(۱) بدر
رفت همه عساکر منصور از هردو طرف بغداد بالا و زیر قریب

(۱) دردو نسخه بجای حلّه (دجله) است *

دو فرسخ زمین بنوره خود را بر آب زده چون مرغ در هوا
و نهنگ در آب بگذشتند . محمد آزاد از آب گذشته کشتي
خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آنرا باین
طرف آب آورده صاحب قران دریا نوال بآن کشتي
در آمده از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعي
سپاه نصرت پناه از زیر شهر بموضعی که بقریة العقاب معروف
است بر آب زده بسلامت بگذشت * نظم *

* چو مور و ملخ لشکری بی شمار *
* بر آن آب چون باد کرده گذار *
* روان در عراقِ عرب ریختند *
* سمندِ جلادت بر انگیختند *
* گشادند مردانه دستِ ستیز *
* ببستند بر خصم راهِ گریز *

اهل بغداد در مشاهده آن حال متحیر مانده روی دجله
را از گذشتن غلبه چغتاي از صحرا باز نشناختند و انگشت
تعجب بدندان گزیده بیقین دانستند و دریافتند که حضرت
صاحب قران موید من عند الله است و اتباعِ او که بمزید قوت
و وفور جلادت بر کافهٔ خلایق سمت رجحان دارند نه از مقولهٔ
دیگر سپاه القصه صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان
و امراء بتکامشي روانه شدند و چون از صرصر گذشته به کذبتو

رسیدند ایباج اغلن و نوییذان و امراء و ارکان دولت التماس نمودند که بندگي حضرت بمبارکي وسعادت معاودت نموده در بغداد استراحت فرمایند تا بندگان تکامشي کرده سلطان احمد را بدست آوریم وچون منشاء آن سخن محض اخلاص ودولتخواهي بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت ازانجا بشهر مراجعت نمود و خانه سلطان احمد را از فرنزول همایون رفعت سپهر برین بخشید وانواعِ ذخایر و نفایس که ازو باز مانده بود بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد وامراء و لشکریان آن روز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب از آب گذشته بود وجسر بریده وکشتیها غرق کرده وبراه کربلا متوجه دمشق شده عثمان بهادر چون بران حال اطلاع یافت با دیگر امراء گفت وظیفه آنست که بر آب زده بشناه بگذریم و از برقِ خاطف سرعت سیر استعاره کرده درعقب یاغي بشتابیم دیگر امراء گفتند کنار بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین اتفاق نموده روان شدند و دران اثنا چهار کشتي یافتند کسی با آن نه دران کشتیها نشستند و اسپان را در پهلوی کشتي داشته بگذشتند و تمام لشکررا باین طریق بگذرانیدند وپای چستي و چابکي برکاب درآورده بشتاب براندند و دررا اموال و اسباب یاغي از خیمه و خرگاه و نقود و اقمشه که ا

غایت دهشت و استعجال درعقب می گذاشتند به غنیمت می گرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز بایشان رسید و درحله توقف نموده لشکررا بایلغار درعقب سلطان احمد بفرستاد ایباج آغلن جوجي نژاد وجلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علي بهادر ودیگرامرای تومان و بهادران به تعجیل هرچه تمامتر رانده چهل وپنج نفر روز یکشنبه بیست ودوم دردشت کربلا بسلطان احمد رسیدند وآن چهل و پنج کس همه امراء بودند که اسپان و لشکریان تمام باز مانده بود وبا سلطان احمد قریب دوهزار سوار بود ازان جمله دویست مرد گزین بازگردیدند وبا شمشیرهای کشیده حمله کردند امراء ازاسپ فرود آمده دست جلادت بکمان و تیرباز یدند * نظم *

* کمان برگرفتند و تیر خدنگ *

* ببردند ازروی خورشید رنگ *

* زپیکان همي آتش افروختند *

* بتن بر زره را همي سوختند * (۱)

* خدنگی که پیکانش الماس بود *

* زره پیش او همچو قرطاس بود *

وبزخم پیکان جان ستان مخالفانرا رانده سوارگشتند وباز درپی

---

(۱) دریک کتاب بجای این مصرع ثاني (بتن برزرهها همیدوختند) است *

ایشان کردند ایشان دگربارہ روبجنگ آوردہ حمله کردند
وامراء دگربارہ خود را از اسپ انداخته شهاب پیکان جگر
سوز را از چرخ کمان بران دیوساران باریدند وچون باز آهنگ
گریز کردند امراء دگربارہ سوار گشته از عقب دشمنان بتاختند
وایشان سیوم بار عنان پیچیدہ چنان حمله آوردند که امراء
را مجال پیادہ گشتن نشد وبهادران جانبین درهم آویخته
جنگی درپیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را برفراز
قلعهٔ فیروزہ فام لرزہ براندام افتاد * بیت *

* خروشان سوار و درفشـــان سنان *
* سر افشـــان شدہ تیغ گردن کشان *
* چو دریا شد از خونِ گُردان زمین *
* تنِ بی سران بُد همـــه دشتِ کین *

وعثمان عباس داد مردي ومردانگي دادہ بقوت بازوی
کامکار وضرب تیغ آبدار آتشبار دمار از روزگار مخالفان بر
مي آورد تا از چشم زخم زمانه بردست او زخم شمشیري
رسید ودستش از کار بیفتاد لیکن از میامنِ اقبال صاحب
قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را براندند
وغنایم بسیار گرفتند وآن روز هوا بغایت گرم بود ودشت
کربلا چون چشم اعدای آل عبا بي آب از شدت حرارت وغلبهٔ
تشنگی همه را بیم هلاک بود وهرکس درجست وجوی آ

تکاپوی می نمود و ایباج آغلن و جلال حمید نیز جمعی را بجستن
آب فرستادند و بجد و جهد بسیار زیادت ازد و شربت آب
نیافتند و چون بایشان رسانیدند ایباج آغلن یك شربت ازان
آب بیاشامید و تشنگی او تسکین نیافت جلال حمید را گفت
از تشنگی هلاك خواهم شد اگر آن شربت آب که نصیب تست
بمن بخشی غایت کرم و نهایت جوانمردی تواند بود امیر
جلال در جواب او گفت من از حضرت صاحب قران شنیده ام
که شخصی از عرب و یکی از عجم در سفری مصاحب بودند
و در بیابانی بهمین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده
بود عجمی با او گفت که سماحت و جوانمردی عرب مشهور
است چه شود اگر بشربتی آب مرا از هلاك خلاص بخشی
عرب تاملی کرد و گفت یقین میدانم که اگر این آب بتو میدهم
مرا جان شیرین بتشنگی می باید سپرد و لیکن روا نمی دارم
که این فضیلت عرب را فوت شود ذکر جمیل را بر حیات فانی
اختیار کردم و جان فدا کرده آب بتو می دهم تا این اُحدوثه
حسناء عرب را یادگار ماند آب را بعجمی داد و او بآن شربت
آب از مرگ نجات یافته جان بسلامت ازان بیابان بیرون برد
و این ذکر ستوده بر روی روزگار باقی ماند امیر جلال این
قصه اداکرد و گفت من اقتدا بآن عرب می کنم و از بند حظ
خود برخاسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوجی و الوس

او ثابت مي گردانم تا این نیك نامي الوس چغتای را
باقي ماند بشرط آنكه چون بپایهٔ سریر اعلی برسی صورت
این حال عرضه داري تا در تاریخ ثبت كرده شود و این
معني بتمادي روزگار بر حواشي صفحات لیل و نهار یادگار
ماند ایباچ آغلن تقبل نمود و بران گواه گرفت و امیر جلال دل
بر هلاك خود نهاده آب باو داد تا بیاشامید و ازان تشنگي كه
بسرحد موت رسیده بود خلاص یافت و امیر جلال نیز
به بركت آن مروت و نیكوكاري ازان ورطه بسلامت برست
و ازانجا با سایر امراء روان شده بمشهد تابان فرقد امام
معصوم ابي عبد الله الحسین بن علی المرتضی علیهما السلام
رسیدند و باحراز سعادت آستان بوسي آن موقف مقدس
و میامن آن زیارت كه از جلایل فتوحات ارجمند است فایز گشته
بر مخالفان فیروزي یافتند و علاء الدوله پسر سلطان احمد و بعضی
فرزندان وزنان و متعلقان او را اسیر كردند و سلطان احمد از بیم
جان دل از ملك و مال وزن و عیال برداشته با معدودي چند
بیرون رفت و امراء با اسراء و غنائم مظفر و منصور مراجعت
نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولت زمین بوس
دریافتند ایباچ اغلن و امیر جلال ماجرای آب باز راندند مكارم
اخلاق پادشاهانه را آن حركت پسندیده از امیر جلال بغایت
مستحسن افتاد و عقل و كیاست پدرش امیر حمید یاد كرده

روح اورا بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت و تربیت ستایش نمود که در پیش ما بسی جان سپاریها کردی و این که در چنان روزی که جان در خطر بود دل بر هلاکِ خود نهادی و ایباج اغلی را آب دادی تا لباس مفاخر الوس چغتای باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاده و اورا بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگی سپرده مراسم خدمت و الجامشی اقامت نمود آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یک جهتی عالم مسخر گردانیده اند و از داد و دهش برسایر طوایف از بنی نوع فایق و برتر آمده و بمنقبت متعالی منزلت و جعلناکم خلایف فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قران گیتی ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد حضرت پادشاهِ پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابهٔ کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضی داشته و در مقام ثنای ایشان فرموده و هو اصدق القایلین و یوثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة و این حکایت بدان سبب گذارش پذیرفت تا هوشمندان را تذکره باشد که مروت و مردمی پیش خالق و خلایق محمود است و مشکور و نام نیکوی صاحبش برروی روزگار بالسنه خیر مذکور و مشهور و الله الموفق و الیه ترجع الامور *

ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطریق و مفسدان کردستان

امیرزاده محمد سلطان که پیش از یورش بغداد متوجه قلع و قمع کُردان و قطاع الطریق شده بود بکوهستان ایشان درآمد و بسیارے ازان مفسدان را نیست گردانید و بعضي را مطیع و منقاد ساخت و ازانجمله هفت صد متمرد را که در قلهٔ کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه در انداختند و از فر دولت صاحب قران و برکتِ آن سیاست براهی که پیش ازان کاروان غلبه با صد کماندار دریی راه بدهشت و خوف مي گذشتند دو کس و سه کس با من و حضور تردد مي نمودند و این معني را محرر این سطور در ذهاب و ایاب ازان طریق برای العین مشاهده کرده ٭ بیت ٭

٭ ز عدلش جهان آنچنان امن گشت ٭
٭ که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت ٭

و شاهزاده جوان بخت بعد از حصول فراغ ازان مهم از راه دربند تاشي خاتون عازم پایه سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت بساطبوس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت صاحب قران او را بضبط ونسق واسط و آن نواحی روان گردانید و بعجله پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که ازانجا متوجه جانب بصره شود و فرمان قضاجریان بنفاذ

پیوست که زنان سلطان احمد و علاء الدولة پسرش با سروران از اصناف محترفه و پیشه وران دار السلام که هریک در قسمی از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند برند بر حسب فرموده کاربند شدند و خواجه عبد القادر را نیز که از غایت اشتهار از تعریف و وصف مستغنی است و در فن موسیقی سرآمد اد وار خانه کوچ نقل کردند و فتح نامها بجانب تختگاه و کاشغر و ختن و خوارزم و آذربیجان و فارس و عراق و خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار متطایر گشت * * نظم *

دبیرانِ فاضل بکلکِ هنر * کشیدند بر نامه خطِّ ظفر
چو شد ساز دانشوری ساخته * بسی نامهٔ فتح پرداخته
بشیری بهرجانبی شد روان * شتابان تر از تند بادِ وزان
زمانه زبانِ بشارت گشاد * صدا در خمِ سقف گردون فتاد

و صاحب قران گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش و کامرانی داد و برکنارهای دجله در قصرهای زرنگار روزگار همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید * * بیت *

* جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد *
* زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد *
* نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر *
* عدو گریخته و باز ماندگانش اسیر *

و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند بر حسب فرموده چرکس و دیگر سوچیان تمام شرابها جمع آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز کام عیش از تجرع مُدام بهره مند شد * * نظم *

* از یمنِ عدل پروریِ شاه دادگر *
* ماهیِ در آب و مرغ هوا گشته بهره ور *

و اهالیِ بغداد بشکرانه سلامتیِ نفس وعرض مال امانی قبول کردند محصلان بتحصیل آن قیام نموده بخزانه عامره فرود آوردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ایلچی بجانب مصر پیش برقوق

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران دین پرور با منِ مسالک و استقامت ممالک و رفاهیتِ بندگانِ خدا وسلامت آینده و رونده در راهها اهتمام و اعتنای هرچه تمامتر داشت درین ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنرورزان عصر بود با جمعی مردم فرزانه و بیلاکات پادشاهانه بجانب والیِ مصر و شام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت روانه فرمود مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان کامگار که از نسل چنگیزخان بودند با ملوک آن ممالک منازعت داشتند و بدان واسطه بسی زحمت و تشویش باهالیِ شام و سکان

آن نواحي ميرسيد و در آخر ميان ايشان رسل و رسايل متواتر شد و قضيه بمصالحت انجاميد و آن معني موجب امن و امان عالم و عالميان گشت و چون پادشاه سعيد ابوسعيد بهادر خان انارالله برهانه بجوار رحمت حق پيوست و از نسل چنگيز خان پادشاهي صاحب شوكت نافذ فرمان در ايران نماند و ملوك طوايف پديد آمدند هرج و مرج بحال عالم راه يافت اين زمان چون سابقه عنايت بي غايت مالك الملوك جل وعلا تمام ممالك ايران تا عراق كه در جوار آن مملكت واقع است مسخر فرمانِ ما گردانيد خير انديشي و نيكو خواهي خلايق اقتضاى آن مي كند كه حق همسايگي رعايت كرده ابواب مراسله و مكاتبه مفتوح گردد و ايلچيان از هردو جانب در آمد وشد باشند تا راهها ايمن شود و تجار جانبين بامن و حضور تردد توانند نمود و اين معاني هراينه مستلزم معموري بلاد و آسايش عباد تواند بود والسلام على من اتبع الهدى والحمد لله رب العالمين *

گفتار در فتح قلعه تكريت

بعد ازانكه دارالسلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحب قران درآمد تجار ومسافران بعرض همايون

رسانیدند که درین حوالي قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی مفسدان متمرد آن را پناه جسته اند و سرِ عصیان از جیب تعدي وطغیان برآورده پای از جادهٔ راستي بیرون نهاده اند و راه برگذرندگان بسته دستِ تعدي و تطاول بنهب و غارت مال مسلمانان برکشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را میزنند

* نظم *

* حصاریست عالي ز یک پاره کوه *
* درو ره زنانند چند ین گروه *
* نه عرادهٔ برگردِ او ره شناس *
* نه از گردشِ منجنیقش هراس *
* همه روز و شب کاروانها زنند *
* ز بد گوهری راه جانها زنند *

و تا غایت این عقده بسرانگشت تدبیر هیچ آفریده انحلال نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیز قدرت و مکنتِ خود ندیده و بدان اشتغال ننموده پرتو رای مشکل کشاي چون برکیفیتِ این حال افتاد فرمود که چون بحمد الله تعالی همگي همتِ ما بر صلاح حال بلاد و عباد و قلع و قمع اهل فساد و عناد مصروف است کفایت این مهم را از ذخایر مثوبات اخروي و جلایل فتوحات دنیوي

باید شمرد و فرمان داد که برهان اُغلن و بیق[1] صوفي و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید خواجه شیخ علي بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده بدانجا رفتند و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال اماني بغداد که بحصول پیوسته بود بر امراء و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بود در بغداد با غرق باز داشت و جهتِ مرهم او هر روز یکهزار دینار کپکي مقرر فرمود و رایت نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت نموده و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و مَیامنِ برکاتِ زیارت دریافته استمداد همت نموده امیرزاده شاهرخ را برسم منغلا از پیش روان گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد و از انجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولي عظیم رسیده آنجا نزول فرمود و روز سه شنبه بسعادت نهضت نموده عانه مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سنه (ست و تسعین و سبعمایة) قریه حربی از فر وصول و حلول موکبِ همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حربی

(۱) در بعض نسخ بجای بیق (تابیق) و در بعض (تیق) است *

کوچ کرده بموضع بنداسار آمد و شب آنجا نزول فرمود و شنبه
کزستانِ معسکرِ ظفرپناه گشت و شخصی در بیشه شیری دیده
خبر آورد صاحب قران گردون اقتدار بدولت روزافزون
تفاول نموده بعزم شکار شیر سوار شد و شیرانِ بیشه پیکار بیشه
شیرانِ خون خوار را مرکزوار در میان گرفتند و پنج شیر شرزهٔ
غران که از نهیب آسیب چنگال ایشان شیر فلک آن که آفتاب
شکار اوست ازان سوی خانه ماه آرامگاه جستی از بیشه
بیرون آمدند و دندانِ خشم تیز و چنگال کینه خون ریز کرده
حمله آوردند دلاوران پیل افگن که به نشترِ پیکان سندان گزار
شریان شیر ژیان کشودندی و بنوک سنان جان شکار حلقه
حدقه هزبران غران ربودندی هر پنج را بیک زمان
بینداختند و طعمه دیگر سباع ساختند و حضرت صاحبقران
ازانجا نهضت فرموده روز یکشنبه بقلعه تکریت رسید و صفهای
لشکر مرتب ساخته و ازغریو کورگه و خروش سورن هول
ان زلزلة الساعة شي عظيم درانداخته * بیت *

بفرمود تا لشکرِ نامدار * درآیند پیرامنِ آن حصار
ببازوی قوت خرابش کنند * بسیلاب خون غرق آبش کنند

و در مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل
ماه گشته صاحب قران خلافت پناه در کنف حفظ و تایید اله
نزول فرمود و درین اثنا امیر موصل یار علی و حاکم اردبیل

شیخ علي اویرات با تقوزها و پیشکشهای لایق بپایه سریر اعلی شتافت و بوسیله امراء نامدار سعادت بساط بوس دریافتند و زانو زده پیشکشها بمحل عرض رسانیدند صاحبقران ممالك ستان سپاه ظفر قرین پیروزی نشان را بتسخیر قلعه فرمان داد و آن کوه پاره بود برلب دجله واقع شده چنانچه ازبیخ آن آب می گذشت و در زمان سلطنت ساسانیان باز آن قلعه را ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ برآورده حصانت و متانت آن بمرتبهٔ که درهیچ روزگار کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده بود و تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای تسخیر آن نرسیده *

* نظم *

از بلندیش فرق نتوان کرد * آتش دیده بان ز نور زحل

و والیش امیر حسین(۱) پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت با هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیاد نبودی و دران وقت که آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب و ترس برو غالب گشته برادر کوچك را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار بندگی و خدمت گاري کرده مکارم ملکانه او را بعنایت و نوازش مخصوص داشته باسپ و خلعت گرامی گردانیده بود و باز فرستاده وفرموده که برادرت حسین را

---

(۱) در بعض نسخ بجای حسین (حسن) مکتوب است *

بگوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هرچه زودتر بیاید
تا ملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش برحسب
فرموده باو رسیده بود و پیغام رسانیده آن بی توفیق را از
غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن نبود و باضطرار و ضرورت
دل بر طغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود
عساکر منصور برحسب فرموده دامن مردی برکمر اجتهاد
زدند و دست اقتدار از آستین سعی برآورده روی همت
به تسخیر حصار آوردند و عرادها نصب کردند و منجنیقها بر
افراختند و خانهای آن خاینان بزخم سنگ خراب ساختند
روز سه شنبه که سیوم روز بود امیرحسین مادرخود را بشفاعت
بیرون فرستاد باچند سر اسپ و دیگر تحفها و بزبان عجز و
استکانت عرضه داشت که مارا با بندگان و ملازمان حضرت
حد مخالفت و مقاومت نیست اما شکوه آنحضرت بزرگ
است و یارای بیرون آمدن ندارم اگر مرحمت پادشاهانه
بنده را امان بخشد و عفو فرماید برادر و پسر را بپایه سریر
اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش فرمود
که گناه اورا بتو بخشیدیم و از خون او درگذشتم برو و
بی توقف پسرت را بیرون فرست و یقین بدانکه اگر در آمدن
تقصیر نماید وبال خون چندین خلایق که درقلعه اند در گردن
او خواهد بود و مادرش ازان سخن اندیشه ناک شد و متحیر

و متفکر باز گشته بقلعه در آمد و عساکر گردون مآثر نقبها برید ه
بپای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ
علي بهادر با نوکران دلاور خویش یك برج خالي کرده
بودند آنرا در شب بینداختند و بقوت بازوی شجاعت و
زخم شمشیر جلادت دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند
وایشان از بیم جان بحصار اندرون گریختند و امیرحسین را
دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادر بیرون نیامد و دل
از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم
الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب نقبها
در آرند و بیخ قلعه را تمام خالي سازند تواجیان بر حسب
فرمان زمین بخش کرده بموجب تفصیل بر لشکریان قسمت
کردند و چکه تواجي نسخه تفصیل بمردمان رسانید و بکار نقب
مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از دست چپ کرده بدین
موجب بود اول تومان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان
بود روی کوشش بکار آوردند دیگر بیر پادشاه نبیره طغي تمور
خان بجد تمام دست سعي بنقب کندن بر کشاد دیگر خواجه
علي پسر خواجه یوسف اولجایتو اپردي دیگر الله داد پسر
امیر توکل برلاس دیگر امیرجلال حمید و شمس الدین و علي
هرسه بیك نقب مشغول شدند دیگر برهان آغلن و جمال الدین
فیروزکوهی هردو بیک نقب استغال نمودند دیگر یادگار

اند خودي دیگر لطف الله بیان تمور بن آقبوغا دیگر حمزه تابان دیگر آدینه قهلغه چي و تنکري بیردي هرد و بیک نقب و از توما نات شاهزاده جهان شاهرخ آیت خواجه وموسی کمال(۱) بیک نقب مشغول شد ند دیگر چرکس سوچي و بایزید بیك نقب دیگر جلال باورچي وبیان قوجین وایشان نقب بریده بسنگ رسیدند و به نیروی دولت قاهره مقدارسی و پنج گز سنگ خارا سوراخ کرد ند و دیگر شمس الدین اوج قرا و تویلاق قوجین و ابوالقاسم خویش امیرعباس هرسه بیک نقب دیگر جهان ملک ملکت(۲) و یوسف جلیل پسر حسن جاندار بیک نقب دیگر خواجه راستي و قرا محمد بیک نقب و از تومان کلان و توسقال تومان ختلان علي درویش برلاس و شیخ حسن و شاه سوار هرسه بیک نقب و از تومان طغي بوغا برلاس توکل و یوسف چوره(۳) بیك نقب درکار بود ند دیگر سونجک وقوشون توی بوغا شیخ بیك نقب ۱ دیگر خواجه اصیل قمي دیگر شیخ درویش اَللّٰهي و از تومان امیرزاده میرانشاه امیرقطب الدین برادر قمرالدین جته و احمد محمد سلطان شاه و تغلق تمور قوجین هرسه بیک نقب و حمزه سلدوز و حمزه قطغو بیک نقــب دیگر طاهر ساوه دیگر دولتخواجه ارلات و امیرزاده عمر موید و شیر زاده اوج قرا

(۱) دردو نسخه بجای کمال (رك مال) (۲) در بعض نسخ بجای ملکت (مملکت) (۳) دردو کتاب بجای چوره (چهره) است ٭

بیك نقب دیگر محمد بیگ ارلات ودرویش بیک نقب دیگر یحیی که اتابك امیرزاده خلیل بود وایدی بیردی بخشی اوزبك بیك نقب دیگر قوشون امیر عثمان که سرآن تیلك قوجین بود توشقال امیر یادگار برلاس ومنکلی خواجه وکپکچی یورنجی وعلی همه بیک نقب دیگر شیخ محمد ایکو تمور دیگر شاه ملک دیگر اولجایتو بوغا مچلکاچی واسن تمور بیک نقب دیگر ارد شیربراد ر علقه نواجی دیگر سید خواجه شیخ علی بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجی سیف الدین وامان شاه هردو بیک نقب دیگر شیخ علی قوجین ولالم قوجین واستوی هرسه بیك نقب دیگر بیق صوفی ودر سرکار او کوه را سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود سبزواری ودرسرکار او نیز سنگ می بریدند دیگر مراد پسر ایلچی بوغا قوجین وحاجی خداداد کشی درکنار آب بیک نقب وتمام این جماعت باندک زمانی اراضی حوالی قلعه را چون غربال مشبك ساختند امیر حسن چون حال برین منوال بدید مضطر وسراسیمه شد وکس بیرون فرستاد وبجریمه وگناه خود اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قران فرمود که بیرون می باید آمد وچون فرستاده باز گشت روز دیگر تضرع واضطرار زیادت کرد وکسی دیگر پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد ودست توسل بدامن عاطفت آنحضرت زده درخواست

کرد که سایه حمایت بر حالِ پریشان او انداخته بزبانِ شفاعت
خون او را بخواهد شاهزاده جوان بخت از مراحم خسروانه
التماس او را مبذول داشت و تقبـل نمود که او را حمایت
نماید امیرحسین برادرش را نیز پیش شاهزاده فرستاد و عجز
و استکانت بی حد اظهار کرده عرضه داشت که ما بندگان کمر
بندگي بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضـرت
مي شماریم اما برادرم را از استیلای دهشت و خوف قوت
بیرون آمدن ندارد و امیرزاده شاهرخ او را بعز بساط بوس
حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آنحضرت
فرمود که تا خود بیرون نیاید و از بدکرداري و قطع طریق توبه
نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر
بدین معني اقدام نماید او را خلعتِ عفو و اغماض ارزاني
داریم و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او
باش و او را خلعت پوشانیده بازگردانیـد و چون برادران
بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است که ما درین
مقام پدر بر پدر مستقل و بسرِ خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم
کرده ایم و کسی را دستي بر ما نبوده اکنون اگر بیرون رویم
بیشک جمعي که درین مدت اموال ایشان بناحق ستده ایم
داد خواهند خواست و فرمان شود که آنچه بظلـم از ایشان
گرفته ایم بازگردانیم و ما از عهده آن بیرون نتوانیم آمد البته

بدین عذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در تن و رگ در بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که آنجا بودند درین معنی با ایشان اتفاق نمودند و بنا برین اباطیل طبل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شعلهٔ خشم حضرت صاحب قران ازان معنی اشتعال یافت فرمان نافذ شد تا کورگه و نفیر و برغو و نقاره فرو کوفته سورن انداختند زلزله درافتاد که کوهها ازبیم حلول القارعة ما القارعة نزدیک بود که چون عهن المنفوش بباد فنا بررود * بیت *

* بلرزید کوه و بجنبید دشت *
* غریو از نهم آسمان درگذشت *
* تو گفتي که صورِ قیامت دمید *
* زمین پاره شد آسمان بردرید *

صاحبقران گیتي ستان بخانه که بربالای ملجور ساخته بودند برآمد و چون تمام قلعه را برسر چوبها گرفته بودند پیش ازانکه آتش درزنند بعضی ازان دیوارها بیفتاد واهل قلعه رخنه برآورده فدائي وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحروب و پیکار آورند برحسب اشارت مبادرت نمودند و هرجا که مجوف ساخته برسر ستونها داشته بودند از هیمه و نِفْط پر کردند و شب چهارشنبه بیستم آتش زدند * نظم *

* ز نفطِ سیه چوبها برفروخت *
* ستونها سراسر همه پاک سوخت *
* زبس دود کامد فراز از فرود *
* سیه شد بیکباره چرخِ کبود *
* چنان دود شد سوی گردون بتاب *
* که شد چشمهای کواکب پرآب *
* نگون باره گفتی که برداشت پای *
* بکردار کوه اندر آمد ز جای *

و اکثر دیوارهای قلعه برزمین افتاد وبرجی که بیق صوفی خالی کرده بود بکلی منهدم شد وبیست کس از دشمنان بزیر افتادند * * بیت *

* ازان باره چندی زد زدانِ دون *
* فتادند چون بختِ خود سرنگون *

اهل قلعه تختها و توارها گرفته بجنگ مشغول شدند * * بیت *

* برآمد خروشیدنِ کارزار *
* به پیروزیِ لشکرِ شهریار *
* سوی رخنهٔ دز نهادند روی *
* دلیرانِ خصم افکن و جنگ جوی *

حکم جهان مطاع نفاذ یافت و دیگر دیوارها که مانده بود ازاطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و بیندا ختند

برجي كه سركار الله داد و اما نشاه بود بدرالدين از بيخ كنده بيند اخت امير حسن[1] و قوم گمراهش را آتش درنهاد افتاده دود حيرت ازسر برآمد و از هول جان بقلۀ كوهي كه ازان قلعه مانده بود پناه جستند درين حال امراء و بهادران زانو زده اجازت طلبيدند كه بآن بالا برآيند وبقلع واستيصال آن زمره ضلال اشتغال نمايند آن حضرت فرمود كه چندان تحمل نمايند كه قلعه تمام بازمين برابر شود چون كار باين مرتبه رسيد اهل قلعه بتضرع و زاري درآمدند و امراء و اركان دولت را شفيع انگيختند و بجان امان طلبيدند حضرت صاحب قران شفاعت قبول نه فرمود و امان نداد و زبان دولت بركشاد كه اگربيايند واگرنيايند بعنايت حق ايشانرا بدست خواهم آورد * * نظم *

چو عون الهي مرا ياور است * سعادت قرين دولتم رهبراست
بدست آورم رهزن شوم را * بهم بر زنم اين بر و بوم را

عساكر گردون مآثر چون اين سخن از حضرت صاحب قران بشنيدند روي جلادت بآن قله كوه نهاده ببالا برآمدند و قلعه را بجنگ تسخيركردند و امير حسن را باهركه دران قلعه بود گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد كه رعايا را از سپاهي جدا كرده تعرضي نرسانند وسپاهيان را بر تومانات بخش كرده سياست نمايند برحسب فرموده آن مفسدان حرامي

---

(۱) چنين است دراكثر نسخ و در بعض كتب بجايش (حسين) است *

را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند
و مال ایشان برده درکنار نهادند و تواچیان از سرهای
ایشان برای عبرت دیگران منارها ساختند و ایشانرا مصدوقه
فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا نعت مساکن و محال شد
و مضمون و مزقنا هم کل ممزق وصف حال آمد و هل
نجازي الا الکفور واین فتح مبارک روز دوشنبه بیست
و پنجم ماه مذکور مطابق توق ئیل اتفاق افتاد و باشارت
صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار ازان قلعه رها کردند
تا بتمادي روزگار عالمیان بدیده حیرت و اعتبار مشاهده
نمایند که احکام و استواري قلعه تا چه غایت بوده و ببازوی
قدرت و کامکاري چگونه تسخیر کرده اند ان في ذلک لعبرة
لاولي الابصار *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار و جمع آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار که بهر جانب رفته بودند برسبیل ایلغار

روز شنبه(۱) غره صفر المختوم بالفتح و الظفر * * بیت *
به پیروز رائی شهِ نیک بخت * بتخت روان بر آمد ز تخت
سرِ تاج برزد بسقفِ سپهر * برافراخت رایت برافروخت چهر

(۱) در دو نسخه بجایش (دوشنبه) دیده شده *

بصوب حربي[1] بسعادت واقبال بازگشته شکار انداخت وخرگاه زده شب درچول نزول فرمود روز دیگرجرگاه[2] بهم برآمده گورخربسیار ونخچیر بی شمـــار صید کردند وجمـاعتی از شاهزادگان وامراء باانبوهي ازسپاه ظفـــرپناه فوج فوج جهت دفع مفسدان وقلع وقمع مخالفان بهرجانب از عراق عرب وبریه واطراف وحوالی آن نواحي رفته بودند چه امیرزاده محمد سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بود وازامراء قول رستم طغي بوغا وشمس الدین عباس وغیاث الدین ترخان ازآب شط گذشته بودند وشیخ تموربهادروراوچ قرابهادرومبشروارغونشاه بالشکری بطرفی دیگر رفته بودند وامیرزاده میرانشاه باسپاه خود ازحلـــه نهضت فرموده ببصره رفته بود وامیریادگار برلاس وجهانشـــاه جاکوباهم روانه شده بودند ومحمـد درویش برلاس وشیخ علي برغوی واسمعیل برلاس باتفاق رفتـــه بودند واین گروه بتفصیلي که گفته شد هرطایفهٔ بطرفی دراستیصال مفسدان ودفع فساد متمردان کوششها نموده بودند ودرین مدت بسی صحرا و بیابانها قطع کرده وازآبها گذشته وبسیارے ازعظایم مهمات ساخته ازانجمله شهربصره وواسط راضبط ویاسامشي کرده

---

(١) دردوکتاب بجای حربي (حرپي) (٢) دردونسخه بجایش (جرگا) وبتایید لغت چرگه صحیح معلوم میشود ٭

بودند و صحاري و براري بريده بسے از اعراب بريه راكه راه مي زدند و مانع عبور قفل حجاز مي شدند بقتل آورده و بُنَه و خيل ايشان را غارتيده و تمامي اصول وكلانتران آن بلاد ونواحي را ازدور و نزديک مطيع و منقاد گردانيد و خراج وساو بگردن داده وهركس كه پاى اطاعت برجادهٔ موافقت نه نهاده سرش بدست قهر از تن جدا كرده اموال و اسبابش عرضه نهب و تاراج ساخته بودند و اميرزاده ميرانشاه ملوک سربداران را بضبط بصره بازداشته وازشط العرب گذشته باميرزاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امراء و لشكريان با يشان پيوستند وبا حصول مقاصد ومرام دشمن سوز ودوستكام مراجعت نموده دريذولا بموضع حرپي بسعادتِ بساط بوس فايزگشتند وچون مملكت بغداد و ديگربلاد عراق عرب در حوزه تسخير و تصرف بندگان حضرت آمد بروفق اشارت عليه امثله واحكام بحكام وولاتِ بلاد وولاياتِ آن حوالي ونواحي و پيشوايان احشام تركمانان اغرآق قويلوق وقرا قويلوق ارسال نمودند مشتمل برآنكه تا غايت اين مواضع را بى خداوند يافتــه بوديد و در ميدان خالي گوى مراد زده هرچه مي خواستيد ميكرديد اكنون قدمِ اطاعت درراه خدمتكارى وفرمان بردارى مي بايد نهاد وبعد ازين از قطع طريق و بدكردارى توبه كرده متعرض ايذاى بندگان خدا نمي بايد

شد تا سایهٔ مرحمت و جناح معدلت برحال شما گسترده شود واگرنه هرچه بینید از خود بینید * بیت *
همینت پسند است اگربشنوی * که گرخار کاری سمن ندروی
هرکرا سعادت مساعد بود و توفیق معاونت نمود روی اذعان بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال و استیهال خود ملحوظ نظر عنایت و تربیت پادشاهانه گشته بصنوف عواطف و سیورغامشی بلند پایه و سرافراز شد و هرکرا سابقه شقاوت از طریق متابعت و بندگی عنان برتافت هدف تیربلا و مصب سیل غضب خدا گشت * نظم *

* هر که سر از بندگی او کشید *
* چشم امیدش رخ دولت ندید *
* و آنکه نشد چاکر این آستان *
* شد بدنش حبس غم افزای جان *

و درین اثنا امیرعثمان عباس با اغرق از بغداد آمده بمعسکر ظفرقرین ملحق شد والحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه رایت همایون نهضت فرخنده فال بجانب دیار بکر در ضمان حفظ وتایید ذو الجلال

صاحب قران گیتی ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع

آن عزم دیاربکر وجهه همت عالي ساخت وخواجه مسعود
سبزواري را بمحافظتِ بغداد فرستاد وفرمود که رعایا و
اهالي آن دیار را درکنفِ حمایت و رعایت مرفه داشته از
تفقد حالِ عَجَزه ومساکین غافل وذاهل نباشد ودرتعظیم و
اکرام سادات وعلماء ونوازش و اطعـــامِ فقراء وضعفـــاء
حسب المقدور بکوشد و رایت نصرت شعـــار درضمان حفظ
آفرید گار متوجه صوب دیار بکر شد وامیرزاده میرانشاه را
با امراء ولشکریان جهت فتح وضبطِ ولایت ببالای آب بغداد
روانه گردانید وبنفس مبارک نهضت فرمود وجسربسته و
از آب گذشته آوازهٔ مراجعت انداخت تامخالفان اعتماد
بران کرده وظایف حزم واحتیاط مرعي ندارند * بیت *

* سکندر که با شرقیان حرب داشت *
* درِ خیمه از جانبِ غرب داشت *

ولشکرِ ظفرقرین را از هرده نفر دو نفرگزین فرمود وباقي را
دراغرق بگذاشت وعثمان بهادر را بازداشت تاباقي لشکر
واغرق را سرکرده ازعقب بیاورد وارد شیرتواجي را جهت
ضبط سپاه واحتیاط یورت تعیین فرمود ودراغرق امیرزاده
محمد سلطان وغیاث الدین ترخان واوج قرابهادربرحسب
فرموده باستـــادند که آنرا ضبط نموده بیـــارند و رایت
منصور بتعجیل تمام ببالای آب روان شد وچون ازتورق

گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت وانقیاد
پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با میرعلی موصلی سیورغال
فرموده ازانجا بگذشت درین اثنا قزل میرعلی اویرات
وبیرعلی وجهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت بساط
بوس مشرف گشتند وامرای آن نواحي با جمعهم وکوتوالان
قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم التون کوپروك باحراز
دولت زمین بوس مبادرت جسته کمر خدمتکاري برمیان
انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان را بنوازش واکرام
اختصاص بخشیده بکمرهای زر وجامهای فاخر سرافراز
گردانید واز بهر زنان وفرزندان ایشان زر وجواهر واقمشه
انعام فرمود تا برای پسران دختر خواهند وجهت دختران
جهیز ترتیب نمایند و ازانجا بدولت واقبال روان شده روز
چهارشنبه بموضع اردبیل رسید ووالي آنجا شیخ علي بمراسم
طوي اقامت نموده پیشکشها کشید وانواع خدمات شایسته
بتقدیم رسانید وآن حضرت روز دیگر ازانجا نهضت فرموده
کنار آب خنازاب مخیم نزول همایون شد وروز جمعه بشناه
ازآب گذشته موصل ازفرّ وصول موکب نصرت قرین غیرت
سپهر برین گشت صاحب قران سرافرازاز صدق نیت بقدم نیاز
باحراز میامن زیارت انبیاء یونس وجرجیس علي نبینا
وعلیهما افضل الصلوات والتحیات مبادرت نمود وبعد از

استمداد همت درهر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرمود
تا برسر مراقد نباهت معاقد ایشان گنبذها سازند و بسی
صلات وصدقات بمستحقان ودرویشان رسانید رجای واثق
که میامن خیرات ومبرات که پیوسته ازان پادشاه دین پرور
داد گستر صدورمي یافت چنانچه دردنیا دستگیردولت
واقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت ورضوان باشد
وما ذلک علی الله بعزیز وامیرزاده میر انشاه که بر
حسب فرموده بتسخیرایلهاے اطراف رفته بود ازیمن اقبال
روزافزون همه را بمقام اطاعت وفرمان برداري درآورده
اینجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافت ویارعلي والی
موصل کمرخدمتگاري برمیان جان بسته باقامت مراسم
طوی وپیشکش قیام نمود • نظم •

• چوطوکرد صاحب قران را زشرم •
• سلیمان ومور است میگفت نرم •
• بزد زانو وپیش کشها کشید •
• بحدی که دستش بآن مي رسید •

گفتار درتوجه صاحب قران سعادت انتما بجانب روحا

صاحبقران ممالک ستان یارعلي والی موصل را غجرجي
ساخته ازانجا شبگیر فرمود وبمبارکي وطالع فرخنده متوجه

روحا شد و امرای تومان ترتیب لشکرداده فوج فوج روان شدند ٭ بیت ٭

٭ جهان شد چو دریای شوریده موج ٭
٭ روان گشته دریا دلان فوج فوج ٭
٭ بُد اُردو زکثرت جهانی دگر ٭
٭ ز گردِ سپه آسمانی دگر ٭

و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس بر سبیل استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتکاری کرد بنا برین چون حضرت صاحبقران در اواخر صفر بحوالی ماردین رسید واو را مطیع و منقاد می دانست پیش وی کس فرستاد که با لشکر مرتب در عقب بتعجیل بیا که ما را عزیمت مصر و شام مصمم است و ازانجا گذشته براس العین نزول فرمود و تمامی لشکر را بحبقون(۱) فرستاد سپاه برنغار ایل و ولایت حسین و قراقویلوق را غارت کردند و سپاه جرنغار مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسپ و شتر بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکر منصور با غنایم نا محصور باردوی همایون باز آمدند ازانجا نهضت نموده بروحا رسیدند کزل نامی که حاکم آن حصار بود چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید از بیم حصار گذاشته بیرون

(۱) د ز بعض نسخ بجای آن (بحیقون) و در بعض (بچپقون) است ٭

رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند ودر کوهی بلند که داشتند پناه جستند حضرت صاحب قران امراء و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد وهمه را غارتیده اسیر کردند و آن حضرت با شاهزادگان و نوبینان و ارکان دولت بمبارکي و طالع سعد بشهر درآمدند و عمارات آن شهر مجموع از سنگ تراشید برآورده اند وگویند از بناهای نمرود است و قصه درآتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درانجا دست داده و آن چشمه که از منبع یانارکونی بردا وسلاما علی ابراهیم درمیان آتش جریان یافته هنوزجاریست ودرحوالی چشمه آثارسیاهي آتش و دود پیدا است حضرت صاحب قران کامگار با اعوان وانصار آثارآن بدایع که بنورایمان تصدیق نموده بودند برای العین مشاهده فرمودند ودران چشمه غسل کرده ازان آب بیاشامیدند و نوزده روز دران شهرتوقف نموده مجلس انس وبزم عشرت بیاراستند وطویهای پادشاهانه مرتب داشته عاطفت خسروانه جماعتی راکه بمراسم جان سپاري قیام نموده بودند عنایت فرمود وباصناف نوازش سرافراز گردانیده اوکاداد و جنید ترکمان درین موضع عزبساط بوس دریافته خدمتهای لایق بجا آورد وبجان زینهار جسته جهت اهل وعیال وولایت خود امان طلبید ووالی حسن کیف نیز

هما نجا بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافت و بجبین عجز آستان عبودیت فرسوده وظایف نیکوبندگی بتقدیم رسانید و میامن مراحم بی دریغ شامل حال او گشت و چون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده خلاف آنکه خود اظهار کرده بود بظهور پیوست صاحب قران فرمود که مقتضای توره و یاساق نیست که یاغی را درمیان ولایت گذاشته متوجه مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بسعادت و اقبال سوار شد و عنان عزیمت بصوب ماردین معطوف داشته بازگردید و درین حال سلطان علی حاکم ارزین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفهای لایق بمحل عرض رسانید و حاکم باتمن نیز بهدایت دولت و رفاقت اقبال بآستان سلطنت آشیان آمده درسلک بندگان انخراط یافت و مهد اعلي چلپان ملك آغا و دلشاد آغا که مدت سی و پنجروز بود که از حضرت صاحب‌قران جدا مانده در اغرق بودند از پیش رانده بربالای پشته بدولت تلاقي فایزگشتند و اغرق نیز از ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب قران کامکار لشکر نصرت شعار مرتب داشته روان شد و چون بهفت فرسخی ماردین موضع چملیك[۱] معسکر همایون گشت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای چملیک (چیلیک) دیده شد ٭

ملک عزالدین حاکم جزیره[1] بدرگاه عالم پناه آمد و شرف بساط بوس دریافته پیشکشها کشید و خراج و تغار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت و باز گردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد بپایه سریر اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسپان نامدار و استران راهوار و تقوزهای لایق بیاورد و بوسیله امراء در شنبه بیست و هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آن حضرت از سبب تعلل درآمدن سوال فرمود و او بزانو درآمده زبان استغفار باعتذار برکشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه برحال او تافته صنوف عنایت و نوازش پادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و ازانجا کوچ کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام نزول همایون گشت *

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمرشیخ انارالله برهانه

شاهزاده عمرشیخ که باستجماع سایر ملکات ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و درمیان لشکر منصور رایتی در قریب یکسال که در فارس بود از قلاعِ آن حوالی و نواحی انچه اِیل نشده بودند چون قلعه اِصطخر و قلعه فرک و در گرم سیر قلعه شهریاری به نیروی دولت روزافزون همه را فتح

(۱) در بعض نسخ بجای جزیره (حویزه) مکتوب است *

فرموده بود و بدر قلعه سیرجان که جمعی امراء بمحاصره آن
مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود رفته وحضرت صاحب قران
دران وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده متوجه دیار
بکر شد کس بطلب امیرزاده مشار الیه فرستاد و در زمانی که
بمحاصره آن قلعه مشغول بود خبر باو رسید شاهزاده برحسب
فرمان ایدکو برلاس و شاه شاهان والی سیستان وبیر علی
سلدوز را برقرار بمحاصره بازداشت وبشیراز مراجعت نمود
وازانجا یراق کرده امیر سونجک را جهت ضبط مملکت
فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار
بکر شد و امیر سونجک برحسب اشارت حضرت صاحب قران
بتعمیر قلعه فهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شد و
شاهزاده با لشکری آراسته ازراه شولستان روان شد واز
کردستان عبور نموده میرفت درراه بقلعه مختصر رسید که آنرا
خرماتو گویند و اندک مردمی درانجا ساکن بودند
شاهزاده بنظاره آن قلعه ببالای تلّی برآمد و نادانی از
قلعه تیری انداخت وازقضا بشاهرگ او رسید و درجه
شهادت یافت * * نظم *
هردم بکمان کینهٔ خویش * تیری کشد آسمان بد کیش
مذگر که بدیگری کشاید * کزوی چوگذشت برتو آید
آری ازافق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که بعد زوال

نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر بگردون نکشید که از زلزله فنا اختلال پذیر نگشت * * نظم *

بگلزار گیتی درختی نرست * که ماند از جفای تبر زن درست
درین باغ رنگین چو پژّمرد رو * نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو

فرزند ارجمندش امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت را دود حیرت از سربرآمد و حدوث آن واقعه هایل آتش اندوه در جان همگنان زد * * نظـــم *

* باز اجل چو جانِ جهان را شکار کرد *
* دلها خراب ازاندُه و جانها فگار کرد *
* شام از فراقِ خسرو انجم زدُرّ اشک *
* اطرافِ چرخ پرگهـرِ شاهوار کرد *
* زین هول صعب ناک بسی کار زار شد *
* درمان چه با قضا نتوان کار زار کرد *

واین واقعه اواسط زمستان در ربیع الاول سنه (ست و تسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل دست داد مدت عمر شاهزاده شهید سعید چهل سال بود لشکریان بناله و خروش چون دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ متنفس را درانجا زنده نگذاشتند و چون خبـرِ این مصیبت جهان سوز در ظاهر ماردین بارد وی اعلی رسید امراء متحیر مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان گذاشتن *

* نظم *

* بو العجب واقعه باشد و مشکل کاری *

* که نپوشیده توان داشت نه گفتن یارند *

اخر الامر همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند * * بیت *

حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند یك یک بآه و نفیر

صاحب قران کوه وقار از کمال نفس بزرگوار لباسِ کرامت بفت و ما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بکریمه انا لله و انا الیه راجعون برکشاد و ادخار ثواب جزیل و اجر جمیل را بر مرارتِ این شربت تلخ مذاق صبر فرموده هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومتِ مملکت فارس را با توابع به فرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب بنفاذ پیوست و او دران وقت شانزده ساله بود و اوج قرا بهادر را با حکمِ همایون بتعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمام تر با میر زاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امراء پدرش باز گردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گردد و چون اوج قرا بهادر بخرما تو رسید و فرمان برسانید امیر بیردی بیگ و امیر زیرک جاکو با لشکر توسقال متوجه اردوی اعلی گشتند و امیرزاده پیر محمد با امراء پدرش و اوج قرا متوجه

شیراز شد و نعش شاهزادهٔ شهید را از موضع برگشته خرما تو
بشیراز نقل کردند و بمرقدي عاریتی بسپردند و بعد از چندگاه
خواتینش سونج قتلغ آغا و بیگ ملک آغا و ملکت آغا و پسر او
امیرزاده اسکندر که در صغرسن بود و در شیراز مانده نعش
را از شیراز بکش بردند * * بیت *

* روانش روان شد بدار السلام *
* شد آب و گلش سوی کش والسلام *

و درانجا ببقعهٔ که از مستجد تات حضرت صاحب قران است
دفن کردند * * نظم *

مرقدش تابنده و پرنور باد * با شهید کربلا محشور باد

و باعث بران نقل باوجود آنکه درسلك ممالك صاحب
قران متعالي مكان تمام ایران با توران انضمام و انتظام یافته
بود آن شد که آن حضرت درکش بقعهٔ ساخته و پرداخته
است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار
و مدفن پدر نامدارش امیرطراغای درجانب قبلی آن
واقع شده و ازیمین و یسار آن بقعه از برای امیرزاده جهانگیر
و دیگر اولاد امجـــاد(۱) مقابر و بقاع احداث فرموده و چون
دولت سرمد صاحب قران موید از بینات آیات قدرت الٰهي
وجلایل مخایل عنایات نامتناهي بود اعوان و انصار سپهـــر

(۱) در بعض نسخ بجای امجاد (واحفاد) دیده شد *

اقتدار نسبت با آن حضرت اخلاصي داشتند که سبب آنرا بمجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوي حمل نتوان کرد چه امیر آقبوغا که یکی ازان خدمتکاران مخلص بود مدة العمر در هر حال و هر محل که بود هرگز چنان نه نشست که پشتش بر طرفی بودي که آوازه آنحضرت ازان طرف شنودي و هنگام استراحت پای بآن جانب دراز نکردی بنا بران اخلاص امرای برنغار و جرنغار و سایر خواص بندگان سعادت یار نسبت با بقعهٔ مذکوره هریك بمورچل مقرر خود مدفني ساخته بودند و درهرجا که بحکم و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات یافتند ایشانرا برحسب وصیت بآن مدفن نقل مي کردند * * بیت *

* محبتی که خدائي بود نه نفساني *

* بموت و فوت نیابد زوال تا داني *

تتمه داستان ماردین

چون سلطان عیسی که ملك ماردین بود موکب همایون را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایز گشت و مال تغار قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان ازبرای خرید فروخت بشهر درآمدند گروهی از زمره جهال و انبوهی از جهله (۱) ارذال جمع آمده برلشکریان غوغا کردند حضرت

(۱) در بعض نسخه بجای جهله (جمله) است *

صاحب قران چون برین معني اطلاع یافت همان لحظه سلطان عیسی را طلب داشت و بزانو درآورده کیفیت حال ازو سوال فرمود و از هرگونه کاوش و خطاب و مجاري کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از دست ندهند و شهر نسپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که من جان خود را فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این معنی برو ثابت شد امر لازم الاتباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ یافت و چون کثرت لشکر و انبوهي سپاه بسیار بود و اواخر زمستان و دران حوالی علف یافت نمي شد رای ممالك آرای ماردین را دران ولا محاصره کردن مصلحت ندید و روز سه شنبه هشتم ربیع الاخر از انجا نهضت فرموده بطرف کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد و روز دیگر از انجا کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امراء لشکرها آراسته بمورچل خود بفوره روان شدند و روز جمعه یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت و باراني دست داد که گفتي تمام اجرام آسمانها ابر گشته مي بارد *

* نظم *

* فلك خواست تا برگ چشم سحاب *

* خیام معسکر بر آرد بآب *
* ز دریا برآورد ابری چوقیر *
* سرِ مشک بکشاد ابرِ مطیر *
* تو گفتي جهان باز طوفان گرفت *
* محیطِ بلا جمله کیهان گرفت *
* دران دشت امکان بودن نماند *
* بجز کشتي عجز ما من نماند *
* روان گشت لشکر چو کشتي بر آب *
* فرو ماند اشتر چو خر در خلاب *
* ازان پیل بالا گِلِ تیره جوش *
* ز اسپان نبودی برون غیر گوش *

و زمین آن موضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دیده شد بحیثیتی که چهارپایان تا بسینه در وحل فرو میرفتند و چند روز لشکر در بلای آن لای ماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تلف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت مي شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بگذاشتند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحب قران با لشکرِ قول در جمعه دهم جمادی الاول ازان بلاد بیرون آمده در علف زاري نزول فرمود و از بهر تفقد و استعلام احوال شاهزادگان کس

باز گردانید و شاهزادگان و امراء با تومانهای خود هرکس
درپیش خود نمدها و زیلوها و تاجپرهای[1] خیمه خود
برروی لای انداخته و راه ساخته بتمامی بیرون رفتند
وازانجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند و حضرت
صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزندان
بجانب سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در موضع
چیملک با ملک عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود
وبنوازش مخصوص گشته در راه پای از راه صواب بیرون
نهاده دست جسارت بآن تحف وهدایا دراز کرده همه ر
برگرفت وبجزیره درآورد و ملک عزالدین حاکم آنجا عهدی
که با بندگان حضرت کرده بود شکسته با آن شور بخت
هم داستان شد ویاغی گشت صاحبقران گردون اقتدار الزا
حجت راد و نوبت قاصد فرستاد واورا پیغام داد که شیخ ر
گرفته پیش ما فرست تا از سر گناه تو درگذریم واگرنه جزیر
وقلاع و خیل و حشمت درزیر سم ستور ناچیز خواهد شد
ملک عزالدین را نکبت وادبار دامن گیر شده بو
برحصانت قلعه و آب شط اعتماد کرد و سخن قبول ننمو
خردداند که بنیادی که برآب نهند استوار نیاید اما خاکساری
را که باد نکبت آتش دولت فرو نشانده پرده پندار پیشر

---

(۱) دربعض نسخ بجای تاجپرهای (قناطهای) دیده شد •

بصیرت فرود آمد * * بیت *

قضا چون زگردون فروهشت پر * همه زیرکان کور گشتند وکر

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جزیره و نواحی آن

چون ملك عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز دوشنبه سیزدهم جمادی الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود وبا تمام لشکر از دجله بکوبسرو عمد گذشته شبگیر کرد در وقت سحر که آن روز برگشتگان در خواب بودند بیخبر و غافل عساکر گردون مآثر چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام ولایت و احشام ایشان عرضهٔ غارت و تاراج گشت و دوسه قلعه او را بگرفتند و مال و چهارپای بسیار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملك عزالدین دران آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد چون او را بشناخت بشکنجه و عقوبت بسیار بسی چیزازو بستد و او را رها کرد و چون صرصر قهرصامت و ناطق آن نواحی و دیار را بباد غارت و تاراج برداد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده آواره شد صاحب قران گیتی ستان ازانجا نهضت نموده بسعادت واقبال بازگشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشته فرمان داد که تمام غنایم و گوسفندان را بموصل برند برحسب

فرموده آنرا بچهل کشتي درمدت ده شبانه روز از آب بگذرانيدند و از آب بشيب رانده باردوي همايون رسانيدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بصوب ماردين نوبت ثاني

چون شهريار عدالت شعار بهار از ميامن عون واقتدار مبدع مختار رجل وعلا جذوه قواى ناميه را تقويت نموده بكار درآورد و سپاه زبرجد لواى گيا روى زمين را بفيروزى فرو گرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران كامگار بعد از فتح جزيره و توابع و تسخير قلاع آن نواحي و مواضع عازم ماردين شد و قورلتاى فرموده سايه التفات برضبط لشكر انداخت و مجموع پيادگان را سوار ساخته و در روز جمعه غره جمادي الآخر متوجه ماردين شد * * نظم *

زكوس شهنشه برآمد خروش * سپاهي چو دريا درآمد بجوش
شد از جوش پولاد پوشان ستوه * همه دشت و صحرا و هامون و كوه

اميرزاده ميرانشاه با لشكرهاى خود برحسب فرموده بمنقلاى روان گشت و صحرا نشينان آن ولايت كه دربيابان وكوهها بودند همه را بتاخت و غارت كرد و روز سه شنبه دوازدهم ماه مذكور صاحب قران كامگار با لشكر منصور بظاهر ماردين رسيده شهر را مركزوار درميان گرفتند وخيمه

و خرگاه و سرا پرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند * بیت *

سپاه اندر آمد چنان چون سزد * همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد

روز دیگر که خسرو جهان گیر زبرجد سریر گردون مقام بعزم تسخیر این عالی حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام برآورد صاحب قران گیتی ستان و شاهزادگان و امرای تومانات و هزارجات و قوشونات لشکرها آراسته متوجه حصار شهر شدند و از غریو کورگه و کوس و کرنای و خروشِ سورن و جوشِ بهادران رزم آزمای گوش زمانه کر ساخته جنگ در انداختند * * بیت *

* سواران سوی رزم کردند رای *

* تو گفتی که عالم برآمد زجای *

* جهان گشت پردار و گیرِ نبرد *

* شد از وهم رخسارِ خورشید زرد *

و پیش از همه لشکرِ قول سپر در روی کشیدند و نردبانها بر دیوار حصار نهادند و با تیغِ سرافشان و گرزِ گران بنردبانها برآمدند و سایر لشکر مغفر شکاف از جوانب و اطراف حمله آورده به نیروی دولب قاهره دشمنانرا براندند و شهر را مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه نهادند و سپاه ثوابت شمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون آشام در پی ایشان کرده تا دروازه قلعه براندند و بسي از

ایشانرا بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در زیردست و پا هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غنایم بی حد بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای شتران گرفتند و در پای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن حصاریست بغایت استوار برسرِ کوهی بلند واقع شده و یک راه بیش ندارد و از قلعه بمقدار یک آسیا آب بزیر می آید و جواهرِ اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعار شعراء بتخصیص ابن سرایا منظوم است و بقلعه شهبا موسوم سپاه گردون انتقام آنروز تا بشام در پای آن حصار آتش پیکار افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از بالای قلعه بسنگ بارانِ سیل بلارا پیش گیری میکردند و چون شب درآمد لشکرِ ظفر قرین در حوالی قلعه توقف نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمده جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته بودند همه را فرو ریخت عساکر گردون مآثر با زروی جلادت بقلعه نهاده ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار رفته بودند و پناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده کردند وهم و هراس بریشان غالب شد و بتضرع و زاری زنهار خواستند صاحب قران سپهر اقتدار با لشکرِ فیروزی آثار از

پای قلعه معاودت نموده باردوی همایون خود فرود آمد و ایشان از قلعه تقوزهای بسیار و اسپان نامدار بیرون آورده پیشکش کردند و مال و خراج بگردن گرفتند والتزام وظایف خدمتگاري را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که درین ولا اهالي ماردین را یاوري نمود آن بود که چون شب بگذشت و مبشر سپیده دم بشارت قدوم نیراعظم در اغوار و انجاد عالم انداخت صباح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرا یملک خانم ایلچي رسید و بشارت رسانید که حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالمیان امیرزاده شاهرخ را فرزندي کرامت فرموده و نهالِ اقبال در جویبار سلطنت گلی تازه بار آورده * * نظم *

* طالعِ عالم شده نیکو بمیمون اختري *

* منتظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهري *

ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ

در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ست و تسعین و سبعمایة) مطابق فروردین ماه جلالي موافق ایت ئیل در قلعه سلطانیه * * نظم *

* بسلطان گیتی ستان شاهرخ *

* خدا داد شه زادهٔ ماه رخ *

* که اوجِ سریرِ شهی یافت تاب *

* ازان ماه چون مشرق از آفتاب *
* فروغ سعادت و انوار جاه *
* درخشان زرویش چو خورشید و ماه *
* تو گفتی یکی کوکب از اوج ماه *
* برآمد باقبال بر تخت گاه *

ماهران صناعت تنجیم در تحقیق وقت ولادت واستخراج جزو طالع وتحریر مراکز سایر بیوت و تعیین مواضع کواکب و سهام شرایط احتیاط مرعي داشته و دقایق اعمال بجای آورده زایچه طالع همایونش بقلم دولت بربیاض سعادت کشیدند * * نظم *

* اسد طالع و صاحبش آفتاب *
* ازان گشت در سلطنت کامیاب *
* شرف یافته آفتاب از حمل *
* گرایند ه از علم سوی عمل *

و چون این بشارت مسرت افزا بسمع مبارک حضرت صاحب قران گیتي ستان رسید مواد بهجت و سرورش تضاعف پذیرفت و از غایت خرمی و شادمانی نایره غضب و... آن حضرت بکلي فرو نشست و بشکرانه آن عطیا هده اهالی ماردین و آن حوالی را رقم عفو و اغماضي زنهار سر انتقام ایشان گذشته مال راکه قبول کرده بودند آنا راز

و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود *

* نظم *

بخواهندگان گر کسی زر دهد * بجای زر او شهر و کشور دهد

وروز شنبه کورگه کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود وراهها بخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب قران از راه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و امیرزاده میرانشاه بالشکر خود از راه جوسق و امرای تومان بمورچل خود بهمین سبیل هرکس از راهی باز گشتند وچون حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن نواحی ببالای آب دجله بایلغار روانه گردانید و بنفس مبارک از آب گذشته بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود و سه روز در آنجا توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب آله تاق معطوف دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار قراجه قیا که عبارت از شهر آمد است که بحامد اشتهار یافته بحصانت حصار مغرور گشته سرکشی مي کنند و بقدم انقیاد پیش نیامدند *

گفتار در توجه رایت کشورکشای گیتی ستان بصوب ماردین و فتح آن

چون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی ماردین اطلاع یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر قرین نصرت و ظفر با تمام لشکر متوجه ماردین شد و شب درمیان کرده آنجا رسید و مجموع لشکر از دجله که آبش دران محل بغایت سبک است عبور نموده کورگه و نقاره فرو کوفتند و سورن انداختند و حصار را درمیان گرفته فرود آمدند و آن حصار در استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بگچ استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بربالای آن دیوار دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و برسر باره هم از طرف بیرون و هم از جانب اندرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند و بربالای آن آهک زده و باز برسر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده کنگرها ساخته چنانچه مجموع آن بارو دو طبقه است تا هنگام بارندگی و وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و برجهای عالی ترتیب کرده اند و درمیان هردو برج ده پانزده گز باشد و در اندرون حصار دو

چشمه آب سنگین جاریست وبسی باغهای معتبر هست و این
اوصاف ازدیده ثبت افتاده نه ازمجرد سماع و گویند
ازبنای آن حصار چهار هزاروسیصد سال گذشته ودرهیچ
عصراز اعصار دست قدرت وقوت هیچ ذو شوکت صاحب
اقتدار بفتح وتسخیرآن نرسیده مگرآنکه در ابتداء اسلام
خالد بن ولید با فوجی از لشکراسلام بعد ازانکه مدتی بمحاصره
آن مشغول بودند از راهی که آب ازشهر بیرون می آید
به پنهانی درآمده اند وآنرا فتح کرده القصه پیرامن آن حصار
مخیم نزول عساکر گردون مآثرگشت روزدیگر صاحب قران
ممالک ستان بسعادت واقبال سوار شد و لشکررا به تسخیر شهر
تحریض فرمود وایشان جنگ را آماده گشته با چپرها وتوارها
وخرکها پیش رفتند واز اطراف وجوانب براهل حصار
تیرباران کردند وایشان هرچند از بالا سنگ وتیربر سرِآن
دلاوران نبرد آزمای می ریختند چون کوه ازجای خود
نجنبیدند وعثمان بهادر پیش رفت ویک برج اورا نقب زده
راه ساخت وسید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگررا
نقب درآورد وهمچنین ارغونشاه برجی را نقب زده پیش
ازهمه درآمد وبیالای برج برآمد وداد مردی ومردانگی
داد ودیگرامرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هریک
بنوعی بیالای حصاربرآمدند وچنان حصاری منیع که درمدت

چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود به نیروی دولت روزافزون بدو سه روز مسخّر گشت * بیت *

* و امثال این غرایب و زین هم غریب تر *
* بسیار کرده دولت این شاه دادگر *

و لشکریان باندرون حصار درآمده شهر را غارت کردند و خانها را آتش زدند و سپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته ناپیدا شدند و کس ایشانرا نیافت و یساقیان با تبرها و متینها بر بالای بارو برآمده بویران کردن حصار مشغول شدند و چون آن بنا از غایت استحکام بمرتبهٔ بود که بسعی بسیار اندکی ازان کنده می شد و خراب کردن آنرا روزگاری می بایست پارهٔ از سرهای باروی آن بینداختند و روز سه شنبه ازانجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر جمادی الآخر یکی از طایفه اوزبك بپایه سریر اعلی حاضر شد و بعز عرض همایون رسانید که ییق صوفی یاغی شده میخواهد که در شب بگریزد درحال فرمان شد تا اورا گرفته حاضر گردانیدند و چون تفحص نموده شد اقرار کرد و معترف شد و جمعی مردم که با او متفق شده بودند باز نمود و حال آنکه حضرت صاحب قران بکرات ازو امثال این حکایات ناپسندیده مشاهده کرده بود و از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده و پیوسته درباره او عواطف و مراحم پادشاهانه ارزانی

داشته و اورا تومان داده بود و در برونغار بعد از نسل خانان
ازو بزرگتر و امیری نبود و با این همه از سرشت بد مرتکب
چنین حرکات نا پسندیده میشد * بیت *

زهرکس پشیمان تر او را شناس * که نیکی کند با کسی نا سپاس

بنا برین حضرت صاحب قران ببند او و پسرش امر فرمود و
جماعتی را که با او متفق شده بودند بیاساق رسانیدند *

گفتار در مراجعت ماهچه رایت آفتاب اشراق بجانب آله تاق[1]

رایت آفتاب اشراق محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه
آله طاق شد و در جلگه مهروان[2] و نواحی آن از قلاع و ولایات
مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران کمر خدمتگاری
بسته بدرگاه عالمپناه شتافتند و بسعادت بساط بوس استسعاد
یافتند و مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون
حضرت صاحب قران از میافارقین و باتمان و اشما عبور فرمود
راهها تعیین فرمود و امرای تومان را عجرجیان مقرر کرد
و امیرزاده محمد سلطان با امرای جرنغار از راه چپاچور روان
شد و رایت ظفرنگار از راه سیواسر متوجه صحرای موش

---

(۱) دردو کتاب بجای تاق (طاق) (۲) دردو نسخه بجای مهروان
(مهروران) و دریك نسخه بجایش (نهروان) دیده شد *

گشت و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و دران طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از بسیاری برف بسی چهارپای از استر و شتر دران راه تلف شد روز شنبه پانزدهم رجب ازان عقبهای بلند و دشوار و راههای سخت عبور نموده در صحرای موش نزول فرمود و امیرزاده میرانشاه با امرای برنغار از راه تبلیس گذشته باردوی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جرنغار دران محل برسید و حکام آن نواحي مجموع مطیع و منقاد گشتند و حاکم تبلیس حاجي شرف که در تمام بلاد کردستان به نیکي و راستي او کسی نبود و نسبت با بندگان درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگي بودي باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمود و اسپان نامدار پیشکش کرد * * نظم *

* بسی اسپ بازین و برگستوان *
* بلند و قوی مغز و سخت استخوان *
* سبق برده از آهوان در شتاب *
* بگرمي چو آتش بنرمي چو آب *
* بصحرا ز مرغان سبك خیز تر *
* بدریا در از ماهیان تیز تر *

و ازانجمله یك اسپ بود که با مجموع اسپان نامي که حکام

وسرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش دوانیدند و از همه بدر رفت و هیچ بادپای بگرد او نرسید حضرت صاحب قران اورا ملحوظ نظر تربیت و عنایت گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت اورا بادیگر ضمایم باو ارزانی داشت و یرلیغ داد و بخلعت طلادوز و کمر و شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و ییق صوفی را باو سپرد که اورا در قلعه محبوس دارد و راهها را تفحص فرموده فرمان داد که بنویسند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف وجوانب از برای تسخیر قلاع وبلاد و دفع اهل شرو فساد

رای ممالک آرای صاحب قران ممالک ستان محمد درویش برلاس را بافوجی از لشکر بمحاصره قلعهٔ النجق فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر گردون مآثر رو بگریز نهاده بودند و رفته حضرت صاحب قران باشاهزادگان و امراء و نوییننان قورلتای کرده مشورت فرمود و رای بران قرار گرفت که لشکر درعقب ایشان برود و برهان اغلن را سرسپاه گردانید و ایباج اغلن و جهانشاه بهادر را بادیگر امراء همراه او کرده از صحرای موش بایلغار

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تا هرجا که باشد بروند و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک دران جلکا چند روز توقف فرمود و بجهت قلع و قمع آنان که بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه را بفرستاد تا هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید امان بخشند و آنرا که سرکشی ورزد بدست انتقام از پای درآورده ولایت و احشام اورا غارت کنند و بقلعه النجق رفته بمحاصره مشغول شود و تواجیانرا فرمان داد که برد و از تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعادت و اقبال بجانب آله طاق بازگشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل و موسم سمن و سنبل است ازانجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی گشتند و از تبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را در سه شنبه بیست و پنجم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهار شبانه روز قطع راه کرده در میان مرند و خوی بایشان رسید *

* نظم *

دولت دیدار میسر شده * دیدهٔ اقبال منور شده

و چون نواحي اخلاط مخيم نزول همايون گشت خاقان حاكم عادل جوزكه از هواخواهان ديرينهٔ آنحضرت بود بپايه سرير خلافت مصير آمد و پيشكشهاے لايق كشيد و چون خدماتِ او ازسرِ اخلاص بود در حضـرت اعلى عزقبول يافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط وايل آنجا را با وسيورغال فرموده يرليغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شكار انداخت روز چهار شنبه جرگه بهم آمد * * نظم *

* جهان جوى ميشـد چو غرنده شير *
* جهنـده هزبري شكاري بزير *
* بران صيد گه چون گذر كرد شاه *
* معنبـر شد از گرد او صيـد گاه *
* شكار انگـنان با ظفـر هم قرين *
* زچرّنده خالي شد آن سرزمين *
* اديمِ گوزنان سرين تا بسـر *
* ز پيـكان زرين شده كان زر *
* كمانِ شهنشـه كميـن ساختـه *
* شكارى بهـر تيـرى انداختـه *

صيد بسيار از آهوي سفيد وغوچ و ميش كوهى و گوزن و غير آن بينداختند و چون مدت يازده ماه بود كه شاهزادگان

با اغرق مبارک در سلطانیه مانده بودند استیلای شدت شوق سلسله عطوفت حضرت صاحب قران را تحریک داد و اغرق گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب در اوج کلیسای آله تاق استراحت نمود و صباح جمعه جمعیب آثار سعادت شعار که عید اخیار و ابرار است چشم امید روزگار بجمع شمل اقبال و اتفاق دولت تلاقي و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و آغایان نثارها کردند و همگنان را نهالِ آمال و اماني از میامنِ وصول بحضرت صاحب قراني باز هار و اثمارِ بهجت و شادماني آراسته و برومند گشت * بیت *

و برونق دورنگي روزگار * که لطف گلشن نیست بی قهر خار

از تذکر واقعهٔ جگرسوز غم اندوز امیرزاده عمرشیخ جراحتِ آن مصیبت تازه گشته و شاهزادگان و خواتین و نوبینان مراسم تعزیت بجای آورده وظایف دعا بادا رسانیدند * نظم *

* گرفرو رفت اختري از آسمانِ سلطنت *

* آفتابِ اوج شاهي جاودان تابنده باد *

* ورگلی ازشاخسارِ ملک برخاک اوفتاد *

* گلبنِ اقبال سلطانِ جهان پاینده باد *

صاحب قران خلافت پناه زبانِ استرجاع را باعادهٔ انا لله برگشاده چهرهٔ وقار پادشاهانه را بگلگونهٔ صبر جمیل بر

افروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر اشتغال جهانبانی انداخت و تیمور خواجه آقبوغا را با فوجی از لشکر بمدد محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد و درروز دوشنبه بمبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه قلعه آیدین شد و چون بآنجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نموده هرچه داشتند از نقود و اقمشه و چهارپای و غلات بیرون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند مرحمت حضرت صاحب قران ایشانرا معاف داشته از انجا مراجعت نمود و شب درمیان کرده باوچ کلیسیا نزول فرمود درین اثنا از شهر ارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام نمود و زانوزده پیشکشهای لایق کشید عاطفت پادشاهانه او را بانواع نوازش و تربیت اختصاص بخشید *

گفتار در فتح قلعه اونیک

چون مصر پسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت بدرگاه عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگی و خدمتکاری قیام نه نمود داعیه تسخیر آن حصار از خاطر حضرت صاحب قران سربر زد و امیرزاده محمد سلطان را با لشکری بجانب اونیک روانه گردانید و بنفس مبارک روز

سه شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلکای الش کرد نزول فرمود و ازانجا نهضت نموده به تعجیل براند و از کوسه طاق[1] گذشته روز پنجشنبه هزدهم پیشتر از امیرزاده محمد سلطان باونیک رسید و از غریو کورگه و خروش سورن زلزله در جهان افگنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و با زمین برابر ساختند و مصر با اتباعش گریخته ببالای قلعه کوه بر آمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند و تند و هر ممرکه احتمال آن داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آنرا بگچ و سنگ استوار کرده بودند و یک طرف آنرا بارو کشیده و دروازه مستحکم گردانیده و ترکمانان دران بالا جنگ و قتال را آماده گشته امرای تومان و بهادران لشکر کشورستان پیاده شده چپرها گرفتند و به نزدیک دروازه بپای کمر بر آمدند و جنگ در پیوستند * نظم *

* پیاده روان شد بکردار پیل *

* سوی مصر مانند دریای نیل *

* سپه چون بقلعه رسیدند تنگ *

* بر آمد ز هر جانبی کوس جنگ *

---

(۱) در سه نسخه بجای طاق (تاق) است *

* قبوجي ز هرگوشه بگماشتند *
* عراده ز هر سو برافراشتند *
* که هرکس که جنبد فرازِ فصیل *
* بناوک زنندش که گردد قتیل *
* فرازِ کمرها بسانِ پلنگ *
* سپاه انجمن شد بآیینِ جنگ *
* چو مژگانِ خوبان دو صف رزم ساز *
* یکی در نشیب و یکی در فراز *

و جمعه نوزدهم ماه مصرپسر و نایب خود را با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و عرضه داشت که بندهٔ مطیع آن حضرتم و مرا قوتِ مقاومت با بندگانِ درگاه نیست و زهرهٔ بیرون آمدن هم ندارم اگر آنحضرت این نوبت بنده را بجان امان بخشد از سرِ امن و اطمینان بوظایف خدمتگاری قیام نمایم حضرت صاحب قران ایشانرا نواخته خلعت و کمرداد و فرمود که از سرِ جریمهٔ او درگذشتم باید که هیچ اندیشه بخود راه ندهد و بی توقف بیرون آید و چون ایشان باز گشتند و بقلعه درآمده این سخن با و رسانیدند توفیقش یاوري ننمود و آن سخن را که خیر و صلاح او دران بود بسمع قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده بتیر انداختن مشغول شدند روز دیگر امیر طهورتن پیش رفت و مصر را از راهِ نیک خواهي

نصیحت کرد که این چه سودای فاسد است که ترا بر مخالفت میدارد با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از مقاومتِ او سپر انداخته اند معارضه کردن نه طریق عقل است ترا ازین ورطه جز بوسیلهٔ عجز و مسکنت خلاص ممکن نیست * نظم *

بشاهی که شاهانِ روی زمین * سپردند شاهي و تاج و نگین
چو رستم دو صد بردِ ربار اوست * کمربسته وزجان هوادار اوست
فریدون و جمشید وخاقان چین * بدرگاه او بندهٔ کمترین
نباشد ترا مصلحت داوري * همان به که رو سوی عجز آوري
به پشتي قلعه مسازید جنگ * که درچنگ ترکان چوموم است سنگ
چه حدِّ تو باشد باو کارزار * چنین کار را خوار مایه مدار
همان به کزین قلعه آئي برون * سرِ کوه ناگشته دریای خون
درین گفتن ایزد گواهِ من است * که سوی صلاحِ تو رای من است

مصر چون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده شد و بازپسر را باستلمش که از خویشانِ نزدیک او بود و از سرداران و دلاوران آن دیار با اسپانِ نامدار بیرون فرستاد و بتضرع و زاري همان التماس که اول کرده بود درخواست نمود صاحب قران سپهر اقتدار دانست که او خاطر بیرون آمدن ندارد في الحال بحبس ستلمش و کسانی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه بیست و یکم

ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم بودند بمعسکر همایون پیوست و شب هنگام لشکر منصور بپای کمر شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه نمودند و در اثنای جنگ از قلعه تیری انداختند خبری بران نوشته چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و بر مضمون آن اطلاع افتاد حاصلش آن بود که ستلمش که بیرون آمده از خویشان نزدیك مصراست و بهادر و سردار این قلعه اوست اگر او را بند کنند پشت استظهار اینها بشکند

* بیت *

* بشه گفتي ایزد خبر داده بود *
* که بند وی از پیش بنهاده بود *
* شهی را که دل گشت چون آفتاب *
* بود حکم رایش سراسر صواب *

و حضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرمود و او درسن شش سالگي بود و چون بپایه سریر اعلی آمد روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگي حضرت را ببوسید و زانو زده بلفظی فصیح زاري کنان خون پدر درخواست کرد وعرضه داشت که اگر بندگي حضرت اورا ببخشد من بروم واورا بگویم که با کفن و شمشیر بدرگاه آید واز جمله غلامان این حضرت باشد صاحب قران کامگار فرمود که خون پدرت را

بتو بخشیدم بشرط آنکه بیاید و برحال این کودک ترحم فرموده خلعتِ فرزندانِ خود درو پوشانید و حمایل زرین درگردن او آویخت و استمالت نامه بقلم عاطفت نگاشته باو داد و پیش پدر فرستاد و چون اورا باین طریق بقلعه درآوردند اهالي آنجا درخروش آمده زبان بدعا و ثنا برگشادند و جماعتی از بندگان حضرت را که باآن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشان را بسی زر و خلعت داده به تعظیمی هرچه تمامتر باز گردانیدند لیکن مصر را خوف بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه بصلاح خود نمي برد و آن مایه قوتِ نفس که بیرون آید و خود را ازان مهلکه برهاند نداشت و چون بازدرآمدن تعلل کرد حضرت صاحب قران امر فرمود که امراء تومان هرکس بهٔسِیبَه خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر اسباب جنگ حصار از عراده و رعد و تیرچرخ آماده داشته کورگه و نقاره فروکوفتند و برغو کشیده بجنگ مشغول شدند * نظم *

* برآمد خروشیدنِ کارزار *
* سپاه اندر آمد بگردِ حصار *
* ز بس ناوک وسنگ شد پر نهیب *
* نشیب از فراز و فراز ازنشیب *

عساکر گردون مآثر بزخم سنگِ منجنیق بسیارے ازان خانها
که دران بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا مادر
مصر از قلعه فرود آمد و بسعادتِ بساطبوس فایز گشته زبان
تضرع بشفاعت فرزند برکشاد و از سرِ عجز و اضطرار عرضه
داشت که او را چه حد مقاومت با بندگان این آستان باشد
این اضطراب از غایت خوف میکند والحق از هیبت شکوه
این درگاه شیر شرزه را جگر آب میشود اگر او نیز ترسد عجب
نباشد * مصراع

* چه کند بپای پیلان الجوق ترکمانی *

روز دیگر حضرت صاحب قران اورا نوازش فرموده خلعت
فاخره پوشانید و فرمود که پسرت اگر امانِ جان و سلامتِ
خان و مان مي طلبد بگو تا زود بیاید و حضرات عالیات
سرایملك خانم و تومان آغا و دیگر خواتین اورا خلعت
داده روانه گردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال
با پسر باز راند دولتش پشت کرده بود یاری ننمود و سعادت
روی برتافته بود دستگیري نکرد که از سرِ عناد برخاسته
بپای اذعان و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتابد و ازان مضیق
خلاص یابد همچنان درمقام یاغي گري باز ایستاد یرلیغ لازم
الاتباع بنفاذ پیوست که در مقابل حصار ملجور سازند *

* نظم *

چنین داد فرمان شهِ نامور * که هرکس که بود از سپه سربسر
سه روزه ره از هر طرف تاختند * درختی که پیدا شد انداختند
در اطراف قلعه به نیروی بخت * کران تا کران شد فگنده درخت
امیری که در رزم بودی چو سام * علی قدر عثمان عباس نام
شهش گفت تا بر سرِ آن سپاه * ستاد از گهِ شام تا صبح گاه
و بجد هرچه تمام تر آن چوبها را برهم مینهادند و لشکریان میان
آنرا از سنگ و گل پر میکردند و بر می آوردند تا ملجور تمام
شد و از حصار ایشان بلند تر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود *

* نظم *

چو ملجور سرکوب شد با حصار * بگردون برآمد دمِ کارزار
گروهِ سپه بر سرِ ملجور * چو دریای جوشان درآمد بشور
و از بالای ملجور که با کاخ ناهید و قصر هور برابر ساخته بودند
و از آن منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار برافراخته
بودند چندان سنگ برهوای آن قلعه پران گشت * * نظم *

* که گفتی سپهرِ بلند اقتدار *
* کند اهل آن قلعه را سنگسار *
* مگر آسمان سنگ بارد همی *
* جهان را بر ایشان سر آرد همی *
* کسی را که با شاه دل نیست راست *
* اگر بر سرش سنگ بارد رواست *

و چون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و از بی آبي آتش درنهاد ایشان افتاد و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند مصر و متعلقانش با جمعي سپاهیان همچنان بخیرگي جلادتی مي نمودند و ازبیم جان دست و پای مي زدند لشکر منصور بسنگ منجنیق خانهای ایشانرا ویران ساختند و خرگاهها برسر ایشان کوفتند درین حال مصر مضطر و سراسیمه گشته باز نایب خود را بیرون فرستاده التجا با میرزاده محمد سلطان آورد و تضرع و زاري بسیار نمود شاهزاده جوان بخت فرستادهٔ اورا پیش حضرت صاحب قران برد و حال اضطرار و سراسیمگي مصر را عرضه داشت آن حضرت فرمود که اگر بیاید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت پوشانیده باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگذارد دهشت و حیرت او زیاده از ان بود که بآن سخن تسکین یابد بهمان وضع که بود برقرار اصرار نمود و بکوشش بیهوده دست و پای میزد گروهی از مبارزان سپاه ظفر پناه بکمرها و راههای باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهین با هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکمری بلند برآمد * نظم *

* چو بگرفت طوطي زرینه پر *
* زنیلي قفس آشیانی دگر *

* ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ *
* بر آورد پر و بیازید چنگ *
* دران شام مانندهٔ پر زاغ *
* که کس ره نبردی بشمع و چراغ *
* بر آمد ببالای کوهِ بلند *
* به نیروی اقبال شه بی گزند (۱) *

و دران بالا جهت اعلام لشکر منصور آتش برافروخت امیر ارغونشاه اختاجي و امانشاه خزانچي چون آن حال مشاهده کردند با چند بهادر دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شده بجنگ مشغول شدند * نظم *

* شب تیره بود و گذرگاه تنگ *
دلیران سوی جنگ یازیده چنگ *
* خروشیدنِ تیغ افراشته *
* چراغی براهِ اجل داشته *
* برون جسته تیر از کمینِ کمان *
* شده مرگ را راهبر سوی جان *

ران جنگ امانشاه زخم دار شد و ازانجا بازگردید و ِنشاه و بهادران که با ایشان همراه بودند و ذکر هریک

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای گزند (کمند) است *

بتفصیل تطویل دارد پیش رفته بکمری برآمدند که سَمْکِ آن
مقدارسي صد گزبیش بود بپای دیواری رسیدند بزخم
کلنگ و میْتین سنگ را سوراخ کرده زیربارو را مجوف
ساختند و برسرِ چوبها بازداشتند دران حال نوکران مصر
چون نیل بلا را برخود محیط یافتند از مصر اعراض کرده روی
برگردانیدند و ازبالای کوه خود را مي انداختند و خلایق
که دراندرون حصار بودند بجمع فریاد برآوردند و ساز و سلاح
جنگ ازتن کشیده و انداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر
ازین حال بغایت عاجز و مضطرب شد و روز آدینه که روز عید
بود دیگربار مادر و پسر را بیرون فرستاد وایشان بپایه سریر اعلی
شتافته مادرش برخاک افتاد و روی تضرع بر زمین مالیده
بآب دیده و سوزسینه خون پسر را درخواست کرد عاطفت
پادشاهانه برزاري آن بیچاره ترحم نموده فرمود که اورا
بخشیدم و از خون او درگذشتم اما اگر حیاتِ خود میخواهد
همین لحظه بیرون آید و اگر تقصیر فماید بتایید الهي قلعه را
تسخیر خواهم کرد و خون خلایق بگردن او خواهد بود مادر
مصر متحیر و اندیشه ناك بازگشته بقلعه درآمد و آنچه شنیده
بود بازراند مصر آن روز دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش
که مانده بودند خود را از قلعه انداختن گرفتند چون مصر
حال بران منوال دید بر حسب ضرورت کفن در گردن

انداخته و شمشیر بدست گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمد
و التجا بامیرزاده محمد سلطان برده روی عجز بر خاک
نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قران
درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمر غلامي
برمیان جان بسته از زمره بندگان کمترین باشم و مدة العمر
بمراسم خدمتگاري و جان سپاري قیام نمایم شاهزاده
او را استمالت نموده دل خوشي داد و بدرگاه عالم پناه
آورد و سخنان اورا بعرض رسانیده خون او را درخواست
کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت را بقبول تلقي فرمود
و رقم عفو بر جریده عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید *

* بیت *

شفیعی گرامي مددگار بود * گنه عفو شد گرچه بسیار بود

تمام اسلحه وادوات حرب که دران قلعه بود فرود آوردند
و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که مصر و سلطان عیسی
حاکم ماردین هردو را بسلطانیه برند و ازانجا بسمرقند
فرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه
بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلادت و مردانگي
بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت داد
و اولکا(۱) آرزاني داشت *

---

(۱) در چهار نسخه بجای اولکا (اوکلکا) دیده شد *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار حضرت صاحب قران از اونیک

حضرت صاحب قران قلعهٔ اونیک را بامیر اتلمش سپرده جمعی از لشکریانرا پیش او بتوسقال باز داشت و پنج روز دران موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی بگذرانید و روز پنجشنبه هفتم شوال بسعادت واقبال ازانجا نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم * نظم *

جهانِ خرد آصفِ جم نگین * وزیرِ فلک مرتبت سیف دین
ز سوی سمرقند شادان رسید * بسی پیشکشهای لایق کشید
شه ازوی خبرهای توران زمین * بپرسید تا باز داند یقین
چنین گفت کاندر همه ملک شاه * نیارد کسی تیز کردن نگاه
چو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر * که یارد دران تیز کردن نظر
چنه از قرا خواجه زان سو شتافت * خبر زین ممالک ستانی چو یافت
حکایت بدستور می گفت شاه * چنین تا سوی منزلی کرد راه
یکی مرغزارِ چو باغِ بهشت * که رضوان تو گفتی دران لاله کشت
گلِ هفت رنگ اندران مرغزار * علف خوار اسپان وجای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه * سپاهش گرفتند یکروزه راه

و دران جلکا چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هیزدهم دران موضع طوی عظیم فرمود * نظم *

دران مرغزارِ چو خلدِ برین * بفرمود شاهِ زمان و زمین
که شاهانه بزمی برآراستند * بشاشت فزودند و غم کاستند
بگردون رسیده سرِ بارگاه * ز فرِّ شه آراسته تاج و گاه
بهرسو امیران و گردن کشان * بآیین خدمت کمر بر میان
جهان در جهان شیره بود و شراب * خورشهای الوان برون از حساب
نوای مغنی و آوازِ رود * بعالم فگنده صدای سرود
که بی شه زمانه زمانی مباد * زدورِ زمانش زیانی مباد
جهان باد یکسر بفرمانِ او * خداوندِ عالم نگهبانِ او
ودرین اثنا امیر طهرتن راد را امور ملکی نصیحتهای پادشاهانه فرموده بانواع نوازش وانعام اختصاص بخشید و ولایت ازرنجان و آن نواحی باو ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود و بکلاه و کمر مرصع سرافراز گردانیده روانه ساخت و امیر زیرک جاکو با فوجی از سپاه ظفرپناه پیش ازین برحسب فرمان بدرِ قلعه آیدین رفته بود و در محاصره آن حصار آثارِ شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده و امیر بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجزِ خویش و جلادتِ لشکر منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای حصار برخیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او را مبذول داشت و از پای حصار باز گشته نزول کرد و بایزید در شب

از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امیر زیرک را خبر باشد شبگیر کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت * نظم *

* کمیتی گرانمایه آورد پیش *
* که از رَخش رستم بُدش مایه بیش *

عاطفت پادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانید و آن قلعه و ولایت را باو بخشیده لشکرباز طلبید * نظم *

* شهش تربیت کرد و دادش مثال *
* که در قلعه هم او بود کوتوال *
* یکی خلعتش داد و زرین کمر *
* سوی قلعه کردش روان تاجور *
* به نزدیک مضراب پیغام کرد *
* که آرد سپاه و گذارد نبرد *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب قران بغزو گرجستان

رفعتِ منزلت مجاهدان و علوشانِ غازیان بنص کتاب وسنت بنوعی محقق و مقرر گشته که دربیان آن احتیاج بکلفتِ حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم

صاحب قران گیتي ستان را پیوسته احراز فضیلت غزو وجهاد پیش نهاد همت عالي نهمت بودي درین وقت به نیت غزا برهان آغلن وامیر حاجي سیف الدین وامیر جهانشاه وعثمان بهادر را بالشکری گران بجانب گرجستان بسوی آقسقا فرستاد وبنفس مبارک از راه جنگلستان آله تاق عازم صوب گرجستان شد * نظم *

* ظفر بر یمیـن نصـرتش بر یسـار *
* قلاووز ره لطـف پروردگار *
* الفهـای انـا فتحنـا همـه *
* علمهـای او عرش فرسا همـه *
* ز سمِّ ستـوران شیـران کیـن *
* چو سیمـاب درلرزه آمد زمیـن *
* تو گفتـي همان است لشکـر مگر *
* نگشت است ازیشـان جدا یك نفر *

وچون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شد فرمان قضا جریان بنفـاذ پیوست وجماعتـی که دران نواحي یاغي بودند همه را بغارتیدند وحضرت صاحب قران دران صحرا شکار انداخت * نظم *

* چنیـن داد فرمان شهِ کامکار *
* که بهرِ شکار از یمیـن ویسـار *

* همه کوه مالان صحرا نورد *
* بر انند صید و بر آرند گرد *
* شه از پیش آراست قلب سپاه *
* سپه را شد ازدور رخ سوی شاه *
* چو باز سفید سحر دررسید *
* غراب شب از سهم او بر پرید *
* بهم بسته شد جرگه پرکارسان *
* چو نقطه همه صیدها در میان *
* چو آمد سر جرگه با یکدگر *
* در ودشت پرصید شد سربسر *
* زکثرت بپوشید روی زمین *
* گوزن سیه چشم عنبر سرین *
* ز آهوی مشکین دم تیزدو *
* فرو بسته شد راه بر راه رو *
* سواران چابك دران پهن دشت *
* فگندند هریک ده وهفت وهشت *
* زخون گوزن ودد وغوچ ورنگ *
* سراسر در ودشت شد لاله رنگ *
* زبس صیدکان روزافگند مرد *
* زده صید فربه یکی بار کرد *

* شکاری چنـــان کرد مالک رقاب *

* که بهرام گور آن نه بینـــد بخواب *

و صاحب قران سپهر اقتدار در ضمان عون و تایید پروردگار مراحل و منازل قطع کرده میرفت و لشکر نصرت شعار از هر جا که با اهل کفر و انکار دو چار می خوردند قتل و غارت کردند *

* نظم *

بسانِ سلیمان بر اسپ چو باد * همي رفت و هر کو نکرد انقیاد بغارت ببردند مالش سپاه * که واجب بود زجر اهل گناه

و چون باعث برین سفر همایون اثر نیت جهاد و غزا و تقویت و تمشیت شریعت غرا بود هر آینه فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مي نمود از انجمله چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن بصحرائی در غایت نزاهت فرود آمدند * * نظم *

* یکي منــــزلِ دل کش و جان فزا *

* ز باغِ خـــورنق فزون در صفـــا *

* بهرچند گامي دران سبـــزه زار *

* روانه شده چشمـــۀ خوشگـــوار *

* هوای خوش و بیشهـــای فراخ *

* درختـــان بار آورِ سبـــز شاخ *

* روان آب در سبـــزۀ آب خورد *

* چو سیمـــاب در پیکـــرِ لاجورد *

* ریاحین دمیده در اطراف جو *
* صبا عطر بیز و هوا مشک بو *
* شکفته گل بختش از شاخسار *
* ز پیرو زیش سبزهٔ مرغزار *
* دران دل نشین دشت جنت مثال *
* باقبال سلطان دریا نوال *
برآمد ز اوج جلال اختری *
* سپهر اقتداری جهان داوری *
* جهان گشت ازان اتفاق گزین *
* پرازعشرت و بهجت و آفرین *

گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر آستان ابراهیم سلطان

* شعر *

* نعم الاله علی العباد کثیرة *
* و اجلهن نجابة الاولاد *

اهل دانش و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از جلایل آلاء بی انتها و جزایل نعماء بیرون از حیز حصر و احصا که از فیض فضل نامتناهي الهي بتمادي ایام ولیالي علي التعاقب و التوالي برعالم و عالمیان بتخصیص افراد و اشخاص نوع عالي شان متعالي مکان انسان فایض و ریزان

است نجابت فرزند و رشد اولاد شمرده اند چه بقای نوع بتوالد و تناسل منوط است و استدامت ایام دولت دودمان بوجود فرزندان شایسته بایسته متعلق و مربوط ولهذا زمره برگزیده انبیاء علیهم الصلوة والسلام که منشور منقبت شان بطغرای فحوای اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده موشح و محلی است حصول آن عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس بزبان دعا استدعاء فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب هب لي من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء و یتیمه فاجعلني من لدنک ولیا یرثني ویرث من آل یعقوب ازان افصاح نموده لاجرم عنایت ازلي بر وفق حکم لم یزلي بجلالت قدر و نباهت ذکر و تمادي روزگار خجسته آثار دولت و اقبال حضرت صاحب قران تعلق پذیرفته بود کاخ راسخ ارکان سلطنت و جهانباني اورا بکثرت اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق اختلال و انهدام ایمن گردانید و بیت القصیده این حکایت و طراز خلعت این کرامت و عنایت آنکه در روز فیروز سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه (ست و تسعین و سبعمایة) که بحقیقت غره ایام دولت و اقبال و مفتح باشیر صبح نجح اماني و آمال بود حضرت وهاب شکورا زخزانه

يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور

اميرزاده شاهرخ را پسری که لسان سعادتش بمضمون *

* مصراع *

* فلي فيه معني شاهدا بابوتی *

گويا بود کرامت فرمود * بيت *

يکی غنچه از باغِ دولت دميد * کزان سان گلی چشم گيتي نديد

انوار سلطنت و پادشاهي از ناصيه همايونش مانند تلألؤ نور

ازچهره حور لايح و تابان و آثارِ جلالت و سروري از فرمهد

گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و درخشان *

* شعر *

في المهد ينطق عن سعادة جده

* اثر النجابة ساطع البرهان *

* ان الهلال اذا رايت نموه *

* ايقنت منه البدر في اللمعان *

* گرامي دُرّی از دريای شاهي *

* چراغی روشن از نورِ الهي *

* مبارک طالعی فرخ سريری *

* بطالع تاجداری تخت گيری *

مهد اعلي قيدافه زمان سرايملک خانم کس فرستاده مسامع

عليه حضرت صاحب قران را از ايصال اين مژده دلکشا مملو

از سرور گردانید * * نظم *

* چو شاه این حدیث چو در کرد گوش *
* محیط عنایت در آمد بجوش *
* ازان مژده شه شادمان شد عظیم *
* بشکرانه بسیار زر داد و سیم *
* همي گفت شکر جهان کردگار *
* که آمد درختِ امیدم ببار *
* چو از بحث فرخنده شاهِ جهان *
* بدیدار فرزند شد شادمان *
* دو چشمِ نیا در نبیره بماند *
* وزان فر و فرهنگ خیره بماند *
* گهی رو بروی نبیره نهاد *
* گهی برسر و چشمِ او بوسه داد *
* دلم گفت بروی گواهي دهد *
* که او را خدا پادشاهي دهد *
* چو سرو خرامان شود این نهال *
* به بدرِ درفشان شود این هلال *
* که در وی پدید است از آغاز کار *
* که گیتي ستاني شود نامدار *
* همه تاجداران شوندش رهي *

* چو بینندش این فرّ و فرمان دهی *
* امیران لشکر کش کامگار *
* نمودند تقدیم رسم نثار *
* جواهر باشتر بخروار زر *
* بدرگاه آورده هر نامور *

شهزادگان و خواتین و امراء و نوییان نثار بسیار کردند حضرت صاحب قران درعین مسرت و کامرانی کلاه بهجت باوج ماه بر افراخت و دست همت دریا نوالش خزاین را از ذخایر و نفایس بپرداخت * نظم *

* بدین شادمانی یکی بزم ساخت *
* بگردون سر بارگه بر فراخت *
* شه از مهر فرزند فیروز بخت *
* در گنج بکشاد و بر شد بتخت *
* بشکرانه اندر سرای سپنج *
* بخواهندگان داد بسیار گنج *

کافه خلایق را بفیض انعام عام محظوظ و مسرور گردانید وطبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور ساخت پرتو انوار شادمانیش بر سایر سرایر و ضمایر اکابر و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان برگشاد * نظم *

* بهر کشور و بوم ازین ابتهاج *
* ببخشید یکساله مال و خراج *
* همایون قدم بود و فرخنده فال *
* شد از مقدمش مردم آسوده حال *

وصاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هرچند میدانست که مجموع حوادث البته بی واسطه مستند است بقادر مختار تقدست اسماؤه خاطر خطیرش برین معنی اطلاع داشت که صانع عالم حکیم و علیم است وبا آنکه وجود همه از محض جود اوست وقوع اشیاء را بر حسب حکمت بعضی ببعضی مرتبط فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار و تفاوت طباع فصول ازمنه سال از شتا و صیف و خزان و بهار بمسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و حصاد و موسم استواء هر گونه بدایع از انواع ازهار و اثمار بآن باز بسته و نظام عقد شهور هلالي که شناختن اوقات عبادات از صوم وحج و زکات موقوف است بران بتطورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص ویسالونک عن الاهلة قل هي مواقیت للناس والحج مستفاد مي شود پس تواند بود که فی الجمله اوضاع اجرام علوی علامت و امارت ظهور بعضي امور در قوابل سفلي باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم بنابرین اشارت علیه بنفاذ

پیوست و دقیقه شناسان صناعتِ تنجیم و متصدیانِ استخراج موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبد الله نسّان که برای صایب و رویت ثاقب * * بیت *

همه زیجِ فلك جدول بجدول * باسطرلاب حکمت کرده بُد حل

از سرِ تیقظ و احتیاط زمان ولادت فرخنده نیکو تحریر نموده بتحقیق طالع همایون مشغول شدند * * نظم *

* از اختر شناسانِ آن روزگار *
* خبر جست از طالعش شهریار *
* چنین باز دادند شه را جواب *
* که گردد بر آفاق مالك رقاب *
* چو از مهد فرق آورد زیر تاج *
* از ایران و توران ستاند خراج *
* شود ملك گیتي بفرمانِ او *
* همه گنج فرمان دهان زان او *
* بیك حمله کو برکشد تیغ کین *
* بگیرد چو خورشید روی زمین *
* بگیتي نماند یکی تاجور *
* به بندند پیشش بخدمت کمر *
* شود دشمن از تیغِ تیزش جهان (۱) *

(۱) در بعض نسخه بجای جهان (نهان) است *

* بهر جا که رو آورد از جهان *
* مسلم شود ملك بی هیچ رنج *
* خزاین بدست آید و مال وگنج *
* بهر کس که قهرش فرستد سپاه *
* بگیرد بران خصم اَجَل پیش راه *
* ز القاب این شاه عالی تبار *
* شود سکه و خطبه هم نامدار *
* کند وقت را صرف کسبِ کمال *
* بعلم و خطش کس نیاید مثال *
* بحکمت ز دانشوران بگذرد *
* همه مردمِ اهل را پرورد *
* کند خوش چنان خط عنبرسرشت *
* که یاقوت پیشش نیارد نوشت *
* چونقد سخن در عیار آورد *
* همه مغزِ حکمت ببار آورد *
* سیاست کند چون شود کینه ور *
* ببخشاید آنکه که یابد ظفر *
* چو در زین کشد سروِ آزاد را *
* براسپی که طعنه زند باد را *
* هم آورد او گر بود زنده پیل *

* کم از قطره باشد بر رود نیل *
* زسر تا قدم مردی و مردمي *
* سروشي بود صورتش آدمي *
* باو تختگاه سلیمان نخست *
* رسد وآنگه آفاق گیرد درست *

واگر کیفیت اوضاع طالع خجسته او بتفصیل گزارش پذیرد واقفان دقایق احکام موالید را شبهه نماند که جواهر احکامي که ناظم در سلك بیان کشیده مجموع از اصناف دلایل وشواهد استنباط رفته که زایچهٔ طالع همایون محیط است بران و صریح قواعدِ فن بصدق آن گویا است نه از قبیل اطراء واغراق است چنانچه شیمهٔ شعراء است اما چون رعایت حزم از افشای تفاصیل اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما مانع است درشرح آن شروع نرفت وبذکر یک نکته دقیق که غرابتي دارد اکتفا میرود وحال آنکه اگربقانون اصول وقواعد این فن دربروج دوازده گانه وحالات لازمه هریك قطع نظر ازخصوصیاتِ اوضاع هرطالعي تفکروتدبر کرده مي شود برجی که بطالع سلاطین نامدارکه وثوق رجای بدوام ایام سلطنت واقتدار ایشان تواند بود لایق تر ومناسب تر مي نماید از سابقه عنایت ازلي همان برج طالع واقع شده چه درمثل چنان طالع اهم امور حال طالع است وعاشرو

ثبات در هردو مطلوب است و انسب بطالع برجیست
که صاحبش از کواکب علوي باشد علی الخصوص کوکبي
که امضاء و اجراء عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند
و ظاهر است که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود *

* بیت *

اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیدهٔ دشمنان گشت کور
و این جمله اماراتیست که ظاهربیان بآن استدلال
نمایند و اگرنه * * مصراع *

* اهل دل درصورتش معني رحمت دیده اند *

و حقیقت انکه * * نظم *

* رخشان زماه طلعتش انوار سروري *

* حاجت بحکم طالع و سیرِ ستاره نیست *

و از اتفاقات بدیع که درین ولادت همایون دست داده
آنست که بقواعد علوم یقیني محقق شده که از امهاتِ
مشخصات و معینات حوادث زمان است و مکان و زمان
بحسب اشرف تواریخ سال هفت صد و نود و شش بود عدد *
بسم الله الرحمن الرحیم * بهج و قارص که ظاهرش مطلع
آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بوده ازروی عدد مطابق
شمار اسم بزگوار - الرفیع - است باآنکه اسم آن شهر هرچند
قارص مي نویسند بزبانِ اشتهار که اعتبار آن دارد بقرس

مذکور است که عدد[1] آن موافق مجموع درجات فلکي است و موافق اسم مبارک - رفیع - که مستند القاء روح واقع شده در کلام ربانی - حیث قال عزوعلا - رفیع الدرجات ذو العرش یلقي الروح من امره علی من یشاء من عباده و در امثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار ارجمند مندرج مي باشد که واقفان زبان رمزآنرا دریابند - والله اعلم بحقایق الامور - و برو فق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش ابراهیم سلطان مقرر گشت تا سمي خلیل الرحمن باشد

* نظم *

سلطنت از گنج خلت کام یافت * برحق ابراهیم سلطان نام یافت

و از شمول میامن توافق و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ارکان دولت و اقبال این دودمان خجسته به نیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت و اولاد و امجادش مزید رفعتی یابد *

* رباعي *

* شاهی که زمانه کمترین چاکر اوست *

* خورشید غلام طلعت انور اوست *

* نامش زخلیل است و نشانش ز حبیب *

* زان ملک سلیمان بسزا درخوراوست *

---

(۱) در بعض نسخ بجای عدد (عدّه) دیده شد *

گفتار در جشن کردن حضرت صاحب قران جهت ولادت همایون بسعادت وکامرانی

* نظم *

چو سلطانِ خاور برافراخت سر * بدامانِ گردون برافشاند زر

حضرت صاحب قرانی درعیـــن شادمانی وکامرانی از مرغزار قارص نهضت نموده روان شد وبدشت منیک کول نزول فرمود وامراء که بجانب گرجستان به نیت غزو وجهاد رفته بودند غزوات بسیار کرده وولایت گرجستان را مسخر گردانیده وبسی از قلاع ایشانرا به نیروی دولت روز افزون کشوده مظفر ومنصـــور باغنایم نامحصور معاودت نمودند ودرین محل بشـرف بساط بوس فایز گشتة نقود بسیار وجواهر شاهوار نثار کردند * * نظم *

نثارِ بی شمار از سیم واز زر * برافشاندند بابس لعل وگوهر

زلؤلؤ حُلَّها بستند ره را * نثار افشان ثنا گفتند شه ر

گزین شهزاده دولت را نوی باد * وزو پیوسته پشتِ دین قوی باد

برحسب فرمان جهت ترتیب اسبـابِ طوی وآیین جشن بسی بارگاه پادشاهانه عالی تراز شرف ایوان زحـــل وسراپرده خسروانه فسیح تراز عرصه امل * * بیت *

دران پهن صحرای همچون بهشت * پراز خرده کاری اردی بهشت

برافراختند * * نظم *

* زده هر طرف خیمه و سایبان *
* دو فرسنگ راه از کران تا کران *
* ز سبزه رخِ خاک پیدا نبود *
* ز خیمه زمین پرستاره نمود *
* بسی خیمه و خرگهِ بی شمار *
* زده پیش و پس لشکرِ نامدار *
* تو گفتی نهم خیمهٔ آسمان *
* زدستند در مرغزارِ جهان *
* بهر سو یکی بارگه چون فلک *
* بگردش گروهی چو حور و ملک *
* چل استون زده سایبانی دگر *
* بطول و بعرض آسمانی دگر *
* مرصع یکی تخت زرین بپای *
* نشسته برو شاهِ کشور کشای *
* خواتین فرخ رخِ نازنین *
* دران سایبان جمع چون حورِعین *
* بفرقِ سرِ جمله بُغتاق زر *
* گرفته خم از بارِ لعل و گهر *
* چو برجِ سپهر از کران تا کران *

* جواهر درو جمع چون اختران *
* چو جنت یکی بزم آراسته *
* مهیا درو هرچه دل خواسته *
* کورگه ز شه صد قدم دور تر *
* فراوان تیق با صراحي زر *
* یمین کورگه همه مطربان *
* شدُرغوی سلطاني و یاتغان *
* زسوی یسارش نی و چنگ وعود *
* ز گردون گذشته صدای سرود *
* دران بزم چون گلشن از هرکران *
* چو بلبل نواساز رامشگران *
* یکی تُوقُوز از چاوُشانِ گزین *
* براسپانِ تازي و زرینه زین *
* به بسته مرصع کمرهای زر *
* طلا دوز خلعت وکنده ببر *
* یکایك همه شش پر زر بدست *
* ز بهرِ سرانجام اهلِ نشست *
* جهان تا جهان خوان ودستارخوان *
* بر آراسته شیرها بی کران *
* جدا نزد هرکس ز ارباب عیش *

* مهیا ز هرگونه اسباب عیش *
* مرصع صراحي و زرینه جام *
* پر از بادهٔ لعل سیما مدام *
* می خسرواني و صافی عرق *
* ز کوثر بصد وجه برده سبق *
* بسی سرو بالای زهره جبین *
* کشان ذیل بغتاق اندر زمین *
* بقامت چو سرو و سمن بو همه *
* بطلعت چو ماهِ سخن گو همه *
* تو گفتي کواکب ز چرخِ کبود *
* همه آمدستند آنجا فرود *

شاهزادگان نامدار و امراء و نویینان رفیع مقدار و جمهور ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادماني وغایت مسرت و کامراني بعیش و عشرت مشغول گشتند *

* بیت *

* ز بس خسرو و میر فرخنده چهر *
* چو چرخي بد انجا پر از ماه و مهر *
* همه با درونهای صافي چو جام *
* بکف باده از بام تا وقت شام *

و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالي و علماء و مشایخ

واعالي كه از اطراف و اكناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند

* نظم *

همه نامداران و دانشوران * ز اطراف عالم كران تا كران
زتوران و ايران وهر مرز و بوم * ز هندوستان تا باقصاى روم .

هر كس بحسب حال خويش به نيل اماني و آمال فايز شده
از شاخ شادماني ميوه كامراني چيده و زبان مسرت به‌تهنيت
كشاده مراسم ثنا و دعا بادا رسانيدكه * * بيت *

* شكرِ خدا كه از افقِ سلطنت ز نو *
* ماهى طلوع كرد كه روشن كند جهان *
* خورشيد طلعتى كه ز فرِّ جبين او *
* صد گونه نازش است زمين را بر آسمان *

و چون حضرت صاحب قران محافظتِ ذات شريف و جوهرِ
لطيف او را كه در كنف حفظ حفيظ عليم تعالى و تقدس پيوسته
مصون و محروس است — والحمد لله على ذلك — بمهد
اعلى تومان آغا كه بلقيس زمان و قيدافه عهد واوان بود
نامزد فرمود آن ملكه ملك نهاد فلک اقتدار مراسم طوى
و نثار تقديم نمود * * نظم *

* بشكرانه بانوى بلقيس فر *
* برآراست بزمى و جشنى دگر *
* كه فردوس درجنب آن بزمگاه *

* نمودی ز صد بوستان یك گیاه *
* دران بزم شه کرد بخشش بسی *
* فزون زانکه داند شمارش کسی *
* بعشرت یکی هفته بگذاشتند *
* مراد دل از عیش برداشتند *

وچون امیر عثمان عباس برسم اتابکي آن شاهزاده جوان بخت بلند پایه و سرافراز گشته بود و حلیله اش سادقین آغا که قرابت نزدیك با حضرت صاحب قران داشت بدایگي استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق و جشنهای موافق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشاندند

* نظم *

* بصد گونه اقبال وشادي و کام *
* بعشرت برآمد سه هفته تمام *

وچون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست حضرت صاحب قران گیتي ستان در سه شنبه هجدهم ذي قعده از منیك کول نهضت فرموده بسعادت و اقبال روان شد و بر سر عقبه فرود آمد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران شاهزاده جوان بخت ارجمند شاهرخ را جهت

ضبط تختگاه سمرقند

صاحب قران سپهر اقتدار صباح جمعه بیست و یکم ذي‌قعده امیرزاده شاه رخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود و بضبط و دارائي آن مملکت قیام نماید و درباب داد گستري و رعیت پروري سعي بلیغ بتقدیم رساند و درین معني از هرگونه نصایح پدرانه بسی سخن راند محصلش آنکه * نظم *

* روان شو سوی تخت گه با سپاه *
* ولي دار پندم سراسر نگاه *
* نخست آنکه غافل مباش از خدای *
* که فضلش بدولت بود رهنمای *
* میاساز طاعت شبان دراز *
* سوی عدل چون روز شو سرفراز *
* ز گفتار پیغمبرش بر مگرد *
* اگر بر سریری وگر در نبرد *
* طلب هیچ جز نام نیکو مکن *
* که این نیک نامي نگردد کهن *
* بران باش تا هرچه نیت کني *
* نظر در صلاح رعیت کني *
* خدا ترس را بر رعیت گمار *

* که معمار ملک است پرهیزگار *
* بد اندیش تست آنکه خونخوار خلق *
* که نفعِ تو بیند در آزار خلق *
* ز ظالم ستـــان داد مظلـــوم را *
* بیـــا را بانصـــاف آن بوم را *
* حرام است بر پادشه خواب خوش *
* چو بیند ضعیف از قوی بارکش *
* خدا مهربانست بر دادگر *
* به بخشای و بخشایش حق نگر *
* بسمعِ رضا مشنو ایذای کس *
* و گر گفته باشد بغورش برس *
* چو خشم آیدت بر گناهِ کسی *
* تامل کنش در عقوبت بسی *
* که سهل است لعلِ بدخشان شکست *
* شکسته نشاید دگر باره بست *
* ز صاحب غرض تا سخن نشنوي *
* که گر کار بندی پشیمان شوي *
* ترا این سخن ها ز من یاد باد *
* بفیروی دولت دلت شاد باد *
* برسمِ وداع آن زمان دربرش *

* گرفت و ببوسید چشم و سرش *

* روان گشت شهزادهٔ کامگار *

* رفیقِ رهش عون پروردگار *

و چون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان و خواتین نیز با تمامی اغرق بر حسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات عالیات و خواتین با اغرق بر حسب فرموده درانجا اقامت کردند و شاهزاده جوان‌بخت ازانجا گذشته روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از جیحون عبور فرموده اهالي ما وراء النهر برسم استقبال با نثار و پیشکش پیش آمدند * نظم *

زنزدیک شه تا حواشي کش * همه ره نثار و زرو پیشکش

زهر کشور و بوم فرمان دهان * پذیره شدندش کهان و مهان

چوآگاهي آمد سوی تختگاه * که شهزاده آمد بکش با سپاه

پذیره شدش میر روشن روان * سلیمان شه آن سرورِ کاردان

به بستند آذین[1] سمرقند را * که مستحسن افتد خردمند را

سراسر همه مردمِ پیشه‌ور * نمودند هریک دگرگون هنر

بیاراسته همچو خلدِ برین * همه شهروکو از درِ آفرین

(۱) در همه نسخه بجای آذین (آیین) مکتوب است *

زگسترده زیور بدیوار ها * چمنهای گل گشته بازارها
زخفتان زربفت وخود وکمر * علم بسته دروازها سربسر
زدروازهٔ شهر تا قصر شاه * فگنده سقرلاط و اطلس براه
همه شهر در زیورِ زرنگار * زر وسیم درپای اسپان نثار

چون شاهزاده موید کامگار درعین جلالت واقتدار بمستقر سریر سلطنت قرار یافت وازمیامن انوارِ داد ونَصَفَت وآثارِ مرحمت ومعدلت بی نهایتش عرصه دل کشای روح افزای سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکرخنداست غیرت فردوس برین ورشک نگارخانه چین گشت * * نظم *

* منادی بفرمود در شهر شاه *
* که آید سوی بارگه دادخواه *
* چو نوشیروان کرد بنیاد داد *
* جهان را ز عدلِ عمر یاد داد *
* چنان پند صاحب قران کاربست *
* که ازامرو نهیش درونی نه خست *
* بران پور باد آفرینِ خدای *
* که گفتِ پدر یکسر آرد بجای *

ازمجاری احوال واوضاعِ سکان آن دیارو بقاع واهالی آن نواحی مصدوقه * * نظم *

بقومی که اقبال خواهد خدای * دهد خسروِ عادل و نیکرای

بظهور آمد و کافه خلایق در مهاد امن و امان و بساط عدل و احسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا کران آن ممالک و ولایات از کمال مهابت و عدالت آن سپهر سلطنت و جلالت * بیت *

* نکردی هیچ باد(۱) از آب فریاد *
* قبای گل نگشتی پاره از باد *
* کبوتر را عقاب آموختی پند *
* بجان میش خوردی گرگ سوگند *
* بجز مطرب کسی ره زن نبودی *
* برهنه کس بجز سوزن نبودی *

گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران با کفار گرجستان

صاحبقران گیتی ستان را دگرباره داعیه احراز فضیلت وتجاهدون في سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم دامن همت عالی نهمت گرفته عزم جهاد کفار گرج مصمم فرمود و ازان یورت کوچ کرده شکنغان براه کوهستان گرجستان درآمد و گرجیان آن نواحی را مقهور گردانیده غارت کرد * بیت *

(۱) در دو نسخه بجای باد از آب (آب از باد) است *

روان کرد لشکر بعزم جهاد * سمند ظفر زیر رانِ مراد
ولایات گبران بتاراج داد * سران را ز شمشیر خود تاج داد
و عنان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقرا قلقا نلیق مشهور
اند معطوف داشت و ایشان بقلعه و کوههای بغایت محکم
متحصن شده بودند برحسب وعده وان جندنا لهم الغالبون
بر همه غالب آمده مجموع را بقتل و تاراج دمار
از روزگار بر آورده مظفر و منصور ازان کوه فرود آمده
بسعادت و اقبال دران جلکا نزول فرمود و بعیش و کامرانی
مشغول شد و ازانجا رایت نهضت برافراخته بشهر تفلیس که
تختگاه آن بلاد است نزول فرمود و ازانجا باز گشته شکارکنان
بجلکای شکی درآمد و چند روز آن محل را مضربِ خیام اقامت
ساخت وجهت تسخیر ایل وولایات برتاز امیر حاجی سیف الدین
و جهانشاه بهادر را با جمعی امراء و گروهی گزین از سپاه
ظفرپناه بایلغار روانه فرمود و ایشان برحسب فرموده
شتابان رفته تمامی کوه و دشت برتاز را بغارتیدند و ایل و
الوس آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه
آوردند شیخ نورالدین ساربوغا را با لشکری گران بجانب
کوهستان فرستاد و او چون بکوهستان درآمد سید علی شکی
ارلات ازخوفِ آن حال ملک و مال گذاشته راه گریز
پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای اورا چون دلِ دشمنان

خاکسار و خراب ساخت و بباد تاراج برداده آتش زد و چون
ازان مهم فراغ یافت اقبال آسا بپایه سریر اعلی شتافت و دربن
اثنا از شروان خبر آمد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان
علي آغلن و الیاس آغلن وعیسی بیگ و یغلي بی و دیگر امراء
از دربند گذشته بعضی ولایات شروانات را تاختند * نظم *

* بصاحب قران قصه برداشتند *
* که اوزبک دگر رایت افراشتند *
* شهنشه مثل زد که نخچیر خام *
* بپای خود آن به که آید بدام *
* تذروی که بروی سر آید زمان *
* بنخچیر شاهینش آید گمان *
* ملخ چون پر سرخ را ساز داد *
* بکنجشک خطی بخون باز داد *

و با لشکر نصرت شعار بعون آفرید گار از شکی روی توجه بسوی
ایشان نهاده شاهزادگان کامران و امراء و نویینان اعلام
دولت بر افراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند * نظم *
دررا روفتاد موکب شاه * نم بماهي رسید وگرد بماه
لشکر انگیخت بیش از اندازه * تیغها تیز گشت و کین تازه
ناله کره نای و رویین خم * در جگر کرد زهرها را کم

کوه وصحرازبس نفیروخروش * بر طبقهای آسمان زد جوش
لشکری بیشتر زمور و ملخ * گرم گشته چو آتشین دوزخ
همه پولاد پوش و آهن خای * کین کش و دیوبند وقلعه کشای
هریکی درنهاد خودشیري * قایم کشورے بشمشیري

لشکر توقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف رو بگریز نهاده بازگشتند و حضرت صاحب قران کنار بکنار آب کر میرفت چون ازگویختن سپاه دشت خبر آمد فرمان داد که یورتچیان از برای قشلاق یورتي مناسب اختیار نمایند ایشان بعد ازتفحص علف زار محمود آباد را لایق دیدند صاحب قران سپهر اقتدار بآنجا رسیده بقرب قریه فخرآباد درقالین گنبد نزول فرمودند و مجموع لشکر نصرت شعار برنغار و جرنغار تومان تومان یورتها بخش کرده فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگراني حضرت صاحب قراني نسبت باصغار اولاد و اسباط نصاب کمال داشت کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود سرایملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم پناه شتافتند و از آب کر گذشته باردوی همایون پیوستند و امیرزاده میران شاه نیز ازظاهرالنجق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ببابي(۱)

(۱) دربعض نسخ بجای ببابي (بپایه میرزا علي) دیده شده *

رسید اورا پسری شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک
حضرت صاحب قران رسید اورا ایجل نام نهاد و امیرزاده
پیر محمد بر حسب فرموده امیر سونجک و حسن چغداول
و علي بیگ عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده
درین محل باردوی همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد
یافت و آن زمستان دران موضع بعیش و کامراني و مسرت
و شادماني بگذرانیدند * * بیت *

* شب و روز ارغنون عیش درساز *
* بهر جانب دری از خرمي باز *

گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران ممالک ستان دوم بار بجانب توقتمش خان

در آخر زمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش
درآمده روی پیروزي بدشت نهاد و از فر مقدم عدالت
آثار صاحب قران بهار بنیادِ شوکت لشکر بیداد آیین شتا بکلي
برافتاد رای ممالک آرای حضرت صاحب قران اقتضای
آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد و اورا ازنو
گوشمالي دهد که دگر باره پای غرور از حدِّ قدرت و مکنتِ
خود فراتر ننهد * * بیت *

* کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور *
* فتنه انگیزتر از غمزهٔ خوبان گردد *

بنابرین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را
اولکا داد * * بیت *

غنی کرد گردن کشان را زگنج * زگوهرکشی لشکر آمد برنج

و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند
و سرایملک خانم و تومان آغا با فرزندانِ خرد روانه سمرقند
شوند و چلپان ملک آغا و بعضی خواتین درانجا توقف نمایند
و موسی رکمال را ملازم ایشان ساخت تا باتفاق اخی
ایرانشاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط آنجا
قیام نماید چون ایشان برحسب فرمان متوجه شدند حضرت
صاحب قران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه (سبع
وتسعین وسبعمایة) * * نظم *

* ازانجا برفتن علم برفراخت *
* بآهنگ نصرت نوائی بساخت *
* نشست از برِ بارهٔ ره نورد *
* برآراست لشکر برسمِ نبرد *
* جهان درجهان لشکر آراسته *
* زکوس وکورگه فغان خواسته *

وعساکر گردون مآثر با ترتیبی هرچه تمامتر فوج فوج علمها
برافراخته وچین کین درجبین مهابت و جلادت انداخته
متوجه شدند وچون روی توجه بصوب مشرق و شمال داشتند

پیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت و حضرت صاحب قران هم در قشلاق جهت الزام حجت مکتوبي بتوقتمش خان نوشته بود * * نظم *

* سخنهای پروردهٔ دل فریب *
* که از مغز مردم رباید شکیب *
* حفاظی که امیدواري دهد *
* عتابی که بر صلح یاري دهد *
* زبان بندهای[1] چو پیکان تیز *
* دری در تواضع دری در ستیز *
* سخن ساخته در گذارش دو نیم *
* یکی نیمه زامید و دیگر زبیم *
* طرازِ سر نامه بود از نخست *
* بنامی کزو نامها شد درست *
* خدائي که امید وآرام ازوست *
* دلِ مرد جوینده را کام ازوست *
* پدید آورِ هرچه آمد پدید *
* رساننده هرچه خواهد رسید *
* پس از آفرینِ جهان آفرین *
* بسی داستان رانده از مهر و کین *

---

(۱) دربعض نسخه بجاي بندهاي چو (بند ها همچو) است *

* که ای بردهٔ دیو غرورت ز راه *
* چرا پایهٔ خود نداری نگاه *
* چه داری ندانم دگر در دماغ *
* که بر باد صرصر کشائی چراغ *
* فراموش کردی مگر آن نبرد *
* که از ملک و مالت بر آورد گرد *
* مکن بازکاری که این تند شیر *
* بنخچیر گوران درآید دلیر *
* بلا بر سرِ خود فرود آورند *
* که با یاد مستان سرود آورند *
* بهر مرز و بومی که من تاختم *
* ز بیگانه آن خانه پرداختم *
* کسی کو مرا نیک خواهی نمود *
* ز من هیچ بد خواهی او را نبود *
* زبانم چو بر عهد شد رهنمون *
* نبردم سر از عهد و پیمان برون *
* گرم ژرف دریا بود هم نبرد *
* ز دریا برآرم به شمشیر گرد *
* بهرجا که نیروی من پی فشرد *
* مرا بود پیروزی و دست برد *

* چو کین آوري کین ستاني کنم *
* سوی مهربان مهرباني کنم *
* اگر گوهرت باید و گر نهنگ *
* ز دریای من هر دو آید بچنگ *
* درشتی و نرمي نمودم ترا *
* بدین هر دو قول آزمودم ترا *
* چو نامه بخواني نسازي درنگ *
* نمائي بمن صورتِ صلح و جنگ *
* تغافل نسازی که سیلاب تیز *
* بجوش است در ابر سیلاب ریز *

و شمس الدین المالیغی[1] را با آن مکتوب برسالت پیش توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا و سخن ور و کارديده بود و رسوم و قواعد توره را نیکو دانستی و بسخنان دلپذیر آداء مقصود برحسب اقتضای هرمقامی توانستی و چون از در بند گذشته در دشت قبچاق بتوقتمش خان رسید مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قران بحسن عبارت و چرب زبانی ادا کرد در خاطر توقتمش خان بغایت جای گیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست مجامله در دامن اعتذار آویزد واز سرِ صدق و صفا پای

(۱) بجایش در دو کتاب (المالغي) و در یک کتاب (الماغي) است *

اطاعت درراه موافقت نهاده نوعي سازد كه غبار وحشت از ميان برخيزد امراي او ازسرِ جهل و عناد پاي منع و افساد درميان آن كارزده نگذاشتند و بدست پند اراز خاك ادبار چشمهٔ دولت ولي نعمت و چشم سعادت خود را بينباشتند *

* نظم *

گزندی كه بر شهر ياران رسد * ز تدبيرِ دستور نادان رسد
كسي را كه دولت رود زآستان * شود با فرومايه هم داستان

توقتمش خان بسخن آن بي دولتان از راه صواب افتاده درتيه نخوت و غرور تخم ويل و ثبور كشت و سخنان خشونت اميز در جواب مكتوب نوشت *

* بيت *

* به نزديك صاحب قران نامه كرد *
* سخنهاى بد برسرِ خامه كرد *

و شمس الدين الماليغي را خلعت پوشانيده باز گردانيد چون مشاراليه درآب سمور بموكب همايون رسيد و بعد از اقامت مراسم زمين بوس مكتوب توقتمش خان بعرض رسانيد صاحب قران ازان جوابهاى ناصواب بغايت خشم ناك شد و بعرض لشكر و ترتيب سپاه فرمان داد *

گفتار در عرض ديدن حضرت صاحبقران مظفرلوا لشكر فيروزي نشان را

* نظم *

شهنشاه دین دار صاحبقران * خدیو فلک قدر گیتي ستان
بفرمود تا بر نشیند سپاه * در آید بآیین سوي عرض گاه
بر آراسته یکسر اسپ وسوار * همه با سلاح آنچه آید بکار

وآب سمور در دامن کوه البرز واقع شده وازانجا تا دریاي قلزم پنج فرسنخ باشد برحسب فرمان لشکرها به ترتیبي تمام سوار شده توره انداختند چنانچه قنبل دست چپ در دامن کوه البرز بود وقنبل دست راست درکنار دریاي قلزم از جنب کوه تا لب دریا صفها راست بر آراسته ازفراز توک رزم آزمایان تا شیب نعل باد پایان * * مصرع *

* درخشنده چون ماه ناکاسته *

ازکثرت و بسیاري بمرتبه که از زمانِ چنگیزخان بازهیچ آفریده لشکری بآن انبوهي نشان نداده ونديده ودرتجمل وآراستگي بحیثیتي که در قصص وحکایات ملوک عجم هیچ کس مثل آن نخوانده ونشنیده * * بیت *

سپاهي بکثرت فزون ازحساب * بآیین فروزنده تر زآفتاب
همه غرق فولاد و آهن کسل * هزبران پیل افگن وشیردل

صاحب قران کامکار محفوف بعون وتایید پروردگار دست چپ وقول ودست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفس مبارک خود جبه دید وبهرفوج از سپاه ظفرپناه که میرسید امیر[1]

---

(۱) دربعض نسخه بجاي امیرایشان بابهادران (امیران وبهادران) است

ایشان با بهادران بزانو درآمده زبان اخلاص و خدمتکاري
بعرض ثناگستري و جان سپاري برمي کشادند * * نظم *

* که ای ملک را از تو فرخنده فال *
* بعهدت سرِ فتنه شد پایمال *
* سپهرِ برین پایهٔ تخت تست *
* جوان گیتي از دولتِ بخت تست *
* سراسر سرو جانِ ما بندگان *
* فدای سمِ اسپ صاحب قران *
* به نیروی اقبالت ای تاجور *
* اگر پر زدشمن شود بحر و بر *
* بروزي که باشد گهِ دار و گیر *
* بگرز و سنان و بتیغ و به تیر *
* زمین کوه تا کوه پر خون کنم *
* ز خون شان جهان رود جیحون کنم *

و هریک زانو زده اسپ با زین چنانچه رسم است میکشیدند
و آن حضرت ایشانرا نوازش نموده بمواعید پادشاهانه
استمالت مي فرمود و چون درکنف حفظ الله بقلب گاه باز
آمد کورگه و نقاره وکوس فروکوفتند وکره نای و برغو کشیده
از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه برطرف دشمن
آخته سورن انداختند بنوعي که از صدای آن زلزله در

کوه و غلغله در بحر افتاد *   * بیت *

بجوشید بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکر گروها گروه

امراء تومان وهزاره و قوشونات فوج فوج بمورچل خود روان شدند و چون از دربند بگذشتند در دامن البرزکوه قومي از هواداران توقتمش خان بودند که ایشانرا قیتاغ مي گفتند حضرت صاحب قران جهت تفاول بافتتاح امرکه الفاتحه ام الکتاب بقلع وقمع آن بی دینان فرمان داد عساکرگردون مآثربی خبر بر سرایشان ریختند و اطراف وجوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان بدر نبردند و مجموع را غارتیده دیههای ایشانرا آتش زدند آن بدکیشان خود درضرام دوزخ سوخته و درمسکن شان شعله انتقام افروخته وکذلک یفعل بالمجرمین و توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچیگری روانه بجانب صاحب قران کرده بود درین اثنا بنزدیك معسکر همایون رسید و چون کثرت و غلبه سپاه ظفرپناه مشاهده کرده سراسیمه وهراسناك بتعجیل تمام باز گشت و توقتمش خان را آگاهي داد که صاحب قران با لشکری گران منقلای وقول مرتب داشته اینك رسید توقتمش خان را از استماع این خبر دود حیرت بسر برآمد وقزانجي را منقلای ساخته با لشکری فراوان روان گردانید وچون حضرت صاحب قران

با مجموع لشکر بموضع ترقي رسيده نزول فرمود بمسامع عليه رسانيدند که منقلاي توقتمش خان قزانچي با غلبه تمام درکنار آب خوي فرود آمده است صاحب قران نصرت قرين بنفس مبارک با لشکري گزين شبگير کرده روان شد و در وقت صبح چون باد از آب گذشته بر ايشان حمله کرد و بزخم شمشير آتش بار دمار از روزگار مخالفان خاکسار برآورده عرصه صحرا و دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانيد و سبزهٔ تيغ از نهال اقبال غنچه فيروزي شکفانيد * * شعر *

* روي صحرا همه گلگون شده از خونِ عدو *

* شسته شمشير بخونِ جگرِ دشمن رو *

صاحب قران گيتي ستان با عساکر نصرت نشان از انجا روان شد و بکنار آب سونج رسيده فرود آمد و توقتمش خان بر کنار آب ترک لشکرهاي خود جمع آورده بود و همه توراها و عرابها و کويمها در پيش داشته جاي خود را محکم گردانيده بود و محاربه و مقاتله را آماده گشته چون حضرت صاحبقران با صفهاي لشکر آراسته نزديك رسيد به نيروي دولت ثابت ارکان و شکوه عساکر کشور ستان سيلاب رعب و هراس در خانه ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست نمود با سپاهش چپرها انداخته و آهنگ گريز تيز ساخته بازگشتند صاحب قران با لشکر ظفر قرين گذار پيدا کرده از

آب ترک عبور نمود و توقتمش خان بآب قوري رسیده
بایستاد و بجمع باقي لشکرهای خود مشغول شد و چون سپاه
ظفر پناه را زواده (۱) کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار
کنار آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلات
آنجا آزوق بردارند و از سر فراغ روی جلادت باستیصال
مخالفان آرند درین اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش
خان دگرباره لشکر آراسته است کنار کنار آب بطرف نشیب
درعقب لشکر منصور مي آید حضرت صاحب قران میمنه
و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده باز
گشت و ببالای آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان
جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادي
الثاني سنه (سبع و تسعین و سبعمایة) موافق تنگوز ئیل در
مقابل یکدیگر فرود آمدند تواچیان سپاه ظفرپناه برحسب
فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامن
معسکر نصرت قرین خندق فرو برده چپرها زدند و مندوها
استوار کردند و بیرون آن خندق خندقی دیگر بکندند و یرلیغ
لازم الاتباع بنفاذ پیوست که دران شب هرکس بجای خود
پای ثبات برقرار داشته از محل خود حرکت نکنند و از شبیخون
پرحذر بوده هیچ آفریده آواز برنیارد و فغان ندارد *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (آزوق) است *

* بیت *

بفرمود کاتش نسوزند کس * نباید که آید صدای جرس

امر عالي را امتثال نمودند و چون پاسي از شب بگذشت توقتمش خان عزم شبیخون ساخت که مگر تفرقه در اردوی همایون انداخت و چون نزدیک رسید کورگه زد و نقاره فرو کوفته برغو برکشیدند و سورن انداختند عساکر گردون مآثر برحسب فرموده اصلا ملتفت ایشان نشدند و از کس آوازي برنیامد ایشان چون اثر تغیري به هیچ وجه احساس نکردند ازان تمکن اندیشناک شدند و یاراي پیش آمدن نداشتند بضرورت بازگشتند و درهمان شب * * نظم *

زراي کجِ تیره ایباج اغل * بگشت از طریقِ سعادت بکل

باد بار شد نکبتش راهبر * خطا کرد و بگریخت دوراېتر

ز بود و زنا بود امثالِ او * چه خیزد بجز سوء احوالِ او

زجوجي نژادان وفا کس ندید * کسی قُرِّطَغُوّل زکرگس ندید

گفتار در رکوب حضرت صاحب قراني بعزم جنگ سلطاني

روز دیگر که از کمین گاه افق * * نظم *

* شهِ خاور علمها را برافراخت *

* به تیغِ روزشب را سر به یفداخت *

* فلک را شد تهي از مهرها طاس *
* مبدل شد لباسِ آل عباس *

صباح روز چهارشنبه لشکر از هر دو طرف بجوش و خروش در آمدند * نظم *

* علمها کشیدند لشکرکشان *
* پدید آمد از روز محشر نشان *
* سپاه از دو جانب صف آراسته *
* زمین آسمان وار بر خاسته *
* غریویدنِ کوس گردون شکاف *
* زمین را درافگنده پیچش بناف *
* به تیره برآمد ز درگاه شاه *
* بسر برنهادند گردان کلاه *

صاحب قران سپهر اقتدار پرتو رای آفتاب اشراق بر نسق و ترتیب لشکر افگند و هفت قول مرتب ساخته توره انداخت و بهادران را مقدم داشت و پیادگان لشکر چپرها گرفته پیش استادند و امیرزاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین فرمود و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف شکنان دلاور مستحکم گردانید * نظم *

* بر آراست لشکر چو کوهِ بلند *
* به شمشیر و گرز و کمان و کمند *

* سر آهنگ تا ساقه از تیر و تیغ *
* بر آورده کوهی ز آهن بمیغ *
* جداگانه از موکب هر گروه *
* حصاری بر آورده مانند کوه *

و بنفس مبارک با بیست و هفت قوشون مکمل * * بیت *
همه آلتِ جنگ برداشته * چو دریائی از آهن انباشته
در عقب لشکر باستاد * * شعر *

* نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب *
* وز آسمان رسیده بشارت بفتح باب *

و لشکرِ مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها
برافراختند * * بیت *

* ز نیزه نیستان شد آوردگاه *
* بپوشید دیدار خورشید و ماه *
* دو لشکر نگویم که دو کوه قاف *
* رسیدند در جلوه گاهِ مصاف *
* چو دریای هیجا در آمد بجوش *
* ز مردان جنگی بر آمد خروش *
* اَجَل فتنه را کارسازي نمود *
* سپه با سپه دست بازي نمود *
* بر آمد ز لشکر دِه و دار و گیر *

بپوشیــد روی هوا پر تیــر *

دریں اثنا از طرف میسرہ شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف کونجه اغلن و بیگک یارق اغلن و اقتاد و داود صوفی داماد توقتمش خان و اتورکو با غلبه تمام مقابل میسرہ لشکر منصور درآمدہ اند حضرت صاحب قران بتعجیـــل تمام متوجه ایشان شد و با قوشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صولتِ عساکر گردون مآثر مشاهدہ کردند پشت دادہ رو بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحبقران بودند جمعی درعقبِ ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند باز گشتنـــد و بران جماعت که درپی ایشـــان رفته بودند حمله آوردہ باز گردانیدند و بحضرت صاحبقران رسانیدند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطـــه قوشونات بهم برزدہ شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و بر حضرت صاحب قران حمله آوردند امیـــر شیخ نورالدین جان فدای ولی نعمت و توکل بر حضرت عزت عزّ اسمه کردہ پیش دشمنان فرود آمد و پنجاہ کس با وی فرود آمدند و بزخم تیر جگردوز ایشان را باز داشتند * نظم

بهر تیر کز شست شان شد روان * بپهلو درآمد یکی پهلوان

و محمد آزاد و علی شاہ برادر او و توکل باورچی هریک عرابهٔ از عرابهای مخالفـــان گرفته بیاوردند و هرسه را

در پیش حضرت صاحب قران کامکار بجای چپرها برهم بستند
و الله داد با قوشون وفادار ایمد د رسیده او نیز پهلوی شیخ
نور الدین پیاده شد و حسین ملک قوچین نیز با تغمکان برسید
و فرود آمد و امیر زیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با
ایشان موافقت کرد و قوشون قول با توغ و علم رسیده کورگه
زدند و برغو کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون
خود رسیده در عقب قوشون قول فرود آمد * * نظم *

* نهیبِ خروشیدنِ کوس جنگ *
* ز سر مغز مي برد و از روی رنگ *
* نفیرِ دلیران بر آمد باوج *
* بهر گوشه میرفت خون موج موج *

هرچند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده
کوششها نمودند بهادران ظفر پناه را که فرود آمده و سوکدامشي
کرده تیرمي انداختند از جای نتوانستند جنبانید *

* بیت *

* ز بس قتل و زخم اندران دشت کین *
* تو گفتي که دریای خون شد زمین *
* زبس کشتگان گرد بر گرد راه *
* چو بازار محشر شده حرب گاه *

خداداد حسیني که قدبل دست چپ بود از کونچه آغلن

که قنبل دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت
افتاد که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ
میکرد درآمده بر ایشان تیرباران کردن گرفت و دران حال
امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و مکمل
بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحب قران درآمده
بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند
و بیکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان
آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر
حاجی سیف الدین را که قنبل دست راست بود ازان صعب
تر حالتی افتاد چه دست چپ مخالف که قنبل ایشان
امیر عیسی بی و بخشی خواجه بود غلبه کردند و ازوی گذشته
او را درمیان گرفتند و او نیز دل از جان برداشته با تومانِ
خود فرود آمد و چپرها پیش گرفته و سوکدامشی کرده
بمدافعه و مقابله دشمنان دست جلادت برکشادند و چون کوه
پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هرچند سپاه
مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله
می آوردند ایشان بزخم تیر همه را باز می گردانیدند *

* بیت *

تُرنگِ کمان کرده جانها ستوه * قَشاقَش کمان تیر بر هر گروه
تا جهانشاه بهادر با تومانِ خود از طرفی دیگر درآمده و بر

دشمنان حمله آورده جنگی عظیم درپیوست * بیت *

* برآشفته شیران کوپال گیر *

* فرو ریختند از دو سو تیغ و تیر *

* سنان چشمهٔ خون کشاده ز سنگ *

* برو رسته صد بیشه تیر خدنگ *

* خدنگی همه سرخ گل بار او *

* گل خون برآورده از خار او *

* همه باد پایان ز خون چون عقیق *

* شده تا نمد زین بخون درغریق *

و چون آن دو امیر صاحب تدبیر بلـ دو شیر دشمن شکار کشور گیر پشت اتفاق بتقویت یکدیگر باز داده قنبل دست چپ مخالف را که در مقابل بود منهزم گردانیدند و تمور خواجه آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میسره مخالف انچه برابر او بود براند و امیرزاده رستم عمر شیخ با تومان خود برق وار و صاعقه کردار بر اعداء زد و خرمن ثبات ایشان را سوزانیده بگریزانید و دران خرد سالي نام پدر نامدار را زنده گردانید * * شعر *

* ان السري اذا سري فبنفسه *

* وابن السري اذا سري اسراهما *

و یغلی بی بهرین که از مقربان و ایچکیان توقتمش خان بود
با بهادران لشکر خویش پیش رانده * * نظم *
ستایید خود را و گفتا منم * هزبری که در جنگ پیل افگنم
پلنگان درم برسر کوهسار * نهنگان خورم برلب جوی بار
سنانم زپهلو درآید بناف * گزافی نمي گویم اینك مصاف
و آواز برآورده عثمان بهادر را بمبارزت طلبید امیر عثمان را
ازان لاف باد انگیز او آتش حمیت زبانه زد و بی توقف *

* بیت *

* چو کوهی روان گشت برپشت باد *
* عجب بین که برباد کوه ایستاد *
* درآمد بمیدان چو سیلی بجوش *
* که از کوه در پستي آرد خروش *
* درآمد بناورد چالش کنان *
* بخون مخالف سگالش کنان *

چون عثمان بهادر با قوشون خود بایشان رسید از طرفین
درهم آویختند و بی دریغ شمشیر و گرز و سالیق بر یکدیگر
ریختند * * نظم *

* چنان درهم آویختند آن سپاه *
* که از گرد شد روي گیتي سیاه *
* زبس قتل روي زمین خون گرفت *

* فلک مانده زان چیره دستي شگفت *

عاقبة الامر از نیروي دولت قاهره عثمان بهادر غالب آمده مخالفان را مقهور گردانیده براند و دیگر امراء و بهادرانِ عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد مردي و مردانگي دادند و از میامن اقبال صاحب قران بی همال سپاه مخالف را بیکبارگي برهم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و تو قتمش خان با شاهزادگان جوجي نژاد و امراء و نویینان پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند و بسیاري از لشکریان ایشان کشته شد * نظم *

* خداداد فرصت شهنشاه را *
* هزیمت درافتاد بدخواه را *
* زدشتي بسي خون و خوي ریختند *
* گرفتند وکشتند و آویختند *
* پراز جوي(۱) خون گشت صحراودشت *
* سراسر زمین سونشِ لعل گشت *
* بخون غرقه شد مرکبان را نعال *
* توگفتي مگردر شفق شد هلال *
* چوبر دشمنان شاه شد کامکار *
* شد از خرمي کارِ او چون نگار *

---

(۱) درد و نسخه بجای جوي (موج) است *

* فرود آمد از بارهٔ خوش خرام *
* که[1] دید آنچه مقصود بودش بکام *
* بشکرِ خدا روي برخاک سود *
* که[2] پیروزي از داورِ پاك بود *
* چو کرد آفرین داورِ خویش را *
* بسی سیم و زرداد درویش را *

شاهزادگان و امراء و نوبینان زانوزده مراسم تهنیت بجاي آورده نثارها کردند و حضرت صاحبقران ایشان را کنار گرفته ستایش فرمود و رایتِ نصرت شعارازانجا نهضت نموده بفتح و فیروزي روان شد و چون کنارآب قوراي مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان دولت نموده امیر شیخ نورالدین را که درجنگ جان سپاري کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر او را بلندگردانیده اسپ و جامه زردوز و کمرمرصع ارزاني داشت و صدهزاردینار کپکیی اولکلکا فرمود و دیگرامراء و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بودند همه را اولکلکا داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران از عقب توقتمش خان

(۱) (۲) هردوجا دربعض نسخ بجاي که (چو) دیده شد *

صاحب قران گیتی ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون درین فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه را که پیشتر از مصاف از اسپ خطا کرده بود و دست مبارکش آسیب کسری یافته در اغرق بگذاشت و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را پیش او باز داشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و بتگامشی توقتمش خان روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز درعقب او می راند و چون بمعبر آتل رسید که آنرا گذار تورا تور گویند پسر اروس خان قویری چاق اُغلن را که ملازم حضرت صاحب قران بود و جمعی بهادران اوزبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرد و اسباب پادشاهی آماده داشته بخلعت طلادوز و کمرزرین مشرف گردانید و از آب آتل بگذرانید و خانی الوس جوجی را باو تفویض فرمود * بیت *

آوریدی جهان به تیغ فراز * بسرِ تازیانه دادی باز

گنج در حضرتش روانه شده * غارتِ تیغ و تازیانه شده

شاهزاده جوجی نژاد بر حسب فرمودە بدانجانب رفت و بجمع آوردن سپاه پراگنده و ضبط الوس مشغول شد و عساکر گردون مآثر درپی دشمنان شتافته تا اوکک[1] برفتند و

---

(۱) در بعض نسخه بجای اوکک (الک) و در بعض (اوکل) است ٭

بسياري ازيشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازين طرف ضرب شمشير قاتل بود وازان طرف آب خون خوار آتل بيشتر ايشان را گرفته اسير كردند و اندكي ازيشان بعمدها خود را در آب انداختند و بآن طرف آتل گذشتند و توقتمش خان خاني را با خان ومان وهرچه داشت از پيدا و پنهان بگذاشت وازبيم جان با معدودي چند بطرف بولر[1] بجنگلستان درآمد و از چنگال شيران دشمن شكن امان يافت ولشكر منصور ازين سوي آب تا بآن موضع رفتند كه در يورش اول دشت ازان طرف آب بآنجا رسيده بودند و غارت كرده وآن موضع نزديک است بظلمات وسپاه ظفرپناه اين نوبت نيز بيشتر دشت قبچاق را غارت كردند * * نظم *

* نچندان غنيمت بخسرو رسيد *
* كه اندازهٔ آيد آن را پديد *
* زسيم وزرو قندز ولعل ودر *
* منازل كران تا كران گشته پر *
* غلامان تغماقي خوب روي *
* كنيزان حوراوش مشک بوي *
* وشاقان موكب روي زود خيز *
* بديدار تازه برفتار تيز *

---

(۱) دربعض نسخه بجاي بولر (بوكز) است *

* مواشي و انواع حيوان بسی *
* شمارِ جهاني چه داند کسی *

و امیرزاده میرانشاه با امراء که بکنار آب قورای در اغرق مانده بودند تا اغرق را سر کرده در عقب بیاورند در موضع یولوقلوق از وقلوق بموکب همایون ملحق شدند و چون دران سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام و امراء عظام ظفر آسا ملازم رکاب مغلي بودند ملهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم درخاطر همایون انداخت و فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ با شش هزار سوار بدار الملک شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل تومان او بود بدارالسلطنة سمرقند شتابند ایشان بر حسب فرموده روی توجه براه آوردند و چون از دربند گذشته باردبیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند در حوالي آلهطاق است و عزیمت خوی دارد و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان برقرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیرمحمد با امراء خود مثل امیر ابوسعید برلاس و بکش و دولت خواجه و توکل بهادر در تبریز آمدند و سپاهی که دران حوالي بودند تمام جمع گشتند و امراء شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند بایشان

پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلادت بقلع وقمع مخالفان نهادند و چون بخوي رسیدند تیزك وچالیق بالشکر ملحق شدند و درانجا خبر آمد که قراول قرا یوسف در قراد ره است امیرزاده جوان بخت ایلغار فرمود وچون سایه وصول موکب کشور کشایش بر قراد ره افتاد قراول قرا یوسف بگریخت و پیش او رفت که دربند ماهي بود و قرا یوسف را از استماع توجه عساکر گردون مآثر ارکان ثبات و قرار متزلزل شد و روی عجز و اضطرار بصوب هزیمت وفرار آورد و امیرزاده پیر محمد در عقب او ایلغار فرمود و به بند ماهي راند و ملک عزالدین کرد با لشکر خود دران محل بموکب امیرزاده جوان بخت ملحق شد و شاهزاده مشار الیه امراء و لشکریان را از عقب قرا یوسف بفرستاد و دو سه منزل از پی ایشان رفته فرود آمد و امراء تا اونیك برفتند و چون قرا یوسف را نیافتند بازگشتند و امیرزاده پیر محمد ازانجا مراجعت نموده از تبریز گذشته بسلطانیه آمد و خافزاده او را طوي داده خلعت پوشانید وبجانب شیراز روان شد *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفر لوا دست راست الوس جوجي و ولایت روس را

همت عالي نهمت صاحب قران گیتي ستان که درهر

امری جز بغایت قصوی آن رضا ندادي بعد از شکستن و راندن توقتمش خان وقتل و قهر سپاه ولشکریان او خواست که مجموع آن ممالک و ولایت را درحوزه تسخیر و تصرف آورد و تمام اقوام و احشام آن حدود ونواحي را مقهور و مستاصل سازد ؛ بقصد الوس دست راست جوجي خان بجانب آب اوزي دران دشت بی پایان روان شد وامیر عثمان را بقراولی تعین فرمود و اوقلاوز گرفته روی جلادت براه نهاد وچون بآب اوزي رسید در موضع منکرمن بیگ یارق آغلن را وبعضی الوس اوزبلك که درانجا بودند تالان کرد و اکثر ایشان رادرتحت ضبط آورد چنانچه اندکی یلك (۱) سواره جان بیرون توانستند برد وباش تیمور اوغلن و اقتاد گریخته و از آب اوزي گذشته بالوس هرمدای که دشمن ایشان بودند درآمدند وحال ایشان آنجا از غارت و اسر بدتر شد و ازانجا تومان اقتاد فرار جسته بروم رفتند و در صحاري اسریقه ساکن شدند والحالة هذه هنوز آنجا اند وچون حضرت صاحب قران از آب اوزي باز گشت بسعادت و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گردون مآثر بیگ یارق را دگر باره بکنار آب تن درپیچیدند از پیش آب خونخوار داشتند و از عقب لشکر جرار وبقراسو که از شهرهای روس

---

(۱) در بعض نسخ بجاي يلك (اوزبک) است *

است رسیده تمام آنرا از اندرون شهر و بیرون غارت کردند بیگ یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت و اضطرار اهل و اولاد خود را در چنگال بلا رها کرده با یک پسر بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفرپناه زن و فرزند و متعلقان او را مجموع پیش حضرت صاحب قران آوردند و آن حضرت جهت ایشان خرگاه و خیام تعین نمود و انواع رعایت فرمود و از چهارپایان و اقمشه و اجناس و هرگونه تجملات بسی اسباب ارزانی داشته خوشدل و آسوده خاطر از عقب بیگ یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امراء تومان و هزاره با لشکریان باز گشته بطرف برنغار الوس جوجي دیگر باره تاخت کردند و بایشان رسیده بیگ خواجه و دیگر امراء را با تمام الوس اونقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار ایشان برآوردند و شهر سرای (۱) و اوروس جوق را نیز غارت کردند و تمامي الوس و ولایات را در تحت تصرف آوردند و مال و منال فزون از حد و تخمین وهم و خیال ضمیمه دیگر غنیمتها گشت و گله و رمه بیحساب گرفتند و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند * * نظم *

* گرفته لشکر سلطان آفاق *

(۱) در بعض نسخه بجاي شهر سراي (از روس) دیده شده

* بسی مه پیکران از دشت قبچاق *
* پری وش دختـــرانِ سرو بالا *
* ظریف و چابک و دلبند و رعنا *

حضرت صاحب قران بجانب مسکوکه هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع امراء آنجا را منکوب و مخذول ساختند * * بیت *

بنیروي بازوي شمشیر تیز * برآورده از روسیان رستخیز
زبس روسي برهم انداخته * شده دشت و کوهی برافراخته

و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد * * نظم *

* نه چندان گرانمایه در کار بود *
* که آنرا شمـــاري پدیدار بود *
* زرِ کاني و نقـــرهٔ زیبقـــي *
که مهتاب را داد بي رونقـــي *
* ز کتّان و انطـــاکي خانه باف *
* زده کوهه بر کوهه چـــون کوه قاف *
* به خروارها قنـــدِ زِ تیـــغ دار *
* سمورِ سیه نیز بیـــش از شمـــار *
* زقاقم نه چندان فرو بسته بنـــد *
* که تقریر آن کرد شاید که چنـــد *

* وشق تیغهای شبستان فروز *
* چو خالِ شب افتاده بر روی روز *
* فروزنده سنجاب و روباه لعل *
* همان کره اسپان نادیده نعل *
* جز این مایها نیز بسیار گنج *
* که آید ضمیر از شمارش برنج *

ورای این نفایس واجناس امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبونجي قراول را غارت کرد و دیگراقوام وطوایف مخالف نیز مثل قوم کوربقا و بیرلان و یورکون و گلچي که ازبیم لشکر منصور در بیابان متحیر وسرگودان مي گشتند همه را دریافته غارت کردند و اموال واسباب فراوان غنیمت گرفتند و زنان وفرزندان ایشانرا اسیرکرده بیاوردند * * بیت *

* چه گویم زان پري رویان روسي *
* چو گل آگنده درکتّان روسي *

صاحب قران سپهراقتدارغجرجي گرفته ازانجا متوجه طرف یال جمکین شد وچون بحصار آزاق رسید امیرزاده میرانشاه ولشکری که با او بود کنار آب تن گرفته ودشمنان را تاراج کرده درانجا بموکب همایون پیوست ویرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت ودرآزاق مسلمانان را ازمیان غیرملت جدا

ساخته رها کردند و تمام بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و خانهای ایشان را غارت کرده آتش زدند و مصدوقه کم من قریة اهلکنا ها بظهور آمد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب چرکس

رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بصوب قوبان روان شد چرکسان علفزارها که میان آزاق و قوبان است سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر منصور دران راه تلف شد و قریب هفت و هشت روز از بی علفی تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقوبان رسیدند و چند روزی دران مرحله توقف افتاد حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیرجهان شاه و دیگر امراء را بجانب چرکس فرستاد و مبالغه فرمود که هرچند زودتر آن ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امراء برحسب فرموده ایلغار کردند و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامن تایید آسمانی و فر دولت حضرت صاحب قرانی مجموع الوس چرکس را بدست تسلط و استیلاء تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند و بسعادت واقبال بسلامت ازانجا معاودت نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند *

گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرز کوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایت روس و چرکس به پرداخت با تمامي عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه بازگشت ودرین اثنا شحنه غیرت و حمیت پادشاهانه بواسطه تهمتی که در واقع حقیقتی نداشت بقتل امیرعثمان عباس فرمان داد و چندان سروری بسبب افساد جمعي مفسدان فتّان از پای درآمد ولا مرد لقضاء الله و رایت کشورکشای به نیت غزا متوجه بوري بردی و براقین شد که حاکم قوم آس بود ودران طریق جنگلها بود درختان را انداخته و راه ساخته امیرحاجي سیف الدین را با اغرق بگذاشت و بقصد جهاد بالبرز کوه برآمد ودر قلعهای کوه و درهای محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرد ودر جمیع مواقف سپاه ظفرقرین بروفق میعاد وان جندنا لهم الغالبون مظفرآمدند وبسیاری ازان بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده بآتش جهنم بئس المهاد فرستادند و قلعهای ایشانرا خراب ساختند غنیمت بی شمار از اموال کفار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشت و ازانجا مظفر و منصور با مساعي مشکور و غنایم نا محصور بازگشته باردوی همایون نزول فرمود وامیر حاجي سیف الدین که در اغرق

مانده بود ترتیب طوی کرده جشنی خسروانه برآراست *

* نظم *

* زده بارگاهی بریشم طناب *
* ستونش زر و میخش از سیم ناب *
* بگوهر بیاراسته تخت زر *
* نشسته برو خسرو تاجور *
* سران جهان جمله در پیش گاه *
* سر افگنده در سایهٔ یک کلاه *
* کمر در کمر تاجداران دهر *
* به پیش جهانجوی پیروز بهر *
* نخستین زجلاب نوشین سرشت *
* زمین گشت چون حوضهای بهشت *
* نهادند خوان آنگهی بیدریغ *
* گرایند شد گرد عنبر بمیغ *
* ز هر نعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریخته کوهی از هر کنار *
* خورشهای الوان زهر گونه بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیش *
* چو خوردند چندانکه آمد پسند *
* زجام و صراحي کشادند بند *

* مي ناب خوردند با بانگ رود *
* زگردون گذشته صدای سرود *
* یکی هفته از خرمي يافت بهر *
* بر آسود با پهلوانانِ دهر *
* دگر هفته روزی پسندیده جست *
* کزو فال فیروزي آید درست *
* بفرمود تا کوس بنواختند *
* برفتن علمها بر افراختند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه کولا و طاوس و غیر آن

حضرت صاحب قران باز اغرق را گذاشته از آنجا متوجه قلعهٔ کولا و طاؤس شد و ایشان نیز از طوایف ساکنان البرز کوه بودند و سکان آنجا را قلعهای و حصارهای محکم بر بالای کوه بود و راههای بغایت دشوار داشت از بس بلندي بمرتبه که نگرنده را چشم خیره ماندی و کلاه از سر افتادی بتخصیص قلعه طاوس که در سیومین کمر کوهی رفیع واقع بود چون آشیانه جانوری وارتفاعش بحدی که تیر پرتاب بآن نمیرسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات مي دانست و وهم کشودن آن بهیچ وجه تصور نمي توانست صاحب قران کامگار جماعتي را از قبیله تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان

درکوه روی بحیثیتی چست و چالاک می باشند که هر جا که نخچیر تواند رفت بروند طلب فرمود و به تفتیش و تفحص راههای آن قلعه فرمان داد ایشان برحسب فرموده بجست و جوی محل بر آمدن و فرود آمدن آن کوه مشغول شدند و هرچند بگشتند و احتیاط نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه توان رسید نیافتند رای مشکل کشای آن حضرت پرتو اندیشه بران کار فرو بسته انداخت وبعد از امعان نظر بفرمود تا چند نردبان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و برکمر اولین نهاده جمعی بهادران ببالا بر آمدند و نردبان را برکشیده بر کمر دومین نهادند و ببالا بر آمدند وباز برکشیده برکمر سیومین نهادند که قلعه درآنجا بود و آن شیر مردان دلاوردل از جان بریده و شمشیر کشیده از پی یکدیگر به نردبان بر آمدند وگروهی دیگر از دلاوران جان باز دست از سر شسته و دل از جان برداشته در بالای کوه طنابها بر میان بستند و سرهای طناب بر قله کوه مستحکم گردانیده با تیغهای آبدار آتش بار تا برابر قلعه فرود آمدند و هردو گروه باتفاق از زیر و بالا حمله می آوردند و هرچند که از قلعه تیر و سنگ می انداختند و بهادران بدرجه شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران دین دار از فر دولت صاحب قران کامکار روی جلادت بآن کار می نهادند *

* بیت *

* حسن عالم سوز او چند انکه عاشق مي کشد *

* زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سربر مي کنند *

اهل قلعه چون آفت سماوی وارضي از فراز و نشیب هابط وصاعد یافتند مضطر وسراسیمه گشتند وبهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاري از قوم ارکون که درانجا بودند بقتل آوردند * نظم *

* روان شد یکی چشمهٔ خون زکوه *

* بفرمان سلطان توران گروه *

* غلط شاه توران وایران همه *

* که عدلش شبان بود و عالم رمه *

وکولاو طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای درآوردند ورایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده متوجه قلعه پولاد شد که اوترکو که از عظماء امراء الوس جوجي بود پناه بآنجا برده بود ودر اثنای راه در موضع بلقان (۱) یک روز توقف نمود دران جا چندان عسل بود که لشکریان هرچند خواستند برداشتند و ازآنجا کوچ کرده بسعادت واقبال روان شد واز برای الزام حجت مکتوبي بپولاد نوشت ومصحوب برادر اوترکو پیش او فرستاد متصل کتابت و رسالت آنکه اوترکو را که التجا بتو آورده است

---

(۱) در دو کتاب بجای بلقان (بلقا) است بی نون *

بفرست و اگر نه با لشکر بی شمار همه شیران دشمن شکار میآیم
و چون مکتوب بپولاد رسید از سر استظهاری که بحصانت حصار
خویش داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ آماده است و اوترکو پناه بمن آورده تا جان در تن
باشد اورا نسپارم و تا توانم اورا محافظت نموده نگاه دارم
و چون آن جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
پادشاهانه برافروخت و در راهِ آن جنگلی سخت بود چنانچه
از کثرتِ اشجار و تشابكِ اغصان باد چابک نهاد ازانجا
افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدور یافت و عساکر
گردون مآثر سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایتِ
عزم برافراختند چون بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود
بغایت سخت و مردم آنجا راه دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدائی وار بجنگ مشغول شدند سپاه نصرت
پناه بعد از کوشش بسیار بر ایشان ظفر یافتند و قلعه را کشوده
بسیاری ازان گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و اوترکو
گریخته بدرهای کوه البرز بدر رفت و لشکر منصور خان ومان
ایشانرا غارت کرده آتش زدند و اولجه بسیار و غنیمت
بیشمار گرفتند درین اثنا شخصي خبر آورد که سه فوج از
مردم بی دین گریخته بکمر کوه بر آمده اند و استاده حضرت
صاحب قران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر

جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دوزخیان را بآتش
بسوختند واز برنغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو
را درپی کرده ایم و درمیان کوهستان البرز بموضع اباسه
درآمده صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار شده
واز عقبها و درهای کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرموده
ودران محل اوترکو را گرفته وبسته بدرگاه عالم پناه آوردند
فرمان جهان مطاع صدور یافت که اورا بند نهاده محبوس
گردانند و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحي را غارت
کرده درظل رایت نصرت شعار باز گشتند و باردوي همایون
پیوستند * * بیت *
شکوه سپاهش به تیغ نبرد * بر آورده از کوه البرز گرد
و صاحب قران کامکار با تمامي عساکر نصرت شعار چند روز
درپاش طاق وحوالي آن توقف فرمود *

گفتار درتوجه حضرت صاحب قران باجود بسمسم و قلاع کفار که دران جانب بود

صاحب قران مما لک ستان با عساکر فیروزي نشان
ایلغار کرده متوجه سمسم شد و چون بسعادت واقبال آنجا
رسید تمامي آن الوس را بفر دولت روز افزون مسخر گردانید
ومحمد غیورخان کمر مطاوعت وانقیاد برمیان جان بسته با
ایل خود درپایه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس

سرافراز گشته در سلک بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی دیگر از اهل ولایت گریخته بودند و پناه بکوه برده و بجایهای سخت در آمده که پیاده بدشواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و بآن کوهها برآمده سپاه ظفرپناه دست جلادت بجنگ برکشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت قهرمان قهرمرد مان آنجا را بسته از کوه بینداختند و دران کوهستان (۱) بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن مواقف بسی محل بود که فرود آمدن ازان نه سوارهٔ متمشی میشد و نه پیاده بلکه خود را رها می بایست کرد که لغزیده بشیب آیند و آن خدیو موید دین دار از غایت شغف باحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن اهوال و اخطار میشد * نظم *

* هزار آفرین از جهان آفرین *

* بران شاه با دانش و داد و دین *

* که قصدی نبودش ز تیغ آختن *

* بجز رایت ملت افراختن *

و درمواضعی که از غایت ارتفاع وهم از عروج بران قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیر کرد و قلعها را بحیز تسخیر درآورد و یک دو

(۱) در دو کتاب بجای کوهستان (کوهسار) است *

روز آتش قهر چنان برافروخت که تر و خشک آن در هم سوخت
و مجموع کلیساها و بتخانهای ایشان را خراب و ویران
گردانید و از انجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت فرمود
و لشکریانرا غنیمت بسیار بدست افتاد و از انجا باز گشته
بجانب بیش کنت روان شد و آن ولایت را بانوار عدل و
احسان و آثار مکرمت و امتنان آذین بست و اهالی آن
مواضع که پیشتر از ین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال
یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن
شدند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکریان اصلا
متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را
معلوم گردد که هرچه از نیک و بد بمردم میرسد جزا و سزای
اعمال و افعال ایشان است چنانچه از فحوای نص
من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها مستفاد
میشود و حضرت صاحب قران از انجا گذشته بر ولایت
جونور قزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام
گمراهان که دران کوههای بزرگ نشست داشتند طعمه تیغ
فساد سوز گردانیده ایل جونور قزاق را تاراج کردند و
اموال و غنایم بسیار در حیز حصول آمد و عسل فراوان نیز
برداشتند و از انجا بموضع بوغا زقم رسیده دران محل قشلاق
فرمود و تمامی اهالی ولایت ممقتو و قازی قومق از سرافعان

و مطاوعت بپای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند و مراسم بندگي و طاعت گزاري بجای آورده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و درمیان جزایر بسی مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده آنرا حصار خود ساخته بودند و در اظهار شعار خدمتگاري و فرمان برداري تهاون و تقصیر مي نمودند و ایشان را بالیق جیان مي گفتند یعني ماهي گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال ایشان جمعی را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها مقدار دو گز و زیادت یخ بسته * بیت *

* بفرمانِ شه بر سرِ آب گیر *
* ز پشتِ(۱) کمانها روان گشت تیر *
* ز پرنده پیکان بران روی یخ *
* تبه شد سپاهي چو مور و ملخ *

دلاوران برروی یخ گذشته تمامي آن جزایر را بتاختند و در حوزه تسخیر و تصرف آورده ایشانرا بغارتیدند و اسیر گرفتند و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند *

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران مظفرلوا حاجي ترخان وسرای را

چون عمر تابان از بندگان حضرت صاحب قران که بر

---

(۱) در بعض نسخ بجای پشتِ (شستِ) معاینه افتاد *

حسب فرمان بضبط حاجي ترخان مشغول بود از محمدی
کلان تر آنجا آثار مخالفت تفرّس نمود و صورت حال عرضه
داشت پایه سریر اعلی گردانید رای عالی تخریب و استیصال
حاجي ترخان و سرای را وجهۀ همت بلند جناب ساخته در
اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر
حاجي سیف الدین و دیگر امراء را بگذاشت و بنفس مبارک
ایلغار فرمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار *

* نظم *

* تاب سرما که بود ز آتش تاب *
* آب را تیغ و تیغ را گرداب *
* کوه قاقم زمین حواصل پوش *
* چرخ سنجاب در کشیده بدوش *

عساکر گردون مآثر برف کوفته روان شدند و حاجي ترخان
بر کنار آب آتل واقع است حصار او را متصل بآب از کنار آن
نهر کشیده اند تا باز بآب رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب
بجای حصار است و چون زمستان در آنجا یخ بنوعی مي بندد
که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد بر لب آب از پارهای
یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد مي نهند و شب هنگام
آب بران مي پاشند تا مجموع برهم بسته یک لخت میشود
و باین طریقه بلند ساخته حصار شهر را بآن دیوار یکپاره از یخ

مکمل میگردانند و دروازه مي نشانند والحق این وضعی غریب است ازین جهت ثبت افتاد القصه حضرت صاحبقران چون بنزدیك حاجي ترخان رسید صبحگاهی با اندک نفری از خواص پیش از سپاه بحاجي ترخان راند و محمدي حاکم آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمد و آن حضرت اورا با امیرزاده پیر محمد و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و تمور خواجه آقبوغا با لشکری بطرف سرای فرستاد و حضرت صاحب قران بحاجي ترخان درآمد وبعد از حوالهٔ مال اماني وتحصیل آن هرچه درانجا بود از صامت و ناطق عرضهٔ تاراج گشت و شاهزاده مشارالیه با امراء از آب آتل بر روی یخ بگذشتند و برحسب فرمان محمدي را بزیر یخ فرستادند و طعمهٔ ماهیان شد و سپاه ظفرپناه سرای را بگرفتند وآتش زده بسوختند واحشام وصحرا نشینان آن نواحي را مجموع غارت کرده براندند وبیاوردند وخراب کردن سراي انتقام جسارتی بود که لشکردشت درتخریب زنجیر سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت صاحبقران بتسخیر فارس وعراق مشغول بود ایشان ماوراء النهررا خالي یافته تاخت کردند وسرای قزان سلطان خانرا که بزنجیر سراي مشهوراست خراب کردند لاجرم سرای بدین گونه زیروزبرگشت * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

و تمام اهالی حاجي ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند
و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معاودت نمود و چون بواسطه
شدت سرما و سورت برودت هوا ضعف و فتور بحال لشکر منصور
راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده و تنگي و غلا
بمرتبه رسیده که یکمن ارزن به هفتاد دینار کپکي و یك کله
گاو بصد دینار و یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت
نمیشد مرحمت پادشاهانه غنایم حاجي ترخان و سرای را
از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان
ارزاني داشت و تواچیان بر ایشان قسمت کردند و بعضي
پیادگان سوار شدند * * بیت *

چو دریای رحمت درآمد بموج * سر حال لشکر برآمد باوج

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران بی همال از دشت قبچاق و بلاد شمال

چون تمام ممالك دشت خرز و دست راست و دست چپ
الوس جوجي و سایر بلاد شمال بحوزه تسخیر و تصرف درآمد
و عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع آن قطر و نواحي را از
اولك[1] و ماجر و روس و چرکس و باشقرد و مکس و بال جیمکین

(۱) در دو نسخه بجاي اولك (اوکک) و در بعضي (اوکل) و در
بعض (اوکلك) دیده شده *

و قرم و ازاق و قوپان و الان با مجموع توابع ضمایم آن تاخت کرده آثار کمال تسلط و استیلاء بظهور رسانیدند و از دشمنان انچه زنده مانده بودند آواره و سرگردان و متفرق و بی خان و مان گشتند حضرت صاحب قران گیتی ستان در اوایل بهار سنه (ثمان و سبعمایة) موافق سچقان ئیل از قشلاق بوغازقم بسعادت و اقبال نهضت فرموده بصوب دربند و آذربیجان روان شد * * بیت *

سران سپه رایت افراختند * روارو بعالم در انداختند
تو گفتی که گیتی کران تا کران * بجوش آمد از عزم صاحبقران
ز لشکر که عرضش بفرسنگ بود * بیابان به نخچیر بر تنگ بود

و چون از آب ترك برروی یخ عبور نموده بموضع ترقی رسیدند صاحب قران کامگار از اغرق جدا شده لشکر ظفر قرین را ترتیب داد و به نیت غزا متوجه اشکوچه شد و بعد از وصول سپاه نصرت پناه اشکوچه را در میان گرفته فرود آمدند و لشکریان باطراف و جوانب بغارت و تاراج شتافتند درین اثنا شوقل از قازی قوموق و او هربا سه هزار مرد بمدد اهل اشکوچه می آمدند با آنکه ایشانرا پیش ازین عادت بود که پیوسته با کفار آن مواضع غزا کردندی قراول دست راست از آمدن ایشان خبر یافت و بعز عرض همایون رسانید حضرت صاحب قران * * بیت *

درآمد بزین چون یکی اژدها * سرِ بارگي کرده بروی رها
نه اسپی عقابي برانگیخته * نه تیغی نهنگي درآویخته

وبا پانصد سوار مکمل گزیده پیش ایشان بازرفت و ایشان درپس پشته فرود آمده بودند واسپان بعلف رها کرده آنحضرت بنفس مبارک تنها ببالای پشته برآمده احتیاط فرمود و بتعجیل فرود آمده سپاه ظفرپناه را آگاهي داد دلاوران برایشان تاختند وبیشتررا به تیغ گذرانیده بنیاد شان براند اختند ومبشر[1] بها دربشوقل رسید واوازبیم جان بکوهی برآمد دلاورنامداربیک[2] چوبهٔ تیردشمن شکار او را ازان بالا بغلطانید * * بیت *

* چنانش دودر کرد پیکان تیــز *
* که کرد از قفس مرغ جانش گریز *

سرش بخنجرکین بریده بحضرت صاحب قران آورد * بیت *

هر سر که ازو بتافت گردن * آورد برش زمانه بی تن

وبعضی را ازیشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحب قران کامیاب بزبان عتاب ازایشان سوال فرمود که شما پیش

---

(۱) دردوکتاب بجای - ومبشربها دربشوقل رسید - (مصراع * مبشربها دربشوقل رسید *) (۲) همچنین دران دوکتاب بجای بیك چوبهٔ تیردشمن شکار - (مصراع * بیك چوبهٔ تیردشمن شکار *) دیده شد *

ازین بشعار اسلام مشرف شده دایما با کفار محاربه میکردید اکنون چه شد که ازان برگشته بمعاونت ایشان می آمدید مجموع بخطای خود معترف شدند و ببدی کارِ خود اقرار نمودند و زبان مسکنت و انکسار باعتذار و استغفار بر کشاده زنهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و رقم عفو بر جرایم شان کشیده همه را بخلعت و انعام نوازش فرموده و رخصت داد که بمحل خود باز گردند و کلانتران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین صادق دم و ثابت قدم اند بی توقف بیایند و از فعل قبیح خود انابت نمایند تا همه را بعنایت و تربیت سرافراز گردانیده ولایت برشما مقرر داریم و چون حضرت صاحب قران بمعسکر ظفرقرین معاودت فرمود عساکر گردون مآثر اشکوجه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام آن بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و از کشته پشتها ساختند و مجموع ولایتش را تاخت کردند درین اثنا کلانتران قازی قوموق و اوهر باقضات و اکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بزلت و گناهِ خود اعتراف نموده به تمهید معذرت و انابت مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف خدمتکاری بجای آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو را بشستن نقوش سیئاتِ ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه

بر احوال همه انداخت وبانواع عوارف و عواطف از خلعت های فاخر وجامهای زربفت وکمر و شمشیرزرواسپان تازي بنواخت ونصیحت فرمود که برقرار سابق باید که همواره با مخالفان دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیرانتقام ازنیام کشیده دارید ونص قاطع وجاهدوا فی سبیل الله نصب العین ضمیر داشته ونحوای اقتلوهم حیث ثقفتموهم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز آن فضیلت تغافل و تکاسل روا ندارید و ولایت برایشان مقرر داشته یرلیغها داده وبازگردانید واز آنجا بسعادت واقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه نرکس آورد وبعد از وصول آنرا بجنگ مسخر گردانیده لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجارا طعمه شمشیر غزا ساختند وقلعه را غارتیده با زمین هموار کردند واز بی دینان گروهی انبوه بکمرها وغارهای کوه درآمده بودند وبسوراخها وشکافها که درمیان جای کوههای بلند بود پناه برده صاحب قران کامکار عنان مکنت واقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف داشت وبقلع وقمع ایشان فرمان داد جمعي دلاوران جانباز با آهبه وساز جنگ * * مصراع *

* همه شیرافگن ونهنگ آهنگ *

درصندوقها نشستند وایشانرا ازبالای کوهها تا برابر کمرها وسوراخها که آن گمراهان درآنجا تحصن داشتند فروگذاشتند

و بزخم نیزه و تیر دمار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر بر
آوردند و بهمین طریق مجموع بی دیدان که به بلند جایهای
منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گردانیدند و اموال
و اسباب ایشان را قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارتیدند
فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب
العالمین و حصار میکا و حصار بالو و حصار درکلو را نیز بقهر
و غلبه بکشادند و با زمین هموار ساخته بود و نابودش بباد
نهب و تاراج بر دادند و ازانجا با قبال و سعادت سالم و
غانم با غرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در
دیوان مثوبات مثبت و سپاه ظفر پناه ازکثرتِ غنیمت در
عین غنا و ثروت و چون تمامي قلاع و ولایات پشتِ البرزکوه
که بجانب شمال داشت بعون تایید آسماني و فر اقبال
صاحب قراني بحوزه تسخیر در آمد و از خبثِ وجود کفار
و مخالفانِ دین پاک شد رایت نصرت آیت بفتح و فیروزي
روان گشت * نظم *

در آمد بزین شاه گیتي نورد * زهامون بگردون بر آورد گرد
درای شتر خواست ازکوچ گاه * سر آهنگ لشکر در آمد براه
گلوی هوا در کشید ای شکفت * بضیق النفس کام گیتي گرفت
ز رنگین علمهای گوهر نگار * همه روی صحرا شده نوبهار
عساکر فیروزي شعار شادمان و بختیار هریك را پنج شش

سرو قد گلعذار درکنار وغنایم بسیار فتوح روزگار بعرا بها میرفتند * * بیت *

همه شادي کنان و باده گُسار * نقد مقصود شان تمام عیار

و مجموع اهالي ولایت زره گران موکب همایون را بقدم اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت بی دریغ شامل حال ایشان نیزگشت و صاحب قران گیتي ستان درضمان عون و عنایت رحیم رحمان از دربند باکوعبور نموده بعمارت واستحکام قلعهٔ آنجا امر فرمود و برحسب فرموده کاربند شدند و طنطنه بشارتِ مراجعت حضرت صاحب قران درجهان افتاد * * نظم *

بهر شهری از شادي فتح شاه * بشارت بران بر گرفتند راه

بشکرانه رایت برافراختند * بهر کشوری جشنها ساختند

و والي شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشابران آمده بود و به ترتیب و تهیه اسباب ترغو و ساوري مشغول شده و چون رایت ظفرپیکر آنجا رسید باقامت رسم ساوري وظایف خدمتکاري بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بعد ازطی منازل از شماخي گذشته

لب آب کر مخیم نزول فرخنده گشت * * بیت *

* سرا پردهٔ شاه گیتی پناه *
* کشیدند بر اوج خورشید و ماه *

و دران محل شیخ ابراهیم طوي مناسب ترتیب کرد و پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکوبندگي چنانکه پیوسته وارِ آن سعادت منذ دولت یار بود اقامت نمود لاجرم عواطف پادشاهانه اورا بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود وبخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید واعیان خواص و نزدیکانش را نیز بخلعتهای فراخور بنواخت وشروانات را با توابع برقراربرو مقرر داشت وفرمود که دربند را نیکو محافظت نموده از سرحد باخبر باشد و وصاحب قران جهان ستان ممالك بخش چند روز دران محل دل فروز بعیش وکامراني و عشرت وشادماني گذرانیده ازانجا بسعادت واقبال ارتحال فرمود وازآب کر گذشته موضع آق تام مضرب خیام نزول همایون گشت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط آذربیجان ومحاصره قلعه النجق

حضرت صاحبقران تختگاه آذربیجان وحکومتِ آن

ممالك ازدربند باكو تا بغداد و از همدان تا روم بامیرزاده میرانشاه تفویض فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافت وکس رفته بود که متعلقان شاهزاده مشار الیه که درخراسان مانده بودند با کوچ تمام امراء و لشکریانش بآذربیجان نقل کنند درین وقت فرمان اعلی بنفاذ پیوست که شاهزاده بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را نیز محاصره کند شاهزاده جوان بخت برحسب فرموده عازم شد و صاحبقران کامگار او را برسم وداع کنار گرفت و بانواع نوازش فرموده روان ساخت و امیرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشکر همراه او گردانید و فرمود که بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند وکوچ امراء شاهزاده و لشکریانش که طلب داشته بودند رسیده دست راست سپاهش قراباغ ونخجوان تا باونیک یورت ساختند و دست چپ سوق بلاق و درکزین تا بهمدان فرو گرفتند *

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت بهلول مخذول در نهاوند

دران وقت که صاحبقران ممالک ستان باعساکر گردون مآثر در دشت قبچاق و اقصای بلاد شمال بدفع و استیصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال

متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان بالشکر سیستان
آن را محاصره مي کردند و مخالفان چنان به تنگ آمده
بودند که بجز کودرز کوتوال با شش کس خراب و بدحال
کسی زنده نمانده بضرورت و اضطرار قلعه بسپردند و کودرز
بغرامت عصیان و طغیان جان بتیغ بران سپرد و چون دران
یورش تموک قوچین که آن حضرت داروغکي و ضبط یزد باو
تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود یکی را از نوکران
خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش
فرخنده متمادي شد سلطان محمد پسر ابو سعید طبسي و
بعضی خراسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده
بودند بخیال فاسد و سودای محال که از وساوس شیطان
درد ماغ جهل و ناداني ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق نموده
یاغي شدند و گماشته تموک را بقتل آوردند و از بزرگان و
متعینان یزد جمعی را بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام
مال دوساله آن ولایت نقد کرده درخانه قابض اموال
دیواني نهاده بود و جهت مهد اعلی سرایملك خانم چند
خروار قماش دریزد خریده بودند و هنوز نقل نکرده آن
بی باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دو زندگان
شهررا جمع آورده قبای بسیار بدوزانیدند و هربی سروپا
که دست از جان شسته با ایشان همداستان شد اورا جامه

پوشانیدند و زر دادند و باندک فرصتی بسی ارذال و جهال از اشرار الناس و قطاع الطریق آنجا جمع آمدند *

* بیت *

پراگندهٔ چند را گرد کرد * که از آب دریا برآرند گرد

و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ از شیراز بالشکر متوجه اطفاء نایرهٔ آن فتنه گشت و سایر داروغگان آن حوالي و نواحي چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم خود و چریک آن مواضع روی توجه بدریزد نهادند و در ظاهر یزد کثرتي تمام مجتمع شده شهررا محاصره کردند و بجنگ مشغول شدند و چون این معني بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیرمحمد جهان گیر با تمور خواجه آقبوغا و دیگر امراء و لشکریان روانه آن طرف گردند و چون بدان حوالي رسند بنابر آنکه در حوالي یزد علف زاري که داد چهارپایان چنان لشکری تواند داد نیست لشکریان اسپان را دریيلاق کوشک زرو ولایت اصفهان گذاشته پیاده بدریزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزادگان و امراء بامتثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته بدریزد رسیدند شهررا مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و هرروز دونوبت بالغدو والآصال بمحاربه وقتال اشتغال مي نمودند و هم دران هنگام که صاحب قران گردون غلام

بجانب دشت بود امیر مزید برلاس که مردی اصیل نیکو سیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود برحسب تفویض آنحضرت والي نهاوند بود بضبط آنجا مشغول و نوکري داشت بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام از خبث طبیعت برکفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را بمکر و حیله هلاك گردانید و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال را آماده داشت * * نظم *

* بتسویل نفس و فریب هوا *
* غروري بخود راه داد از خطا *
* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که در بیشهٔ شیر سازد درنگ *

و چون حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال باردبیل رسید امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد و چون او بشیراز رسید امیر سونجك ازانجا متوجه اردوی همایون شد و موکب ظفر قرین از اردبیل نهضت نموده در کنف تایید الهي روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو ترحم بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال باز درانجا مقید و محبوس بود و اورا از بند خلاص فرموده بخلعت عفو و مرحمت سرافراز گردانید و حکومت ماردین

بد و مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت و او با
امراء عهد کرد که مدت العمر از جادهٔ انقیاد و خدمتکاری
انحراف نجوید و بهرجانب که رایت نصرت شعار توجه نماید
ظفرکردار ملازم باشد و در هیچ حال یک سرموی در وظایف
خدمت و نیکوبندگی تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را
بایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فرمان
اعلی بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد
حسینی با دیگر امراء و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند
و بتسخیر آنجا قیام نموده بهلول مخذول را سزای کفران نعمت
و بدکرداری در کنار روزگار نهند ایشان بر حسب فرمان
بایلغار روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه
همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورگه زده و برغو
کشیده سورن انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش
بسیار مسخر گردانیدند و مجموع باغیان را بتیغ انتقام
بگذرانیدند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش بسوختند و بعد
از وصول خبر این فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد
که ایشان بطرف تستر توجه نمایند و تمام قطاع الطریق لرستان
را قلع و قمع کرده آتش فساد آن خاکساران بادپیما را بآب
تیغ دشمن سوز بکلی فرونشانند و کناره ساحل گرفته مجموع
آن بر و بحر را تا باقصای هرمز در تحت ضبط آورند و بفتح

وفیروزی مراجعت کنند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده
از نهاوند روان گشتند و چون رایت نصرت شعار محفوف
بعون و عنایت آفرید گار بهمدان رسید دران جلگای فرد و س
آیین سرا پردهٔ ابهت و تمکین پیرامن بسیط زمین د رکشیدند
و قبه بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاك و ذروه سماك
بگذرانیدند و دران مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران
ماه مبارک رمضان را بطاعت و عبادت ذوالمنن و اقامت
وظایف صیام و قیام و هرگونه فرایض و سنن بگذرانید *

گفتار د رفرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرمز جهت ضبط آن ولایت باتمام توابع و لواحق آن

چون تباشیرِ صبح عید از افقِ بخت سعید طالع شد و انوارِ
بهجت و آثارِ مسرت و استبشار بر بشرهٔ روزگار ساطع گشت
صاحب قران دین پرور باداء صلوات و افاضت صدقات
و اشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام فرمود و بعد از تقدیم
مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان را روانه جانب شیراز
گردانید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جلال حمید و امیر
شاه ملك و ارغون شاه اختاجی و دیگر امراء تومان و هزاره

را ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن مملکت قیام نموده هرمز و تمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان برحسب فرمان روان شدند و درین اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت حال چنان بود که چون مدت محاصره متمادي شد خلق شهر از بی قوتی چنان بتنگ آمدند که با وجود آنکه هرچه مي یافتند از مرده و مردار و غیر آن میخوردند قریب سي هزار کس بزعم عامه آنجا بگرسنگي هلاک شدند و آن بی باکان ناپاک را نیز که آتش آن فتنه برافروخته بودند قوت نماند و از زیر خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفر پناه آگاه گشته در پی ایشان کردند و پسر ابو سعید طبسي که مقدم آن یاغیان بد کردار بود در حوالي مهریجرد کشته شد و تمام مفسدان که باتفاق با او طریق بغي و عدوان سپرده بودند بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و چون رای عالم آرای حضرت صاحب قران که مطرح انوار الهامات رباني بود اطلاع داشت بر آنکه اهالي آن ولایت مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان را اختیاری نبود مرحمت ارزاني فرموده بود که چون شهر مسخر شود باید که غارت نکنند و اماني نطلبند برحسب فرموده هنگام فتح امراء بر دروازها باستادند و تموك قوجین را که داروغهٔ آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و

لشکریان را نگذاشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و از میامن مراحم آن پادشاه دین پرور مسکین نواز هیچ آفریده اهل آن دیار را نه از جهت امانی و نه از جهت مال دو ساله که درانجا تلف شده بود باز خواستی نکرد و پرسشی ننمود وبا آنکه یزد ازبیداد آن بدفعلان چنان خراب شده بود که درشهر هیچ دکان درنداشت و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیرمسکون مانده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری ازاول خوشترو آبادان تربود * * بیت *

* شه چو عادل بود زقحط منال *
* عدل سلطان به از فراخی سال *

و چون خبرفتح یزد بپایه سریراعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانهای خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیرمحمد جهانگیر براه خراسان بازگشته متوجه قندز وبقلان شد و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ متوجه درگاه عالم پناه گشت و عساکر منصور هرکس روی فراغت بخانهای خود نهادند *

گفتار درمراجعت صاحب قران برجیس قدر بهرام قهر بجانب ماوراء النهر

صاحب قران گیتی ستان درتابستان سچقان ییل بروز

دوشنبه یازدهم شوال سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) بمبارکي
و طالع سعد ازهمدان نهضت فرمود و عنان عزیمت همایون را
بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری نَزِه دلکش
فرود آمد و کس فرستاد تا امیرجهان شاه محاصره قلعه النجق
را بسلطان سنجرحاجي سیف الدین و لشکریان امیرزاده
میرانشاه بازگذارد و درعقب امیرزاده محمد سلطان متوجه
صوب فارس گردد و همان روز بآهنگ شکار فرمان داد
ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته برتمامي آن
صحاري محیط شدند روز دیگرکه خسروِ سَیّارگان برسبز خنگ
آسمان سوارگشته رمه نجوم چون نخچیر وحشي برمیدند
صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال سوارشده نشاط
شکار فرمود * * مصراع *

* که هم صید خوش بود و هم صیدگاه *

وبعد ازفراغ ازشکارعبد الملک قراقان را که ازالنجق آمده
بود بازفرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارد و چون بسلطانیه
آمد امیرزاده مشارالیه عزیمت نموده بود و بآنجا رسیده
عبد الملک برحسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان گشتند
و مراحم حضرت صاحب قران لشکر نصرت قرین را اجازت
انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و سعادت
بردوام روان گشت و سه منزل و چهارمنزل را یکی کرده

بشتاب میراند * * نظم *

* سمندش در شتاب آهنگ بیشي *
* فلك را هفت میدان داد بیشـــي *
* جهت شش طاق او بردوش کرده *
* فلك نه حلقـــه زو درگوش کرده *

و چون موضع وراميين از وصول موکب فتح آيين غيرت چرخ برين گشت اميرزاده رستم بسعادت بساط بوس فايز شد و بموجب اشارت عليه متوجه جانب شيراز گشت تا با ميرزاده محمد سلطان پيوندد و حضرت صاحب قران درحين مراجعت از دشت قبچاق سکزك تواجي را بسمرقند پيش امير زاده شاهرخ فرستاده بود که اميرزاده ابا بکر را با جمعي از ابناي امراء مثل رستم طغي بوغا برلاس و پيرعلي پسر حاجي محمود شاه يسوري و پنج هزار سوار از لشکر که مانده اند روانه اردو سازد ودرين ولا چون رايت کشورکشا به بسطام رسيد اميرزاده ابا بکر بموکب همايون پيوست و بعز بساط بوس استسعاد يافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را نوازش نموده صد هزار دينار کپکي انعام فرمود و اسپ کميت طهرتني که پيکرِ کوه گران باسرعتِ باد وزان جمع داشت باو داد ونوکرانش را نيز بصنوف انعامات اختصاص بخشيد وبه تبريز پيش پدرش اميرزاده ميرانشاه فرستاد و خود

بسعادت و اقبال یکران استعجال بصوب مستقر سریر سلطنت
و جلال روان داشت و بهر ولایت که میرسید امراء و سرداران
آنجا مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ساوري مي آوردند
و پیشکشهای لایق مي کشیدند و چون در کنف حفظ ذو الجلال
بسعادت و اقبال بخراسان درآمد امیرآقبوغا از هرات برسم
استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت
و بتقدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوري مناسب کشید و
پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید صاحب قران داد گستر
بهر ولایت که مي رسید بنفس مبارک احوال رعایا پژوهش
نموده داد مظلوم از ظالم مي ستد و متغلبان را بجهت عبرت
دیگران گوشمالیهای بلیغ میداد و بعضی را بقتل سیاست
میفرمود و ازبرای تحقیق این معني که شاید که از قوي بر ضعیف
زوري رفته باشد و از جاهل بر حقیر تعدي گذشته امیر الله داد
را بمفرد خراسان تعیین فرمود و بکشتي از آب آمویه گذشته
ولایت خزاررا از فر قدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید
و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم وسرا یملک خانم و تومان
آغا و دیگر آغایان با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان
برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها
کرده پیشکشها کشیدند * * نظم *

هزار اسپ مرصع گوش تا دم * همه زرین ستام و آهنین سم

هزار استرستاره چشم یکرنگ * که دوران بود با رفتارشان لنگ
همه راه در ریاض آمال و امانی گل بهجت و شادمانی شکفیده و دیده امید همگنان از فروغ طلعت مراد روشن گشته وظایف شکر و شکرانه بادا رسانید و برایت نصرت شعار از خزار نهضت نموده بشهرکش درآمد و درآق سرا که از مستحدثات معمار همت بلند جناب آنحضرت است چنانچه اشارتی بدان رفته نزول فرمود و از صدق نیت و صفای عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ و اکابر آن دیار توجه فرموده باقامت رسم زیارت قیام نموده و مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلات بنواخت و بمرقد پدر نامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب در آمده حفاظ را بتلاوت کلام الله اشارت فرمود تا ختمات کردند وایشان را بجزایل مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمام بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالک ماوراء النهر از ولایت و شهر بپایه سریر اعلی شتافته * * نظم *

زمین بوسه دادند در بزم شاه * که خالی مباد از تو تخت و کلاه
توئی آن جهاندار کشورکشای * که از داد و دین آفریدت خدای
بهر جا که روآری از نیک و بد * پناهت خدا باد و پشت خرد

وبا ارکان دولت و اعیان مملکت درآق سرا بسط بساط نشاط فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شده *

* بیت *

نوازندگان با مي ورود وچام * برآراسته دست و مجلس تمام
بتان پري وش براشگري * همه شيوهٔ ساقيان دلبری
و ازانجا بفرخي وفيروزي و خرمي و بهروزي کوچ کرده واز
عقبه کش گذشته بسمرقند گزين که ساحه با راحتش ازجلوهٔ ماه
پيکران زهره جبين غيرت خلد برين و طيره حور العين است در
آمد اهالي آنجا دستِ مسرت و شادي کشاده بودند
و شهررا آذين بسته واز هر طرف تعبيهای لطيف انگيخته
و مطربان خوش الحان نشسته *

* نظم *

جهاني بشادي بياراستند * بهرجای رامشگران خواستند
همه شهر درزيورِ زرنگار * گهرپوش روی زمين ازنثار
بآئين ببسته بسی چار طاق * که هريك بُدي رشک نيلي رواق
بپوشيده بر هريکی زيوري * فرازش بهر گوشه رامشگري
همه مملکت گشته آراسته * در و بام و ديوار پر خواسته
چه درکوچها وچه بازارها * بزيور بر آموده ديوارها
تمامي بازارها سربسر * بياراسته مردمِ پيشه ور
همه راه زيرِ پی بارگير * بگسترده ديبا و خَزّ و حرير
نهان گشته بوم و برِآن ديار * ززربفت آيين[1] و سيمِ نثار
يمين و يسار و فرازو نشيب * نَبُدْ هيچ پيدا جز آيين وزيب

(۱) درسه نسخه بجای آيين (آذين) است *

صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد نخست بمزار اولیا و اکابر و علماء و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را بافاضت صدقات و عطیات نوازش نمود و بسریر سلطنت و جهانبانی بر آمده نشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه ترتیب افتاد و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاههای مرصع زده و بارگاههای ملمع برافراخته * بیت *

* بگسترد فراش صد نوع فرش *
* ز بهجت زمین گشت مانند عرش *
* شد آراسته بزمی از ناز و نوش *
* که مثلش ندیده بمینو سروش *
* جهان در جهان شیره در شیره بود *
* زمین آسمان شیره انجم نمود *
* ز هر نعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریختهٔ کوهی از هر کنار *
* خورشهای الوان ز اندازه بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیش *
* می ارغوانی بزرین قدح *
* بمی خوارهٔ افگنده عکس فرح *
* مغنی مشکین نفس کرده ساز *
* سرود خوش و نغمهٔ دل نواز *

ساقیان سیمین ساق و سوچیان زرین نطاق ساغرهای مالا مال از شراب زلال درگردش آورده قوبوزچیان[1] خوش الحان و نغمهٔ سرایان شیرین زبان نوای تیغان و ارغنون و صدای بربط و قانون در گنبذ گردون و فضای هامون انداخته *

* نظم *

* که تا باشد جهان صاحب قران باد *
* زمانه حکم کش او حکم ران باد *
* مظفر باد بر اعدا سپاهش *
* میفتاد از سر دولت کلاهش *
* مرادش را سعادت راهبر باد *
* زنو هر روزش اقبالی دگر باد *
* زماهی تا بماه افسر پرستش *
* زمشرق تا بمغرب زیر دستش *

چون خاطر خطیر آن حضرت از عیش و عشرت بپرداخت سایهٔ التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت و سادات و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را - علی تفاوت درجاتهم و تباین طبقاتهم - نوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنایم تازه از عراقین و دشت قبچاق و دیگر دیار و آفاق آورده بود بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال

(۱) در چهار کتاب بجای قوبوزچیان (قوپزچیان) دیده شد *

رعایا و زیردستان بتغییر و تطمیر استکشاف نموده بر هرکس که ظلمي رفته بود بعدالت و مرحمت جبر فرمود و ظلمه و متغلبان را بند کرده ودو شاخها بر گردن نهاده گوشمالهای عظیم داد و بعضی را بیاساق رسانید و خراج سه ساله بر رعایا بخشید و جمعی کاردان متدین معدلت نهاد را باطراف ممالک فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده بر هرکه بیدادي رفته باشد تدارک نماید و فقرا و مساکین مملکت را جمع آورده زر و غله و جامه زمستاني ارزاني داشت و کافه خلایق و قاطبه برایا از میامن نَصَفَت و احسان و مکرمت و امتنان آن دادده گیتي ستان در مهاد امن و امان مرفه و آسوده و فارغ البال و شادمان دستِ دعا بیارگاه کبریا برداشته بزبان اخلاص بادا میرسانیدند * * بیت *

* که یارب برین شاه صاحب قران *
* که آراست گیتي بامن و امان *
* بقای زیادت ز اندازه بخش *
* بهر لحظه اش دولتی تازه بخش *
* همه کام او را برآور بخیر *
* بهیچش مباد احتیاجي بغیر *

و حضرت صاحبقران آن زمستان به ارک سمرقند در کوک سرای بسعادت و اقبال درعین عظمت و جلال * * بیت *

عدل میکرد و داد میفرمود * خلق ازو راضي و خدا خشنود
و امیرزاده پیر محمد عمرشیخ را که از فارس بعزم احراز دولت
بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او برحسب
فرمان باز گشته متوجه شیراز گشت و در خلال این احوال
اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده
محمد سلطان را پسري متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت
و برسم معهود مراسم طوي و نثار و لوازم بهجت و استبشار
باقامت پیوست و برحسب اشارت علیه آن بشارت توره ملک
قوچین بشاهزاده مشار الیه که بمملکت فارس بود رسانید *

گفتار در تعمیر قصر باغ شمال

اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبي فلک
البروج بجانب شمال انتقال نموده به نزهت گاه شرف و اقبال
نشست و طناب سراپرده شاهي از دنبال ماهي بگردن بره بست *

* بیت *

* نشست خسرو گردون ببارگاه حمل *
* بنام نامیه منشور داد بهر عمل *

مهندسان طبایع و معماران قوای نباتي در عرصه باغ قصر
فیروز کار گلبن را ببدیع ترین وضعي اساس انداختند و کاخ
شاخ را بنقوش وزیب ازهار و اوراق بخوبترصورتی
به پرداختند * * نظم *

• شد طرف جویبار بیمن بهار سبز •
• آري بنوبهار شود جویبار سبز •
• بستان به نیکوئي شده چون روی دلبران •
• گل درمیان شگفته و گشته کنار سبز •

حضرت صاحب قران بباغي که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فسحت زده کُندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج آسمان و ذروه ماه برافراختند و آن آرام گاه ارم آیین را از التیام اسباب تجمل و تمکین رشک نزهت سرای خلد برین ساختند و فرمان قضا جریان بصدور پیوست که دران باغ فردوس وش قصری رفیع دلکش وعشرت گاهی بغایت خوش باسم خدر معلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکیجي سلطان بپردازند مهندسان کاردان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالک فارس وعراق وآذربیجان و دارالسلام و دیگربلاد بدارالسلطنه جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند وبعد از عز قبولِ حضرت اخترشناسان رخشنده رای دراختیارِ وقت بنا دقایق تیقظ و احتیاط مرعي داشته بتاریخ جمادی الآخر سنه (تسع وتسعین و سبعمایة) مطابق اُوي[(1)] ئیل درساعتی فرخنده و طالعي خجسته بنیاد نهادند وچهار رکن

(۱) دربعض نسخ بجای اوي (اُودْ) است هردو لفظ بمعني گاو •

آنرا برامراء قسمت کرده درهرسرکاری استادان مملکتی و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدّی از حد بیرون و سعیی از اندازه افزون روز وشب بعمارت آن مشغول گشتند و صاحب قران فلک غلام از غایت اعتناء و اهتمام در اتمام آن مدت یکماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندي از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزاهت و ارجمندي غیرت فزای روضهٔ رضوان گشت * نظم *

* فراز قبّهٔ کیوان رِواق آن نُزِه ایوان *
* فرود چنبر سقفش طلوع جبهه وشِعرٰی *
* زشوق آنکه شود حلقهٔ زدرِگه قصرش *
* عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی *

ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استحکام برآوردند و بهر رکنی ازان ستوني از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کردند سطوحِ دیوارش را بلاجورد و زر چنان طُرفه و درخور منقش ساختند که طراوتش گرد تعییر و تشویر برارتنگ[1] ماني و نگار خانه چین نشاند وفرشِ صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نور بنوعي به پرداختند که در لطافتش * مصراع * هوش مدهوش و عقل خیره بماند *

ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشي کاری آراسته

(۱) در بعض نسخه بجای ارتنگ (ارژنگ) بمعني ارتنگ دیده شد *

روح القدس دفع عین الکمال را و ان یکاد میخواند *

* بیت *

* رضوان بلاجورد ابد در کتابه اش *

* تحریر کرده دام لک العز و البقا *

بعد از اتمام دران مقام همایون فرجام خاقان گردون احتشام طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه فرمود *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران بطالع سعد و رای فرخ مملکت خراسان را بشاهزاده شاهرخ

صاحب قران سپهر اقتدار با وجود کثرت اولاد و اسباط که هریک ازایشان خسروي بود کامکار و فرمان دهي رفیع مقدار بحکم - ارباب الدول ملهمون - مي دانست که بقای دولت روزافزون و دوام اقبال دودمان همایونش بوساطت شاهزاده ارجمند شاهرخ و اعقاب خلافت انتساب او خواهد بود لاجرم رای صواب نمای عالم آرای که بی شبهه عکس پرتو انوار الهامات رباني بود چنان اقتضا فرمود که مملکت خراسان را که در اقلیم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع شده و واسطه است میان ایران و توران و ممالک شرقي و غربي هم در زمان حیات خویش بآن شاهزاده جوان بخت تفویض فرماید درا ثنای آن جشنها که در عمارت خجسته

امارت باغ شمال مي فرمود ايالت ممالک خراسان و سيستان و مازندران تا فيروزكوه وري بمهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت - المعتضد بالملک الذي يحکم و يامر - اميرزاده شاهرخ بهادر نامزد فرمود و امراء نامدار و سرداران عالي مقدار مثل امير سليمان شاه و امير مضراب چاکو و سيد خواجه شيخ علي بهادر و عبدالصمد حاجي سيف الدين و حسن جاندار و ملکت و جهان ملک پسرش و پير محمد پولاد و از فرزندان غياث الدين ترخان علي ترخان و حسن صوفي و ازقوجيقان تويلاق و کپک چي يورنجي و طغاى مركن و اولجه بوغاى مچلاچي و شيخ علي و ميرک و غيرهم و از هر تومان جمعي همه را خانه کوچ بملازمت او تعيين فرمود و ديگر امراء هرکس پسرى يا برادرى همراه کردند و حضرت صاحب قران اورا يرليغ جهان مطاع ارزاني داشته درهنگام وداع اگرچه * نظم *

* جدائي او بر دلش سخت بود *
* که او زيور افسر و تخت بود *
* طلب کرد و بگرفت اندر برش *
* بصد مهر بوسيد چشم و سرش *
* و زان پس برون آمد از پيش شاه *
* چو شير ژيان رو نهاده براه *

* روان گشته شهزاده با لشکری *
* بروز وغا هر یکی صفدری *
* همه پادشه زادگان با سپاه *
* دو منزل برفتند با او براه *
* امیران و هرکس که بد نام دار *
* برفتند بدرود را بنده وار *
* سران چون ز بدرود گشتند باز *
* همی راند شهزادهٔ سرفراز *
* ظفر هم عنان نصرتش رهنمای *
* زگرد سپاهش هوا مشکسای *

و چون بسعادت و اقبال بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اودی ئیل با تمامي لشکر از آب بگذشت و باند خود رسیده فرود آمده و ازانجا منازل و مراحل قطع کرده * * نظم *

* بهر یورت و منزل و هر مقام *
* که آنجا رسید آن شه نیك نام *
* مهیا شده ترغو و ساوري *
* خلایق ز شادي برامشگري *
* زهی دولت مردم آن دیار *
* که شاهی چنان باشدش شهریار *

وچون بحیجکتو رسید امیر آقبوغا با سادات و علماء و اعیان و اکابرِ هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها افشاندند و پیشکشها کشیدند و ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و در آخر شعبان بروز مبارک وطالع فرخنده در ظاهر هرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود و آن مملکت را بانوار عدالت و احسان و آثار نصفت و امتنان آراسته رشك بستان ارم و باغ جنان گردانید و ماه مبارک رمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام و تقدیم سایر موجبات مرضات ملک علام بکذرانید و بسعادت و اقبال ازانجا بشهر نزول فرموده باغ زاغان را نشیمن همایون ساخت * * بیت *

* دست جور و درِ عدالت و داد *
* آن یکی بست و این دگر بکشاد *
* ستمِ گرگ برگرفت از میش *
* باز را کرد با کبوتر خویش *
* از سرِ فتنه برد مستیها *
* کرد کوته دراز دستیها *

حُکام و وُلات خراسان و مازندران و سیستان بانواعِ هدایا و پیش کشها بدرگاه سلطنت پناه شتافتند * * نظم *

* کارداران ز جملهٔ کشورِ او *
* گنجها ریختند بر درِ او *

• قلعـــه داران خزانهـــا بردند •

• قلعهـــا با کلیـــد بسپـــردند •

مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم تهنیت تحفه و نثار فرستادند و درآخر همین سال اختر دولت از برج اقبال طلوع نموده آنحضرت را درشب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اوی ئیل پسری آمد بطالع چوزا بارقه سعادت ازجبین مبارکش لامع و انوار دولت ازناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده خبر این بشارت بمسامع علیه رسید ببای سنقر موسوم گشت •

گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان بخطه فردوس نشان کش و رسیدن امیرزاده محمد سلطان ازیورش فارس ونواحی آن

درشعبان سال مذکور حضرت صاحب قران ازباغ شمال بیمن واقبال سوارشده براه رباط یام عازم شهرسبز گشت و چون بجلگای دلکش کش رسیده بمبارکي نزول فرموده سراپرده عظمت بربساط هامون کشیدند وقبه بارگاه بقمّه خورشید و ماه برافراختند و چند روز دران سبزه و لاله زار بهجت آثار • • نظم •

• صد هزار گل شکفتـــه درو •

* سبزه بیدار و آب خفته درو *
* هر گلی گونه گونه از رنگی *
* بوی هر گل رسیده فرسنگی *
* آبهای روان بسان گلاب *
* ریزه سنگش بلطف در خوشاب *

کامران و کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و ازانجا کوچ کرده بشهر درآمد و بآق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را آنجا دیده بسعادت ازان محل نهضت نمود و به ییلاق سلطان ارتوج برآمد * * بیت *

* همه کار جهان برحسب دلخواه *
* ز ماهی بندهٔ فرمانش تا ماه *

و درا ثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان حضرت صاحبقران با جماعتی امراء متوجه هرمز شده بود و صورت حال برین منوال بود که چون شاهزاده از شیراز توجه می فرمود با امراء کنکاش کرده مجموع راهها قسمت کرد و خود بنفس مبارک از طریق دارابجرد وطارم نهضت نمود و امیرجهانشاه و دیگر امراء ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیر حاجی سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت در کرمال باغرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمرشیخ که برنغار بود

باتفاق امیرشاه ملک براه کارزین و فال بکنار دریا روان گشت و امیرجلال حمید و ارغونشاه اختاجي و بیان تمور و بیکیچک جته براه جهرم ولار متوجه شدند و از طرف دست چپ ایدکو برلاس از کرمان روان شد و کیچ و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت * * بیت *

* ز مکـــران و دشت علی تا بکیـــچ *
* مسخـــر نکـــرده نهشتنـــد هیـــچ *

و باین ترتیب هرطایفه بناحیهٔ عبور نموده راه براه هرجا که والي و اهالي آن بقدم اذعان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سرکشان را بدست قهر از پای درآوردند *

* نظم *

* همـــه سرکشـــان را سر انداختنـــد *
* مخـــالف وشان را برانداختنـــد *
* امان یافت هرکس که گردن نهاد *
* شده عاصیـــان را سر و زر بیـــاد *

و چون بحدود هرمز کهنه رسیدند هفت قلعه را دران حوالي و نواحي تسخیرکرده خراب ساختند اول قلعه تنگ زندان را بگشادند و غارت کرده ویران گردانیدند و ازانجا بکوشکک شتافته با آن نیز همین طریق سپردند و ازانجا بحصار شامیل رفتند و آنرا هم گرفته خراب کردند و بهرمز کهنه درآمده

قلعه میذا را بگرفتنده و آتش زدند و قلعه منوجان و ترزک و تازیان نیز مسخر گردانیده و ویران ساختند * * نظم *

* ز آسیب قهرِ لشکرِ صاحب قران دهر *
* باشند هفت قلعهٔ افلاک در خطر *
* هرمز و هفت قلعهٔ او را چه اعتبار *
* جائی که این سپاه درآید بکر و فر *

لاجرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمهٔ آن سپاه پیروز مخالف سوز چون سمک آبِ بحر را وقایه خود ساخت و چون کشف درجزیره جرون سر در نقاب عجز کشید و از هیبتِ عساکرِ بحر جوش رعد خروش که زلزله درکوه وولوله دردریا افگندندی ایل شده زنهار خواست و بسی تحفه از تنسوقات بحر فرستاده باج و ساو برگردن گرفت * * نظم *

* چو والي هرمز آن شعله دید *
* کزان بحر نم درجگر مي کشید *
* بترسید کان شاه بحر اغتراف *
* چو موسی بدریا درآرد شکاف *
* اگر هرکس آرد کفِ سنگ و خاک *
* شود تا لب انباشته آن مغاك *
* و گرشان ز عمان بود آب خورد *
* ازان کو برآید بعیوق گرد *

* در عجز و خواهش گري باز کرد *
* بسیم و بزر خدمت آغاز کرد *
* بران شد مقرر که هرسال باج *
* رساند نباشد ببحث احتیاج *

وخراج آنجا هرسال سیصد هزار دینار بود و مدت چهارسال هیچ ازان بکسی نداده بود مال چهارساله قبول کرد و بازاء بعضی ازان بی توقف نقد و مروارید واقشمه بفرستاد و تتمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید وامیرزاده محمد سلطان ازانجا کوچ کرده بدولت واقبال باز گشت ونور ملک برلاس را که برادر ایدکو بود پیش او فرستاد که آن زمستان در جیرفت توقف نماید واز مخالفان هرکس که متواري و پنهان شده باشد اورا بدست آورند ودربهار بشیراز آیند وخود بمبارکي وسعادت بشیراز معاودت فرمود وبی توقف متوجه خوزستان شد وامیر حاجي سیف الدین ازراه یزد عازم درگاه عالم پناه گشت وشاهزاده تمامي خوزستان ولرستان وآن نواحي را درتحت ضبط آورد ودراثنای آن روزی شاهزاده سوار بود وجمال الدین فیروز کوهي برسم خدمتکاري پیاده دررکاب همایونش استاده بود وصول اجل مقضي که لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ازان خبرداده آن خون گرفته را بران داشت که بیخبر کاردي

بشاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثر اندک جراحتی باندام همایونش رسید و خود از هول جان بطرف کوه دوید و بسر درآمده دران دره افتاد و جان بداد وبعضی از چاکران شاهزاده از عقب او بدره درآمدند واورا مرده یافته سر از تن جدا کردند و بیاوردند شاهزاده ازانجا کامگار و مقضي الاوطار مراجعت نموده از راه وروجرد و همدان روی توجه بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از خراسان بگذشت و از جیحون عبور نموده دریبلاق سلطان ارنوج بشرف بساط بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و آنحضرت اورا کنار گرفته * * بیت *

* به پرسید وبس مهرباني نمود *
* بران آمدن شادماني نمود *

و شاهزاده زانو زده پیشکشها کشید و طویهای بزرگ مرتب ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد اعلی خانزاده از تبریز عازم پایه سریر خلافت مصیر گشت و چون به نزدیك سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال پیش باز رفت و آن بانوی بلقیس مانند را از دیدار فرزند دلبند دیده امید روشنائي پذیرفت و در سمرقند بباغ بلند عزبساط بوس دریافته دیده روشن بختش از مطالعه

طاعت سعادت پرتو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور مشاهده نمود و بسی پیشکشهای شایسته از جامه طلادوز و اسپان تازي بازین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای فاخره زرد وز پوشانید *



الحمـد لله که طبع جلد اول ظفرنامه تمام شد
و این تقسیم بدو جلد از مولف نیست
بلکه عند الطبع براي تخفیف
حجم دو جلد نموده شد



فهرست جلد اول ظفرنامه

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و وارداتِ صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه



تمام گردید فهرست جلد اول از ظفرنامه

THE

ZAFARNÁMAH

BY

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ

OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ MUHAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, BAPTIST MISSION PRESS.

1887.

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔